فهرست کتاب مثنوی مسمی بضیاء النور که در حاشیه مرقوم است

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

٤١١٩٣
٢٩٧/٩٥٩
ن٨٨٥ن
کتابخانه آستان قدس رضوی
شماره ثبت ٢٤٢٨٤٩
تاریخ ... ٨١

٦٩٣٠

باسمه تعالی
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ١٢١٢٠
رده‌بندی دیویی: ٢٩٧/٩٥٩ ن٨٨٥ن ١٣٤٧
سرشناسه: نیر بروجردی، علی اصغر بن علی اکبر، ١٢٣١ ق. -
عنوان قراردادی:
عنوان: نور الانوار / به ضمیمه ضیاء المنور.
کاتب: محمد ابراهیم قزوینی تاریخ کتابت: احوال کتابچی
محل نشر: تهران ناشر: چاپخانه اسلامیه تاریخ نشر: ١٣٤٧ ق
صفحه شمار: ٣٦١ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان: فارسی ابعاد: ١٧×٢٦ نوع خط: نستعلیق
روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐
توضیحات: حسین عربی خوال تاریخ ثبت:
یادداشتها: مفهرس به فهرست مطالب است: شرح ضمایم: ضیاء النور / در حاشیه / للمولف / بصورت شعر است. عنوان دیگر
موضوع(ها): ١. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ٢٥٥ ق. - شعر
٢. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ٢٥٥ ق. - طول عمر
شناسه(های) افزوده: الف. قزوینی، محمد ابراهیم، کاتب. ب. عربی خوال، حسین، واقف. ج. عنوان.
فهرستنگار: شیبان تاریخ فهرستنگاری: آبان ٨٨

فهرست کتاب مثنوی مسمی بضیاء النور که در حاشیه مرقوم است

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

٤١١٩٣
٢٩٧/٩٥٩
٨٨٥ن
کتابخانه آستان قدس رضوی
وقف آستان قدس رضوی
مرحوم حاج

[illegible]

یا صاحب الزمان

کتاب مستطاب رجعة
نور الانوار

بظهورت شتاب کن

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انشاء الوجود من العدم و یرجع فی الدنیا بعد الممات طوایف الامم
ثم یبعث یوم الجزاء کل من اسلم و من ظلم و صلی الله علی خاتم المرسلین محمد المبعوث
علی العرب و العجم و علی آله الاطهار الذین هم اکرم اولاد آدم لاسیما ابن عمه الذی
ولد فی الحرم فاقامه الله مقام نفسه بعد فوته فی العالم و علی اعقابه الاحدی عشر
الذین کل واحد منهم ینور سواد الظلم خصوصاً خاتمهم الذی یملاء الارض قسطاً
و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً فی جمیع البلاد حتی الترک و الدیلم **اما بعد** چون جمعی
از اولیاء روحانی و اصدقاء ایمانی و برخی از اخلاء جسمانی از این خادم شرع
انور و ساعی ترویج مذهب حضرت مولانا جعفر علیه و علی آبائه و اولاده صلوات
الملک الاکبر ابن علی اکبر علی اصغر البروجردی عفی الله عنهما فی القبر و فی یوم
المحشر خواهش رساله بلغه فارسیه نمودند که محتوی باشد بر آیات و روایات
و اخبار و آثار ظهور نور موفور السرور و مشتمل بر امارات و علامات حتمیات و شرطیات
خاصه و عامه و قریبه و بعیده با کیفیت و کمیت رجعت آل محمد و سایر ناس از

بطن قبور لهذا طلباً لمرضات الله تعالی و مجیباً لدعوتهم با کمال اختلال احوال
و اشتغال باشغال درارذل الازمنة علی سبیل الاستعجال قلم عزم بر ورق
جزم نهاده در انجاح مقصود بعون الله الملک المعبود و بعبارات مختصره
فارسیه خالیه از تکلفات عربیه و عاریه از غوامض ادله عقلیه و نقلیه
قریبه الی افهام الخواص و العوام کوشیدم که هر کس بقدر بهرهٔ خود از و بهره مند
شوند بقدر وسعت و استطاعت او از خاصه خواص و عامه عوام امید
از خلاق عالم چنانست که مقبول درگاه حضرت داور و مطبوع طبع اشرف
حضرت عدالت گستر شافع محشر گردد و او را مسمی نمودم بنور الانوار در آثار
ظهور و رجعت ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار و مرتب کردم او را
بیک مقدمه و انوار مضیئه و خاتمه **اما مقدمه** در بیان اسم
و لقب و کنیه و ولادت با سعادت و شکل و شمایل و برخی معجزات و
بعضی صفات و وکلاء و بواب و نواب و حجاب و کسانیکه بخدمت او
رسیده اند و مدعیان باطله و کاذبه و در او چند نور است **نور اول**
بدانکه اسم و کنیه حضرت خاتم الوصیین موافق و مطابقت با اسم و کنیه
حضرت خاتم النبیین که م ح م د و ابو القاسم باشد و حضرت رسول
این اسم و کنیه را باو عطا فرمود و اسم آنجناب را در محافل و مجالس
ناس بردن منهی عنه است لقوله ع من سمانی فی مجمع الناس فعلیه لعنة الله

حکایت لقمان حکیم

احوال نرجس خاتون

خواهد آمد و جایز نیست از برای غیر آنحضرت که جمع میان این اسم و کنیهٔ مبارک نماید و القاب مبارکهٔ زاکیهٔ آنحضرت بسیار است مثل قائم و حجة الله و بقیة الله و مهدی آل محمد و صاحب العصر و صاحب الامر و غیر از اینها و در زمان غیبت کبری باید او را بالقاب او یاد نمود و آنحضرت فرزند دلبند سعادتمند حضرت امام حسن عسکری بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم صلوات الله الملک الغالب است و والدهٔ ماجدهٔ او ملکه نازجس خاتون بنت یشوعای بن قیصر پادشاه روم است و آنحضرت از طرف پدر و مادر هر دو پادشاه زاده است و جد پدری و مادری او محمد و علی و شمعون الصفا وصی بلا فصل حضرت عیسی بن مریم و از حواریان خاص الخاص اوست اما کیفیت افتادن والدهٔ ماجدهٔ او از روم بسر من رأی که مسکن او و پدر بزرگوار آنحضرت است بدینطریق بود چنانچه جمعی از علما و محدثین از بشر انصاری روایت میکنند که روزی جناب امام علی النقی علیه السلام مرا طلبید چون شرف دست بوسی آنحضرت مرا حاصل شد آن امام همام فرمود ای بشر تو از فرزندان انصاری و مودت تو با ما اهل بیت خلفاً عن سلف موروثی است میخواهم ترا مخصوص و مسرور گردانم بفضیلتی که بر دیگران سبقت گیری بر هوالا تا پس آنحضرت نامهٔ نوشت و سر او را مهر نمود و دستارچه زری

احوال نرجس خاتون

پر درآورد که دویست و بیست دینار در او بود که پول حلال هر یک دینار او یک اشرفی هیجده نخود وزن است و فرمود ای بشر این زر و نوشته را بگیر و برو در بغداد و در مسیرهٔ فرات حاضر شو که فردا وقت چاشت کشتی خواهد رسید از روی آب که در او کنیزان فروختنی باشد و از میان تجار عمر بن یزید نخاس را طلب نما و منتظر باش که وکلاء عباسیان و ظرفاء عرب بخریداری کنیزان خواهند آمد و پرده داران کنیزان را بر مشتریان عرض نمایند از آنمیان کنیزی ابا و امتناع خواهد نمود از اینکه پرده او را بردارند که او را بمشتریان بنمایند و نخواهد گذاشت که کسی او را ببیند و آواز او را کسی بشنود و حزی پوشیده باشد یکنفر از مشتریان بیان نماید که من این کنیز را بسیصد دینار میخرم بجهة عفت او آن کنیز گوید اگر بالفرض مملکت سلیمان را مالک شوی که مرا رغبتی بتو نیست نخاس گوید که چاره جز فروختن تو نیست او گوید شتاب چیست خریداری که دل من میخواهد بهم خواهد رسید چون کلام او باینجا منتهی شود تو در نزد عمر بن زید نخاس برو و بگو که نامهٔ با من میباشد که یکی از اشراف بخط و لغت رومی نوشته است او را باین کنیز بده اگر بصاحب او میلی نماید من وکیل اویم که این کنیز را از برای او بخرم بشر گوید که من چون از خدمت ذی بهجت آنسرور مرخص شده ببغداد رفتم آنچه آنحضرت فرموده بود جمیعاً بدون نقصان و زیاده بعمل آمد و چون آن نامه را بکنیز دادم او را گرفته باز نموده مطالعه کرد و گریست و گفت البته مرا بصاحب این نامه بفروش چون با صاحب او گفت و شنود

احوال نرجس خاتون

نمودم قیمت او را اقرار بهمان وجه که آنحضرت داده بود داد لهذا وجه را تسلیم نمودم
کنیز را برداشته بمنزل آوردم چون او بمنزل رسید نشست و خوشحال و خندان نامه را
از بغل خود بیرون آورده بوسید بچشم خود میمالید و فدای آن نامه و صاحب آن
میشد من با و گفتم کاغذی را میبوسی که صاحب او را ندیده و نمیشناسی پس او برا
فرمود ای عاجز ضعیف در معرفت اولاد انبیا تو از خدمه اوئی و معرفتی بحال
او نداری و از فضل و کمال او بیخبری گوش بمن بدار و دل خود را حاضر کن تا انکه
من شمه از احوال او از برای تو بیان نمایم بدانکه من کنیز نیستم بلکه ملکه دختر یشوعای پسر
قیصر روم و مادرم هم از اولاد شمعون الصفا وصی حضرت عیسی بن مریم است
و جدم قیصر خواست مرا برادرزاده خود بدهد پس حکم نمود که جمیع قسیسین و رهبانان را
جمع نمودند و سیصد نفر از میان ایشان انتخاب نموده برگزیدند و هفتصد
نفر هم از امرا و قایدان ملک منتخب کردند و چهار هزار نفر از معتمدان لشکریان
حاضر ساختند و تختی از خزانه بیرون آوردند که مکلل بانواع جواهرات
بود و او را در میان قصر بر بالای چهل پایه نهادند و برادرزاده قیصر بر آن تخت
برآمد و جمیع خدم و حشم بانواع زینتها در خدمت او کمر بسته ایستادند پس رهبانان
سفرهای انجیل را باز نموده خواستند که مشغول قرائة آنها شوند که ناگاه بیکبار
آن قصر بلرزید و هرکس در بالای او بود بر رو بیفتاد و پایهای تخت از جای
خود بدر رفته برادرزاده قیصر از روی او افتاد و بیهوش شد و رنگ

احوال نرجس خاتون

و رنگ از روی کشیشان پرید و لرزه بر اندام ایشان افتاد پس بزرگ ایشان
بعرض جدم رسانید که ما را معاف دار که از این حال علامات بد ظاهر میشود داد
فرمود عمودهای چلیپاها و رحلها را درست نمایید و برادر کوچک این بدبخت را بیاورید
تا این کودک را با او دهم تا انکه او بسعادت خود نحوست این را از شماها دفع نماید چون
ایشان بفرموده او عمل نموده و برادر کوچک او نیز بالا رفت بر تخت قسیسین
و رهبانان خواستند مشغول قرائة انجیل شوند باز همان حادثه اولی رخ نمود پس
همه مردم متفرق شدند و جدم تنها و غمناک در منزل خلوتی نشست و بغم و الم فرو
رفت و منهم در آنشب بخواب دیدم که حضرت مسیح بن مریم و شمعون الصفا با جمعی
از حواریین در کوشک من اجتماع نموده اند ناگاه منبر بلندی از نور که برابری
با آسمان مینمود آورده و در محلیکه تخت جدم را در آنجا مینهادند گذاردند پس
ناگاه دیدم که حضرت محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا با هشت
نفر دیگر از اولادش در آنجا حاضر شدند پس حضرت محمد مصطفی صلعم بجانب
حضرت عیسی شد و فرمود یا روح الله من آمدم که نسب خود را به نسب تو پیوند نمایم و ملیکه را
از برای پسر ابو محمد یعنی امام حسن عسکری ع از شمعون الصفا خواستگاری نمایم و
اشاره بطرف امام حسن ع نمود پس حضرت مسیح بشمعون نگریست و فرمود بدرستیکه
شرافت بتو روی آورده است پیوند نما رحم خود را برحم آل محمد ص پس شمعون
عرض نمود که چنین کردم پس حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بر خواست

و تشریف شریف را بر سر آن منبر برده و خطبه بلیغه ادا فرموده مرا با ابی محمد تزویج نمود و حضرت مسیح و حواریون را براو گواه گرفت ناگاه من از خواب بیدار و ترسیدم که اگر این خواب را از برای کسی اظهار نمایم کشته شوم لهذا پنهان داشتم ولکن محبت ابو محمد بر دلم زور آور شد بحدیکه از خوردن و آشامیدن باز ماندم و جسمم ضعیف و نحیف شد و پدر و جدم گمان نمودند که من رنجور و بیمار شده ام پس طبیبی در شهرهای روم باقی نماند مگر آنکه بفرمان جدم همه حاضر شدند و از دوای ایشان هیچیک از برای من بهبودی حاصل نشد چون پدرم از حیات من نومید شد روزی بمن فرمود ای نور هر دو چشم هیچ آرزوئی در دل داری که او را از برای تو حاصل نمایم من عرض نمودم که درهای فرج و فرح را بروی خود بسته می بینم اگر از این زندانیان خود که همه اسیر و دستگیر تواند از اهل اسلام غل و زنجیر برمیداشتی امیدوار بودم که حضرت مسیح و مادرش مرا شفا دهند پس پدرم جمعی از اسیران را از غل و زنجیر رها فرمود و من قدری اظهار خوش احوالی و بهتری نموده اندک طعامی تناول کردم پس جد و پدرم باینواسطه شاد شدند و نیکی و احسان و اکرام باسیران بیشتر نمودند و بعد از چهارده شب دیگر در خواب دیدم که حضرت سیدة النساء فاطمه بتول عذرا و زهره زاهره زهرا تشریف می آورد که ناگاه کسی بمن گفت این مادر شوهرت ابو محمد است پس من برخاستم و تعظیم او نموده عرض کردم که شکایت از جفا ابو محمد دارم و گریستم چون آن بضعة احمدی مشاهده حال مرا فرمود فرمود مادامیکه تو بدین مذهب ترسایان باشی

فرزندم نزد تو نخواهد آمد اگر رضا خدا و مسیح را میخواهی و میخواهی که بزیارت فرزندم ابو محمد فایز شوی اسلام را قبول نما بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا ابی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس چون من این کلمات را بزبان بیان کردم سیدة نساء عالمیان مرا بسینه مبارک خود چسبانید و فرمود که دخترم حال منتظر باش که فرزندم ابو محمد را از برای تو میفرستم منتظر باش پس من از شوق از خواب بیدار شدم و میگفتم و اشوقا الی لقاء ابی محمد و در شب دیگر حضرت امام حسن ع را بخواب دیدم و باو عرض نمودم فدای تو شوم چرا اینقدر جفا فرمودی بعد از آنکه دلم را بجامع و جوامع محبت و مودت خود مفتون و مشغول نمودی فرمود تاخیر بسبب شرک تو بود حال که بشرف اسلام مشرف شدی دیگر هر شب نزد تو انشاء الله می آیم تا زمانیکه حق سبحانه و تعالی بظاهر میانه من و تو جمع فرماید و از آن زمان تا بحال فیض زیارت جمال بیمثال آن برگزیده حضرت ذو الجلال از من قطع نشده است بشر گوید پرسیدم که حال چگونه در میان اسیران افتادی فرمود شبی ابو محمد ع بمن فرمود که جد تو در این زودی لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد و خود نیز از عقب ایشان خواهد رفت باید که تو همراه او باشی من با جماعتی از غلامان و خدمتکاران از راهی میآمدیم ناگاه طلایه عسکر اسلام بما رسید و ایشان غالب شده ما را اسیر نمودند و کار ما بجائی رسید که تو دیدی و در این مدت هیچکس نفهمید که من کیستم بجز تو که حال احوال خود را بتو گفتم و چون آن شیخ که من در غنیمت نصیب او شدم از نام من پرسید

احوال نرجس خاتون

گفتم نامم نرجس است گفت عجبست که تو رومیة الاصلی چگونه زبان عربی را باین فصاحت میدانی گفتم جدّم از بس مرا دوست میداشت بسیار حریص بود که مرا آداب آموزد و لهذا زنی مترجمه السنهٔ مختلفه آورده بود که مرا تعلیم مینمودند از آنجمله عربیه بود که بامداد و شبانگاه نزد من میآمد و مرا تعلیم زبان عربی میداد تا آنکه زبانم باین زبان گویان شد بشر میگوید من کمال استعجاب نمودم و او را باحترام تمام برداشته بسر من رای بخدمت آنحضرت آوردم چون حضرت امام علی النقی ع او را دید فرمود حقسبحانه و تعالی چگونه بتو عزت اسلام و خواری نصرانیت و شرافت محمد و اهلبیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نمود او عرض کرد که چگونه وصف نمایم بخدمت تو یابن رسول الله چیزیرا که تو اعلم باو از منی پس آنحضرت فرمود بشارت باد ترا بفرزندی که مشرق و مغرب عالم را پر از عدل و داد نماید بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد عرض نمود فدای تو شوم از که خواهد بود آن فرزند فرمود از کسیکه حضرت رسول خدا محمد مصطفی ص ترا از برای او خواستگاری از جدت عیسی بن مریم و شمعون نمود در فلان زمان از فلان شب از فلان ماه از فلان سال در فلان مکان در سر منبر نور تزویج فرمود آیا بخاطرت هست او عرض نمود بلی فدایت شوم مرا بفرزند دلبند سعادتمند تو ابو محمد علیه السلام عقد بست حضرت فرمود او را میشناسی عرض نمود بلی فدای تو شوم از آن شبی که در دست سیدهٔ نساء عالمیان و اهل جنان مسلمان شده ام دست رو بسینه من نگذاشته و هیچ شبی زیارت جمال

در بیان تزویج آن مخدره

جمال بیمثال خود را از من مهجور و دریغ نداشته است پس آنجناب بخادمه فرمود که خواهرم حلیمه خاتون را از برای من بخوان چون علیا جناب حلیمه خاتون بشرف دستبوسی برادر بزرگوار خود فایز شد آنحضرت باو فرمود ایخواهر اینست پس آن مکرمه محترمه دست بگردن آن مخدره فرمود او را بشرف تقبیل دختر و خواهر و عمه امام فایز نمود پس حضرت باو فرمود ایخواهر حال او را ببر بخانه خود و احکام و فرایض و سنن و آداب شریعت غرای محمدیه را باو بیاموز که این زن ابو محمد و والده حضرت مهدی و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است **نور دویم** در بیان تزویج آن مخدره و تولد و بعضی از خصایص و صفات و برخی از معجزات و تکلمات حضرت حجة الرحمن صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه است بدانکه جمعی از علماء اخیار و محدثین ابرار از علیا حضرت حلیمه خاتون رضی الله عنها روایت نموده اند که چون چندی از این مقدمه گذشت روزی آن شمع بوستان امامت و رهبری حضرت امام عسکری علیه السلام در صحن خانه نظر تندی بنرجس خاتون فرمود من عرض نمودم عمه فدایت شود هرگاه وجود شریفت را میلی باشد از پدر بزرگوارت اذن حاصل نموده نرجس خاتون را بخدمتت بفرستم آنجناب فرمود ای عمه نظر من باو از بابت این بود که خداوند عالمیان باین زودی از او فرزندی بوجود خواهد آورد که شرق و غرب دنیا را پر از عدل و داد نماید بعد از آنکه پر از

ظلم و جور شده باشد پس من برخواستم و چادر بسر انداخته بخدمت برادر بزرگوار خود شتافتم و چون شرف حضور باهر النور را ادراک نموده بزانوی ادب بخدمت آنسرور نشستم پس قبل از آنکه من تکلم نمایم آنحضرت ابتدا بکلام نموده فرمود ای خواهر نرجس را از برای فرزندم ابو محمد بفرست عرض نمودم فدای تو شوم من هم بجهة همین مطلب آمده بودم پس برخواستم و از مجلس ملک محفل آنجناب بیرون آمده تهیه و تدارک ضروریه نرجس خاتون را دیده او را بخدمت برادرزاده ام ابو محمد عسکری علیه السلام فرستادم و چون چندی از این گذشت و برادر بزرگوارم بعالم قدس رحلت فرمود و مدتی هم از این برآمد روزی بعزم شرفیابی خدمت برادرزادهٔ خود بدولت سرای او بعزم ملاحظهٔ جمال آن حضرت فایز شدم و قدری در خدمت آن بزرگوار نشستم و استفاده فیوضات احکام الهیه نمودم و چون خواستم برخواسته مرخص شوم آنسرور اختیار زبان گوهربار و درر نثار فرمود ای عمه امشب را نزد ما باش که در این شب خلف آل محمد متولد میشود و آنشب شب نیمه شعبان بود من عرض نمودم یابن رسول الله فدای تو شوم از که متولد میشود فرمود از نرجس عرض نمودم اثر حملی در او ظاهر نمی بینم فرمود ای عمه مثل او مثل موسی کلیم الله است که اثر حمل او بر مادر او نمایان نبود تا زمان ولادت او پس با مر آنحضرت در آن شب در خدمت بودهٔ آن برگزیده خالق اکبر بسر بردم و چون از نماز تهجد فارغ شدم گمان کردم

گمان کردم که صبح نزدیک رسیده و آن آفتاب تابان و بدر نمایان که وعدهٔ آن داده بود طالع نشده عالم را بنور جمال خود منور نفرمود که ناگاه آواز مبارک آنحضرت ابو محمد علیه السلام را شنیدم که از میان حجرهٔ مبارکه خود فرمود ای عمه تعجیل مکن و قدری صبر کن من بسیار از تعجیل خود خجل و منفعل شدم و از آنحجره که شب در او بودم بیرون آمدم و متوجه حجرهٔ نرجس خاتون شدم ناگاه آن مخدرهٔ مکرمه برخواست و وضو ساخت و مشغول نماز تهجد شد و چون من بدر خانه رسیدم مرا استقبال نموده در او دیدم که رعشه بر بدن او افتاده و بغایت اضطراب نموده او را در برگرفتم و بسینهٔ خود چسبانیدم و او را درون خانه در آوردم و قل هو الله احد و انا انزلناه و آیة الکرسی میخواندم و باد میدمیدم ناگاه شنیدم که حضرت صاحب العصر عجل الله فرجه از درون شکم مادر خود با من در خواندن سوره‌های مزبوره موافقت میکرد پس نرجس خاتون بر زمین نشست که ناگاه دیدم خانه روشن شده و آن هلال اوج سعادت و اقبال از افق امن و امان طهارت والدهٔ ماجدهٔ خود طالع و ظاهر شد و رو بجانب قبله مسجدهٔ حضرت واجب الوجود و ملک عزیز معبود افتاد چون او را از زمین برداشتم طیب و طاهر و پاک و پاکیزه و معطر و نورانی و ناف و ختنه کرده دیدم که گویا قرص قمر و چشمهٔ خورشید بود ناگاه آواز مبارک ابو محمد را شنیدم که فرمود ای عمه قرة العین مرا بیاور پس آن نو گل گلستان محمدی و غنچهٔ گلشن احمدی را بسینهٔ خود چسبانیده میبوسیدم و می بوئیدم و او را آوردم بخدمت والدهٔ

بردن آنحضرت را بعرش

با جده بزرگوارش و آنحضرت آن نوشکفته گل چمن رسالت و نونهال سرو بوستان امامت و ولایت را بدامن و طرف ران راست مبارک خود نشانید و زبان معجز بیان خود را بدهان آن برگزیده ملک منان نهاد و زمانی آن خلقت دودمان احمدی بان آنسرچمن محمدی را مکید و در خبر دیگر لسان خود را بدو چشمان حق بین مبارک او گردانیده بدهان او نهاد پس اذان و اقامه بگوش راست و چپ او بخواند و دست بر سر مبارک او نهاد و فرمود یا بنی انطق باذن الله ایفرزند باذن خدا تکلم نما ناگاه آن زبده عالمیان و عمده آدمیان بزبان آمد فرمود اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون و صلی الله علی محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهراء و الحسن المجتبی و الحسین الشهید بکربلا و علی بن الحسین صلوات الله علیهم اجمعین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی ابی صلوات الله علیهم اجمعین پس ناگاه دیدم مرغان سبز بسیار در اطراف آنخانه طیران مینمودند پس برادرزاده عالیمقدارم نظر مبارک بمرغی انداخت و او را نزد خود خواند و باو فرمود باذن خدا فرزند مرا بجای تازه بنگه خداوند او را رخصت ظهور فرماید پس گفت ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا پس آنمرغ سبز آن سید سعید و گل نورسته باغ سعادت و امید را در میان دو بال فرخنده فال

ولادت با سعادت

خود گرفته مشوق تمام پرواز باسمان نموده رفتند من عرض کردم یا بن اخی عجب مرغان خوش رنگ و طایران خوش آهنگ بودند که نور چشم مرا بردند آنجناب فرمود ایعمه این مرغان ملائکه رحمت حضرت منان میباشند و آنمرغی که فرزندم را باو دادم جبرئیل امین بود من عرض کردم فدای تو شوم او را بکجا بردند فرمود ایعمه او را باسمانها تا بعرش الهی که مخلع بانواع انوار اسرار و فیوضات التفاتات حضرت پروردگار شو و چون زمانی گذشت ناگاه دیدم همان مرغان فرود آمدند و آن بدر منیر را از میان بال خود بیرون آورده بآنحضرت داد پس آنجناب بمن فرمود ایعمه بگیر فرزند سعادتمندم را و بمادرش برسان کی تقر عینها و لا تحزن و لتعلم ان وعد الله حق و لکن اکثر الناس لا یعلمون تا آنکه چشم مادر او روشن شود و محزون نشوی تو و بدانی که وعده خدا راست است و لکن اکثر مردم نمیدانند و در خبر دیگر وارد است که چون آنحضرت متولد شد بسجده افتاد و بعد از او برخواست و بدو زانو نشست و انگشت سبابه خود را بجانب آسمان بلند نموده و شهادتین را بزبان معجز بیان خود جاری فرموده و عطسه نمود و گفت الحمد لله غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحیر پس فرمود زعمت الظلمة ان حجة الله داحضة و لو اذن الله لنا فی الکلام لزال الشک یعنی گمان نموده اند ظالمان بدرستیکه حجت الهی قطع شده است و هرگاه خدا تعالی اذن میفرمود از برای ما در حرف زدن هر آینه شک برطرف میشد بدانکه ولادت با سعادت آن فخر دودمان عالمیان در شب نیمه شعبان قریب بطلوع فجر صادق در سنه ٢٥٥

۲۴۲۸۴۹
۱۲۱۲۰

دویست و پنجاه و پنج یا شش بنابر اینکه ماده تاریخ او لفظ نور باشد در زمان خلافت
المعتمد علی الله خلیفه پانزدهم عباسی بعضی المهتدی بالله گفته اند در خانه پدر بزرگوار
در قصبه طیبه سرمن رای و آنجناب با حضرت ولایت مآب پدر بزرگوار خود علی الاصح
پنجسال بود و شش و هفت و نه و ده نیز نوشته اند و بعضی گفته اند هنوز متولد نشده
و بعضی گفته اند متولد شد و بعد از دو سال فوت شد و بعضی گفته اند متولد خواهد شد
و بعضی گفته اند مهدی آل محمد غیر معین است و شخصی نیست بلکه نوعیست و در هر
عصری در یکی جلوه و ظهور میکند و بعضی گفته اند مهدی عباسی بود که مرده همه این
اقوال باطل و غلط است چنانچه تفصیل در کتاب سیف الشیعه کبیر نوشته ام بلکه آنحضرت
از فرزندان حضرت امام حسین است نه امام حسن و پدر او حضرت امام حسن عسکری است
نه امام حسن مجتبی و بعد از رحلت پدرش غیبت صغری نمود که خواص شیعه او بخدمت او
میرسیدند و بعد از مدت هفتاد سال و کسری غیبت کبری از برای او واقع شد
و حال هم زنده است و خواهد ظهور نمود و خداوند زمین را هرگز خالی از حجتی نخواهد
گذاشت لقوله لو رفع الامام لساخت الارض باهلها و هرگاه امام از زمین برخواسته
شود هر آینه زمین اهل خود را فرو خواهد برد چنانکه او در توقیع مبارک خود فرموده
انی امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء من امان از بهر اهل
زمین هستم از هلاکت چنانچه ستارها امان از برای اهل آسمان میباشند
و ایضا فرموده من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیة کسیکه بمیرد

اختلاف در وجود

عدم و امام زمان خود را نشناسد بمردن زمان جاهلیت مرده است و او را نیز
زمان فترت میگویند که زمان میان حضرت عیسی و حضرت محمد بن عبد الله باشد
که کسی در آن زمان خدا را نشناخت و او را عبادت و اطاعت ننمود و پیغمبری و
امامی در میان نبود مگر بعضی اوصیاء حضرت عیسی و تمام اهل جاهلیت بر جستن و کف
زدن بود و برهنه حج مینمودند و زنان ایشان بدور خانه کعبه برهنه بچهار دست و پا
طواف میکردند و اطفال خود را از ترس فقر و نان دادن میکشتند خاصه دختران خود را
پس اگر امامی نباشد که مردم او را بشناسند باید بمیرند بمردن جاهلیت پس وجود مبارک
امام در هر عصر و زمانی لازم است نور: تسنیم در بیان بعضی صفات و برخی
معجزات و کلمات و جمعی خصایص بابرکات آنحضرت است بدانکه آنحضرت
در شکم مادر خود تسبیح و تهلیل و تقدیس و تمجید و تحمید الهی را مینمود و چون متولد شد ران
والده ماجده او شکافته شده فرود آمد و از راه متعارف که مردم بیرون میایند
نیامد چنانچه سایر ائمه هم همین حال را دارند و چون بزمین افتاد سجده ملک معبود را
نموده و انگشت شهادت خود را بلند بطرف آسمان کرده و شهادتین گفت عظمت
نموده تحمید کرده و آیات قرآنیه را خواند و صلوات بر محمد و آل محمد که آباء خود باشند
فرستاد و بر بال جبرئیل نشست و به آسمان و بعرش بالا رفت و واقع و مورد التفاتات
متکثره و فیوضات غیر متناهیه الهیه شد و بزمین فرود آمد و چون متولد شد بر
بازوی راست او نوشته بود تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته

صفات آنحضرت

وهو السمیع العلیم یعنی تمام شد کلمهٔ پروردگار تو از روی صدق و عدل که تبدیل کنند
از برای کلمات الهیه نیست و خداوند شنوا و داناست و ایضاً بر بازوی چپ او
نوشته بود که جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل
برطرف شد بدرستیکه باطل رونده است و آنحضرت از پشت سر می‌دید چنانچه
پیش رو می‌دید و در خواب می‌دید و میدید چنانچه در بیداری میباشد و چشم مبارک
او بخواب میرود و لکن دل پاک او بیدار است و چون متولد شده پاک و پاکیزه
از آلایش کثافات و خون بود و ناف بریده و ختنه کرده متولد شد و هر ساعت او بقدر
روز سایر اطفال نمو مینمود و هر روز بقدر هفتهٔ دیگران و هر هفته او بقدر ماه و هر ماه او
بقدر سال دیگرانست و حلیمه خاتون فرمود که بعد از چهل روز از تولد آنحضرت روزی
بعزم دستبوسی فرزند برادرم رفتم که ناگاه دیدم آن سرو بوستان رسالت و نوباوه
چمن امامت در صحن خانه میرفت و با یکیک از اهل خانه بزبان فصیح تکلم مینمود که
من از فصاحت و بلاغت و طلاقت لسان مبارک او متعجب شدم چون بخدمت
حضرت امام حسن عسکری ع مشرف شدم فرمود ای عمه از نوباوه چمن رسالت
تعجبی نیست و ایضاً آب نطفه مبارک آنحضرت از آب نهر جاری در زیر
عرش است که هر وقت که مقدر شده بود که نطفهٔ او منعقد شود خداوند
امر فرمود که قطرهٔ از آن بر میوه و غیره چکیده و والد ماجد او او را تناول فرمود
و نطفهٔ او منعقد شد و آنحضرت مثل رسول خدا سایه ندارد و ابر رحمت بر سر

مبارک او سایه می‌اندازد و زمین مرفوع او را فرو میبرد و صفات خاصهٔ
امام در آنحضرت یافت می‌شود چنانچه در عقاید الشیعه نوشته‌ام و از نسیم خادم
منقولست که من در روز سیم از تولد آنحضرت داخل خانه شدم و عطسه نمودم
ناگاه دیدم که آن آفتاب آسمان امامت از برج مهد سر برآورده فرمود
رحمک الله بشارت باد ترا که عطسه امان از موت میباشد تا سه روز و ایضاً
مرویست از ابو نصر خادم که گفت بعد از سه روز از تولد آنجناب من رفتم
در خانه که گهوارهٔ مبارک او در او بود و چون روی مبارک چون قرص قمر او را
دیدم بر او سلام کردم پس جواب سلام مرا داد از میان گهواره و فرمود
علی بالصندل الاحمر قدری صندل سرخ از برای من بیاور چون رفتم و صندل
از برای او حاضر آوردم و از آن احوال متعجب بودم که ناگاه فرمود العرفنی
آیا مرا میشناسی عرض نمودم بلی فدای تو شوم تو سید و مولا و پسر سید و مولای
منی فرمود لست عن هذا سألتک از این از تو سؤال نمیکنم انا خاتم الاوصیاء
وبی یرفع البلاء عن شیعتی منم خاتم اوصیاء انبیاء و بواسطهٔ من بلا از شیعه
من برداشته میشود انشاء الله و ایضاً از سعد موثق احمد بن اسحق موثق منقولست
که روزی رفتم بخدمت امام حسن عسکری علیه السلام که از امام بعد از او
سؤال نمایم چون بشرف دستبوسی آن نور روشنی بخش کاینات
رسیدم قبل از آنکه سؤال نمایم آنحضرت فرمود ای احمد حقتعالی هرگز زمین را

تکلم او در مهد

خالی از حجت نخواهد گذاشت تا روز قیامت و زمین و اهل او ناچارند از وجود حجتی که بواسطهٔ او خیرات و برکات بر اهل زمین نازل شود و آفتها و بلاها از ایشان رفع گردد پس عرض نمودم که فدای تو شوم یا بن رسول الله خلیفه و امام بعد از جناب شما که خواهد بود پس آنحضرت برخاسته و باندرون خانهٔ طاهره تشریف برد و بیرون آمد و پسری را بسن سه ساله چون ماه شب چهارده در بغل گرفته بود آورد و فرمود ای احمد چون بسیار در نزد ما عزیز و محترم بودی من این پسر را بتو نمودم و او همنام جد خود حضرت محمد مصطفی است و او زمین را پر از عدل و داد خواهد نمود بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد من عرض نمودم فدای وجود مبارکت شوم علامت امامت او چیست که قلبم باو مطمئن گردد ناگاه دیدم آن طفل بسخن آمد و بزبان فصیح فرمود انا بقیة الائمة فی الارض انا المنتقم و انا المهدی و انا القائم باذن الله و انا الخاتم و انا الذی املاء الارض عدلا کما ملئت ظلماً و جوراً یعنی منم باقی مانده از ائمه هدی در زمین و منم انتقام کشنده از دشمنان خدا و دشمنان ائمه هدی و منم هدایت کننده خلق را براه راست و حق و منم قائم بامر الهی و منم خاتم همهٔ اوصیا و منم که زمین را پر از عدل و داد خواهم نمود بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد و ایضاً آنحضرت مکرر در آنحالت خبر از اسرار غریبهٔ غیبیه و آثار عجیبهٔ مکنونه و اخبار مخفیه میداد که بجز خداوند و راسخون در علم کس دیگر آنها را نمیدانست و حل مسائل مشکله

اخبار از مخفیات

مشکله مینمود و آیات غامضه را کشف میفرمود و اخبار غیر جلیه را بیان میکرد و در نوشتجات مسطوره آشکار مینمود و بسیار مسائل در اوراقی را که بخدمت پدر بزرگوار او می آوردند بدون دیدن و ملاحظه نمودن میفرمود و میفرمود فلان کس است و فلان مسئله را میخواهد سؤال نماید یا نوشته است و جواب او اینست و مکرر جوابهای شافی و کافی از مطالب و مقاصد و راز مخفیه مکنونه در سینهای مردم را میداد قبل از آنکه سؤال نمایند و بسیار اوقات تحف و هدایا که از اطراف بلاد غریبه و بعیده نائیه می آوردند یا اینکه عرایض و وجوه بر از قبیل اخماس و زکوة و مظالم از اکناف عالم شیعیان و محبین ارسال خدمت ذی مسرت می نمودند قبل از آنکه خبر و اثر آنها بآنحضرت برسد در مجلس ملک محفل پدر عالیمقدار خود میفرمود فلان شیئی مقبول است و فلان شیئی مردود است و فلان شیئی حلال است و فلان شیئی حرامست و فلان چیز از فلان کسب حاصل شده است و دراهم و دنانیر او فلان قدر است و سکهٔ آنها فلان است و فلان کس پسر فلان از فلان ولایت و محله در فلان وقت و زمان او را داده است و میفرمود فلان وجه حرامست بجهة آنکه فلان شغل و عمل در او شده است و چون آن درهم و صاحب مال ملاحظه مینمود بهمان طریق بود که آن مخدوم عالمیان و سرور عارفان و قدوهٔ آدمیان فرموده بود بدون زیاده و نقصان و ایضاً

مکرر خبر از موت بعضی از شیعیان و دوستان و محبان و موالیان خود میداد
و بسا بود که از راه التفات حنوط و کفن بایشان میداد و میفرمود در ساعت فلان
از روز فلان از ماه فلان خواهی مرد و فلان بآخوشیرا خواهی گرفت و چون موعد
میرسید بقدر یکذره تخلف نمینمود و بفصاحت و بلاغت چنان تاویلات و تنزیلات
آیات قرآنیه و رموزات سبحانیه رامیفرمود که علما و حکما در حیرت فرو میرفتند و استفاده کلی
از او مینمودند و بیان حلال و حرام و فرایض و سنن را در حالت طفولیت و صغر سن
چنان بانهایت فصاحت و بلاغت میفرمود که حیرت فقها و حفاظ و اصحاب
حدیث زیاده بر زیاد میگردید با وجود آنکه بحسب عادت ظاهری قوه احدی نبود
که یک کلمه از آنچه فرمایند و در نزد کسی درسی نخوانده بود و همیشه در خانه از انظار فساق
و فجار و تجار و ظلمه و کسبه و عوام و خواص پنهان بود مگر آنکه گاه بگاهی حضرت امام حسن عسکری
آنحضرت را در محفل بهشت آیین خود میآورد یا آنکه او را ببعضی از دوستان
خود نشان میداد که او را بشناسند و عارف بحق امام زمان خود باشند و شخصی مسائل
چند از مشکلات علوم خواست از حضرت امام حسن ع سؤال نماید قبل از سؤال حضرت
فرمود آنها را از فرزندم سؤال نما و آنحضرت قبل از سؤال فرمود سؤالات تو چند است
فلان و فلان و فلانست و جواب آنها هم اینست از آنجمله سؤال از معنی کهیعص بود
حضرت در جواب او فرمود کاف اشاره بکربلاست و هاء اشاره بهلاکت اهلبیت است
و یاء اشاره بیزید پلید است و عین اشاره بعطش ایشانست در آن بیابان و صاد

اشاره بصبر ایشانست و مکرر امور عجیبه و غریبه از او سر میزد مثل آنکه
بیکحرف معالجه امراض مشکله مزمنه صعبه مهلکه را که همه اطبا عاجز از معالجه آنها
بودند مینمود بحدیکه اطبا حاذقه اذعان و اعتراف و اقرار مینمودند که اینکار عیسی بن
مریم است نه غیر او خواه دوست باشند و خواه دشمن و بسا بود که فقیری از او
سؤال مینمود قدری خاک و ریک از زمین بر میداشت و باو عطا میفرمود چون ملاحظه
مینمودند طلا یا نقره و انواع جواهرات شده بود و بسیار طلب دعا از آنحضرت
مینمودند و هرکدام را وعده میکرد بعمل میآمد و مکرر حوائج مخفیه مشکله مردم را
بر میآورد و بعضی خواهش اولاد از او مینمودند و حاصل شد چنانچه گذشت که ابو جعفر
محمد بن علی الاسود روایت میکند که علی ابن الحسین بن موسی بن بابویه قمی از من خواهش نمود
که بخدمت ابو القاسم حسین بن روح نوبختی وکیل سیم آنحضرت عرض کنم که بحضرت
حضرت قائم از برای من استدعاء اولادی نماید و چون من رفتم بخدمت او در بعد
بعد از سه روز توقیع شریف بیرون آمد که علی بن الحسین را خداوند فرزندی مبارک
عطا فرماید پس محمد بن علی بن بابویه قمی که از مشاهیر مجتهدین علما و فقهای شیعه است
بوجود آمد و در حق ابو جعفر نوشته بود او را فرزندی نخواهد شد و در حق دیگری
نوشته بود او را دو پسر حاصل خواهد شد یکی را فلان و دیگری را فلان نام بگذارد و غیر از
اینها که علماء ابرار و محدثین اخبار از معجزات و خوارق عادات از آنحضرت روایت
در کتب معتمده معتبره خود نموده اند شکر الله سعیهم و رضی الله عنهم و ما هم بحدیث در این کتاب

ظهور امور غریبه از او

نقل میکنیم که موجب روشنائی چشم شیعیان و مزید اعتقاد ایشان شده باشد
چنانچه جمعی از محدثین اخبار روایت میکنند از سعد بن عبد الله اشعری
و حاصل مضمون آن اینست که روزی یکی از سنیان بمن رسید و پرسید چه
میگوئی در ایمان ابوبکر و عمر آیا ایشان از روی رضا و رغبت به اختیار خود ایمان
آوردند یا آنکه از روی کره و اجبار و عدم طوع و رغبة ایمان آوردند و اظهار
اسلام میکردند و اطاعت و خدمت حضرت رسول ص بجا می آوردند من فرو ماندم
از جواب او که اگر بگویم ایمان ایشان از روی اکراه بود علاوه بر اینکه از جان
خود میترسیدم در جواب میگفت که حضرت رسول آنوقت که ایشان ایمان آوردند
مبعوث بسیف نشده بود و خوفی و کرهی و اجباری در میان نبود و اگر بگویم از
روی رضا و رغبت و طوع ایمان آورده بودند بحثی بر ایشان لازم نمیآید لهذا
از جواب او ساکت شدم و بمسامحه گذرانیدم تا آنکه از او گذشتم و رفتم بخانه
احمد بن اسحق که از جمله اجله شیعه بود که این سؤال را با سؤالات دیگر
نمایم چون بمنزل او رسیدم و احوال او را پرسیدم گفتند حال بیرون رفت
بطرف سر من رای من نیز رفته سوار اسب خود شدم و راه سر من رای را پیش گرفته
رفتم تا آنکه ملحق باحمد شدم او از من پرسید اراده کجا داری گفتم بقدر چهل مسئله
بر من مشکل شده است و میخواهم بروم و از حضرت امام حسن عسکری ع سؤال نمایم
پس بمرافقت یکدیگر رفتیم تا آنکه وارد قصبه سر من رای شدیم و بکاروان

سرائی رفته حجره گرفتیم و منقولات را در آنجا نهاده به حمام رفتیم و خود را از گرد راه
شسته غسل توبه کرده بیرون آمده رو بخانه آنحضرت که مطاف ملائکه بود نهادیم
و احمد ابن اسحق هم در میان راه انبانی خریده و پاره تحف و هدایا که از برای
آنحضرت آورده بود در میان او نهاده بدوش گرفته رفتیم و در میان راه توبه و انابه
و استغفار از گناهان گذشته خود می نمودیم و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستادیم
تا آنکه بدر دولتسرای آنفخر دودمان آدمیان و عالمیان رسیدیم اذن دخول حاصل نموده
بشرف پای بوسی آنحضرت مشرف شدیم دیدیم که آن سرور عالمیان و آنمخدوم
دو جهان یعنی حضرت امام حسن عسکری ع در صفه نشسته است و طفلی مانند ماه
چهارده که روح بخش جان عالمیان بود با حسن و جمال و کمال تمام و تمام بر دامن
حضرت بود پس سلام نموده بشرف دستبوسی آنجناب فائز شدیم آنحضرت
بعد از جواب سلام اشاره به نشستن فرمود پس من و احمد بدو زانوی ادب
بخدمت آنجناب با کمال استعجاب نشستیم و احمد انبان خود را نزد خود نهاد
و آنحضرت مشغول نوشتن جواب عرایض و مسائل شیعیان که از اطراف
و اکناف عالم آورده بودند بود و جواب هر یکرا در زیر سؤال او مینوشت ناگاه بر آن
طفل که مانند قرص قمر بود روی مبارک خود را بطرف احمد ابن اسحق نموده فرمود
احمد این انبان تحف و هدایای دوستان ما چه باشد که از برای ما فرستاده اند
عرض کرد بلی فدای تو شوم ای سید و مولای من پس آنطفل فرمود اینها حلا حیت

ازانداز ند که ما تصرف در اینها نمائیم زیراکه در این انبان حلال و حرام مخلوط و ممزوج است
پس حضرت امام حسن ع روی مبارک خود را بان طفل نموده فرمود ای نور دیده
حق سبحانه و تعالی تورا الهام داده است و میزان حلال و حرام را در کف
کفایت تو برقرار فرموده است میان اینها امتیاز کن و آنچه ضمیر منیرت قرار
گیرد حکم فرما پس احمد از میان انبان همیان زری بیرون آورده با دب تمام
برده در خدمت آنطفل نهاد پس آنطفل فرمود این همیان فلان پسر فلان است
که از فلان مکان انرا فرستاده است و ان بها گندمی است که فروخته است
اما در حین تقسیم ان گندم با مزارعان خود حیف نموده و مقدار زر همیان این و
صفاتش چنان و چنین است و کاغذی هم نوشته شده است در میان این
همیان که عدد دنانیر و اسم صاحب ان از ان معلوم است و سه عدد دینار در میان
این دنانیر است که از باقی ممتاز است یکی مضروب بسکه بلد آمل دیگری
مسکوک و یکی دیگر او را بطریق غرم و تاوان از مرد بیچاره بافنده ریسمان گرفته
است زیراکه ریسمانی داده بود به نساجی که انرا از برای او بباقد و دزدی ان
ریسمان را از و دزدید من غیر تفریط چون نساج حکایت دزد را بصاحب
ریسمان گفت از و قبول نکرد این دینار را در غرامت و تاوان از و گرفت
چون احمد این کلمات معجز علامات را استماع نمود با کمال استعجاب و حیرت
آنصره زر را بکناری نهاد و صره دیگر از همیان بیرون آورده در خدمت آنحضرت

نهاد آن طفل او را هم رد فرمود و سبب قبول نکردن انرا هم بیان نمود و فرمود
این صره را هم نزد ان صره بگذار و آنجامه را که فلانه عجوزه صالحه داده است
و ریسمان او را بدست خود رشته و بافته است نزد ما بیاور که ان از و مقبول است
احمد عرض نمود فدای تو و پدرت من و پدر و مادرم شویم انرا فراموش نموده ام
و در منزل مانده است الحال میروم و انرا حاضر مینمایم پس احمد بجهت برخواستن
و بیرون رفتن ناگاه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام روی مبارک
بطرف من نموده فرمود آن چهل مسئله که ترا مشکل شده از فرزندم سوال نما
تا انکه حل مشکلات تو شود ناگاه آنطفل بدون اینکه من سوالی نمایم یا بعد از انکه
از و سوال نمودم جواب مسائل مشکله مرا شافی و کافی داد تا انکه فرمود و اما
ایمان آوردن ابوبکر و عمر که آیا ایمان ایشان از روی رضا و رغبت و طوع
بوده است یا از باب کره و اجبار بدانکه ایمان ایشان نه از کره بود و نه از طوع بود
بلکه از روی طمع و مکر بود که اظهار اسلام نمودند و اختیار خدمت حضرت سید مختار
نمودند زیراکه از اهل کتاب شنیده بودند که محمد ص از مکه ظاهر خواهد شد و بر
عرب غالب میشود و دین او رونق میگیرد و رواجی پیدا میکند و ملک شرق
و غرب ربع مسکون زمین خواهد شد بطریق استیلا بخت النصر بر بنی اسرائیل
بلکه در خبر دیگر وارد است که ابوبکر در سفر شام از بحیرا راهب شنید که این محمد
خاتم پیغمبرانست و تو هم خلافت بجای او خواهی نمود لهذا چون دانستند که ان

احوال شیخین

محمد همین محمد کی است خدمت او را قبول نموده با و ایمان آورد ند بجهة طمع ریاست و حکومت و خلافت و ملازمت او را بر ملا نمودند تا آنکه قرب و منزلتی در نزد آن حضرت زیاد نمایند و از توجه آنجناب بحکومت و ایالت و امارتی برسند و آنحضرت در حال حیات خود ایالت ولایتی را بایشان بدهد و باین خیال خدمات مینمودند و بحسب ظاهر از مخلصین و خلصین و مریدین و صحابه بودند تا آنکه چون از حجة الوداع برگردیدند و حضرت رسالت پناهی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب را باذن خدا در منزل غدیر خم ولیعهد خود فرمود و او را نصب بامارت و ولایت و امامت و خلافت نمود امید ایشان قطع شده پشیمان شدند از اظهار اسلام خود و باخودهاشان گفتند ما بجهة ایالت و امارت و حکومت ایمان باو بحسب ظاهر آوردیم و از عشایر و قبایل و اقوام خود قطع نمودیم و جدائی و عزلت اختیار کردیم و از قریش طعنهای بسیار شنیدیم و اهانت و خواری کشیدیم و مرارت بیشمار چشیدیم و بهیچ وجه در این مدت اثری از مطلوب ما بظهور نرسید و حال هم عمزاده و داماد خود را ولیعهد خود نموده و او را بر گردن ما سوار نمود پس مصلحت آنست که فرصت نموده او را بکشیم و در میان قریش رفته بگوئیم که اظهار اسلام و ایمان ما بواسطه این بود که در ظاهر خدمت محمد را بنمائیم و با او در هر جا باشیم تا آنکه در وقت فرصت او را بکشیم و شر او را از سر خود و خدایان خود رفع و دفع نموده باشیم چون بعد بدشمنی از او

لیلة العقبه

بر دیم او در راه دوستی به پیش او در رفتیم و در این مدت فرصت نکردیم حال فرصت اتفاق افتاد که کار خود را با نجام رسانیدیم و باین سبب حقی بر گردن قریش ثابت کنیم و در میان ایشان و سایر سرکشان عرب عزیز و محترم و مکرم باشیم پس با بعضی از اشقیا و منافقین که همزبان ایشان بودند اتفاق نمودند که در وقت فرصت آنحضرت را بکشند تا آنکه در لیلة العقبه بر این امر شنیع مصمم شدند و باهم گفتند که میرویم و بر سر راه محمد پنهان میشویم و چون او بمحل خطرناک عقبه میرسد از کمینگاه بیرون آمده شتر او را رم دهیم تا آنکه او از شتر بزیر افتاده از کوه سرازیر شود و هلاک گردد و ما در نزد قریش رفته عذر بگوئیم و صاحب عزت و آبرو شویم و عمر برا مرهون خدمت خود نموده باشیم پس دبه های خود را از خاک و ریگ نمودند که در بلندی صفحه عقبه پنهان شوند ناگاه جبرئیل امین بحضرت رسول مبین نازل شد و خبر تمهید و مکر ایشان را بعرض اقدس حضرت رسالت رسانید چون آنحضرت استحضار از گفتار و کردار و احوال و اطوار آن ملاعین و روسای اشرار بهم رسانید حکم باحضار اصحاب فرمود و حکم نافذ از مصدر حکومت حقه صدور یافت که احدی قبل از من بعقبه بالا نرود چون آن منافقین از سبقت عقبه ممنوع شدند باخود بمشورت چنین مصلحت دیدند که در شب که تاریک است در میان راه در مقابل جاده در مکان مرتفعی پنهان شوند که کسی ایشان را نبیند و نشناسد و دهنهای خود را به بندند بدستمال

وچون آنحضرت بمحاذی ایشان رسد دبه‌های خودرا از بلندی بزیر بغلطانند
تا آنکه شتر آنحضرت از جای خود بجهد ورم نماید واورا بزمین بیندازد شاید مقصود
خودرا حاصل نمائیم وچون شب شد دبه‌های چند بهم بستند وخودرا بمکانیکه مقصود
داشتند رسانیدند ودر آنجا ساکن شدند تا آنکه چون شتر آنحضرت بمقابل
ایشان در میان راه رسید ایشان بیکدفعه دبه‌ها را غلطانیدند وآواز آنها در
میان کوه پیچیده وشتر آنحضرت خواست از جای خود بجهد ورم کند که حضرت
باد فرمود ساکت باش وباستعجال حرکت مکن پس شتر در همان مکان بزانو درآمده
وجبرئیل امین نزول نموده دست آنحضرترا گرفته اورا محافظت نمود ودر آن
اثنا ستاره از آسمان درخشان شده چنان نمود که جمیع آن منافقان در آن میان نمایان
شدند وحذیفه یمانی که مهار شتر انسرور را میکشید ایشانرا بروشنائی دید وشناخت
وحضرت رسول این واقعه را بصلاح گذراند وبمدارا با ایشان رفتار نمود
وبحذیفه فرمود افشاء ایشانرا مکن وحال ایشان مثل حال طلحه وزبیر که بعد از
قتل عثمان بطمع ایالت امارت وحکومت با امیرمؤمنان بیعت نمودند وچون
مدتی گذشت واز مقصود خود مأیوس شدند بمضمون ومن نکث فانما ینکث علی
نفسه نقض عهد وبیعت آنحضرترا نمودند بلکه رفته عایشه دختر ابوبکر را با خود برداشته
بطرف بصره بردند واورا ترغیب وتحریص بجنگ ومحاربه شاه ولایت نمودند
وچون او هم عداوت سابقه آنحضرت در باطن خود داشت فرصت غنیمت دانسته

با جمعی از اشقیا متفق شده اقدام بر جنگ آنحضرت نموده جمعیرا از میان
بکشتن دادند سعد گوید چون کلام معجز نظام آن طفل باینجا رسید حضرت
امام حسن عسکری برخواست بنماز ومن هم از خدمت ایشان مرخص شدم
وبیرون آمده بطلب احمد بن اسحق رفتم چون با او ملاقات نمودم اورا گریان یافتم
سبب گریه وتأخیر آمدن را پرسیدم گفت جامه بعجوزه مفقود است گفتم باکی
نیست برو بخدمت آنحضرت عرض کن چون رفت خندان برگردید وبر محمد وآل
محمد صلوات میفرستاد وسبب پرسیدم گفت چون داخل شدم دیدم آنجامه
در زیر پای آنحضرت افتاده وآنجناب بروی آن نماز میکند پس چند روزی که
در آنجا بودیم بخدمت آنحضرت میرسیدیم ولکن دیگر آن طفل را ندیدیم وچون روز
وداع رسید من واحمد با دو پیرمرد دیگر بخدمت آنحضرت رسیدیم احمد برپا ایستاد
عرض کرد یا ابن رسول الله وقت مرخص شدن نزدیکست ومحنت ما زیاد شد
است سؤالی مینمائیم از خداوند عالمیان که صلوات بر جد وآباء طاهرین و
فرزند تو بفرستد وقدر ومرتبه ترا بیشتر نماید ودشمنان ترا مخذول ومنکوس
فرماید واین را آخر عهد زیارت ما نگرداند چون کلام احمد باینجا رسید اشک بچشم مبارک
آنحضرت گردید وفرمود ای احمد تکلف در دعا مکن که در این سفر با خدا ملاقات
خواهی نمود پس احمد از شنیدن این کلام بیخود شد چون بخود آمد عرض کرد تورا بجد
وپدرت قسم میدهم که مرا بخرقه مشرف فرمائی که اورا کفن خود قرار دهم حضرت

معجزه آنحضرت

وفات احمد بن اسحق

مبارک خود را از برای بساط نموده سیزده درهم که پول حالا میشود شش ریال ناصری
عددی بیست و هشت نخود الا سه شاهی رایج بیرون آورد و فرمود اینها را بجز نفقه خود
صرف مکن و کفن هم بوقت حاجت بتو میرسد پس از خدمت آنحضرت مرخص
شدیم و از سر من رای بیرون آمدیم و طی منزل نموده تا آنکه بسه فرسخی حلوان رسیدیم
احمد تب شدیدی نموده ناخوشی صعبی عارض او شد تا آنکه وارد حلوان شدیم و در
کاروانسرائی منزل کردیم و احمد از حیات خود مأیوس شده بود شبی بما گفت
مرا تنها بگذارید چون صبح نزدیک شد چشم خود را باز نمودیم دیدیم که کافور خادم
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آنجا حاضر است و فرمود خدا نیکو نماید جزاء
شما را در عزا صاحب شما از غسل و کفن او فارغ شده ایم حال شما او را دفن
نمائید بدرستیکه او گرامی ترین شما بود در نزد سید شما پس از نظر ما غایب شد
و ما برخاسته او را گریان در حلوان دفن نمودیم و معجزات باهرات و کرامات
ظاهرات و کشف مشکلات و بیان تأویلات و تنزیلات آیات و روایات و حکایات
آنحضرت بسیار است و ما بجهة اقتصار اکتفا بمذکورات می کنیم **نور چهارم** در بیان
شکل و شمایل آنحضرت و افضلیت او و کسانیست که بخدمت آنحضرت رسیده اند
از شیعیان در زمان پدر بزرگوار او و در زمان غیبت صغری و بیان اسامی
وکلاء و نواب او و قطع وکالت و نیابت خاصه او بعد از وقوع غیبت کبری
و بیان بعضی از ملاعین مدعین کاذبه ولایت و وکالت و نیابت خاصه و با غیبت

در شمایل آنحضرت

آنحضرت اما شمایل آنحضرت چنانچه از بعضی اخبار ائمه اطهار معلوم میشود
اینست که شکل و شمایل آنحضرت شبیه شکل و شمایل حضرت رسول خدا [illegible]
است و خطی از موی سبز برنگ زمرد از گردن تا ناف مبارکش کشیده شده است
و رنگ او سرخی گندم گون مایل بسبزی است و پیشانی کشیده درخشان و چشم لطیف
اسرائیلی و متساویة الخلقه میباشد و دندانهای مبارک او سفید و مثل مروارید
منثور است و برگونه راست مبارک او خال هاشمی درخشانی میباشد و این
احقر در اوان بلوغ که حال قریب به بیست و سه سال میشود شبی در عالم رؤیا
بخدمت آنحضرت رسیدم و چون شیطان متمثل بصورت امام نمیتواند شود
بعینه خود او را دیدم که ظهور فرموده است و در مسجد جامع بلده طیبه همدان در
پای منبر کوچک طرف یسار بر سر پا ایستاده است و پشت مبارک خود را بمنبر
داده است و رو بطرف مردم ایستاده است و بقدر دو سه صف جمعیت نماز
مردم بسته اند و مردم از اطراف و اکناف و جوانب رو بمسجد میدوند و من هم
رفتم چون نزدیک آنحضرت رسیدم ملاحظه جمال با کمال او را نموده دیدم که صورت
گرد گندم گون پیچیده موی ریش محرابی مایل برنگ خرمائی سیاه کشیده ابروی
میانه بالای متوسط الخلقه چاق بدن و دندانهای او گشاده بود که گویا از سفر آمده
گرد سفر بر او نشسته بود و جبه از پشم شتر مثل جبه های خراسانی در بر داشت
و دستهای مبارک خود را از آستین جبه بیرون آورده بود و بروی او چیزی

بسته بود و شمشیری حمایل فرموده بود و عمامه کوچک عربی بر سر بسته بود و از آن
الآن هنوز رنگ مبارک و نور جمال آن برگزیده حضرت متعال از نظرم
محو نشده است پس چون مشاهده آفتاب جمال با کمال آن بدر آسمان
امامت را نمودم بی اختیار صفوف را بهم زدم و خود را بپای مبارک آنسرور
انداختم و بنای بوسیدن پای او را نمودم تا بجدیکه از خود رفتم ناگاه بعضی
از مردم بمن رو آوردند و گفتند اینگونه خواندن در حضور امام بی ادبیست
من بخود آمدم و در مقابل آنحضرت ایستادم که دیدم آنجناب دست
مبارک خود را به جیب خود نموده چند مشت اشرفی و ریال و پول سیاه بدامن
من ریخت و مرا مرخص فرمود که بردم و من بیرون آمده از مسجد و میدیدم
مردم میدوند و میگویند حضرت صاحب الزمان یا صاحب الامر ع ظهور
نموده است و من بهر کس که میدوید میرسیدم قدری از آن پولها که در دامن
داشتم میدادم و میگذشتم تا انکه از مسجد بیرون رفتم و از خواب بیدار
شدم و باقی صفات و خصایص و کمالات آنحضرت در طی کتاب مذکور
خواهد شد و اما افضلیت آنحضرت از انبیاء سالفه و اوصیاء سابقه محل
شک نیست نظر بکثرت اخبار و آثار که از انجمله است حدیثی که عیسی بن
مریم باو اقتدا خواهد نمود و متابعت او را میکند و ایضاً شکی در افضلیت
حضرت رسالت و شاه ولایت و دو سید جوانان اهل بهشت حضرت

در افضلیت آنحضرت

امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام از آنحضرت نیست نظر بکثرت اخبار
و آثار و لکن در افضلیت ائمه ثمانیه از او یا او از ایشان در میان علماء اعلام
خلافست جمعی بر تساوی او با ایشان میباشند نظر بورود اخبار عدیده بعضی
قائل بافضلیت آنحضرت از ایشان شده اند نظر بکثرت عمر و زیادتی عبادت
و برگردان او و زیرا از عدل و داد و پاک نمودن او عالم را از ظلم و کفر و شرک
و نظر بآیه ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها و بروایه صحاح و غیر
از اینها از اخبار چنانچه در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام بدانکه آنحضرت در
سال دویست و پنجاه و پنج یا شش در نیمه شعبان متولد شد و تا سنه ۲۶۰
دویست و شصت با پدر بزرگوار خود بود و چون حضرت امام حسن عسکری ع
رحلت فرمود آنحضرت را غسل داده حنوط و کفن نموده حاضر نمودند و جعفر
برادر آنحضرت خواست با و نماز نماید و مردم صف کشیدند ناگاه طفلی بسن چهار
ساله و پنج ساله از خانه بیرون آمد و گوشه رداء جعفر را کشید و فرمود الیم بکنار
بایست تا بر پدر بزرگوار خود نماز گذارم پس رنگ جعفر متغیر شده بکنار رفت
و آنحضرت بپدر عالیمقدار خود نماز کرد و او را در خانه خود در نزد جد بزرگوار خود
دفن نمود و رفت درخانه کسی دیگر او را ندید بجز موالیان خاصه او و این اول غیبت صغری
است و چون بجعفر گفتند این طفل کیست گفت او را ندیده ام و نمیشناسم نیز
مردم گمان نمودند که حضرت امام حسن ع اولادی ندارد که بجای او نشیند و جعفر ادعا

ادعا نمودن جعفر کذاب

امامت نمود و خواست بجای برادر بزرگوار خود بنشیند لهذا شیعیان بعادت سابقه
خود نزد جعفر می آمدند و از او مسائل مشکله میپرسیدند و اخبار غیب از او میخواستند
جعفر عاجز شده برخواست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند و غیب را
نمیداند مگر خداوند عالمیان چون باو میگفتند برادر و پدرت جواب این مردم را
میدادند میگفت آنها بایشان افترا می بندند پس حال جعفر بر مردم معلوم شد
رفت نزد خلیفه و گفت سالی فلان قدر میدهم بدیوان اعلی که چنانچه مردم شیعه نزد پدر
و برادرم میآمدند نزد منهم بیایند و آنچه از برای ایشان میآوردند از برای منهم بیاورند
مردم باو میخندیدند و میگفتند اگر تو قابلیت داری از برای تو خواهند آورد و الا فلا این
همه بنی عباسی شمشیر زدند نتوانستند نور امام عصر را بپوشانند پس جعفر آمد و ادعا ارث
برادر خود را نموده اموال آنحضرت را در میان خود و مادر خود قسمت نموده برد لکن
چون خلفاء بنی عباس شنیده بودند که فرزندی از امام حسن عسکری ظاهر خواهد
شد که سلطنت را از همه عالم بگیرد در مقام تفحص و تجسس آنحضرت برآمدند که
او را پیدا نمایند و بکشند لهذا بخانه آنحضرت فرستادند و تفتیش نمودند که کسی را
بدست نیاوردند و بعضی از کنیزان آنحضرت را گرفته حبس نمودند که شاید از حملی
از و ظاهر شود و غلامان بخانه او فرستادند که بیخبر داخل شده هر کس را ببینند بکشند
چون آمدند و داخل خانه شدند دیدند پرده آویخته است آن پرده را چون بلند
کردند دیدند خانه پر از آبست و جوانی حصیری بروی آب انداخته مشغول نماز است

هر چند تکلم نمودند جواب نشنیدند یکی از غلامان جسارت نموده خود را بآب زد
که او را بگیرد غرق شد فریاد نمود تا آنکه دست او را گرفته بیرون آوردند و دیگری هم
باین خیال شد چون این کرامت را دیدند عذر بسیار از آنحضرت خواستند آن
جناب اصلا التفات بایشان نفرمود ایشان بیرون رفته خبر بخلیفه دادند خلیفه
امر باخفاء این امر نموده و دیگر متعرض نشدند تا آنکه آنخلیفه از زمان مرد و آن کنیزان را
از حبس رها نمودند و آنحضرت در خانه خود بود و تا مدت هفتاد سال و کسری و
این مدت را غیبت صغری میگویند که عامه مردم از مشاهده جمال آنحضرت
محروم بودند و لکن جمعی از خواص شیعیان و موالیان خاص الخاص آنحضرت
بخدمت او میرسیدند چنانچه بعضی در زمان امام حسن عسکری بخدمت او
رسیده بودند و آنحضرت در این مدت غیبت صغری چهار وکیل داشت که احکام
و مسائل و وجوه مردم را بخدمت آنحضرت میرسانیدند و جواب گرفته از برای
مردم می آوردند اما کسانیکه بخدمت آنحضرت رسیدند بدینموجب است
عثمان عمروی محمد ابن عثمان و اسحق ابن یعقوب و ابوالقاسم و ابو عبدالله کندی
و ابو عبدالله بن روح و هرون الفزار و سرور طباخ و ضنیس و ابو عبدالله
و اسحق کاتب و ابن کسوره و حسن بن هرون دینوری و ابن بادشاله اصفهانی
و حسن بن نضر قمی و حسن بن یعقوب و قاسم ابن موسی و علی بن محمد و محمد
کلینی و مرداد قزوینی و ابن خلیل شهرزوری و ابن ... سعدی و فضل

وکلاء اربعه

مزید یمنی و ابن عجمی و صاحب مولود مصری و ابو رجاء بکی و ابو محمد و خیاط و شمشاطی و حاجز و بلالی و عطار و عبد الله ابن عاصم کوفی و محمد ابن ابراهیم مهزیار اهوازی و محمد ابن اسحق قمی و محمد ابن صالح همدانی و ابو جعفر و محمد ابن عبد الله و قاسم ابن علاء آذربایجانی و محمد ابن شاذان نیشابوری و غیر از ایشان از شیعیان که اسم هر یک در نزد علماء معلوم و محقق است **و اما وکلاء اربعه** آنحضرت که در زمان غیبت صغری که مدت هفتاد سال و کسری بود واسطه میان آنجناب و خلق بودند و مطالب و عرایض مردم بتوسط ایشان به آنحضرت میرسید و جواب گرفته میشد و بایشان میرسید اینها میباشند **اول** جناب وثاقت مآب عثمان ابن سعید عمروی بود که ملقب بابو عمرو است و حضرت امام حسن عسکری ع او را بمنصب جلیل وکالت و نیابت مخلع فرموده بود و حضرت قائم ع بعد از رحلت پدر بزرگوار خود بر منصب خود برقرار فرمود **دویم** ولد ارشد او محمد بن عثمان ثقه جلیل القدر بود که حضرت بقیة الله او را بعد از فوت پدرش منصوب بمنصب او فرمود و برتبه نیابت و وکالت فایز شد **سیم** عالم زاهد عابد عالیمقدار ابو القاسم حسین ابن روح نوبختی بود که محمد ابن عثمان او را در نزد فوت خود بامر حضرت حجة الله نصب باین رتبه عظمی نمود که بعد از وفات او مشرف بشرافت فیض منصب نیابت شد **چهارم** عدل معتمد ابو الحسن علی بن محمد سمری که از جمله اجله علماء و زهاد و عباد بود و او را حسین ابن روح در نزد موت

توقیع انقطاع وکالت

خود از جانب حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه منصوب بدرجه علیاء مرتبه نیابت و وکالت نمود و چون زمان وفات آن بزرگوار شد توقیع شریف از ناحیه مقدسه عز صدور یافت بر فوت او و حصول غیبت کبری و کذب مدعی مشاهده و او این است بنا بر روایت شیخ طبرسی در احتجاج و غیره در غیراو بسم الله الرحمن الرحیم یا علی بن محمد السمری عظم الله اجر اخوانک فیک فانک میت ما بینک و بین ستة ایام فاجمع امرک و لا توص الی احد فیقوم مقامک بعد وفاتک فقد وقعت الغیبة التامة فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالی ذکره و ذلک بعد طول الامد و قسوة القلب و امتلاء الارض جورا و سیاتی من یدعی المشاهدة الا فمن ادعی المشاهدة قبل خروج السفیانی و الصیحة فهو مفتر کذاب و لا حول و لا قوة الا بالله یعنی ای علی پسر محمد سمری بزرگ بگرداند خداوند اجر برادران تو را در مصیبت تو پس بدرستیکه تو میانه شش روز دیگر خواهی مرد پس امر خود را جمع نما و وصیت بکسی مکن که قایم مقام تو شود بعد از فوت تو پس بتحقیق که واقع شد غیبت تامه پس ظهوری نخواهد بود مگر بعد از طول مدت و قسوة قلب و پر شدن زمین از ظلم و جور و زود است که بیاید کسیکه ادعا دیدن مرا نماید آگاه باش که هر کس ادعا نماید که مرا مشاهده نموده است پیش از بیرون آمدن سفیانی و پیش از ظاهر شدن صدای آسمانی پس او دروغگو و افترا بندنده است و نیست حول و قوة مگر بخدای علی عظیم پس چون زمان وفات آن بزرگوار شد

جمعی شیعیان او خواهش نمودند که شخصی را وکیل نماید فرمود نیست امر هو بالغه زیرا
خدا امری هست که او رساننده است آن امر را و دیگر کسی را بوکالت و نیابت
منصوب ننموده برحمت الهی واصل شد پس وکالت بفوت او منقطع شد
و کسی دیگر بخدمت بقیة الله نرسید و نخواهد هم رسید تا زمان ظهور آنحضرت مگر در
بعض اخبار مرویست که بعضی از موالیان خاصه آنجناب بخدمت او میرسند
که او نماز جمعه را با جماعت با ایشان نماید و بروایتی آنها چهل نفر و بروایتی
سی نفر میباشند و بعضی ایشان را اوتاد و ابدال و رجال الغیب میگویند و ایشان
هرگز خود را بدیگران نمیشناسانند و خود را بمردم آشکار و ظاهر نمیکنند و ادعا در میان
مردم نمینمایند و کسی ایشان را نمیشناسد و بجهة نظم نظام عالم در اطراف صحراها و دریاها
میباشند و چنانچه خود آنحضرت غایب است ایشانهم غایب از انظار هستند
و در میان مردم ادعای رویت و مشاهده آنحضرت را نخواهند نمود مثل بعضی
از مشایخ صوفیه و بابیه نابابیه پس دیگر آنحضرت در مدت غیبت کبری وکیلی
نایبی و بابی نخواهد داشت و احدی واسطه میانه آنحضرت و خلق نخواهد بود
مگر علماء اعلام و فقهاء ذوی المجد و الاحترام که مخلع بخلعت نیابت عامه آنحضرت
میباشند که رواة اخبار و احادیث آباء کرام او صلوات الله و سلامه
علیه و علیهم اجمعین میباشند که باید مردم باذن عام او رجوع به ایشان
در حادثات و امور و مسائل حلال و حرام نمایند و هرکس ادعای نیابت خاصه

رویت و مشاهده آنحضرت را در زمان غیبت کبری نماید فاسق و ملعون و کذاب
و مفتری خواهد بود و هرکس هم معتقد او شود و متابعت او را نماید ملعون و مردود
و مطرود آنحضرت و خدا و رسول و سایر ائمه هدی علیهم صلوات الله خواهد
بود تا روزیکه خود آنجناب باذن خدای وهاب ظهور فرماید و در اول وقوع
۳۲۹ غیبت کبری عمر مبارک او هفتاد و چهار ۷۴ سال و کسری رسیده بود و او در سنه
سیصد و بیست و نه هجری واقع شد و از عمر شریف او تا زمان تحریر این عجاله
یکهزار و سیزده سال و دو ماه و کسری است و در سرداب خانه ایشان که الحال
مردم زیارت او را در آنجا میکنند غایب شد و در توقیع شیخ مفید ره نوشته بود که
حال در شمراخ منزل داریم پس هرکس در زمان غیبت کبری ادعا مشاهده و دیدن
آنحضرت نماید در بیداری که بخصوص شناخته باشد و یا بواسطه مدعی وکالت
و نیابت و بابیت آنحضرت باشد ملعون و کذاب و مفتری خواهد بود و همچنین است
حال کسیکه ادعا نماید که او را آنحضرت بخصوصه تعیین از برای هدایت خلق نموده باشد
یا آنکه گوید آنحضرت بمن توقیعی یا نوشته یا صحیفه یا کاغذی داده است و مرا نایب
و وکیل و باب علم خود قرار داده است یا آنکه مردم باید متابعت مرا نمایند زیرا که
بر من قرآن تازه نازل شده یا صحیفه مجدده که در آنها احکام جدیده میباشد نازل شده است
غلط و کفر است چنانچه در کتاب عقاید الشیعه نوشته ام یا آنکه ادعای مهدویت نماید که من
مهدی آخر الزمان میباشم مثل آنجناب باب که بدرود او در ادعا معلوم است لعنة الله و ...

حجة علیه السلام فرزند سعادتمند امام حسن عسکری است نه علی محمد فاسق کافر شیرازی بدنام کننده نکونامی چند یا آنکه بگوید من از جانب حضرت قائم آل محمد منصوبم یا آنکه جمیع احکام و علوم و معارف حقه را باید از من شنیده و یاد گرفته قبول نمایند یا آنکه احداث دین و مذهب و آئین تازه نماید و یا آنکه منکر یکی از ضروریات دین مبین حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم چه از اصول دین چه از فروع شود کذاب و مفتری و مرتد و کافر نجس العین و واجب القتل است و هر کس هم متابعت او را نماید و معتقد باعتقادات فاسده کاسده او شود کافر و نجس و لازم القتل است و اگر اختلاف در احکام فرعیه نماید که غیر ضروری و غیر مجمع علیه باشند یا آنکه در عقاید مذهبیه اختلاف نماید موجب قتل او نمیشود مگر آنکه با نکار ضروری دین مبین حضرت سید المرسلین بکشد بتفصیلی که در عقاید الشیعه نوشته ام و در ازمنه سابقه چند نفر مدعی وکالت و نیابت و بابیت آنحضرت ظاهر شدند و ادعا باطله خود خواستند اضلال مردم را نمایند لکن بحمد الله که کذب و افترای و خبث و شیطنت و مفسدیت ایشان بر کافه خواص و عامه عوام الناس محقق و معلوم شد یکی از آنجمله حسین بن منصور حلاج بود که دعاوی مختلفه کرد اول ادعای بابیت و وکالت آنحضرت بود و آخر اختیار اتحاد و حلول را نمود و وزیر خلیفه آن زمان او را گرفته بدار کشید و صوفیه او را مرشد خود میدانند و ایضا شلمغانیه و ابو الخطابیه ظاهر شده و دعاوی باطله نموده منقرض شدند بحمد الله تعالی و ایضا

در زمان تحریر این رساله جمعی با چه بهم رسیدند و دعاوی باطله کردند چنانچه در رساله ظلمیه بیان آنها را کرده ام

نور چهارم

در بیان بعضی از توقیعات مبارکه آنجناب است که عبارتست از دستخط مبارک حضرت حجة الله الاعظم حضرت صاحب الزمان عج که از ناحیه مقدسه از برای بعضی از شیعیان و وکلاء و موالیان ایشان شرف صدور یافته است و جمعی از علماء اعلام و محدثین فخام آنها را ضبط و ثبت نموده اند که از آنجمله است توقیع مبارک او که من سمانی فی مجمع الناس فعلیه لعنة الله یعنی کسیکه نام مرا ببرد در جماعت مردم پس بر او باد لعنت خدا لهذا نباید اسم مبارک آنسرور را بخصوص در محافل و مجالس بزبان برد بلکه باید آنحضرت را بالقاب مبارکه او خواند و این دو احتمال دارد اول آنکه نهی یا کراهت مختص زمان غیبت صغری بوده باشد تا آنکه آنحضرت نام برده نشود که اعادی او از خلفاء جور در صدد اطفاء نور انور الهی بر آمده آنحضرت را بدرجه رفیعه شهادت برسانند و منظور الهی بشهادت او از دست برود چنانچه توقیع دیگر شرف صدور یافت که شیعیان ترک زیارت مقابر قریش را بنمایند در بغداد که مراد قبر مطهر منور امامین همامین کاظمین علیهما السلام بوده باشد و چون معلوم شد خلیفه آن زمان نهی از زیارت قبر آن دو بزرگوار را نموده بود و با آنکه بلکه امر بقتل زوارین کرده بود دوم آنکه چون یهود لعنهم الله میگویند حضرت محمد مصطفی که خاتم همه پیغمبرانست در آخر الزمان خواهد آمد و اسم مبارک حضرت قائم با اسم مبارک

حضرت رسول خدا کنیت و کنیه هردو ابو القاسم است لهذا نهی از اسم بردن
آنحضرت در زمان غیبت او مطلقا وارد شده است که موجب شبهه عوام نشود
که تصدیق یهود را نمایند و بگویند که محمد که خاتم الانبیاست بعد از این خواهد آمد
و شاید سر دیگر هم داشته باشد والله العالم **وایضاً** ابو علی عریضه بحضرت
آنسرور ارسال داشته سؤال از این نموده بود که بعضی تعیین ظهور را مینمایند
آیا صدق است یا کذب آنقدوه اولوا الابصار در جواب او نوشت کذب
الوقاتون دروغ میگویند کسانیکه تعیین وقت ظهور آنحضرت را مینمایند و در خبر
دیگر وارد شده است که هر کس تعیین ظهور قائم آل محمد را نماید ادعاء شراکت
با علمی که مختص خداوند عالمیان است نموده است و از اسرار مکتومه مکنونه
مخفیه است که بجز علام الغیوب کس دیگر او را نمیداند بلکه از جمله بداء است که مختص
ذات اقدس الهی است بلکه از بسیاری از اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم سلام الله
الملک الغفار معلوم میشود که پیغمبر و امام هم او را نمیدانند بلکه خود حضرت صاحب
الامر هم نمیدانند مگر وقتیکه او را اذن بدهند و در خبری وارد شده است
که خداوند عالم علم او را با ئمه عطا فرموده بعد از ایشان او را محو نمود چنانچه
مرحوم ثقة الاسلام کلینی در کتاب اصول کافی از حضرت مولانا امام
الباطن والظاهر ابو جعفر محمد الباقر علیه سلام الله الملک الغافر حدیثی نقل میکند
که حاصل مضمون دُرر مشحونش اینست که که داینده بود خداوند عالمیان وقت ظهور

حضرت صاحب الامر را در هفتاد بود پس چون مردم شهید نمودند حضرت امام حسین را
شدید فرمود خداوند غضب خود را بر اهل زمین و ظهور آنجناب را تا خیر انداخت
بیکصد و چهل پس با معاشر ائمه بشما ها شیعیان خبر دادیم و شما تعیین او را نمودید
افشاء او را کردید و پرده را از میان برداشتید و بمردم او را گفتید پس خداوند
علم او را از ما برداشت و دیگر وقتی از برای او در نزد ما قرار نداده است که ما
بدانیم یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب محو میفرماید خدا هر چه را که میخواهد
و اثبات میکند و در نزد او هست ما در همه کتابها و شاید مراد از نود و نود هجرت
باشد یا بعد از وفات حضرت رسول **وایضاً** اسحق بن یعقوب که یکی از
جمله اجله اخیار است مسائل بسیار بخدمت آن قدوه اولوا الابصار عریضه نگار
شده بود بتوسط وکیل ثانی جناب وکالت مآب محمد بن عثمان عمروی رحمة الله
علیه پس توقیع شریف بخط مبارک شرف صدور یافت که و اما ما سئلت من امر
المنکرین لی من اهل بیتنا و بنی عمنا فاعلم انه لیس بین الله عز و جل و بین
احد قرابة و من انکرنی فلیس منی و سبیله سبیل ابن نوح و اما سبیل جعفر عمی و ولده
فسبیل اخوة یوسف و اما آنچه سؤال نموده بودی از ادعاء امر منکرین من از اهل
خانه ما و اولاد عموی ما پس بدان بدرستیکه نمیباشد میان خدا عز و جل و میان احدی از
بندگان او خویشی پس کسیکه انکار مرا نماید پس از من نیست و طریقه او طریقه پسر حضرت
نوح است و اما طریق عم من جعفر مثل طریق برادران یوسف است پس از این

توقیع درباره جعفر

بکلام شریف معلوم میشود که هر کس انکار وجود حضرت صاحب علیه السلام را یا انکار تولد او یا انکار امامت او را نماید حکم کنعان پسر نوح را که غرق شد با کافران دارد و اما جعفر که معروف بکذابست جاهل و فاسق بود که شرب نبیذ میکرد و قمار میباخت و ارث برادر خود امام حسن عسکری را مطالبه نمود بلکه خواست بمقام و منصب امامت اخ اعز خود فایز شود و از حرکات جاهلانه خود خود را مطعون دوست و دشمن نمود و مبغوض خدا و رسول و ائمه شد و شاید توبه نموده باشد و اما الفقاع فشربه حرام و لا باس بالشلماب و اما اموالکم فما نقبلها الا لتطهروا فمن شاء فلیصل و من شاء فلیقطع فما آتانا الله خیر مما آتاکم اما شرب فقاع حرام است و او شراب حاصل از جو میباشد و باکی بشلمات نمیباشد و آن نوعی از شربتست که در آن زمان متداول بوده است و حلیت او محل شک از برای سائل بوده است و اما اموال شما را ما قبول نمی کنیم مگر آنکه آنها را پاک نمائید از حقوق واجبه آنها خواه حق الله باشد و خواه حق الناس باشد مثل زکوة و اخماس و مظالم و شبهات پس کسیکه میخواهد وصل نماید و کسیکه میخواهد قطع نماید پس آنچه خداوند بما عطا فرموده است بهتر است از آنچه بشما داده است و اما ظهور فرج فانه الی الله و کذب الوقاتون و اما قول من زعم ان الحسین علیه السلام لم یقتل فکفر و تکذیب و ضلال و اما ظاهر شدن فرج پس او با خداوند عالمیانست و کسانیکه

توقیع مبارک

تعیین وقت او را میکنند دروغ میگویند و اما کسانیکه گمان میکنند که حسین ابن علی علیهما السلام در صحرای کربلا شهید نشده است بلکه شبیه او را بقتل رسانیدند و خود او بآسمان بالا رفت کفر و دروغ و ضلالت و گمراهی است شاید انکار قتل سید الشهداء کفر باشد و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله علیهم و اما حکم حوادث واقعه را که میبایند رجوع نمائید در آنها بسوی راویان احادیث ما اهل البیت پس بدرستیکه ایشان حجه بر من شما میباشند و من حجه خدا بر ایشان میباشم پس از این کلام معلوم میآید که حفاظ و فقهاء و علماء نایب عام آنحضرت میباشند در زمان غیبت او که مراد مجتهدین جامع الشرایط فتوی و مرافعات باشد که باید مردم در اخذ مسائل حلال و حرام و قطع منازعات و مخالفات خود بتراضی رجوع بایشان نمایند که آنچه از ایشان از احکام صادر شود بر مردم حجت میباشند و حضرت قائم حجه خدا بر ایشان خواهد بود و آنحضرت بطریق عموم نایب خود مجتهدین و رواة اخبار را قرار داد و دیگر تعیین نایبی بخصوصه در زمان غیبت کبری نکرد پس ادعاء نیابت خاصه و بابیت این باب نایاب غلط است پس هر کس رد بر حکم مجتهدین فخام و فقهاء کرام و علماء ذوی الاحترام نماید رد بر آنحضرت کرده است و رد بر او رد بر رسول خداست و رد بر رسول رد بر خداست و او در حد شرکت بخدا چنانچه حضرت باقر علوم الاولین و الآخرین فرمود انظروا الی من کان منکم

ونظر فی حلالنا وحرامنا وعرف احکامنا فارضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله استخف وعلینا رد والراد علینا الراد علی الله وهو فی حد الشرک بالله یعنی نظر نمائید بسوی کسیکه بوده باشد از شما که بتحقیق روایت کند حدیث ما را و نظر نماید بسوی حلال و حرام ما و بشناسد احکام صادره از ما را پس راضی شوید بحکومت او پس بدرستیکه من گردانیدم او را بر شما حاکم که در میان شما حکم نماید پس زمانیکه او بحکم ما حکم نماید و کسی از او قبول نکند پس اینست و جز این نیست که بحکم خدا استخفاف و بما رد کرده است و کسیکه رد کننده بر ما باشد رد کننده بر خداوند عالمیانست و او در حد شرک بخداست پس حضرت قائم ع در زمان غیبت خود نایب عام بجهة رفع خصومات قرار داده است و آن نایب چنانچه حضرت با وفور مود باید حدیث ایشان را روایت نماید و نظر در حلال و حرام ایشان نماید و حرام و حلال ایشان را بشناسد یا بعلم قطعی و یقین واقعی که مطابق و موافق با نفس الامر و لوح محفوظ باشد یا آنکه بعلم عادی ظاهری از ادلهٔ ظنیه عقلیه بشناسد و چون آنشخص حکم ایشان را شناخت و باو حکم نمود بر متراضعین و سایر مؤمنین واجب است که حکم او را اطاعت نموده قبول نمایند و اگر العیاذ بالله حکم او را قبول نکنند و یا آنکه رد نمایند حکم امام را رد نموده و قبول نکرده است زیرا که او بحکم امام حکم نموده است نه بحکم خود و رد بر حکم امام رد بر حکم خداست پس بنابر نص آل رسول رد حکم

مجتهد جامع شرایط حکم و فتوی رد بر خداست و از جمله کافرین و مشرکین خواهد بود مگر اینکه یکی از شرایط وجوب قبول در حکم او مفقود باشد چنانچه در محل خود مذکور است و اما محمد بن عثمان عمروی پس خدا از او و پدر او راضی باد فانه ثقتی و کتابه کتابی و اما محمد بن علی ابن مهزیار که اهوازی است فیصلح الله قلبه و یزیل عنه شکه پس رضوان است که خدا باصلاح بیاورد قلب او را و زائل فرماید از او شک او را و ابن ابن مهزیار از اصحاب حضرت امام حسن عسکری ع بود ولکن در باطن چندان معتقد بحضرت قائم ع نبود و چون آنحضرت باطن او را میدانست دعا فرمود که شک او برطرف شود و از مخلصین شیعیان شود و چنانچه شد و اما هدیهٔ از برای آنحضرت فرستاده بود آنحضرت او را قبول نفرمود و فرموده بود واما ما وصلتنا به فلا قبول عندنا الا لما طاب و طهر و اما آنچه را که صله نموده است بما را پس او در نزد ما مقبول نیست مگر آنکه طیب و طاهر شود و احتمال دارد که مراد آن نباشد که تا آن هدیه طیب و طاهر نشود یا بجهة حرام بودن او یا بجهة احتمال او بحرام یا بجهة متنجس بودن او و احتمال دارد که مراد خود او باشد یعنی تا آنکه از شک و شبههٔ در امامت من طیب و طاهر شود آنوقت از او هدیهٔ او را قبول خواهیم کرد و اما محمد ابن شاذان بن نعیم پس بدرستیکه او مردیست از شیعهٔ ما اهل البیت و اما ابو الخطاب محمد بن زینب اجدع ملعون و اصحابه ملعونون فلا تجالس اهل مقالتهم فانی بریء منهم و آبائی علیهم السلام منهم براء و ثمن المغنیة حرام و ثمن کنیز

۵۱ توقیع مبارک

شنیدنه حرام است و درباره محمد علی شلمغانی فرموده بود فانه رجل ملعون و ایمرد
ملعون از جمله فضلاء شیعه بود و بعد از غلاة مردود شد و کتابی در فقه باسلوب
شیعه نوشت الا در یکمسئله مخالف با شیعه شد که شاهد اعتماد بقول مدعی نموده
شهادت دهد و ایضاً توقیع شریف بر لعن غلاة و مفوضه برآمد و فرمود ملعونست ملعونست
کسیکه بتأخیر بیندازد نماز مغرب را تا آنکه آسمان از ستاره ها مشبک
شود و ملعونست ملعونست کسیکه نماز صبح را بتأخیر بیندازد که ستاره ها
از آسمان پنهان شود و ظاهراً مراد تأخیر انداختن آنهاست عمداً نه خطاء و غفلة
و لمانع علة وایضاً از برای ابو جعفر برآمد که خداوند دو پسر بتو عطا خواهد
فرمود یکی را احمد و دیگری را جعفر نام بگذار و دو ثقه جلیل القدر علی بن بابویه
و محمد بن بابویه که از مشاهیر علما و محدثین و عباد و مجتهدین میباشند بدعای
آن بزرگوار بوجود بیایند و هر یک مصنفاتی چند دارند که معروفند یکی
در قم و دیگری در ری مدفون میباشند و توقیعات آنحضرت بسیار است
که در اصول و مسائل فرعیه و عقاید اصلیه و رد بر مفوضه و غلاة و معانی
آیات قرآنیه و اخبار غامضه و مشکله میباشند و بعض آنها بتوسط نواب و وکلاء
اربعه عز صدور یافت و بعضی بغیر توسط ایشان و بعضی در حالت غیبت صغری
و بعضی بعد از وقوع غیبت کبری چنانچه در سنه ۴۱۰ از برای شیخ سدید محمد بن محمد النعمان
المفید شرف صدور یافت و آنحضرت او را مفتخر بیایها الاخ الولی والسدید الرشید

الشیخ المفید فرمود و توقیعات آنحضرت بسیار است باختصار بهمین میکنیم و مرحوم
شیخ طبرسی در کتاب احتجاج بسیاری از آنها را نقل میفرماید شکر الله سعیها

نور پنجم ـ در بیان سرّ غیبت آنحضرتست بدانکه غیبت آنجناب از جمله اسرار
مکتومه و آثار مخفیه و رموزات مکنونه است که نمیدانند او را مگر خدای علام
الغیوب و راسخون در علم که بتعلیم الهی میدانند و لکن احتمال چند داده میشود
اول آنکه چون بنا باید زمین هرگز خالی از حجتی باشد و قرار الهی بر این شده است
که عدد ائمه هدی دوازده باشد بعدد نقباء بنی اسرائیل و بعدد شهور سنه
که مدار حساب و عیش بنی آدم بر آنها است لقوله تعالی ان عدة الشهور عند الله
اثنی عشر شهراً پس خداوند آنحضرت را از انظار فساق و فجار و ظلام و منافقین و کفار
و اشرار غائب و مخفی فرمود که آنها باو دسترسی نداشته باشند که بواسطه اغراض
دنیاویه و خیالات شیطانیه شهید نمایند او را چنانچه از صادق آل محمد سؤال
نمودند از سرّ غیبت فرمود بجهة خوف از سر بریدن مخفی میشود و بدست مبارک خود اشاره
بحلق خود فرمود و چنانچه خلفاء بنی عباس که معاصر آنجناب بودند سعیهای بلیغه
در اطفاء آن نور انور نمودند و از برای ایشان میسر نشد و خداوند او را حفظ فرمود
چنانچه میفرماید یریدون لیطفؤا نور الله بافواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره
و لو کره الکافرون میخواهند کافرین و منافقین و ظالمین و فاسقین که خاموش
نمایند نور شعشع الهی را بدهانهای خود را میفرماید خداوند مگر آنکه تمام فرماید نور خود را

سرّ غیبت آنحضرت

وسنیار و ملو لو او را بحد کمالی که خود میخواهد برساند و هر چند که نخواهند کافران و بسیاری از کفره و فجره و ظلمه و فسقه و متمردین باین آرزو مردند و بحد آیه بمطلت نرسیدند **دوم** آنکه چون باید آنچه که در امتهای سابقه خاصه بنی اسرائیل واقع شده است در این امت مرحومه نیز طابق النعل بالنعل واقع شود از برای بعضی از انبیاء و اولیاء و اوصیاء ایشان اتفاق افتاد پس از برای حضرت قائم ع هم باید غیبتی واقع شود تا تطابق واقع شود چنانچه حاصل شد **سیم** آنکه چون این امت مرحومه در آخر امم سالفه واقع شده است و باید حضرت قائم دین جد امجد بزرگوار خود را رواج دهد و احکام شریعت او را روشن و آشکار نماید و زمان این امت ممتد تا قیامت است لهذا آن شخص بزرگ باید جناب او مدتی مدید از انظار مردم غایب و مخفی باشد ولکن اسم و رسم او معلوم عوام و خواص شود تا آنکه بمرور ایام و ازمنه امر او روشن شود و قلوب مؤمنین شایق و مایل بآن و آرزومند آن سعادتمند شوند و محبت و مودت و ولایت و امامت و حکومت و ریاست و سلطنت او در سینه‌ها و دلها و چشمها پر و ظاهر شود که کسی شک و شبهه در او نکند و چون ظاهر شود بظهور و بروز معجزات باهرات و کرامات ظاهرات شک شاکین برطرف شود **چهارم** وجهی است که خود آنحضرت در توقیع بیان او را فرموده است و او اینست که و اما علة ما وقع علیه الغیبة فان الله یقول لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم انه لم یکن احد من آبائی الا وقعت فی عنقه بیعة لطاغیة

زمانه و انی اخرج و لا بیعة لاحد من الطواغیت فی عنقی یعنی و اما علت آنکه غیبت بر او واقع شده است پس بدرستیکه خداوند میفرماید سؤال نکنید از چیزهائیکه اگر از برای شما ظاهر شوند شما را بد آید و از و بد حال شوید و نباشد یکی از پدران من مگر آنکه بتحقیق که واقع شده است بیعت یکی از طاغیان زمان او در گردن او و بدرستیکه من بیرون بیایم و حال آنکه بیعت احدی از طاغوتها در گردن من نخواهد بود و دیگر اینهم معلوم است که چون آنحضرت قیام بسیف مینماید نباید زیر دست کسی در دنیا واقع شود یا آنکه در بیعت کسی داخل شده باشد زیرا که باید عالم را از ظلم پاک نماید و فاسقین و فاجرین و ظالمین و کافرین و مشرکین و منافقین را از روی زمین براندازد **پنجم** آنکه غیبت امام ع بجهة امتحان و ابتلاء مردم است و باید خداوند عالمیان امتحان بندگان خود را نماید حتی یتبین الرشد من الغی و لیمیز الخبیث من الطیب تا آنکه خوب از بد و خبیث از طیب جدا و متمیز شود و کافر از مؤمن و منافق از مسلم و فاسق از عادل و خوب از بد و زشت از زیبا نمایان گردند و ایمان مؤمن خالص شود و شک و شبهه او برطرف شود و کافر راسخ در کفر خود نماید و حجة الهی بر خلق تمام شود لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة تا آنکه هلاک شود کسیکه هلاک شده است از روی دلیل و برهان هلاک شده باشد و زنده شود بیان هر کس زنده شده است از روی حجة و سند و دلیل زنده شود

(۵۵) سر غیبت امام ع

امتحانات و ابتلاآت ٥٦

ولئلا یکون للناس علی الله الحجة تا اینکه نبوده باشد از برای مردم بر خدا حجتی و خدا حجت خود را بر خلق خود تمام نموده باشد و از اینمقام امتحان مقامی است که خداوند بندگان خالص خود را با امتحان و ابتلا میفرماید مثل طلائیکه او را بگدازند و غش او را بگیرند و او را خالص نمایند و او را بمحک امتحان زنند و ابتلا بجهة اظهار جلال و جبروت الهی است و بجهة ظاهر شدن احوال خلق است بیکدیگر بلکه بخود شخص احوال خود او معلوم شود و الا خدا عالم و دانا بجمیع اشیاء ظاهر و مکنونه میباشد محتاج بامتحان و ابتلاء بنده نیست و بدون امتحان خوب و بد او را میداند و بسا باشد که بنده بخیال او میرسد که بسیار خوب و صابر و شاکر و عابد و زاهد است و چون بامتحانات الهیه مبتلا میشود از فقر و فاقه و بسیر مردن و ناخوشی و وقوع حادثات و ورود بلیات و منافرات طبع ناملایمات روزگار و پائین آمدن از مقام و مرتبه خود بحسب ظاهر و بالا رفتن و عزت و ذلت و صحت و سقم و فقر و غنا و غیر ذلک از امتحانات و ابتلاآت پس کسیکه در معرض امتحان در آمده باشد و صبر نمود خوب است و الا فلا و او با تبلا و امتحان معلوم خود شخص و غیر او میشود و تا کسی مبتلا و ممتحن نشود و سنگ محک نخورد و مثل طلا و نقره و آهن مکرر در بوته و کوره آتش نرود و چکش نخورد صاف و پاک و بیغش و خالص نمیشود و قابل بهشت و درجات عالیات و مقامات رفیعات و مراتب متعالیات نخواهد شد و مردم را بخیال خود نمیگذارند که هرکس بمجرد اینکه گفت مؤمن یا مسلم

آیه مبارکه ٥٧

همین ایمان و اسلام ظاهری او نمایند بدون امتحان و ابتلا چنانچه خداوند میفرماید الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین یعنی آیا گمان میکنند مردم آنکه واگذار میشوند همینقدر که بگویند ما ایمان آورده ایم و حال آنکه بمعرض امتحان و ابتلا در نیایند و هر آینه بتحقیق که ما امتحان نمودیم آنکسانیرا که پیش از شما بودند پس بعد از امتحان هر آینه خواهند دانست آنکسانیکه راست می گفتند و آنکسانیکه دروغ می گفتند یعنی هرکسیکه دعوای ایمان میکرد و صادق باشد و حقیقة ایمان آورده باشد با امتحانات و ابتلاآت ایمان او بحال خود باقی خواهد ماند و خواهد دانست که ایمان او اصلی بوده است و عارضی و عاریتی نبوده است و همچنین کسانیکه ایمان ایشان عارضی و عاریتی بوده است بعد از امتحان و ابتلا ایمان ایشان برطرف خواهد شد و ایشان خواهند دانست که ایمان ایشان اصلی نبوده است بلکه عارضی و عاریتی بوده است نه هرکس ادعا اسلام نماید مسلمان است و نه هرکس ادعا ایمان نماید مؤمن است ؛ خوش بود گر محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد پس بمجرد اسم خود را مسلم و مؤمن نهادن کسی داخل بهشت نمیشود چنانچه خداوند عالمیان میفرماید ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یأتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستهم البأساء والضراء آیا گمان میکنید شما ای بندگان که داخل بهشت خواهید شد و نخواهد آمد بر سر شما شرایع

خطبهٔ امیر المؤمنین

بر هر کسانیکه پیش از شما بوده اند آمد که با یشان رسید به بهاء ضربهای جانی و مالی یعنی بدون اینکه کسی امتحان کردیده شود داخل بهشت میشود مگر بعد از آنکه مبتلا و ممتحن شده صبر و بردباری کرده و تسلیم و رضا نمود و تفویض امور خود را بخدا کرد و توکل بر او در جمیع امور خود نمود آنوقت قابل دخول بهشت خواهد شد مثل طلائیکه غش او برطرف شد آنوقت قابل و اقعشدن سکه را و میباشد و اخبار بسیار نیز بر طبق آیات الهیه در باب امتحان و ابتلاء وارد شده است از آنجمله است خطبه مبارکه امیر المؤمنین علی ع که بعد از قتل عثمان اورا بر بالای منبر انشاء فرمود که الا ان بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث الله نبیه و الذی بعثه بالحق لتبلبلن بلبلة و لتغربلن غربلة حتی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم و لیسبقن سباقون کانوا قصروا و لیقصرن سباقون کانوا سبقوا والله ما کتمت کتمة و لا کذبت کذبة و لقد نبئت بهذا المقام و هذا الیوم

در نسخهای دیگر اختلافات عباراتی و دیگر این خطبه شریفه دارد یعنی آگاه باشید بدرستیکه بلیه و امتحان و ابتلاء شما بتحقیق که برگردید مثل هیئت او در روز که خداوند عالمیان مبعوث فرمود رسول خود را برسالت قسم بخدائیکه او را بحق و راستی بخلق فرستاده است که هر آینه امتحان کردیده خواهید شد شما البته امتحان شدنی و هر آینه غربال گردیده خواهید شد غربال شدنی تا آنکه برگردد زیر شما بالا و برود بالای شما بزیر و هر آینه پیشی و سبقت در عبادت و اطاعت بگیرند البته آنکسانیکه

معنی خطبهٔ مبارکه

بودند پیش از آنکه تقصیر مینمودند در اطاعت الهی و هر آینه تقصیر نمایند البته در عبادت خدا آنکسانیکه بودند پیش از این که تقصیر نمی نمودند بلکه اطاعت میکردند قسم بخدا که پنهان نکردم پنهان کردنی بقدر سر سوزنی و دروغ نگفتم دروغ گفتنی و هر آینه بتحقیق که خبر داده شده ام من باینمقام و باین روز یعنی حال باید باز شما ممتحن شده در مقام ابتلاء بر آئید بجهة استعلام احوال خود زیرا که چون زمان دولت حقه آنحضرت مثل زمان رسولخدا بود پس چنانچه در زمان آنحضرت مردم در مقام امتحان و ابتلاء بیرون آمده میشدند حال هم باید بمقام امتحان و ابتلاء در آیند و غربال کرده شوند که از شدت ابتلاء مثل سنگ و کلوخ در میان غربال بریزد و بالا بر آیند تا آنکه کسانیکه در پیش ایمان آورده بودند بجهة اغراض نفسانیه نه از روی حقیقت ایمان عاریتی ایشان برطرف شود و مثل غش طلا که در بوته میگذارند برود تا آنکه کسانیکه پیشتر از جمله مقصرین بودند توبه و انابه نموده رجوع بحق کرده ایمان بیاورند و ایمان ایشان کامل گردد چنانکه چنین هم شد که کسانیکه ایمان در زمان رسولخدا ص آورده بودند و با آنحضرت بیعت بجهة طمع حکومت و ریاست و ایالت و لایتی نموده بودند مثل طلحه و زبیر و سایر منافقین از ناکثین و مارقین بیعه آنحضرت را شکسته در مقام کید و مکر و محاربه با او بر آمدند و کسانیکه ایمان نیاورده بودند ایمان کامل آوردند بجهة آنکه شبهه و شک ایشان بجهة ظهور اعجاز آنحضرت بمقام ثبوت نمانده برطرف

شد وایضاً منقول است که یکی از صادقین آل محمد فرموده ‌اند لطعات الکز
من امر اقرب دای باحوال طایفهای عرب از امریکه بتحقیق نزدیک است
که بظهور رسد که ظاهر امراد ظهور موفور است و حضرت صاحب الامر است
وایضاً صادق آل محمد فرموده لابدّ للنّاس آن یمحّصوا و یمیّزوا و یغربلوا و یستخرج
فی الغربال خلق کثیر یعنی چاره نمیباشد از برای مردم بجز آنکه امتحان گردیده شوند
و تمیز داده شوند و غربال گردیده شوند و بیرون باید از غربال خلق بسیاری
وایضاً فرموده انّ هذا الامر لا یاتیکم الّا بعد یاسٍ و لا واللّٰه حتّی تمیّزوا و لا واللّٰه
حتّی تمحّصوا و لا واللّٰه حتّی یشقی من یشقی و یسعد من یسعد یعنی بدرستیکه ظهور فرج نمیشود
مگر بعد از ناامیدی نه بخدا قسمت که ظاهر نخواهد شد تا آنکه شما تمیز داده شوید
و بخدا قسمت که ظاهر نمیشود تا آنکه امتحان کرده نشوید و بخدا قسمت که ظهور نخواهد
واقع شد تا آنکه شقی و بدبخت شود هرکسیکه درباطن شقی و بدبخت است و تا آنکه سعید و نیکبخت
شود کسیکه درباطن سعید و نیکبخت است یعنی تا آنکه باطنها بروز نمایند و ظاهر معلوم
شود و چون سعادت و شقاوت امر باطنی است لهذا اعتباری چندان بظواهر
احوال مردم نیست چون بمقام امتحان بر میآیند معلوم میشود خوبی و بدی ایشان
وایضاً آن مخدوم عالمیان فرموده که انّ حدیثکم هذا لتشمأزّ منه
قلوب الرّجال فمن اقرّ به فزیدوه و من انکره فذروه انّه لابدّ من ان تکون
فتنة و قع فیها کلّ بطانة و ولیجة حتّی یسقط فیها من یشقّ الشّعرة بشعرتین حتّی

حدیث شریف

لا یبقی الّا نحن و شیعتنا بدرستیکه این خبر نهاد در باب ظهور مهدی آل محمد هر آینه مرجر میشود از
قلبهای مردم و قلبها از و بوحشت میافتند پس کسیکه اقرار بظهور دولت حقه نماید شما هم
کلام و سخن ظهور را باو زیاد نمائید و کسیکه انکار او را نماید او را بحال خود و اگذار نمائید
و با او در خصوص نجی نگوئید بدرستیکه لابد و ناچار است از فتنه که واقع شود و لابقید در
میان این فتنه و ابتلا کسیکه از زیرکی بکوراش نموده او را دو مو نماید تا آنکه در غربال
امتحان باقی نماند مگر ما و شیعیان ما و باقی مردم از غربال ریخته شوند و ایضاً
آنجناب فرموده النّاس یفتنون کما یفتن الذّهب و یخلصون کما یخلص الذّهب
مردم گداخته خواهند شد در بوته امتحان چنانچه طلا گداخته میشود و پاک و
خالص خواهند شد از گداختن در بوته امتحان چنانچه طلا پاک و خالص
میشود در قال پس چنانچه غش و جرم طلا در قال بوته و گداختن برطرف میشود
و طلای خالص پاک او باقی میماند همچنین میباشند خلق که غش ایشان
در بوته امتحان و ابتلا برطرف میشود و هر چه طلا بیشتر در قال میرود
پاکتر میشود و غش او کمتر میگردد و این خلق هر چه بیشتر ممتحن میشوند خالص تر
میشوند تا آنکه کسانیکه ایمان عاریتی داشته اند بروند و کسانیکه ایمان
کامل دارند بمانند ثابت قدم در دین و مذهب چنانچه ملاحظه میشود که بلا
مردمان بزرگ باندک اشاره چیزی میلغزند و ایمان آنها برطرف میشود و تر
میشوند عشق از اول سرکش و خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود و ایضاً آنحضرت

امتحانات خلایق

فرمود الشیعة تربی بالامانی منذ مأتین سنین یعنی شیعه تربیت داده میشوند درباب ظهور
قائم علیه السلام بامید وصل و رفق و انتظار فرج پس هرگاه کسی بگوید که ثمره وجود امام غایب
که مردم را براه حق دعوت نماید و احکام حلال و حرام را بمردم برساند و مردم
بخدمت او برسند و رفع منازعات و مخاصمات از ایشان نماید و امور
دین و دنیای مردم را منتظم نماید و در صورت نبودن امام یا غیبت
او هیچیک از مذکورات بعمل نخواهد آمد پس وجود او مثمر ثمر نخواهد بود جواب
او اینست که اسحق همین سؤال را بعریضه بخدمت حضرت قائم عرض نمود و توقیع
شریف او بیرون آمد که و اما الانتفاع بی فکالانتفاع بالشمس اذا غیبتها السحاب و
انی امان لاهل الارض کما ان النجوم امان لاهل السماء یعنی اما منتفع شدن
مردم بوجود من و حال آنکه من غایبم مثل انتفاع بردن ایشانست از آفتاب
در روزیکه در زیر ابر پنهان شده باشد و بدرستیکه من از برای اهل زمین امان میباشم
چنانچه ستاره ها امان از برای اهل آسمان میباشند زیرا که ستاره ها از آسمان که بر
طرف و محو شد آسمانها از هم پاشیده و محو خواهند شد و قیامت برپا میشود همچنین
امام که از روی زمین برطرف شد زمین اهل خود را فرو میبرد و از هم پاشیده میشود
و بدل بزمین دیگر میشود و قیامت برپا میشود و علت او اینست که امام چون علت غائی آفرینش
دنیا میباشد همینکه علت برخواسته شد معلول هم برخواسته خواهد شد و چون
بواسطه وجود مبارک امام فیوضات نامتناهیه الهیه از برکات ارضیه و سماویه

علت وجود مبارک امام

بمردم میرسد خواه فیوضات معنویه از قبیل علوم و معارف و عوارف و احکام
باشد و خواه معاشیه از قبیل رویانیدن زمین علفها و میوها و بیرون آوردن
ماکولات و عیون و انهار و مایحتاج از معادن و باریدن آب از آسمان و وزیدن
بادها که هریک موجب حیات و زندگانی دنیای فانی میباشند و بواسطه وجود
شریف امام آسمان و زمین برپا خواهند بود و بواسطه او افلاک گردش میکند
و آفتاب و ماه حرکت میکند و شب و روز و نور و ظلمت حاصل میشود و بوجود او
کوهها ایستاده اند و کشتیها در روی آب روانست و مردم در صحرا و دریا نقش
مینمایند و امام قلب عالم است چنانچه آدمی بزندگی قلب زنده است و بمردگی
او مرده است و بکدورت و پژمردگی او مکدر و پژمرده و ناخوش است همچنین
بصحت او صحیح است و عالم هم بوجود مبارک امام صحیح خواهد بود و هر چیز او در
محل و موقع واقع خواهد بود و فیوضات نامتناهیه الهیه آناً فآناً بامور ضروریات عالم
وجود از محل و مبدء فیض همیشه جاریست و فیض از فیاض ابتدا بامام
می نماید و بعد از او تعدی نموده ببسایر موجودات خواهد رسید پس وجود اشیاء
بوجود مبارک امام بسته است و فنای آنها بعدم امام بسته است و بقای آنها
ببقای امام بسته است و وجود و بقای امام و اشیاء بسته ببقای الله و وجود او
پس بر خدا لازم است ابقاء و حفظ وجود امام را بواسطه حفظ عالم
زیرا که او تبارک و تعالی فیاض است و باید فیض او آناً فآناً برسد و هرگز قطع نشود در هر عالمی

وجوب وجود امام

وجوب وجود امام

بالنسبه بعالم خود و رسیدن فیض او موقوف بوجود امام ع است که علت غائی اشیاء و سبب آفرینش ارض و سماء و محل فیض حضرت الله و قلب جمیع مراتب ادنی و عوالم علیا است پس وجود او لطف است و ظهور او لطف دیگر است و عدم ظهور او بواسطهٔ موانع خارجه است که عبارتست از سوء افعال و اعمال و گفتار و کردار و رفتار بد خلق است پس علت غیبت امام ع سوء اعمال انام است و وجود او لطف لازم است که بر خدا و اجبست و خدا کار خود را فرموده است که ایجاد امام و حفظ او باشد و ماها که همه پر از عصیان بسوء اعمال خود مانع ظهور او شده ایم بجهة اطاعت نکردن و انقیاد ننمودن او را و او هم از سوء اعمال عباد غائب شده است که خوف قتل باشد لهذا مرحوم خواجه نصیر الملة والدین طوسی میفرماید وجوده لطف و ظهوره لطف آخر و عدمه منا یعنی تصرف نمودن او لطف علی لطف و عدم ایضا منا که تصرف نمودن امام در زمان ظهور و بروز لطف بزرگ است و تصرف ننمودن او از جانب عباد است پس وجود مبارک امام مثل آفتاب عالمتاب که موجب روشنائی دنیا و ما فیها است که هر کس که هر چیز بقدر قابلیت خود از او منتفع میشود و فیض حاصل میکند ولیکن انتفاع ایشان از وجود آفتاب در روز بر دو قسم است که متصور میشود یا بلا مانع و حاجبست یا مع المانع است که وجود سحاب و انتفاع اشیاء از آفتاب بی ابر نوع دیگر است و انتفاع ایشان در روز از

ادله نقلیه وجود مهدی ع

ابر نوع دیگر است و همچنین انتفاع بردن اشیاء از او در فصل زمستان تا بستان و بهار و پاییز غیر از یکدیگر است چنانچه انتفاع از او در ساعات غیر از یکدیگر است مثل اول صبح یا وسط روز یا آخر روز که هر یک علیحده اند پس انتفاع بردن از آفتاب در روز ابر غیر از انتفاع از او است در روز غیر ابر و یک نفع عمده او برطرف شدن ظلمت شب است بوجود او و هر انتفاعی که مردم از آفتاب در روز ابر میبرند بهمان سیاق اشیاء از امام ع انتفاع میبرند زیرا که وجود هر ذیوجودی موقوف بوجود شریف امام است پس اگر امام نباشد اشیاء وجودی ندارند والا فلا چنانچه بسط کلام را در کتاب مشکوة للانوار داده ام در باب خلقت و طینت او

نور ششم در بیان ادله نقلیه وجود مبارک امام ع حضرت قائم عجل الله فرجه است از اخبار خاصه و عامه با ادله مختصره خلافت و امامت و طول عمر آنجناب بدانکه اخبار بطریق شیعیان و سنیان در وجود مبارک او یافت میشود از آنجمله بطریق مقبول از امیر المؤمنین علی از حضرت رسول منقولست که آنحضرت بمن فرمود یا علی ان الخلفاء من بعدی اثنی عشر اولهم انت و آخرهم القائم الذی یفتح الله به مشارق الارض و مغاربها یعنی [illegible] خلفاء بعد از من دوازده میباشند اول ایشان یا علی تو هستی و آخر ایشان قائم است و او چنان کسی است که میگشاید خدا بدست او مشرقها و مغربهای زمین را

و ایضا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که

حدیث نبوی

ایملك الارض من ولدی اثنی عشر خلیفة ثم یخرج المهدی من ولدی یصلح الله امره فی لیلة واحدة یعنی مالک میشود زمین را از اولاد من دوازده خلیفه پس بیرون می آید مهدی از اولاد من که اصلاح میآورد خدا امر او را در یکشب و مراد از مالک شدن این دوازده خلیفه اولی بتصرف بودن ایشانست نه پادشاهی کردن ایشان باشد تا کذب لازم بیاید بجهة خانه نشین و مقهور بودن غالب ایشان و مالک بودن خلفاء جور زمین را یا مراد مالک شدن ایشانست زمین را در زمان رجعت **وایضاً** از حضرت رسول صلعم منقولست که مهدی از اولاد من ظاهر خواهد شد و ابن عباس از انقدوة ناس روایت میکند که فرمود یخرج المهدی من ولدی یملاء الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً بیرون خواهد آمد مهدی از اولاد من که زمین را پر از عدل و قسط میکند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد و فرمود که عیسی ابن مریم از آسمان نزول میکند و در پشت سر او نماز خواند و باو اقتدا نماید و خواهد رسید سلطنت او بمشرق و مغرب عالم تا بجائیکه تر گفش و سم مرکب رسیده باشد **وایضاً** در صحیح مسلم که یکی از کتب معتبره معتمده اهل عامه است از حضرت رسول صلعم منقولست که فرمود عیسی از آسمان نزول خواهد نمود و حضرت صاحب الامر ع باو بگوید از برای ما در نماز امامت کن عیسی ع قبول نکند و گوید تو اولویت داری از من تو امامت کن تا من اقتدا نمایم بتو زیرا که منصب امامت مختص شماست پس عیسی دست حضرت صاحب را بگیرد

اتفاق بر وجود مهدی

و او را پیش بدارد و در عقب سر او نماز اقتدا نماید **وایضاً** از حضرت رسول ص بروایات عدیده منقولست که مکرر بر منبر بود و الائمة بعدی اثنی عشر راوی میگوید که حضرت کلامی دیگر فرمود که من نفهمیدم او را از پدر خود که در نزد من نشسته بود پرسیدم چه فرمود گفت فرمود کلهم من قریش و اخبار عدیده معتبره معتمده و آثار کثیره که بحد تواتر معنوی و استفاضه قطعیه و شایع و ذایع و متکاثر و متضافر از خاصه و عامه رسیده است که صاحب الامر قطعاً خواهد بود و او غایب خواهد شد و ظهور خواهد نمود و این محل شک و شبهه احدی از مسلمین نیست بلکه جمیع ایشان اتفاق بر وجود شریف او دارند بلکه جمیع ارباب ملل و اصحاب نحل از ادیان مختلفه و مذاهب متشتته غیر متفقه از یهود و نصاری و مجوس و صابئین و زردشتین و فرق مختلفه مسلمین از سنیان و شیعیان و شیخیان و صوفیان و عرفاء و حکماء و اطباء و علماء و ارباب سیر و سلوک و حدیث و تاریخ و غیر از مذکورات متفق بر وجود شریف او در آخر الزمان میباشند ولیکن اختلاف شده در باره او نموده اند بعضی میگویند ظهور مهدی و خروج دجال از حتمیات است و جمعی قائلند بانکه او پادشاه تمام روی زمین خواهد بود که جمیع سلاطین و خواقین و خوانین و امراء صفحه زمین و ساکنان ربع مسکون مطیع و منقاد او خواهند شد و لکن خلیفه و امام نیست بلکه سلطان وقتست و برخی میگویند سلطنت او سلطنت ظاهری اولو الامرست خلافت حقه

اتفاق بر وجود مهدی

و امامت صدقه و ایضاً جعفر بن در یلیین ما از جفر و رمل و منجمین از نجوم اخبار ساختشان و ستاره شناران همه متفقند بر ظهور و سلطنت او حتی آنکه جاماسب در کتاب خود احوال او را مفصلاً نوشته است چنانچه تعبیر کلمات او بعد از این ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی و طایفه ناجیه و فرقه منجیه شیعه اثنی عشریه میگویند او امام عصر و صاحب زمان وجه الرحمن و شریک القرآن و خلیفه دوران دوازدهمی خاتم پیغمبران است و او متولد شده است و غایب است بجهه حکمتهای الهیه و اسرار سبحانیه و پاره سنیان میگویند مهدی آل محمد باید بیاید ولیکن هنوز متولد نشده است و بعد از این متولد میشود و بعضی از ایشان قائل بقول شیعیان میباشند چنانچه میآید نظر بکثرت اخبار و عدت آثار از طریق رسول مختار و ائمه اطهار که فریقین از خاصه و عامه در باره او در کتب عدیده معتمده معتبره خود نقل نموده اند از اهل سیر و تاریخ و حدیث و فقه از فقهاء و علماء و فضلاء و موثقین و معدلین و معتمدین و معتبرین واو حدی از اهل ورع و تقوی و صلاح و سداد و رشاد چه در تولد او و چه در امامت و خلافت و سلطنت او و چه در غیبت کبری و صغری او و چه در بودن او پسر حضرت امام حسن عسکری از اولاد امام حسین ع از نسل علی و بطن فاطمه طاهره از ذریه رسول خدا و رسیدن جمعی از کملین اخیار و موثقین ابرار بخدمت آن بزرگوار چه در زمان حیات والد ماجد عالیمقدارش و چه در زمان اختفاء و غیبت صغرای او و مشاهده نمودن ایشان انوار جمال و جلال و کمال آن

برگزیده حضرت قادر متعال و او دیدن و شنیدن و دانستن و یقین کردن ایشان آثار معجزات باهرات و خوارق عادات و حل مشکلات غامضات و بیان تنزیلات و تأویلات آیات متشابهات و محکمات و اصول و فروعات مشکلات از برای علماء و فضلاء و فقهاء و شناسانیدن والد ماجد او حضرت امام حسن عسکری او را بخواص موالیان خود و فرمودن او و سایر امامان از آباء کرام و اجداد عالیدرجات فخام او که مهدی آل محمد ص پسر امام حسن عسکری است که امام و خلیفه دوازدهم رسول مجید است و مشرق و مغرب عالم را مالک میشود و عالم را از ظلم و کفر و شرک پاک میکند لهذا خلفاء بنی عباس سعیهای بلیغه نمودند در تفحص و تجسس او که شاید او را بدست بیاورند میسر ایشان نشد حتی آنکه شب ها بخانه او ریخته و جستجو نمودند و کنیزان والد او را حبس نمودند و امر بقتل اطفال بی سبب یافت شده الخانه کردند مثل نمرود و فرعون که شنیده بودند که ابراهیم و موسی نامی ظاهر خواهد شد که سلطنت ایشانرا بهم خواهند زد لهذا در سال تولد ایشان چندین هزار طفل را سر بریدند و اثری از انها ندیدند تا آنکه امر حتمی حضرت باری جاری شد و حمل انها بر والدات ایشان ظاهر نشد و احدی نفهمید و همچنین بود حمل حضرت مهدی آل محمد ص که کسی ندانست و نفهمید و خلفاء بنی عباس براو و بر هیچ طفلی ظفر نیافتند و چنانچه نمرودیان و فرعونیان شکم زنان را شکافته و مردها را از زنان جدا نمودند که شاید نطفه مبارکه حضرت ابراهیم و حضرت موسی بن عمران منعقد نشود و آخر الامر

احوال حضرت قائم

حکایت پادشاه

تارخ که منجم نمرود بود در شب کشیک او در بالای سر نمرود مقاربت با زوجه خود نمود نطفه مبارکه ابراهیم منعقد شد و فرعون بواسطه زن خود آسیه متوجه تربیت موسی بدست خود میشد بشوق هرچه تمامتر تا آنکه ع ‌مثلا تنت ایشان خداوند بیت خود شان در خانه خودشان دشمن ایشانرا پرورش داده بمرتبه رسانید که هلاک نمرود و فرعون را بدست ایشان قرار داد با سوء حال و چون باید آنچه در امتهای گذشته واقع شده در این امت نیز جاری شود تا تطابق نعل بالنعل باید لهذا خدا در خانه و ملک خلفا حضرت مهدی را حفظ نمود و حمل مادر او را پنهان نمود و شخص او را مخفی کرد و عمر او را طولانی نمود و او را ظاهر خواهد فرمود و هلاک طواغیت و ظلمه و فسقه و فجره و کفره و ملاعین و منافقین و اهل رده و دشمنان خدا و رسول و دین بدست او جاری خواهد فرمود و چون آنحضرت ولادت او از مردم مخفی بود بجهة حکمتهای الهیه لهذا ارث والد ماجد او را در میان عم او جعفر و مادر او قسمت نمودند و مقصود از این قسمت اموال او این بود که خلفاء بنی عباس تحریک نمایند بمردم بفهمانند که حضرت امام حسن عسکری ع بلا ولد و عقب است و مهدی آل محمد از صلب او نیست و غایب نمیباشد و ظهوری نخواهد کرد و اینکلمات بیهوده رافضیان است و این حرکات ایشان بحمد الله موجب اختفاء احوال آنجناب نشد روز بروز در نتیجه ظهور روز بروز نمود و علماء شیعه تنها این اخبار و آثار را در خصوص وجود و غیبت آنحضرت نقل نکرده اند بلکه جماعتی از مشاهیر علما و فضلا و حفاظ و فقهاء اهل سنت و جماعت

اخبار و آثار بسیار در این باب روایت بطریق خود نموده اند مثل ثعلبی و ثعالبی و ابن ماجه و ابن عساکر غزالی و ابن مغازلی و ابن جوزی و سبط او و احمد حنبل و ابن شیرویه و ابن مردویه و احمد خطیب خوارزمی و بخاری و مسلم و حمیدی در صحیح و جمع بین صحاح سته خود و ابن حجر مکی در صواعق خود و سجستانی و غیر از ایشان چنانچه در کتاب سیف الشیعه کبیر نوشته ام بتفصیل بلکه جمعی از علماء ایشان قائل بتولد او و غیبت او و ظهور او شده اند و انحضرت را امام دوازدهم میدانند مانند شیعه الا آنکه خلفاء ثلاثه را هم بحق میدانند و درباره دوازده امام کتابها نوشته اند و احوال و اخلاق و افعال و علم و حکمت و زهد و تقوی و افضلیت ایشانرا از اهل عصر خود نوشته مثل سبط ابن جوزی و حافظ ابو نعیم اصفهانی و ترمذی و از آنجمله است فاضل متبحر ابن ابی الحدید و عالم معتبر ابن صباغ مالکی مکی کتابی درباره امامت دوازده امام علیهم السلام نوشته است و کیفیت احوال و عمر و اخلاق و اولاد و زمان و خلفاء عصر و شهادت آنها را غالباً بطریق شیعه نوشته است و اسم کتاب خود را فصول المهمه گذارده است و آن کتاب از جمله کتب معتبره معتمده موثقه اهل سنت لهذا ما هم بعینه مضامین عبارات آن کتاب را در اینجا نقل میکنیم بجهة اتمام حجت الهی چنانچه میگوید که مهدی ع پسر امام حسن عسکری است و در زمان المعتمد بالله عباسی در سنه دویست و پنجاه و پنج متولد شده و پنجسال هم با پدر بزرگوار خود بود و بعد از فوت پدر خود دو غیبت نمود یکی صغری و یکی کبری و بر میخیزد به شمشیر

چنانچه خداوند میفرماید وَلَقَد کَتَبنا فِی الزَّبُورِ مِن بَعدِ الذِّکرِ اَنَّ الاَرضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ و بر اینه تحقیق که ما نوشته ایم در زبور بعد از بیان ذکر اینکه بدرستیکه زمین را
بارث میبرند بندگان صالح نیکو کار من و حضرت رسول فرموده است که
لا تنقضی الایام واللیالی حتی یبعث الله رجلا من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی یملاء
الارض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا یعنی نمیگذرد شبها و روزها تا آنکه برانگیزاند
خداوند مردی را از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من که پر نماید زمین را
از عدل و داد چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و باز از زرارة بن اعین منقول است
که گفت شنیدم از ابیجعفر ع که فرمود الائمة الاثنی عشر کلهم من آل محمد صلی الله علیه
وعلیهم علی ابن ابیطالب و احد عشر من ولده یعنی ائمه دوازده گانه همه از آل محمد
میباشند اول ایشان علی بن ابیطالب است با یازده نفر از اولاد او و باز روایت
نموده است حافظ ابونعیم اصفهانی بسند خود که مرفوع او را نموده است بسوی عبدالله
ابن عمر بن الخطاب که رسول خدا فرموده است که لا تذهب الدنیا حتی یبعث
الله رجلا من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی واسم ابیه اسم ابی یملأها قسطا وعدلا
کما ملئت ظلما وجورا و معنی این فقره میاید که اسم پدر او موافق است با اسم پدر
من پس ابن صباغ در این کتاب حسب و نسب و القاب حضرت قائم ع را بیان
می کند و چند حدیث باز نقل می کند و بعد باین مضمون باز می گوید که حافظ ابونعیم جمع
نموده است چهل حدیث در امر مهدی بخصوصه و تصنیف نموده است شیخ ما ابوعبدالله

محمد بن یوسف بن محمد شافعی کنجی در اینباب کتابی را که اسم او را کتاب البیان
در اخبار صاحب الزمان نهاده است پس می گوید روایت نموده ابوعبدالله
مذکور از زر بن عبدالله که حضرت رسول ص فرمود که لا تذهب الدنیا حتی یملک
العرب رجل من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی اخرجه ابوداود و ایضاً از امیرالمؤمنین
علی ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که باقی نماند از دهر مگر یک روز هر آینه
برمی انگیزاند خدا از اهل بیت من مردی را که پر نماید زمین را از عدل و داد چنانچه
پر شده باشد از ظلم و جور و اخراج نموده اینرا از ابوداود در مسند خود و ایضاً روایت
نموده است ابوداود و ترمذی و هر یک رفع حدیث را نموده اند با بی سعید که گفت
شنیدم از رسول خدا که گفت مهدی از من است پیشانی او گشاده است و دماغ او کشیده
است که پر میکند زمین را از عدل و داد بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور و ابوداود
براین حدیث زیاد نموده است در روایت خود فقره و یملک سبع سنین را یعنی مالک میشود.
هفت سال و بعد از ایراد حدیث میگوید حدیث ثابت صحیح یعنی حدیث ثابت
و صحیحست و ایضاً روایت نموده است طبرانی در معجم خود و غیر از او از ائمه حدیث
و ذکر کرده است ابن مرویه دیلمی در کتاب فردوس در باب الف و لام با سناد
خود بسوی ابن عباس که رسول خدا فرمود المهدی طاوس اهل الجنة یعنی مهدی
طاوس اهل بهشت است و ایضاً اسناد روایت را میدهد بحذیفه یمانی
از حضرت رسول ص که فرمود مهدی فرزند من صورت او مثل قمر درخشنده

اخبار سنیان

و رنگ او رنگ عربی و جسم او جسم اسرائیلی است که پر میکند زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده است از ظلم و جور ترضی بخلافته اهل السموات والارض والطیر فی الجو یملک عشرین سنین یعنی راضی میشوند بخلافت او اهل آسمانها و اهل زمین و مرغ در هوا که مالک میشود زمین را ده سال **وایضاً** روایت میکند ابو داود که میرساند سند او را بام سلمه که گفت شنیدم از حضرت رسول صلعم خدا که فرمود المهدی من عترتی من ولد فاطمة مهدی از عترت من از اولاد فاطمه است و ازین باب است آن خبری که روایت نموده است او را قاضی ابو محمد حسین ابن مسعود بغوی در کتاب خود که مسمی بشرح السنه است و اخراج او را نموده اند مسلم و بخاری در صحیح خود که هر یک سند او را میرسانند بابو هریره که گفت شنیدم از حضرت رسول صلعم که میفرماید کیف انتم اذا انزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم چگونه میباشید شما زمانیکه نازل شود پسر مریم در میان شما و پیشوای شما از شما باشد وایضاً ازین باب آن خبری که اخراج نموده است او را ابو داود در سنن خود که میرسانند هر یک سند او را بسوی ابن مسعود که گفت فرموده است حضرت رسول خدا صلعم که هرگاه باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه طول میدهد خداوند آن روز را تا آنکه برانگیزاند او مردی را از امت من که موافق باشد اسم او با اسم من که پر نماید زمین را از قسط و عدل چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور وایضاً ازین باب است آن خبری که روایت میکند او را ابو اسحق احمد بن محمد ثعلبی که میرساند سند او را بسوی انس ابن مالک که گفت حضرت

اخبار شیعیان

رسول خدا صلعم فرمود ما اولاد عبد المطلب سادات اهل بهشتیم من و علی و حمزه و جعفر و حسن و حسین و مهدی علیهم السلام و اخراج این حدیث را هم ابن ماجه در صحیح خود نموده است **وایضاً** روایت شده است از علقمه پسر عبد الله که گفت بودیم ما در خدمت حضرت رسول صلعم که ناگاه چند نفر از بنی هاشم آمدند پس چون آنجناب ایشان را دید آغرورقت عیناه بالدموع چشمهای او پر از اشک شد و رنگ او متغیر گردید پس من عرض نمودم یا رسول الله می بینم در صورت مبارک تو چیزی را از اندوه که خوش ندارم او را پس آنحضرت فرمود انا اهل بیت اختار الله لنا الآخرة علی الدنیا یعنی بدرستیکه ما اهل بیتی میباشیم که اختیار فرموده است خدای تبارک و تعالی از برای ما آخرت را بر دنیا بدرستیکه باهلبیت من بعد از من میرسد خواری و بیرون مینمایند ایشان را از محل سکنای خود تا آنکه میآیند قومی از مشرق و با ایشان میباشد علمهای سیاه و میدهند آنها را بمردی از اهلبیت من که پر میکند زمین را از عدل و داد بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور پس هر کس درک نماید آن زمان را از شما باید برود نزد او هر چند به رو راه رفتن باشد بروی برف اخراج این را کرده است حافظ ابو نعیم و چون این حدیث را ابن صباغ طولانی روایت نموده است ما موضع حاجات او را گرفته باقی دیگر او را انداختیم وایضاً روایت نموده است حافظ ابو نعیم از ثوبان که حضرت رسول صلعم فرمود که اذا رایتم الرایات السوداء قد اقبلت

من خراسان فاتوها ولوجوا علی الثلج فان فیها خلیفة الله المهدی یعنی زمانیکه
دیدید شما علمهای سیاه را که رو آورد از طرف خراسان پس بروید بنزد او
و هرچند بنیه راه رفتن بروی برف باشد بدرستیکه در میان آن علمها خلیفه خدا
مهدی میباشد و شاید مراد از این حدیث برگردیدن انحضرت باشد از طرف
ترکستان بعد از فتح ان بلاد نه انکه مقصود اول ظهور انحضرت باشد زیرا که اول
ظهور موفور السرور انجناب از مکه خواهد بود چنانچه انشاء الله ذکر خواهد شد و حمل
نمودن طایفه ظالمه ضاله مضله خبیثه بابیه ملعونه اینحدیث را بر ظهور انحضرت و خروج
ایشان از طبرستان و احداث فتنه نمودن و بحمد الله مغلوب شدن ایشان
غلط است و کذب و افترا ایشان بر عالمیان ظاهر شد و ایضا حافظ ابو نعیم
اخراج نموده بسند خود از عبد الله بن عمر بن الخطاب که گفت رسول خدا فرمود که یخرج
المهدی من قریة یقال لها الکرعة یعنی حضرت مهدی بیرون خواهد آمد از قریه که او را کرعه میگویند
در مجمع البحرین گفته است کراع الغمیم وادی است که میانه او و مدینه یکصد و هفتاد میل
راه است و میانه او و مکه بقدر سی میل راه است و از او تا عسفان سه میل راه است
و در روایت شیعه وارد است که انحضرت در شمریخ و شمراخ مسکن دارد و کسی نمیداند
او در کجا واقعست **و ایضاً** در بعضی اخبار میباشد که انحضرت در جزیره اخضر
میباشد و تعیین او معلوم نیست و ایضا هارون عبدی روایت می کند از ابو
سعید خدری که من باو رسیدم و گفتم اگر حدیثی از حضرت رسول ص شنیده

اخبار سنیان

از برای من بگو او حدیث طویلی در مدح فاطمه و شوهر و پسران او از برای من
روایت نمود که حضرت رسول ص بفاطمه فرمود یا فاطمة انا اهل بیت اعطینا ستة
خصال لم یعطها احد من الاولین ولا یدرکها احد من الاخرین غیرنا نبینا خیر الانبیاء
وهو ابوک ووصینا خیر الاوصیاء وهو بعلک وشهیدنا خیر الشهداء وهو عم ابیک
ومنها سبطا هذه الامة وهما ابناک ومنا المهدی الامام الذی یصلی خلفه عیسی ابن مریم
ثم ضرب علی منکب الحسین ع وقال من هذا مهدی هذه الامة و بعد میگوید
و همچنین اخراج نموده است او را دارقطنی صاحب جرح و تعدیل یعنی ای فاطمه
ما خانواده میباشیم که خداوند شش خصلت بما عطا فرموده است که یکی از
آنها را باحدی از اولین عطا نفرموده است و یکی از آخرین هم او را ادراک نخواهد
نمود غیر از ما اول آنکه پیغمبر ما بهترین همه پیغمبرانست و او پدر تو میباشد دویم آنکه وصی
ما بهترین همه اوصیاست و او شوهر تو میباشد سیم آنکه شهید ما بهترین شهیدان
میباشد و او عم پدر تو حمزه است چهارم آنکه از ما میباشد دو سبط این امت که
حسن و حسین باشند و آن هر دو پسران تو میباشند پنجم جعفر طیار از ما میباشد که
بدو بال خود در جنت پرواز میکند ششم آنکه از ما میباشد مهدی این امت و او اما مست
که نماز میکند در عقب سر او عیسی بن مریم پس انحضرت دست مبارک خود را بدوش
امام حسین ع نهاده فرمود مهدی از این پسر خواهد بود و این حدیث شریف را جمعی
از علما و فضلا خاصه و عامه از سلمان و غیره نقل کرده اند **و ایضاً**

اخبار سنیان

روایت میکند عبد الله پسر عمر بن الخطاب از حضرت رسول که فرمود بیرون می آید مهدی و بر سر او عمامه میباشد که بر او ملکی موکل است که ندا میکند هذا خلیفة الله المهدی فاتبعوه یعنی این خلیفه خدا مهدیست پس او را متابعت نمائید و همین روایت را بعینها ابو نعیم و طبرانی و غیرهما نقل کرده اند از آنحضرت وایضاً جابر بن عبد الله انصاری روایت میکند که از حضرت رسول شنیدم که فرمود سیکون بعدی خلفاء و من بعد الخلفاء امراء و من بعد الامراء ملوک جبابرة ثم یخرج المهدی من اهل بیتی یملاء الارض قسطاً کما ملئت جوراً یعنی زود است که خواهند بود بعد از من خلیفه ها و بعد از خلیفه ها امرا خواهند بود و بعد از ایشان پادشاهان جبر کننده خواهند بود و بعد از آنها بیرون خواهد آمد مهدی از اهلبیت من که پر کند زمین را از عدل بعد از آنکه پر شده باشد از جور پس ابن صباغ بعد از ذکر مذکورات رفع استبعادات و دفع شبهات طول عمر آنحضرت را میکند و مثل او را بمثل خضر و الیاس و عیسی و دجال و شیطان میزند و از برای بقاء هر یک از مزبورین آیه از قرآن شاهد میآورد که محال نیست بقاء آنحضرت مثل بقاء این اشخاص و پس از اینها ذکر علامات و امارات ظهور او را میکند و ذکر رفتار و سیر و سلوک او را با مردم مینماید چون ذکر همه کلمات او موجب تطویل است لهذا باین قدر اکتفا بکلام او نمودیم که شیعه بدانند که جمعی از علماء سنیان هم قائل بوجود مبارک حضرت مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله میباشند و اخبار بسیار و آثار بیشمار از حضرت رسول مختار و ائمه اطهار بر وجود او و ظهور او نقل شده است

خبر جابر

بدانکه حدیث اخیر دلالت بر حقیت خلفا ندارد زیرا که آنحضرت بیان وقوع واقعه را نموده است که بعد از من چنین و چنان واقع خواهد شد و خلفا و امرا بهم میرسند چنانچه پادشاهان بهم خواهند رسید چنانچه حدیث الخلافة بعدی ثلاثون سنة را از آنحضرت روایت کرده اند و معارضات این اخبار را با خبر اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش را با وجود اینکه مدت خلفاء اربعه و شش ماه امام حسن خلیفه شدن را با سایر اخبار بسیار در کتاب سیف الشیعه نوشته ام و اما مدت عمر آنحضرت را خدا میداند که چقدر خواهد بود و لکن در خبری وارد شده است که باید آنحضرت هزار نفر از اولاد خود را مکمل و مسلح نموده بجهاد بفرستد و بعضی از حکما گفته اند که آنحضرت عمر هفت کرکس خواهد نمود و بعضی گفته اند باید آنحضرت بقدر اطول المعمرین امم سالفه عمر نماید بجهة حصول مطابقه میانه این امت و امتهای گذشته و عمر چند نفر طولانی بوده و هست از مؤمنین و کافرین اولاد آدم یکی خضر و یکی الیاس و یکی لقمان و یکی عیسی و یکی ادریس و یکی نوح که دو نفر آنها زنده اند و دو نفر آنها باسمان رفته اند و دو نفر ایشان مرده اند و همه از خوبانند و از بدان هم بسیارند مثل دجال بنابر اینکه از اولاد آدم باشد چنانچه در روایتی وارد شده است و در خبری در زمان حضرت رسول متولد شد و سامری است که هنوز از زمان موسی زنده است و در بیابان مصر است و لامساس میگوید و کسی نزد او نمیتواند برود زیرا که هر دو را تب شدیدی عارض میشود چون موسی خواست او را بکشد

ذکر سبیرین

در بیان تعریف دل گوید

خطاب رسید باد که سامری سخی است موسی او را نکشت چون گوساله را در
نمود و مردم را بعبادت او دعوت نمود عذاب لامساس در حیات باو نازل شد
و اولاد او هم در مصر بهمین درد مبتلا میباشند **وایضًا** از معمرین از بدان
یکی عوج بن عناق دختر حضرت آدم است از آن زمان زنده بود تا آنکه بدست موسی
بن عمران کشته شد و یکی هاروت و ماروت بودند که دو بندهٔ صالح بودند و بواسطه
معصیت معذب شده اند در چاه بابل نزدیک بکوفه و تا قیامت زنده اند و ملک
بودند و یکی دجال است و در عمر هر یک از یکان و بدان مذکورین خلاف و اذ بعث
در اخبار بروایتی حضرت نوح دو هزار و پانصد سال و کمتر و بیشتر هم دارد و حضرت
لقمان سه هزار و چهار هزار سال وارد است و حضرت خضر و الیاس قریب بهفت هزار
سال عمر دارند پس نباید آنحضرت بقدر اطول العمر گذشتگان عمر نماید زیرا که
در میان آنها کسانی میباشند که تا قیامت زنده خواهند بود مثل حضرت خضر و الیاس
پس مراد اینست که نباید کسی تعجب از طول عمر آنحضرت نماید زیرا که در گذشتگان
هم بسیار بودند که طول عمر داشتند و دارند بلکه در اینزمان طول عمر آنجناب یکی
از معجزات باهرات او خواهد بود و در اینمدت ضعف و سستی و فتور و پیری با عضا و جوارح
و قوی و حواس ظاهره و باطنه او نرسیده است بلکه چون ظاهر شود بسن چهل ساله
گان ظاهر گردد پس انکار وجود آنحضرت بجهة کثرت طول عمر او غلط و باطلست
زیرا که امتناع عقلی و عرفی و شرعی ندارد که خداوند حجت خود را بجهت مصالح چند از نظرها

نماید و بعد از بعضی مدتی او را ظاهر سازد چنانچه جمعی از انبیا و اولیا و اوصیا
زمانهای گذشته غایب شدند مدتها و بعد ظاهر گردیدند و دعوت الهیه را تمام
نمودند و معمرین از ملکه و جن و شیاطین بسیارند که هر یک چندین هزار سال عمر
نموده اند مثلاً شیطان چندین سال قبل از خلقت آدم خلق شده بود و پسرزادهٔ او
که هام ابن هیم بن لاقیس ابن ابلیس باشد در زمان آدم موجود شد و ایمان بهمه پیغمبران
آورد و با نوح در کشتی بود و از شیاطین کسی بجز او مسلمان و خوب نیست و حال
هم مسموع میشود که جوگیان هند حبس نفس خود مینمایند و هر یک مدت مدیده زندگانی
دنیای فانی را میکنند بلکه بعضی از آنها را در خمها و خمرها میگذارند که سالهای بسیار او
میگذرد پس تعجب از عمر آنحضرت نیست تعجب از منکرین است که طول عمر اشخاص مذکوره
را قائلند و عمر آنجناب را منکرند بجهة تعجب و حال آنکه عمر او از اعمار مذکورین بمراتب قصر است
زیرا که تولد آنجناب در دویست و پنجاه و پنج یا شش هجری بود و بنا بتاریخ نوزده حال
که زمان تحریر این عجاله است هزار و چهارده سال و دو ماه کم است چه تعجب دارد که
خداوند او را حفظ فرماید و چون بخواهد او را ظاهر نماید و امر خود را بواسطه او جاری
فرماید **و اما در مدت سلطنت** او هم نیز اختلافست در اخبار و آثار
و این سبب اختلاف اقوال شده است پس هفت سال و ده سال و بیست سال
و هفتاد سال و سیصد و نه سال بعد ولبث اصحاب کهف در غار گفته اند چنانچه
خداوند میفرماید ولبثوا فی کهفهم ثلاثمائة سنین و ازدادوا تسعا پس جمیع سالهای

طول عمر آنحضرت

اخبار ممکن است بوجوه عدیده که یکی از انها اینست که مدت سلطنت آنحضرت
از ابتدا تا انتها سیصد و نه سال باشد و هفتاد سال او مختص آنجناب باشد که
احدی از بنی آدم بجز او در روی ربع مسکون از زمین سلطنت نکند و در
باقی او با اهل دنیا از مشرکین و کافرین و ظالمین و فاسقین و فاجرین مشغول
جدال و قتال باشد و غیر از آنحضرت هم قبل از استیلاء او سلطنت نمایند و در
سال او مشغول تعلیم احکام حلال و حرام بر جمیع اهل دنیا باشد که بجز حکم و سلطنت
او و در اجراء حدود و احکام حکم احدی از بنی آدم نافذ نباشد یا آنکه مراد از هفت سال او
هفتاد سال مذکور باشد زیرا که هر سال آن زمان مقابل با ده سال این زمانست زیرا که خدا
اوند مر سپهر ماه افلاک را که با رام حرکت نمایند و از بطئ حرکت خاصه متوالیه آفتاب
و ماه و حرکت فلکی آنها که بر خلاف توالی است بطی واقع شود و تباطی حرکت
نماید که مدت زمان حرکت یکدوره او از متوالی و غیر متوالی بقدر حرکت ده سال
از منه این زمان واقع شود و این موجب فتور و رخنه در افلاک نمیشود زیرا خداوند قادر
بتغییر دادن افلاکست که بطی را سریع و سریع را بطی مبدل نماید و الا عجز او لازم میاید
و این کفر است و تحقیق این مسئله اگرچه در علم هیئت و نجوم قائل نیستند بسرعت
و بطئ حرکت کردن افلاک زیرا که آنچه افلاک حرکات خاصه و غیر خاصه دارند
بهمان طریق حرکت میکنند بدون کم و زیاد الا آنکه چون اخبار بسیار بر تغییر
اوضاع آن زمان وارد شده از فصول اربعه و وجود اشخاص

ذکر سلطنت آنحضرت

طول عمر آنجناب و سلطنت او

وارد شده از فصول اربعه و وجود اشخاص و تغییر هوا و آنکه ظهور میوه جات
غیر موجوده و بروز احوال غریبه و عجیبه و سالی دو دفعه ثمر گندم و جو و سایر حبوبات
و بقولات و فواکه از اراضی و اشجار بعمل میاید و حال آنکه حال متعارف است
که سالی یکدفعه در غالب بلاد حاصل شوند اگرچه در بعضی بلدان سالی دو دفعه
حاصل گندم و جو و سایر بقولات و فواکه بعمل میاید مثل گرمسیرات و پر معلوم است
که تغیر و تبدل هوا و آب در امکنه متفاوت است لهذا اشخاص و اعمار و اطوار
و احوال و اعمال و صفات و جمال و سیاه و سفید بودن ایشان بواسطه امکنه
و ازمنه است و بسا میشود که آفتاب در بعضی ایام می ایستد از حرکت خود
و حرکتی نمیکند و حال آنکه او مرکوز در ثخن فلک رابعست و دو حرکت دارد که حرکت
خاصه خود و حرکت فلک الافلاکی است و معذلک رکود مینماید و در روز جمعه بنا
بر بعضی اخبار روز جمعه اقصر الایام است که از روزهای دیگر کمتر است در هر
فصل باشد و احتمال دارد که از این بالنسبه باشخاص تفاوت نماید در طول و قصر مثل هجر
و وصل بالنسبه بعشاق مهجور فاصل نود و هفتم در بیان بعضی از عبارات مختلفه از
در کتب اهل ادیان و ملل و مذاهب متفرقه و نحل اهل دنیا از سابقین لاحقین و مسلمین
و کافرین که در خصوص حضرت صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه بیان نموده اند
و قائل بوجود آنجناب شده اند و خبر از ظهور موفور السرور و الفرج آنحضرت داده اند

اقوال فرق مختلفه

و ما بعضی از آنها را از بعض از افاضل محدثین نقل میکنیم که موجب زیادتی بصیرت
و حصول معرفت بآنحضرت شود بدانکه چون آنجناب بواسطهٔ صفات عدیدهٔ زکیه
و با عبارات مختلفه ذکیه که دارد اسامی مختلفه از برای او میباشد در هر دین
و مذهب و ملت و هر زبان و کتاب از کفار و مسلمین و اهل کتاب در صحف و توریة
و انجیل و زبور و قران و هر یک از انبیاء و اولیاء و علماء و ارباب علوم مختلفه او
را باسمی خوانده اند چنانچه جمعی از علماء تصریح باو فرموده اند مثل قائم و مهدی و منتظر
و صاحب الامر و المنتصر و حجة و برهان و نجم و عصر و فجر و غیب و در صحف ابراهیم صاحب و
در زبور قائم و در توریة او قیذمو و ماشیع و در انجیل مهید و در کتاب فرنکان مسیح
الزمان و در کتاب زند وست سروش ایزد و در کتاب البیاغ که تفسیر زند و پازند است بهرام
و بنده یزدان و در کتاب ارماطس شماطیل و در کتاب هزار نام هندوان لندیطا
و در کتاب جاودان خوزانه و در کتاب بعضی از نصاری خسرو و در کتاب اژی
میزان الحق و در بعض صحیفهٔ آسمانی کلمة الحق و لسان الحق و در کتاب کندرال
صمصام الاکبر و در کتاب کبران عجم کیتبا و ویم و ایزد شناس و در کتاب پاتگل
راستا و در کتاب شاکمونی استاده و خداشناس و در بعضی کتاب خجسته و منصور و فرخنده
و بقیة الله و برهان الله و قاطع میگویند و هر صاحب علمی از منجمین و جفارین و رمالین
و اخترشناسان و اهل کشف و ریاضیین و مرتاضین و اهل کتاب و علماء متقدمین
و متاخرین و کفره و مسلمین ذکری از آنحضرت نموده اند و خبر بآمدن او داده اند و لکن

نقل از کفره هنود

هر کس چیزی از او فهمیده اند و اختلافات بسیار در خصوص او نموده اند بعضی او را
پیغمبر میدانند مثل یهود و بعضی او را پادشاه میدانند و بعضی او را خلیفه خدا میدانند
و بعضی او را امام عصر میدانند و بعضی گفته اند آمده و رفته است و بعضی گفته اند
نیامده است و خواهد آمد و از برای آمدن او علامات بسیار است و ما نقل از
بعض علما و کتب ایشان بعض کلمات ایشان را معنی میکنیم چنانچه بعضی از محدثین نموده اند
از آنجمله صاحب کتاب پاتگل از کتب اعظم کفره هند است در ایام مدت
عمر دنیا گوید عمر دنیا چهار طور است و هر طوری چهار کور و هر کوری چهار دور و هر
دوری چهار هزار سال است که مجموع او میشود سیصد و شصت و چهار هزار سال
پس گفته است چون دوره تمام شود دنیا کهنه تر شود و زنده گردد و صاحب
ملک تازه پیدا گردد از فرزند و پیشوای جهان که یکی ناموس آخر الزمان است
و دیگری صدیق اکبر یعنی وصی بزرگتر که بشن نام دارد و نام صاحب ملک راهنماست
بحق پادشاه شود و خلیفه رام حق باشد و رام مظهر ایشان یعنی خداست و آن پادشاه
بجای پیغمبران چون ابراهیم و خواجه خضر حکم براند و او را معجزه بسیار است و هر که
پناه باو برد و دین پدران او را اختیار نماید سرخ رو باشد در نزد رام و دولت او
بسیار کشیده شود و عمرش از فرزندان ناموس اکبر زیاده و آخر دنیا باو تمام شود
و از ساحل دریای محیط و سراندیب قریب با آدم و جبال القمر و شمال جبل الزهره
تا سد بحر اقیانوس را مسخر گرداند و بتخانه سومنات را خراب کند و بامیان کابل

او را خراب کند و جگرناک بفرمان او بسخن آید و بخاک افتد پس او را بشکند و بدریای اعظم اندازد و هر بتی که در جهان باشد بشکند و از انجمله است شاکموین که باعتقاد کفره هند پیغمبر صاحب کتابست و میگویند بر اهل ختا و ختن مبعوث بوده است و مولد او شهر کیلوس است و گوید که دولت دنیا و حکومت او بفرزند سید خلایق دو جهان گشتن بزرگوار تمام شود و او پادشاه گردد بر کوههای مشرق و مغرب دنیا حکم براند و فرمان کند و برابرها سوار شود و فرشتگان کارکنان او باشند و از سودان که زیر خط استوا است تا ارض تعیین که زیر قطب شمالی است و ماورای اقلیم هفتم و گلستان ارم که مراد کوه قاف باشد صاحب شود و دین خدا یکی شود و نام او ایستاده و خداشناس است و از انجمله است ناسکت که یکی از صاحب شریعتان کفره هنود است و صاحب کتابست و باعتقاد او آدمی مثل گیاه روییده و خشک میشود و میگوید که دنیا تمام شود پادشاهی در آخر الزمان که پیشوای ملائکه و آدمیان باشد و از فرزندان پیغمبر آخر الزمان باشد و حق و راستی با او باشد و آنچه در دریاها و کوهها و زمینها باشد همه را بدر آورد و از آسمانها و زمینها خبر دهد و از انجمله است پاتنجل که در کتاب خود گوید و او از هنود است میگوید که پادشاهی در آخر الزمان بهترین مردم خلق باشد و نام او منصور است و عالم را تمام بگیرد و بدین خود در آورد و همه کس از مؤمن و کافر را بشناسد و از انجمله است صاحب کتاب دشن

جوک که گفته است در اواخر دنیا کجی بگردد که خدا او را دوست دارد و از بندگان خاص او باشد و نام او فرخنده و خجسته باشد خنجر از نده کشد بگلم جان که خدست و تباه کار را از نده کند که در دینها اختراع کرده باشند و حق خدا و پیغمبران پامال کرده باشند همه را بسوزاند و عالم را نو کند و هر بدی را سزا دهد و یک گردد دولت او است که عبارت از چهار هزار سال باشد و از انجمله است وادنک که از کتب براهمه است گوید بعد از انکه مسلمانی بهم رسد در آخر الزمان و اسلام در میان مسلمانان از ظلم ظالمان و فسق عالمان و تعدی حاکمان و ریای زاهدان و بیدیانتی امینان و حسد حاسدان برطرف شود و دنیا مملو شود از ظلم و ستم و اسلام برطرف شود و بجز نام از او نماند و پادشاهان ظالم و بیرحم شوند و رعیت بی انصاف شوند و در خرابی یکدیگر کوشند و عالم را کفر و ضلالت بگیرد و دست حق بدر آید و جانشین آخر ممتاطا که محمد باشد ظهور کند و مشرق و مغرب عالم را بگیرد و بگردد همه جا و بسیار کسان را بکشد و خلایق را هدایت کند و آن در حالتی باشد که ترکان امیر مسلمانان باشند و بغیر حق و راستی از کسی قبول نکنند و از انجمله است کتاب کوموسب که از اجو مرسب و جاماسب پیر نکوکارتر است و از اسرار النجوم است احوالات پادشاهان و انبیا و اوصیا و اولیا را بیان میکند تا انکه احوال حضرت رسول خدا پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله را نیز می گوید بتفصیل و بعد از آن میگوید که از فرزندان دختر پیغمبر عرب که خورشید جهان و شاه

نقل از کتاب جاماسب

زنان نام دارد کسی پادشاه شود در دنیا و بحکم یزدان که جانشین افراد پیغمبر باشد
در میان که باشد و دولت او تا قیامت متصل باشد و بعد از پادشاهی او دنیا تمام شود
و آسمان جفت شود و زمین آب فرو شده و کوه‌ها بر طرف شوند پس اهرمن کلان که ضد
یزدان و بنده عاصی اوست بگیرد و در حبس نماید و سمندغ و فرتخ و صبابل و قفنه
رئیسان اهرمن را بگیرد و شاسبند که عبارت از ملائکه اند فرود آیند و خلایق را
بیزدان خوانده و نام مذهب او برهان قاطع باشد و حق باشد و در خدمت او حاضر
شوند بشتر و سروش و آسمان که عبارتست از جبرئیل و میکائیل و عزرائیل نازل شود و
بهرام و فرشته موکل بسافران و ملک موکل بزمین و ملک موکل برگاوان و گوسفندان
و ملک موکل بر آتش و آب و رودان بخش که روح القدس است و زنده گرداند
خلق را از بدان و نیکان را جزا و بدان را سزا دهد و بسیاری از خوبان
و پیغمبران زنده شوند مثل ملکان پدر خواجه خضر و مهرآلس پدر الیاس و لقوماس
پدر ارسطاطالیس و آصف بن برخیا وزیر جمشاسب که حضرت سلیمانست و ارسطو
ماقدونی و سام بن افریدون که حضرت نوح است و شالین عاد و شولان و
شموئیل و شاد دل و بلیناس تا جاماسب پیغمبران زنده شوند و زنده شود جاماسب و
حاضر شود نزد او سیمرغ از کوه قاف و سیمرغ عنقای مغرب که در عهد حنظله بن صفوان
غایب شده از بدان گیتی و دشمنان خدا و کافران را زنده گرداند ستور و نمرود را
که نمرود باشد و او را با برج و فرج بسوزاند که مراد فرعون و قارون باشد هامان وزیر فرعون را

زنده کند و بسوزاند و سامری را زنده نموده بسوزاند که اسرائیلیان را گمراه نمود
و از چاه دماوند بدر آورد ضحاک علوانی را او را دیوان مظالم کند و زنده گرداند شمائیل را
که دین پهلوی را برهم زند و زنده کند صدوم قاضی شهر لوط را و اسقف قاضی ترسایان
او مار یعقوب عالم نصاری را و زنده کند و باغ اهرمن را که عمل اغلام را
بیاورد در میان قوم لوط باو داد و زنده کند و زردان را و همچنین زنده گرداند
انانرا که در دنیا بدعتها نهادند مثل سیدریک که طبع را خدا میدانند و صاحب
کرستاره پرستی را بنیاد کرده و میلان را که مبدء را نور و ظلمت میدانند و گوتن بکاف
عجمی را که اصل وجود را آب و آتش خاک میدانند و همه اینها را قدیم میخوانند و همه اینها را
بسوزاند و از پادشاهان اقوام خود را زنده کند که فتنه‌ها در دین کرده باشند و
خوبان بندگان یزدان را کشته باشند و رستم بن زال را زنده کند و کیخسرو را زنده
نماید و دیوان همه را بکشد و همه بدان را بکشد و بسوزاند و اکثر ایشان را بدریای محیط
ریزد و همه متابعان اهرمن و تبه کاران را بکشد و نام این پادشاه بهرام باشد از خورشید
جهان و شاه زمان که او دختر مبین باشد که مراد محمد است ص و ظهور او در آخر دنیا
باشد و عمر هفت کرکس کند و چون خروج نماید عمر او سی قرن باشد از آن زمان که تازیان
بر فارسیان غلبه کنند و شهرهای ایشان را بگیرند و شهرهای عثمان خراب شود و اگر بدست
سلطان تازیک برآید و جنگ کند و دو را بکشد یعنی دجال را و گشتاسب لهراسب را زنده
کند و بدار کشد و با او باشد صاحب صابی که عیسی است و اسکندر بن دارا را زنده کند

قول جاماسب

ه او را بفرنگ بفرستد و رستم را بمصر و سید بزرگی که از پدران آن پادشاه باشد
برود قسطنطنیه را بگیرد و هندوستان را فتح نماید و علمهای ایمان و مسلمانی در بجا
برپا کند و عصای سرخ شبان با هود ارکه موسی بن عمرانست با او باشد و هر جا را
که چون اشاره کند بگشاید و انگشتر و دیهیم سلیمانی با او باشد و این بهرام
از فرزندان زروان بزرگ که حضرت ابراهیم است باشد و اوست ایزد بکشب
و نامک بزرگ مثل جمشاسب و دوست گیارند یعنی پادشاه عظیم کیان و شیطان
از او بگریزد و کیهان خدیو است و از فرزند سین است و در مدت اندکه پانصد
قرن باشد او و یارانش امامت و پیشوائی کنند برود تا بمغد و نیه که دار
الملک فیلقوس است و در ساحل بحر اقصا بوس خیمه زند که اخر زمین دنیا
است و همه جهان را یکدین کند و کیش گبری و دین زردشتی و آئین ساسانی
و کیانی نماند در دنیا و پیغمبران خدا و مایشدن و موبدان و حکیمان و پریزادان
و دیوان و مرغان و همه اصناف جانوران و ابرها و بادها و مردان سفیدپریومان
در خدمت او باشند و از مغرب برگردد و داخل ظلمات شود و جزیره فناس را
خراب کند و اسرافیل صاحب بوق نزد او اید انتهی کلام جاماسب حکیم و از الجمله
یهود قائل شده اند که مایشیح در اخر الزمان پیدا میشود و او بمعنی مهدی بزرگست که پادشاه
پادشاهان باشد ولکن او را از اولاد اسحق میدانند نه از اولاد اسمعیل و حال انکه حقا نشود اند
واحوال انحضرترا حضرت شعیای پیغمبر بنی اسرائیل و بخیاس پیغمبر و ارمیا پیغمبر و مردا

نقل از کتب یهود و نصاری

پیغمبر و ذکیان پیغمبر و سکیاس پیغمبر و ازد راس پیغمبر و عسیر از اینها از پیغمبران
بنی اسرائیل همه تصریح نموده اند بوجود انحضرت در اخر الزمان که اگر بخواهیم
تفصیل عبارات ایشان را بدهیم کلام بطول می انجامد و همچنین نصاری بوجود انحضرت
قائل شده اند و در بعض اناجیل اربعه ایشان احوال انحضرت تمثیل
مذکور است مثل مکاشفات یوحنا و کلمات متی و داود دی از نصاری میگویند
مابدی ظهور میکند و عالم را خواهد گرفت و عیسویان را میکشد و مادریان و پادریان
و کشیشان و خلیفه ها و انانیکه روغن لبان بر پیشانی میمالند و برکادها می بندند
و یا بعوض کاد بر خویشها می بندند که زمین را شیار و شخم کنند و تخم بکارند و ایشان را
تاب عذاب میکند و دیگر جزیه از نصاری قبول نمیکند الا اسلام یا کشتن و نصاری
نقل از کتاب اثری و کتاب ذکیان و کتاب سدره نصاری
مسطور است که چون ماه از ماران طلوع کند دوازده دانه پیشنماز داشته
باشند که بعد از او بجای او حکم براند و آن وقت ذلت میحیان است و برهم
خوردن دین ایشان و جزیره بهند و خوار گردند و شهر بشهر بگردند و دوازدهم
ایشان صاحب علم شود و علم برقد پس خلیل و ناصره زند و لشکر تا بحر سوف خیمه
زنند و یهودان را بگیرد و میحیان را زیر پای گذارد و خراب کند و پایه الکنشت
و هیکل دانیال را خراب کند و پادشاهان فرنگ را ذلیل نماید و آفتاب برج قسطنطنیه تمام
باشد و دجال از کوه گرگو برآید خرسوار که آن خر بزرگ چون کوه بود با شبه ساحر

نقل قول العطار

جنک کند و آنزمان انپوس که مراد مسیح باشد و بروایت دیگر کربنوس از ترکین که
آسمان باشد بزیر آید با حواریین و ایشان در پس و پیش او جنک کنند و بروایت
دیگر ایشوع ناصری فرود آید و بانک ناقوس در عالم کم شود و زنجیرها در کردن
مسیحیان کنند ای قوم فکر خود کنید که جزا داده میشوید و بردار کشیده میشوید از
دست لشکر دوم یعنی اسلام و راه گریز نخواهد بود بجز شمشیر ایشان و کردن شما
و از آنجمله **سنیان** همه قائل شده اند بوجود مهدی در آخر الزمان و
اخبار بسیار بطرق ایشان در باب ظهور مهدی در کتب معتمده خود روایت نموده اند
ولیکن گفته اند رافضیان او را امام مفترض الطاعه میدانند و حال آنکه نه چنین است
بلکه او از فرزندان رسول خداست ولیکن پادشاه خواهد شد که سر آمد همه
پادشاهان باشد ولکن در خصوص آنحضرت کلمات بسیار مختلفه گفته اند بعضی از
ایشان گفته اند هنوز متولد نشده است و جمعی کثیر و جمی غفیر از ایشان مثل محمد بن
یوسف کنجی در کتاب بیان و سبط ابن جوزی در کتاب اختصاص و خطیب
دمشق اسکندرانی و باقلانی و ابن ابی الثوارب قاضی عباسی و احمد بن حنبل در مسند و
ابن اثیر در جامع الاصول و صاحب کتاب جمع بین الصحاح الستة و خوارزمی
در کتاب اربعین و ظاهر قول محیی الدین اعرابی در کتاب فتوحات و حافظ ابونعیم
و ظاهر قول بعضی از محدثین مفسرین و غیرهم قائل شده اند که متولد شده است
ولیکن علاء الدوله سمنانی که از صوفیان است گفته است که جامعی از ابدال

اختلاف عقاید شیعیان

قبله

قبله که ایشان را رافضی میگویند ایمان نزد ایشان اینست که اعتقاد کنند که
محمد بن حسن عسکری زنده است و مهدیست و بیرون خواهد آمد و خدا امیدها
کرا انگاه که غایب شد در طریقه ابدال در آمد و همچنان عمر تازه یافت و قطب شد
و نوزده سال قطب بود و خدا امید اند که او مرده است و در مدینه رسول
او را دفن نموده اند و فاضل محدث مجلسی نقل از قاضی زکریا رومی میکند که او بر حاشیه
کشاف در تفسیر آیه فنسی آدم ولم نجد له عزما گفته است که حضرت آدم عزمی
نداشت در اقرار بظهور مهدی و نجره رفضه در انتهم لهم صاحب الامام مفترض
الطاعه میدانند و در این باب غلو بسیار دارند این را میدانم لکن بر من ثابت
شده است که صاحب الامر چهار نفر صحابه کبار را چون خلفاء ثلثه و معاویه را زنده
میکند که امرای آنحضرت باشند و از سنیان چهار نفر که مساعی جمیله در دین ظهور
آورده باشند زنده میکند که مسلمانان را تعلیم مسائل و فرایض نمایند و آنکه مادام
از فقهاء اربعه باشند که ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد بن حنبل شیبانی باشند و قاضی
خرم اوغلی که پسر قایم مقام سلطان روم است بر این حاشیه رد نوشته است که
جامع مسلمین معتقد است که شیخین افضل خلقند بعد از حضرت رسول و این کلام دلالت
بر افضلیت مهدی دارد و دال بر تشیع اوست و **اما فرق مختلفه شیعه**
قائل شده اند بوجود حضرت مهدی اگرچه در شخص او خلاف نموده اند پس
اسمعیلیه از ایشان اسمعیل بن حضرت امام جعفر صادق ع را مهدی میدانند

اقوال صوفیه

وادرا

و اورا غایب میدانند و از اولاد اوست مهدی که از سلاطین مصر و اسکندریه
است **و ناووسیه** از ایشان خود حضرت امام جعفر صادق را
مهدی میدانند و میگویند آنحضرت نمرده و غایب است و با لشکر بسیار ظهور
خواهد کرد **و کیسانیه** میگویند محمد حنفیه مهدی این امت است و او زنده و در
کوه رضوی در کهف عقیق یمن غائب شده است و در آخر الزمان ظهور میکند
و دجال را میکشد و دنیا را پر از عدل و داد کند **و جارودیه** از طایفه زیدیه
گویند که مهدی محمد بن عبد الله بن حسن بن الحسن بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام است
و اورا غایب میدانند و خود زیدیه محمد بن ابو القاسم عمر بن علی بن الحسین ع را
مهدی این امت میدانند و اورا غایب میخوانند و حال آنکه معتصم عباسی اورا
گرفته حبس نمود تا مرد و عباسیان مهدی عباسی را مهدی این امت میدانند
و بعضی از شیعه مثل **فطرویه** مهدی را از اولاد حضرت امام حسن مجتبی ع
میدانند و جمعی انکار آنحضرت را نموده اند و جمعی انکار حیات اورا نموده اند
و اختلافات در وجود مبارک آنحضرت بسیار است چنانچه گذشت ولکن همه
بوجود شریف مهدی امت محمد قائل شده اند اگرچه در خصوص شخص او اختلاف
نموده باشند یا آنکه در خصوص امامت او خلاف کرده باشند یا آنکه در شخصی و نوعی
بودن او مختلف باشند چنانچه بعضی از ارباب تصوف مهدی را شخصی نمیدانند
بلکه میگویند نوعی است که باید در هر زمان یک نفر مهدی باشد و در هر یک

اقوال صوفیه

از مرشدین جلوه و ظهور میکند نور مهدویت لکن بدیهی است که تا حضرات
نوعیت آن بزرگوار قائل نشوند نعوذ بالله چگونه مرشد درست میشود که قابل
مهدویت باشد علیه ما علیه و همه این اقوال باطلست **نور هشتم در بیان**
علامات ظهور موفور السرور آن سرور است که باید قبل از
ظهور آنحضرت آن امارات ظاهر شوند و آنها بر شش قسمند **اول** حتمیه که البته
باید واقع شود مثل خروج دجال و سفیانی و صیحه آسمانی و این سه علامات که
مقارنه با ظهور خواهند بود حتماً **دویم** معلقه و شرطیه بمشیت الهیه است که هرگاه
خدا خواست واقع میشوند و الا فلا بجهة حکمت و مصالحی و مقتضی و موانعی که خداوند
عالمیان میداند و بوفق المصلحة باحوال عباد رفتار خواهد فرمود و شاید بفعل عباد
از اطاعات و معاصی موجود و مرتفع شوند و الله العالم بخفایا الامور **سیم**
علاماتیست که تا بحال که زمان تحریر اینجانب است واقع شده اند متدرجاً **چهارم**
اماراتیست که هنوز واقع نشده اند و باید واقع شوند **پنجم** علاماتیست خاصه که مختص
خود آنجنابست که بداند خدا اورا اذن ظهور داده است زیرا که در بعضی اخبار
گذشت که علم ظهور را بجز خدا کسی نمیداند و در این علامات کسی شریک نیست با
آنحضرت **ششم** علامات عامه است که از برای عامه عوام و خاصه خواص ظاهر
خواهد شد چنانچه خواهی دانست انشاء الله تعالی اما علامه خاصه و اماره مختصة
آنجناب و خیراست اول شمشیر آنحضرت است که در غلاف خود میباشد و چون وقت آید

علامات ظهور آنحضرت

میخواهد ظهور او را امر میفرماید که سیف او بخودی خود از جلد و غمد خود بیرون میآید و بزبان فصیح عرض میکند اخرج یا ولی الله فلا یحل لک ان تقعد بعد الان عن اعداء الله یعنی بیرون برو ای ولی خدا پس دیگر حلال نیست از برای تو که بنشینی از این ببعد از دشمنان خدا تعالی دوّیم علم آنجنابست که شقه او بسته است و خود بخود باز میشود و بلند میگردد. عرض میکند یا ولی الله اقتل اعداء الله یعنی ای دوست خدا بکش دشمنان خدا را و با آنحضرت سه علم میباشد که بر شقه علم اول نوشته شده است الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا یعنی امروز کامل نمودم دین شما را از برای شما و تمام نمودم بر شما نعمت خود را و راضی شدم از برای شما که اسلام دین شما باشد و بر شقه علم دوّیم نوشته شده است که یوفون بالنذر ویخافون یوما کان شره مستطیرا و بر شقه علم سیّم نوشته شده است لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله وخلیفته والحسن والحسین والتسعة من ولد الحسین اوصیاؤه و اما علامات عامه ظهور موفور السرور آن سرور بسیارند و ما در اینجا علی سبیل الاجمال قریب شصت علامت ایان می‌کنیم تا آنکه شیعیان قوی البنیان بر بصیرت باشند و هر خری که در صحرا عرعر نماید نگویند این خر عیسی است یا هر کودنی که ادعائی نماید نگویند امام یا باب یا نایب خاص امام است زیرا که آنحضرت در زمان غیبت کبری اصلا نایب ندارد تا آنکه بامر الهی خود او بنفسه ظهور نماید اوّل خروج شعیب بن صالح نامیست از شهر سمرقند که امور عظیمه را مرتکب خواهد شد

علامات ظهور آنحضرت

و تا بحال خروج او معلوم نشده است و این ترتیب وقوع علامات نیست بلکه مقصود تعداد و شمردن آنهاست و شاید تقدیم و تأخیر در علامات مذکورات واقع شود دوّیم خروج عوف نامی است سلمی در زمین جزیره که او را کویت گویند و قریب بشهر ابوشهر است و خروج او با فتنه و فساد خواهد بود تا آنکه میرود بدمشق و در آنجا کشته خواهد شد سیّم خروج حسنی است چنانچه از حضرت صادق منقولست که فرمود یکی از علامات ظهور کشته شدن پسری است از آل محمد صلعم در میان رکن و مقام که نام او محمد بن حسن نفس زکیه است و در خبر دیگر است فاصله میان کشته شدن او و ظهور فرج بیش از پانزده روز نخواهد بود و در حدیثی فاصله پنج روز خواهد بود و جمع میان هر دو ممکن است بر حمل یکی را بر نفس ظهور و دیگری را بر مقدمات او و این علامت هنوز نیامده است و در حدیثی وارد شده است که همین نفس زکیه از اصحاب حضرت قائم است و آنحضرت او را قبل از ظهور خود میفرستد که مردم را بشارت بظهور آنجناب بدهد و چون در مکه اظهار ظهور آنحضرت را نماید او را اهل مکه بکشند و بعد آنحضرت ظهور فرماید و شاید مراد این باشد که در خواب باو فرمایش بفرماید که خبر بردم مکه بده نه اینکه او را نایب خود قرار دهد زیرا که از اخبار سابقه معلوم و مستفاد شد که آنحضرت نایب خاصی ندارد قبل از ظهور خود مگر آنکه محمول بر این باشد که فاصله میان ظهور او و فرستادن نفس زکیه نباشد و از آن سی نفر یا چهل نفر باشد که در

علامات ظهور آنجناب

علامات ظهور

آنحضرت میباشند بجهة نماز جمعه نمودن و فیض بعالم رسانیدن چهارم اختلاف بنی عباس است در ملک و سلطنت و پادشاهی و این علامت واقعشده است و شاید بعد از اینهم بنی عباس اختلافی در سلطنت نمایند و بعضی از ایشان در بعضی از بلاد سلطان شوند پنجم گرفتن آفتابست در نیمه ماه مبارک رمضان و گرفتن قرص ماه است در آخر ماه و هر دو بر خلاف نجوم و عادت و متعارفست زیرا که آفتاب در نیمه ماه نخواهد گرفت و ماه در سیزده و چهارده میگیرد و در آخر ماه نخواهد گرفت زیرا که بقاعده اهل تنجیم کسوف شمس بواسطهٔ حلول جرم قمر است میانه زمین و آفتاب و این در آخر ماه حاصل میشود نه در وسط او و خسوف قمر بواسطه حیلوله ارض است میانه شمس و قمر لهذا مانع از تابیدن نور آفتابست بجرم صیقلی قمر و در کسف شمس جرم کثیف قمر مانع از اضافه نور شمس است بروی زمین ششم فرو رفتن جمعی است در مشرق زمین بزمین و فرو رفتن بعضی است در مغرب زمین بزمین و احتمال دارد که اهل آنها بزمین فرو روند و احتمال دارد که شهری یا قریهٔ با اهل او بزمین فرو رود یا بواسطهٔ زلزله یا بعلت صاعقه یا بجهة خود بدون اسباب ظاهره هفتم ایستادن آفتابست از اول زوال ظهر در وسط آسمان تا وقت عصر بدون اینکه حرکت نماید و این دلیل بر امنیت که حرکت افلاک متغیر میشود و زمان بر میگردد و خداوندی که عالم را خلق نموده است و این افلاک را بحرکت میآورد قادر است که زمانی افلاک را از حرکت بیندازد

علامات ظهور

در حرکت او بد بد و اوضاع افلاک بهم بهم نخورد و احتمال دارد که آفتاب را امر نماید که حرکت نکند بواسطه عرفلک الافلاک و تحقیق اینمسئله را در کتاب سیف الشهید در حدیث رد شمس نموده ام و این ایستادن آفتاب را رکود شمس میگویند و در هر روز جمعه از برای شمس رکودی واقع میشود و در نزد زوال ظهر و حال آنکه روز جمعه اقصر ایام است از ایام هفته و بواسطهٔ رکود شمس باید اطول ایام شود و این از اسرار الهیه است هشتم طلوع نمودن آفتابست در یکروز از طرف مغرب بخلاف عادت که از مشرق طلوع میکند همیشه و این را از جملهٔ علامات قیامت کبری بعضی شمرده اند و باین طلوع نظم و نظام حرکت افلاک بهم نخواهد خورد و احتمال دارد که مراد از طلوع آفتاب در اینجا ظهور نور جمال بیمثال با کمال بلامثال برگزیده ذو الجلال و حضرت قادر متعال مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله باشد چنانچه بعضی از علماء اعلام و محدثین فخام او را باینمعنی حمل نموده اند و خبری هم باین مضمون وارد شده است نهم کشته شدن نفس زکیه است در پشت کوفه باتفاق دو نفر از صلحاء و این نفس زکیه غیر از حسن زکیه است که در میان رکن و مقام کشته میشود و چنانچه گذشت و این هردو علامت ظهور است الا اینکه آن اولی قریب بزمان ظهور کشته میشود و این اخیر احتمال دارد بعید از زمان ظهور واقعشود یا قریب باو پس ممکن است که بعد از این واقعشود و ممکنست که واقعشده باشد در قضیهٔ هائله وهابیه در قصهٔ پرغصه نجیمه و ظهر کوفه شامل اطراف نجف اشرف که جای معلی

در بیان احوالات و اعمال و افعال بنی آدم

علامت ظهور

میشود و هم سر بریده شدن سید هاشمی جلیل القدری است در مکه معظمه در میان رکن و مقام و این علامت نیز غیر از کشته شدن سید حسنی است و هر کدام علامت علیحده میباشند اگرچه احتمال اتحاد میرود الا آنکه اصل در تعدد اخبار تعدد آثار است و اصل در کلمات متعدده تاسیس است نه تاکید یازدهم مسموع از بعضی علما اعلام شد که خراب شدن دیوار قصر دار الاماره کوفه یا دیوار مسجد کوفه از جمله علائم ظهور است و دیواری حال بر سر پا در پشت مسجد هست که میگویند این دیوار قصر است و اطراف پایه او از هم رفته است و قدری باقی مانده است که نباید عادتاً آن دیوار بر سر پا بایستد دوازدهم خروج یمانی است از یمن که احداث فتنه میکند در حدود یمن و اطراف و نواحی آن و اسم او معلوم نیست و احتمال آنکه واقع شده باشد یا واقع شود در او میرود معلوم نیست سیزدهم خروج مغربی است در مصر و مالک شدن او است اطراف شام را با مصر و حجاز او و احتمال وقوع و عدم وقوع او هر دو میرود و شاید محمد علی پاشای مصری باشد که مالک مصر و شامات و حجاز و یمن و حبشه و زنگبار شد اگرچه دول ثلاثه اجتماع نموده خوفاً منه دست او را از حجاز و شام کوتاه نمودند چهاردهم باریدن تگرگ بزرگ است در جزیره و روم که بحسب عادت محل تعجب باشد خواه بقدر جوز یا کوچکتر یا بزرگتر از تخم مرغ باشد و احتمال وقوع و عدم وقوع در او میرود چنانچه در سنوات سابقه مشاهده شده و شاید باز هم واقع شود والله العالم پانزدهم

علامت ظهور

طلوع نمودن ستاره ایست در طرف مشرق که روشنی میدهد مثل روشنی ماه و دنباله بعد از آن کشیده میشود بحدیکه نزدیک است از کجی دو طرف او بهم برسد و احتمال دارد که این علامت وقوع یافته باشد و احتمال واقع شدن بعد هم در او میرود و در سنه هزار و دویست و شصت و یک هجری داعی مشاهده نمودم از سمت قبله چند شب در اول شب ستاره مستطیله شمالی بسیار بزرگی حادث شد دیگر معلوم نشد که ستاره است یا دنباله ستاره است یا چیز دیگر است شانزدهم ظاهر شدن آتشی است در سمت مشرق زمین که تا سه روز در میان زمین و آسمان افروخته باشد که محل تعجب و خوف باشد هفدهم ظاهر شدن سرخی شدیدیست که اطراف آسمان پهن شود که گویا همه آسمان را گرفته است هیجدهم ظاهر شدن آتشی است که همه مردمان از مردان و زنان ساکنان روی زمین از آن ترسان و هراسان و از گناهان و عصیان پشیمان و لرزان شوند و هر کس از اعمال بد خود بدین سبب خود پریشان شود نوزدهم مطلق العنان شدن عربانست که هر جا روند و هرچه خواهند کنند بیستم خارج شدن شان است از سلاطین عجم و این دو احتمال دارد اول آنکه سلطنت از اعاجم و دودمان اعاجم منقرض شود که سلطانی در میان ایشان بهم نرسد و دیگران در آنمیان سلطان شوند دویم آنکه بجهه کثرت حرص و طمعی که در طبیعت ایشان پیدا گشته‌اند فتور بهم رسانند که دست نشان دیگران از سلاطین شوند اگرچه برحق باشند و اغیار بر باطل والله العالم الکامل بیست و یکم کشتن اهل مصر است امیر کبیر عظیم خود را با کمال قوت و شوکت آدمیت و دویم خراب شدن شامات و از او بیرون بیاید سه علم و رایت که دو رایت و بسمت مصر و یک رایت او بطرف خراسان خواهد رفت بیست و سیم وارد شدن سواران است از جانب مغرب

زمین و نزول نمودن اشان است بجزیره و دمشق جبیت و چهارم ظاهر شدن سواران با رایتهای سیاه از طرف خراسان و شاید اینچند علامت واقع شده باشند و چون در بلاد متفرق و پاشیده شده اند کسی ندانسته است و رایات سیاه خراسان شاید علمهای افاغنه واوزبکیّه اشرف و محمود افغانیه باشند که در زمان صفویه مستولی بر ایشان و بر ایرانیان شدند و شاید بعد از این وقوع بیابد جبیت و پنجم جدا شدن نهری از شط فرات و جاری شدن اوست بکوچه های کوفه و این علامت ظاهر شده است و الحال هم جاریست بلکه جسری هم بروی آب در کوفه بسته شده است بلکه کشتیها بردی آب دانست در کوفه و اطراف او بواسطه انکه نهر هندیه را که حفر نمودند آب از شط جدا شده زور آور شده در میان بیابان افتاد و آن صحرا از آنجا پشت کربلای معلی تا پشت مسجد کوفه را آب گرفته است بلکه بعضی از زمین شهر کوفه را آب فرو گرفته است و کوفه رو بآبادی نهاده است و بواسطه آن آب اطراف ورا اعراب گرفته اند ولکن هنوز کوفه آبادان بلدی نشده است اگرچه نجف اشرف حاله شهر کوچک آبادی است که برج و بارو و قلعه و خندق و عمارات محکمه دارد جبیت و ششم ظاهر شدن شصت نفر مدعی نبوّت است بدروغ که همه ایشان کذاب سحاره و کفار و فساق میباشند بانواع نیرنجات و سحر و طلسمات و اعداد و جادو و سحر العیون و بادویه و ادعیه و شعبده پاره از امور عجیبه و غریبه بمردم ضعیف العقول بنمایند و مردم را فریفته نمایند و این اشخاص اگر مسلمان باشند واجب القتل خواهند بود

علامات ظهور

بواسطه سحر ایشان و اگر کافر باشند لازم الحد میباشند و اما بجهه ادعاء نبوت واجب القتل میشود خواه مسلم باشد و خواه کافر باشد زیرا که از ضروریات دین محمدیست که آنحضرت خاتم پیغمبرانست و کسی دیگر بعد از و پیغمبر نخواهد بود و اگر کسی ادعای پیغمبری نماید لازم القتل است و چند نفر بعد از رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ادعاء نبوت نمودند که یکی مسیلمه کذاب و یکی سجاح نام زنی کذابه بود و آخر مسیلمه با او زنا نمود و هر دو از درجه اعتبار پیغمبری در میان خر مریدان خود افتادند و ابوبکر لشکر بر سر مسیلمه فرستاد و وحشی او را در جنگ گاه کشت و در زمان سلاطین ماضیه بعضی هم از اینگونه دعاوی باطله را در اطراف و اکناف زمین نمودند و امر بعضی بجهه ضعف حال ایشان مخفی ماند و امر بعضی از ایشان افشاء شد و بعضی با فتنه شدند و بعضی بدون فتنه شدند مثل بعضی از مشایخ صوفیه که پاره از احمقان معتقد آنها شدند و از این شصت نفر آنچه در بلاد و قرا یا آشکار و پنهان ادعا نمودند ظاهر شده اند و ما بقی او باید ظاهر شوند و از برای تعداد این کذابین مقام دیگر است جبیت و هفتم پیدا شدن دوازده نفر سید ابوطالبی است که همه ادعاء امامت باطل و کذب نمایند و بعضی اوّل ادّعاء نیابت خاصه آنحضرت و وکالت و سفارت و بابیت او را نمایند و بتدریج ادّعاء مهدویت و امامت و خلافت کنند و بعضی از آنها شعبدات و نیرنجات و سحریات و امور عجیبات و رموز غریبات بواسطه ترکیبات ادویه و ادعیه و طلسمات و قلقطرات و دوایر و اعداد

علامات ظهور

وغیرها بر دم سفهاء و حمقاء ضعیف الایمان مخفی السیان نمایند و بعضی را جمعی از
احمقین جاهلین فاسقین فاجرین مطرودین مردودین بمجرد اسم و ادعاء متابعت
نمایند بهوای نفس و اغوای شیطان لعین دیده و نفهمیده و برنخورده و ندانسته بعض
ادعا بدون مطالبه دلیل و برهان و حجت رسند و بعضی از آنها عین مبتدعین محرفین
خداعین مکارین بعد از غیبت کبرای حضرت قائم عجل الله فرجه از سادات و غیر
سادات این دعاوی باطله عاطله فاسده کاسده را نمودند و جمعی هم مطاوعت
ایشان کردند و بعضی از احمقین و مجانین و ممرورین و سفهاء و مخبوطین الانف
ایشان در زمان تحریر این عجاله همین دعاوی باطله را نمود و فتنه او از فقهای
مفتین سابقین مشتبه بود و بحمد الله تعالی از همت متعالیه سلطان السلاطین پادشاه
دین پناه ناصر الدین شاه غازی قاجار خلد الله ملکه و عدله و شوکته و سلطانه قلع
و قلع و قمع شده و خواهند شد و انها همین طایفه ضاله مضله مهلکه بابیه ناباییه بودند
و شکر لله تعالی که شیطنت و طعنت و مفسدیت انها بر مسلمانان ظاهر و باهر و
روشن و نمایان شد و آنچه ازین دوازده نفر کذابین گذشته اند که امده اند و باقی
آنها باقیمانده است خواهند آمده و ادعاء خواهند کرد عالم را مغشوش نموده احداث
فتنه و فساد میکنند تا انکه خداوند اذن بدهد حق بمرکز خود قرار گیرد و صاحب الامر
ظاهر شود بیت و هشتم سوزانیدن مرد جلیل القدری است از شیعه بنی عباس
در بیان حلولا و خانقین و ظاهرا همین خانقین عرب و عجم باشد و شاید مراد از ان

مرد سید عباسی جلیلی باشد و لفظ شیعه محرف شیعه باشد یعنی سوزانیدن کی از سادات
عباسی باشد یا از دوستان اولاد عباس بن عبد المطلب عم حضرت رسول
باشد و مراد از جلالت قدر میشود ظاهرا یا باطنا باشد اگرچه جلالت قدر باطنی
با شیعه عباسی بودن منافات دارد مگر انکه محمول باشد با وجود شیعه اثنی عشری
بودن شیعه عباسیان هم باشد یعنی با ایشان دوست و موالی باشد لا غیر
بیت و نهم بستن جسر است در محله کرخ بغداد و این واقع شده است و الآن هم
موجود است و او همین جسریست که در بغداد بسته شده است و منحصر بهمین یک جسر است
و در زمان عباسیین خاصه در زمان مستعصم که آخر خلفای عباسیه بود هفت جسر در
بغداد بسته شده بود بجهه کثرت مترددین و عابرین از اینده و رونده سی ام
وزیدن باد سیاه است در بغداد در اول روز و واقع شدن زلزله شدیده در
او که بسیاری از اهل او بمیرند و اضطراب بسیار در میان اهل او بهم رسد که ارام
نداشته باشند بلکه هم عراق عرب مضطرب شوند اضطراب شدیدی سی و
یکم فرو رفتن جمعی است در بصره بزمین بحدیکه اهل او متفرق شوند و خانه های
بصره خراب گردد و او بدست مردی از سادات خراب شود که اتباع او زنجی
باشند و غلامان سیاه داشته باشند و احتمال میرود که بصره چندین دفعه خراب شود
بواسطه تعدد اسباب او و تا حال چندین دفعه خراب شده است و یکدفعه
بدست سید ملقب بصاحب زنج در سابق خراب شده است سی و دویم وقوع

طاعون و وبا است در عالم خصوصا در بغداد و ما یقرب به که جمعی کثیره عجمی
از مردمان ساکنان دنیا بار آخرت بندند و تهیه سفر مفارقت از علایق جسمانیه
گرفته بزودی زود بر کشتیهای مرگ پر شده از شهر فنا بگلستان بقا کشتی کشتی
فوج فوج روند و یکدفعه دنیا را خالی گذارند و هوا و فضاء عالم کون و فساد را
وسعت دهند و مشاهده این احوالات در طاعون و وبای کبیر صغیر تخمینا بیست
سال قبل از این شد و آن طاعون و وباء عالم کبیر شده بود خاصه در ملک ایران
و روم و حجاز و الی الآن در کار است که سال بسال عهدی تازه مینماید و در میان
مردم باقیست و از ایشان دور نمیشود سی و ششم آمدن ملخ و جراد منتشر بسیار است
در وقت و غیر وقت آن که موجب تضرر ناس از عوام و خاص شود و در سنه هزار و
دویست و پنجاه و چهار چنان هجوم جنود و جنود جراد منتشر را در کربلای معلی داعی
ملاحظه نمودم که نشانه از آجرده قبطیان بود بحدیکه در خانه ها و بازارها و کوچها بدان
دواب و انسان را فرو گرفته بودند که از جهات سته بجز جراد منتشر چیزی دیگر مرئی
نمیشد و در سنه یکهزار و دویست و شصت و هفت هم در شیراز جراد منتشر بی پایان بعرصه ظهور رسید
بحدیکه مجموع توابع و لواحق و محالات او را خالی نگذاشته حتی ییلاقات انجا را که بحسب عادت
باید برود و نشدتی ظهور رسانید که تا پنج سال در همانجا تخم و بچه میگذاشتند و بعوض تخم
گندم و جو را از زمین برمیداشتند بقسمی شد که قحط و غلا بهم رسید و در آنمدت کسی در آن شهر
رنگ گندم و جو خام ندیده چای آنکه نان بخته او را ببیند یا بوی او را استشمام کند بلکه چهره را که نان

علامات ظهور

و بانواع و اقسام از گرفتن و سوزانیدن و چاههای عمیق کندن و پر کردن آن
جراده سرا و را پوشانیدن در صدد مدافعه او برآمدند و خیال میکردند که جنود
الهی تمام باز سال دیگر از سال قبل بیشتر و شدیدتر که بر وقت پیدا شدند و از خالی
حرکت میکردند جرم آفتاب را پوشانیده بمثابه ابر غلیظ بارعدی در میان زمین و آسمان
عبور میکردند و از حاصلی بحاصلی و زراعتی بزراعتی نشسته چنان میخوردند که گویا هرگز در آن زمین
حبه و دانه کاشته و سبز نشده بود حتی چمن زارهای ییلاقات و قشلاقات آنسرزمین را
باقی نگذاشته که دواب و غنم احشامات و دهات بکلی از پا در آمدند و احتمال دارد
بعد از اینهم واقع شود العلم عند الله القادر العالم سی و چهارم خونریزش بسیار و
قتل و نهب و فتنه عظیم و فساد بسیار است در میان دو طایفه از عجم که هجوم هم
آورده و بشمشیر قتل رشته عمر یکدیگر را مقراض نمایند و بضرب گلوله و توپ و تفنگ
بنیان و جدران قلعه و ملک هستی یکدیگر را خراب کنند و قاعاً صفصفاً نمایند با
وجود اینکه هر دو طایفه از یک سنخ از مردم باشند از قاتلین و مقتولین اختلافات
ایشان بواسطه اغراض دنیای دنیه و شهوات نفسانیه شیطانیه باشد گاهی و انقضاء
و در این سنوات مرئیه بسیار از این قبیل مشاهده شده سی و پنجم مسخ
شدن طایفه و قومی بصورت قرده و خنازیر و دوب است که این مردم
و ناسی که در باطن شیطان و الخناس میباشند بحسب صورت میمون
و خرس و خوک شوند که در همین دنیای دنیه بجهة کثرت خیانت باطن و اعمال

علامات ظهور

علامات ظهور

زشت خود مسخ بصورت و ابدان حیوانات و سباع درنده ضاره شوند و باطن
ایشان بروز نموده ظاهر شود سی و ششم بیرون رفتن غلامان است از اطاعت
آقایان خود و کشته شدن آقایان است بدست غلامان خود و احتمال دارد
که مراد از غلامان غلامان سیاه و زرخرید باشند و یا اینکه کوچکان و زیر
دستان و پست فطرتان باشند که اطاعت بزرگان خود را نکنند و ایشان را خفیف
و خوار و بیمقدار و منزلت نمایند که بمنزله کشتن ایشان باشد و احتمال دارد که مراد
از آقایان علماء و بزرگان دین باشند که این عوام و مردم گوسفند طبیعت از
ربقه اطاعت و انقیاد ایشان بیرون رفته در مقام اذیت و آزار ایشان برآیند
چنانچه الحال همین در احوال عصر خود مشاهد است سی و هفتم ظاهر شدن صورت
سینه و دستی است در نزد چشمه خورشید و قرص آفتاب که همه مردم او را ملاحظه
و تعجب کرده متفکر شوند و مدتی بهمان حال بماند و کسی وجه او را ندانند و این قریب
بظهور نور و فرج اعظم آنسرور است سی و هشتم باریدن چهارده باران پی در پی
باشد برخلاف عادت و ابن صباغ مالکی که در فصول المهمه خود روایت نموده است و
چهارده باران پی در پی را ... و نزول این امطار و بروز این امطار بجهة پاک
نمودن زمین است از کثافات و خباثات و نجاسات ظاهره و باطنه سی و نهم
زنده شدن مرده ها است از قبور خود بعضی از متقدمین و برخی از متاخرین و بهمین
ابدان دنیویه از قبور خود بعد از آنکه عظم رمیم شده اند بقدرت کامله خداوندی زنده

علامات ظهور

شوند و در کوچه ها و بازارها تردد نمایند و یکدیگر را بشناسند و این علامت هم
قریب بظهور فرج و بروز نور آنسرور است و این علامت هم در زمان ظهور و هم
در زمان رجعت واقع میشود و لیکن معلوم نیست که چه کسان از مردگان زنده میشوند
و کیان از زندانیان قبر به نیارها میشوند و باید بهمین جسم و بدن دنیوی بدنیا بیایند
نه بجسم مثالی یا جسم تبدلی چنانچه طایفه تناسخیه میگویند و اینکه طایفه بابیه ناباییه
میگویند ما زنده میشویم و بدنیا عود میکنیم غلط است زیرا که زنده شدن مرده ها
از قبور علامت ظهور نور آنسرور عالمیان حضرت صاحب الزمان است و ایشان
میگویند این زمان ظهور است و مهدی از برای خود برپا نموده اند لهذا بعد از ظهور نور
زنده شدن ایشان علامت او نخواهد بود مگر آنکه از برای رجعت باشد و در زمان
رجعت هم تخصیص زنده شدن بابیه ناباییه ندارد بلکه باید مؤمن خالص و کافر
خالص بیرون بیایند از قبور و زنده شوند و رجوع بدنیا نمایند چنانچه خواهد آمد
انشاء الله پس ایشان یا کافر محضند یا مؤمن محض و بر هر دو تقدیر ایشان غیر ایشان
از کافرین و مؤمنین زنده میشوند چهلم منقول از سید کاینات و خلاصه موجودات
و نور انور مجردات و روح اطیب مقدسات حضرت ختمی مآب محمد مصطفی صلی
الله علیه و آله و سلم است که فرمود شبی که مرا بمعراج بردند خطاب مستطاب از
حضرت رب الارباب بمن رسید که یا محمد از جمله عطاها که بتو مرحمت فرموده ایم اینست
که بیرون میآورم از صلب تو یازده امام که همه ایشان از بطن دختر تو فاطمه میباشند

و آخر ایشان مردی است که نماز خواهد نمود عیسی بن مریم در عقب سر او داد
پر میکند زمین را از عدل و داد بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور پس من
عرض نیاز بدرگاه پادشاه بنده نواز کردم که پروردگارا این امر در چه وقت
ظاهر خواهد شد خطاب مستطاب رسید که یا محمد در وقتیکه برطرف شود علم و ظاهر
شود جهل و بسیار شود قتل و کم شوند علما و فقهاء حقیقی و بسیار شوند شعرا و بگیرند
امّت تو قبور را مساجد یعنی قبرستان را مسجد نمایند یا آنکه مسجد را قبرستان
کنند و شاید کنایه از خوابیدن مردم در مساجد باشد و در میان قبرستان نماز نمایند
چنانچه این فعل بسیار متداول شده است خاصّه در مشاهد مشرّفه و حلال آنکه مکروه است
و بعض علما رجایز نمیدانند یا محمّد امت تو زینت نمایند مصاحف و مساجد را
چنانچه در این زمان بسیار شده است که قرآنها را طلا کاری و مساجد را نقاشی
می کنند و هر دو بدو خلاف رضای الهی است و بسیار شود جور و فساد و بکردند
امرا کفره و اولیا و دوستان ایشان فجره و اعوان و انصار و یاران ایشان
ظلمه و صاحب رای و مشورت ایشان فسقه که فاسقان بی بنیان اهل مشورت
ایشان خواهند بود که نگویند حرفی را بجهة رضای خدا بلکه آنچه میگویند بجهة یا هوای
نفسانیه و شهوات دنیویه دنیه باشد و آنچه را که بخیال ایشان صلاح دنیای
آنها باشد میگویند و میکنند و بجهة حصول رضای الهی نه کاری میکنند و نه کلامی را
میگویند خاصّه در وقتیکه جلب نفعی نکنند یا آنکه احتمال خیال ضعیفی یا ضرری داشته باشد

حدیث شب معراج

بابنده

بابنده بنیای خود پس در آنوقت یا محمد سه خسف میشود یکی در سمت مشرق و یکی در طرف
مغرب و یکی در جزیره عرب و مراد از آن فرو رفتن زمین با اهل او بزمین یا فرو
بردن زمین اهل خود را بزمین میباشد و خرابشدن بصره است بدست یکی از
از ذریّه تو که اتباع او زنجی باشند و خروج مردی است از اولاد حسین بن علی
که بیرون میآید و ادّعاها میکند که موجب فتنه عالم خواهد بود و ظهور دجّال است
از طرف مشرق از سجستان و در بعض نسخ است که از اصبهان یا اصفهان
و ظهور سفیانی است چهل و یکم خروج سفیانی ملعونست که از علائم حتمیه است و
آنملعون مردیست چهار شانه بد صورت و ابله رو سرکنده ازرق چشم که بنده گی خدا را
هرگز در مدّت عمر نحس نجس خود نکرده است و مکّه معظّمه و مدینه مکرّمه را هرگز ندیده است
و هر کس او را می بیند پندارد اعور است اسم نحس نجس او عثمان است و پدر او
عتبه یا عنبسه است و او از اولاد ابوسفیان بن حرب بن صخر پدر معاویه علیه
الهاویه است و او را سفیان بن حرب و سفیان بن قیس هم میگویند شاید یکی از پدران
معروفه او را حرب و یکی دیگر را قیس گویند که باسم هر دو خوانده شود و آن
ملعون بیحیا از سنگ کمتر در ماه مبارک رجب از وادی یابس و علفا از طرف مکه
معظمه خروج میکند و شاید از زمین جبل یا نجد خروج کند که واقع بین شام و مکه
و مدینه است و آنملعون پنج شهر را متصرف میشود از بلاد شام که عبارتست از دمشق
و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین و خروج او بعد از فتنه بزرگی است در میان اهل مشرق

خروج سفیانی

و مغرب

و مغرب شاید مراد اهل مشرق و مغرب باشد و باشد نه مشرق و مغرب عالم
پس آن ملعون میفرستد یکطایفه از لشکر کفر و شرک اثر خود را بطرف مغرب
افواج چند او را بطرف مشرق میفرستد و جمعی را بسمت بابل که از ارض کوفه و بغداد
است روانه میکند بجهة نهب و قتل و غارت پس بجائی میکند و خرابی بسیار و غلط
کارهای بسیار مینمایند و میکشند بناحق اکثر از سه هزار نفر را و فجور خواهند نمود با بیشتر
از صد زن عفیفه و میکشند سیصد نفر از اکابر بنی عباس را و ظاهراً در آن زمان
امورات بدست بنی عباس باشد و بعد از آن میآیند بطرف نجف اشرف و کوفه
و خرابی بسیار بسمت کوفه و نجف و اطراف و جوانب او میکنند و مردم آنجد و در آن نهب
و غارت مینمایند بعد از آن یک حصه لشکر او متوجه بجانب شام میشوند و در میان
راه لشکر حضرت قائم با ایشان میرسد و غارات و منهوبات و غنایم ایشان را از آنها میگیرند
و همانجا همه آنها را میکشند و یک حصه از لشکر کفر اثر او میروند بجانب مدینه طیبه زادها الله شرف
زیارتها و در ظرف سه روز مدینه شهر را تاراج و غارت مینمایند و خرابی بسیار
میرسانند پس از آنجا بعد از خرابی و نهب و قتل رو بسمت مکه معظمه خواهند نمود و چون به بیداء
که زمینی است نزدیک بمدینه که کوههای اطراف او را ضجنان میگویند میرسند و در شب
در آنجا درنگ مینمایند که روز را در روند که ناگاه ملکی از خداوند عالمیان میفرستد که فریاد میکند
که ای زمین اینها همین را بخود فرو بر پس بیداء جمیع آنها را که عدد ایشان سیصد هزار نفر میرسد
با اسباب و اسلحه و اسبان و آنچه با ایشان است فرو میبرد مگر دو نفر از قبیله جهینه باقی

میمانند که ملکی روی ایشان را عقب میکند که یکی از آنها را بشیر و دیگری را نذیر میگویند
پس آنملک به بشیر میگوید که برو بمکه و قائم آل محمد را بشارت بهلاکت این لشکر بده
و بنذیر میگوید برو بشام و خبر بسفیانی ملعون بده و او را بترسان پس بشیر و نذیر
بشارت و نذارت خود را بحضرت قائم و بشام میرسانند پس سفیانی خبیث از شام متوجه
کوفه میشود و در آنجا نزول مینماید و منادی او ندا میدهد که هر آن کسیکه سر کسی از شیعه علی
ابیطالب را بیاورد و هزار درهم بگیرد که بپول حال که سکوک بسکه پادشاه دین پناه
این عصر ناصر الدین شاه قاجار چهل و پنج اشرفی دانه بیست نخود باشد پس مردم بی دین
بی باک ناپاک که نطفه ایشان خلل دارد بجهة طمع ذخایر فانیه دنیای دنیه و اغراض
باطله نفسانیه شهوانیه و به بغض و عداوت و دشمنی یکدیگر را بدست ملعون میدهند
حتی آنکه همسایه در حق همسایه بگوید این از آنهاست گردن او را بزند و هزار درهم بگیرد
و دیگری باو بگوید این از آنهاست گردن او را بزند و هزار درهم بگیرد و هکذا
و صادق آل محمد فرمود که غمازان شیعیان در آن زمان فرزندان زنا باشند و
امرا سفیانی اخبث همه حرامزاده ها باشند و از صاحب برقع بشیعیان ما آزار
برسد و آن ملعون حرامزاده شخصی است که در میان شیعیان ما بوده است و همه
ایشان را میشناخته است و خود را از ایشان با ایشان مینموده است در آن روز
او برقعی بروی خود میبندد از آنکه مردم را بشناسد و کسی او را نشناسد و آن
ملعون در نزد سفیانی حرامزاده باشد و مردم را بگیرد و بکشد پس حضرت

قائم بر اسبی ابلق سوار شده باشد و داخل کوفه شود و سفیانی ملعون بگریزد بشام
پس آنحضرت لشکری تعیین فرماید و در شام بر سر او فرستد و با او جنگ نمایند تا
آنکه آن ملعون مغلوب و دستگیر شود و او را در سر صخره بیت المقدس سر برند
و عالم را از لوث کثافت و نجاست و خباثت آن ملعون پاک نمایند و مدت
سلطنت آن حرامزاده با این همه مفاسد که در دنیا ازو ظاهر میشود هشت ماه
نحس ستم خواهد بود و زوال دولت آن ناپاک موقوف بظهور نور موفور السرور
آن سرور است و بعموم جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا آفتاب
درخشان که عالم را بنور جمال خود منور نمود خفاشان و شب پره کان مختفی و برطرف
و پنهان خواهند شد و انحصار باد ندارد جمیع سلاطین و امرا و پاشایان و خوانین
روی زمین بهمین احوال خواهند بود الا آنکه بقاعدهٔ الاقرب فالاقرب همه مغلوب
و منکوب و مخذول خواهند شد مگر کسی را که خود آنحضرت مخلع بخلعت حکومت و ریاست
و امارت و سلطنت و جهانبانی فرماید بجهة زیادتی عدالت و رحمت و رافت
او با علم و عبادت باشد کان خدا که او فایز بدرجات قصوی و مراتب علیا و
فرمانفرمائی آخرت و دنیا خواهد شد و از برکت علم و عمل عدالت بسلطنت دنیا و آخرت
خواهد رسید و ایضاً در تفسیر آیه مبارکه یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا
مصدقا لما معکم من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها در کتاب غیبت نعمانی روایت
نموده است از ابی مقدام از جابر بن یزید جعفی از مولانا ابی جعفر محمد بن علی الباقر

قصه سفیانی شیعه

که آنجناب فرمود کلامیکه حاصل مضمون در ترجمه‌اش این است که ای جابر زمین را
بگیر و دست و پا حرکت مده تا آنکه ببینی علاماتی را که ذکر مینمایم از برای تو اگر
تحمل در آنها بکنی اول آنها اختلاف نمودن بنی فلانست و لعل مراد بنی عباس باشد
و لکن نمی‌بینم که تو درک او را نمائی و لیکن خبر بده بجائی که بعد از من است که منادی
ندا کند از آسمان و فریادی از جانب دمشق بفتح میرسد و قریه در شام بزمین
فرو میرود که اسم او جابیه است و طایفه در طرف راست مسجد دمشق ساقط
میشوند و خارج میشوند جمعی از بیرون رونده کان از طرف ترک و عقب ایشان
بیرون میروند هرج روم یعنی باطل و پست ترین روم و میان ورودی میاورند برادران
ترک تا آنکه نازل میشوند در جزیره و رودی میاورند بیرون رونده کان از روم تا آنکه
نزول در رمله که مکانی میانه شام و مصر است نمایند پس در این سال ای جابر اختلاف
بسیار میشود از هر طرف خاصه از طرف مغرب پس اول زمین مغرب زمین شام است
پس مختلف میشوند بر سه رایت و علامات اول رایت اصهب است که رایتی است از
سرخی بسفیدی میزند یا از سفیدی بسرخی مایل است دویم رایت ابقع است که
مختلف اللون است که رنگهای مختلف دارد سیم رایت سفیانی است پس ملاقات
میکند سفیانی با رایت ابقع و باهم جنگ خواهند نمود تا آنکه سفیانی او را میکشد
با کسانیکه با او میباشند پس سفیانی با رایت اصهب جنگ میکند و آنها را بقتل
میرساند پس همت خود را میگمارد که بطرف عراق توجه نماید و میاید تا آنکه میگذرد لشکر او

حدیث شریف

بقرقیا که بلدیست نزدیک بفرات و جنگی در او واقع میشود که صد هزار نفر در او کشته میگردد

از جبارین پس سفیانی لشگری میفرستد بجانب کوفه که عدد ایشان هفتاد هزار

نفر خواهد رسید پس از ایشان میرسد باهل کوفه از قتل کردن و دار کشیدن و اسیر

نمودن بسیاری و در این هنگام علامات و رایات چند از طرف خراسان خواهد

رسید که منزلها را طی مینمایند بسرعت تمام و با ایشان میباشند چند نفر از

اصحاب حضرت قائم ع بیرون خواهد آمد مردی از دوستان اهل کوفه با چندی

از ضعفا و امیر لشکر سفیانی او را خواهد کشت در میان حیره و کوفه پس سفیانی

لشگری بطرف مدینه طیبه میفرستد و حضرت مهدی در این هنگام از مدینه

بطرف مکه میرود پس چون خبر بلشگر سفیانی میرسد که حضرت مهدی ع از طرف

مدینه بطرف مکه رفت لشگری بعقب سر آنحضرت و باثر او میفرستد که شاید

او را ملاقات کرده جنگ نمایند یا او را بگیرند و بکشند آن لشکر بآنحضرت میرسند

و آنجناب هراسان بطریق سنت موسی بن عمران خائف و مترقب داخل مکه میشود

و لشگر سفیانی در بیدا فرود میآیند که منزلی است نزدیک بمدینه طیبه پس

ناگاه منادی ندا میکند از طرف آسمان که ای بیدا فرو بر این قوم را در او پس فرو میرود

زمین بهمه لشکر با آنچه با ایشانست بجز دو نفر و میبرد دیگر سه نفر از ایشان که

روهای آنها بعقب برمیگردد و ایشان از طایفه بنی کلاب میباشند و آیه مبارکه

در حق ایشان نازل شده است و حضرت قائم علیه السلام در این هنگام در مکه معظمه

حدیث شریف

معظم است و پشت مبارک خود را داده است بر بیت الحرام در حالتیکه پناه

باو برده است پس ندا میفرماید بمردمان که ای مردم ما نصرت میجوئیم از خدا پس کیست

از مردم که اجابت ما را نماید پس بدرستیکه ما اهل بیت پیغمبر شما هستیم و ما اولیتر

از مردمیم بخدا و رسول او محمد ص پس کسیکه حجت بمن بگیرد بآدم پس من اولیترین

مردمم بادم و کسیکه حجت بمن بگیرد بنوح پس اولایم بنوح و کسیکه حجت بر من بگیرد

بابراهیم پس من اولایم بابراهیم و هر کس حجت بمن بگیرد به محمد ص پس من اولیترین مردمم

بمحمد ص و کسیکه حجت بگیرد بانبیاء پس من اولایم بر انبیاء انا خدا میفرماید ان الله

اصطفی آدم و نوحاً وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض

والله سمیع علیم پس منم بقیه از آدم و ذخیره از نوح و برگزیده از ابراهیم و

صفوه از محمد صلی الله علیهم اجمعین و کسیکه حجت بمن بگیرد بکتاب خدا پس من

اولیترین مردمم بکتاب خدا آگاه باشید کسیکه حجت بگیرد بمن بسنت حضرت رسولخدا

پس من اولیترین مردمم بسنت رسولخدا ص پس قسم میدهم بخدا کسیرا که بشنود امروز

از من فریاد مرا هر آینه برساند حاضر از شما بغایب و سؤال میکنم از شما بحق خدا و رسول

و بحق خودم بر شما بقرابت بحضرت رسول که هر آینه اعانت نمائید ما را و منع کنید ما را

از کسانیکه بر ما ظلم میکنند و ما را از خانهای خودمان بیرون مینمایند و بغی بر ما روا

میدارند و ما را از حق خود دفع مینمایند و اهل باطل را بر ما زیادتی میدهند الله الله

ما را مخذول نمائید و نصرت و یاری ما را بکنید خدا شما را یاری و نصرت نماید پس جمع میفرماید

حدیث شریف

خدا اصحاب او را از برای او که ایشان سیصد و سیزده نفر میباشند و جمع میفرماید
خدا ایشان را از برای آنحضرت از غیر میعاد مثل جمع شدن ابرهای متفرقه در اول تابستان
چنانچه خداوند تبارک و تعالی میفرماید اَیْنَما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللّهُ جَمیعاً اِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ
شَیْءٍ قَدیرٌ پس با او بیعت مینمایند در میان رکن و مقام و با او عهدی میباشد
از جناب رسول خدا که ارث میبرند او را فرزندان از پدران خود پس از آنچه گذشت
از اخبار و آنچه میاید از آثار وارده از ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار چنین
معلوم میشود که احوالات حضرت قائم عجل الله فرجه مختلف خواهد بود در زمان
ظهور خود در اول و اواسط و اواخر او و در اول امر جنگها با مردم خواهد کرد و شکستها
خواهد داد و شکست خواهد خورد و از مکه بمدینه خواهد آمد و از آنجا بمکه باز رجوع خواهد
نمود خائفاً مترقباً و با سفیانی و لشگر او جنگها خواهد نمود و سفیانی و لشگر او با آنحضرت
و سادات علوی و فاطمی و شیعیان علی بن ابیطالب ع اذیتها و آزارها خواهد رسانید
و از ایشان خواهد اسیر نمود و حبس کرده قتل و غارت نماید بحدیکه بدترین زمانها باشد
و در صدد قتل و دفع آنحضرت خواهد برآید تا آنکه آنجناب از او و لشگر او از مدینه
بطرف مکه برود و پناه بخدا و خانه خدا آورد و فسادها از سفیانی ظاهر
خواهد شد در مدینه و شامات و عراق عرب و غیرها تا بعد از آنکه اصحاب آنحضرت
از اطراف عالم بطی الارض و سوار بابر شدن بخدمت آن بزرگوار برسند
و با او بیعت نمایند و منصور بجنود سماوی و جیوش ارضی گردد آنگاه سفیانی

حدیث شریف

و لشگر

آنگاه سفیانی و لشگر او را مقتول و متفرق سازند اگرچه محن بسیار بآنحضرت
رسیده باشد بجهة تطابق حال او با حال انبیاء سالفین و اوصیاء سابقین
و با حال خاتم المرسلین و فاتح الاوصیاء المرضیین و سائر الائمة الطاهرین
بجهة مصالح چند که خداوند عالمیان میداند که از جمله آنهاست امتحان و ابتلاء
بندگان چنانچه برخی از آنها گذشت و آنحضرت با دجال و لشگر او جنگها خواهد نمود تا
آنکه آخر الامر بر او غالب خواهد شد و با بسیاری از سلاطین روی زمین و عبده طاغوت
و اولیاء شیاطین و عمله ظلمه و جابرین مقاتلها خواهد نمود تا آنکه بر ایشان فائق
خواهد آمد اگرچه در خلال این احوال گاهی قاهر و گاهی مقهور و لشگر آنحضرت گاهی
مغلوب و گاهی مظفر و منصور گردند تا آنکه تمام روی زمین بلا منازع مسلم بآنحضرت
شود و در او سلطان السلاطین گردد و زمین را پر از عدل و داد کنند

چهل و دویم آن است که بعضی از علماء اعلام تصریح در کتب خود نموده‌اند
بواسطه ظفر یافتن ایشان ببعضی اخبار و آثار منقوله از ائمه اطهار علیهم السلام
که قبل از ظهور آنحضرت بسیاری از شهرها باسباب متعدده خراب شوند و غالب
آنها بواسطه بروز و شیوع و ظهور کثرت فساد و معاصی و ترک امر
بمعروف و نهی از منکر و قلت علم و هتک حرمت علماء و خفت فقهاء و غلبه
جهال و سفهاء باشد و کسی تمکن از امر بمعروف و نهی از منکر ننمود و اگر چنانچه
کسی بکند هیچکس نشنود لهذا هر بلدی بسببی خراب شود و اهل او ببلائی

خرابی بلدان

مبتلا

مبتلا شوند و بعضی از بلدان و سبب تخریب او را بدین وجه بیان کرده اند و بعض از آنها هم واقع شده است و بعض دیگر متوقع الوقوع است مصر را زلزله خراب کند عمان را دریا خراب کند بصره را آتش از آسمان آید و بسوزاند دمشق را باد خراب نماید روم را صاعقه از آسمان آمده بسوزاند یمن را درد قولنج بر اهل او غالب شود و آنها با نیم مرض بمیرند و آنجا خراب شود مدینه را ابله بر اهل او غالب شده ایشان را بکشد و او بلا اهل مانده خراب شود ریشا نرا ترکان خراب کنند و خرابی او تا بحال بعد از وقعه چنگیزیه بحال خود باقی است اصفهان را امیری علیه نام خراب کند و غالب اهل او ساکن بزیر زمین شوند طبرستان را کرم در دماغ و دهن ایشان بهمند و موجب هلاکت آنها شود نیشابور را سنگ از آسمان بارد و خراب کند طالقان را طاعون خراب نماید الحاصل هر مکانی را خداوند بواسطه عمل بدی بسببی از اسباب قهر و غضب خراب نماید و بسیاری از بلدان از جور حکام زمان در هر عصر و دوران خراب شوند و این علامت از علامات شرطیه است و شاید بتوبه و انابه برطرف شود و این چند بلد را در کتاب زبدة التصانیف تعداد نموده است والعالم هو الله تعالی چهل و سیم خروج دجال است و او مقارن با ظهور و بروز نور عالم افروز حضرت بقیة الله وحجة الله است و اسم آن ملعون صاید بن صید است و لقب او دجال است

احوال دجال

و این از علامات حتمیه است که البته باید خروج کند و فتنه و فساد بجهة ابتلاء و امتحان عباد در عالم کون و فساد بنیاد نماید و دجال صیغه مبالغه است از دجل که بمعنی پوشانیدن حق بباطل است و بمعنی خدعه و مکر و حیله نیز آمده است که همان معنی اولی باشد و آن ملعون اول ادعای نبوت و آخر ادعای ربوبیت و الوهیت خواهد نمود که خاک ناپاک بدهان بی باک او باد و اخبار خاصه و عامه در باره تولد او اختلاف دارد بعضی دلالت بر این دارد که او را از زمان آدم و لعید بود و بعض دیگر دلالت دارد که در زمان حضرت رسول متولد شد و بارش بود و حرف میزد و از عبدالله بن عمر بن الخطاب مرویست که روزی حضرت رسول ص بعد از ادای فریضه صبح با جمعی از اصحاب بخانه از خانهای مدینه تشریف شریف برد و در خانه را زد ناگاه پیره زنی بیرون آمد حضرت رسول ص اذن دخول از او طلبیده داخل خانه شد و ما هم در خدمت آنحضرت بودیم ناگاه دیدیم مرد در آنخانه بود که سر خود را بقطیفه پیچیده بود و خود بخود حرف میزد و بدن او ملوث بکثافات و نجاسات بود و هرزه چند میگفت پس حضرت رسول او را اشاره بکلمه شهادتین فرمود قبول نکرد و عرض کرد که تو از من به نبوت سزاوارتر نیستی من رسول خدا میباشم حضرت رسول ص روی مبارک خود را از او گردانیده و بیرون تشریف آوردند و روز دویم باز بهمان خانه تشریف برد ناگاه دیدیم که آن ملعون بر سر درختی رفته بود و هرزه گی میگفت و چون حضرت رسول ص داخل خانه شد آن پیره زن که مادر او بود باو

گفت یا من بیا و ساکت باش که محمد صلعم آمد پس آنملعون بزیر آمده ساکت شد پس
آنحضرت اظهار شهادتین گفتن از او را مطالبه نمود جواب غیر صواب روز سابق را
شنید باز بیرون تشریف آورده و در روز سیم تشریف بردنا گاه دیدیم
آنملعون در میان گوسفندان چند رفته بود و صدائی مانند صدای کلاغ از
او ظاهر میشد حضرت باز او را امر بشهادتین نمود آنملعون انکار نموده بد گفت
آنحضرت فرمود اخسا تو را مهلتی داده اند و بارزوی خود نخواهی رسید و آنچه
مقدر شده است از تو عمل خواهد آمد و در خبری عمر شمشیر کشیده و عرض نمود
یا رسول الله اذن بفرما تا گردن آنملعون را بزنم پس آن برگزیده عالمیان
روی مبارک خود با صحاب نموده فرمود خداوند تبارک و تعالی هر امتی را از
فتنه دجال ترسانیده است تا زمان شما و این همان ملعونست و خروج خواهد نمود
اوّل ادعای نبوت و بعد از آن ادعای الهیت کند و در سال قحط ظاهر خواهد شد
و با او باشد دو کوه یکی شبیه کوه نان و یکی شبیه کوهی که چشمه های آب صاف
جاری در او باشد و جمعی از مردمان متابعت او را نمایند و اکثر مطاوعان و
مریدان او زنان و یهودان و اعراب بادیه نشینان و سازبازان و سرناچیان و
اولاد زنا و زناکاران باشند و آنملعون همه روی زمین را سیر خواهد کرد و بهمه جا
برسد مگر مکه و مدینه را که نخواهد دید و قدم کثیف او بحرمین شریفین نخواهد رسید و آنملعون
اعور و کور است و خداوند تعالی و تقدس اعور و کور نیست و در خبر دیگر وارد است که

احوال دجال

حضرت رسول صلعم امر فرمود بملکی که متمثل بشکل مرغ بزرگی شده بود و فرمود که آنملعون را
بردار و بهر جا که ماموری برسان تا زمان خروج او که او را مهلت داده اند و در خبر
دیگر وارد است که آن مرغ او را برد در جزیره که در طرف زیر زمین چاه قریه یهودیه
اصفهان یا اصبهان یا سجستان حبس نمود و در غل و زنجیر است تا زمانیکه مشیت
الهی بر خروج او قرار گیرد و بجهة امتحان و ابتلاء مردمان و سایر مصالح
و اسرار و حکمتی که خدا میداند ظاهر شود و آن مفاسد مکنونه مخفیه از او
بظهور برسد و آن ملعون خلقتی عجیب و خری غریب دارد اما صفت
خر دجال اینست چنانچه از بعضی اخبار بعض علماء اخیار استنباط میشود که
خوترین خرهای عالمیانست مثل آن خری که بر این خر سوار است و او بسیار بزرگ
است بحدیکه مسافت میان دو گوش او یک میل راه فاصله است و برنگ
پلنگ است بدن او بخال سفید و بخال سیاه و بسیار خوشرنگ و خوش
راه و تندگام و میان هر گام او که بر میدارد ثلث فرسخت و زمین در
زیر پای او پیچیده میشود و از نهرها و رودخانه ها و دریاها عبور میکند و از بیابانها
و کنار شهرها و قریه ها میگذرد و مردم در عقب سر او می افتند و بسیاری با
نمیرسند بجهة تندی و تیزی راه او و اما صفت خلقت خود
دجال ملعون کما فی بعض الاخبار اینست که یکچشم او مالیده شده است
و چشم چپ او در میان پیشانی او واقع شده است و میدرخشد مثل درخشیدن ستاره

صفت خر دجال

صبح و در میان او پارچه حولی واقعست که گویا مخلوط بخون شده است و در میان محل دو چشم او نوشته شده است بخط جلی آئس من رحمة الله یعنی که از رحمت الهی مأیوس است و در خبر دیگر نوشته است که بذا کافر خفا و هر کس از زن و مرد و ملا و عامی این نوشته را میتواند بخواند و بدن او بزرگ و تنومند است که دیدن او محل تعجب عامه خلق است با شکل عجیب و رؤیت غریب و اطوار و گفتار و رفتار عوام فریب آن ملعون ساحر ماهریست که بسحر فسر و میرود بدریاها و زمین و بچشم مردمان میاید که سیر مینماید با آفتاب و در پیش روی او کوه سیاه و در پشت سر او کوه سفید نمایان میشود و چنین مینماید که کوه نان و آبست و حال انکه مثل سراب است چون نزدیک میروی چیزی نیست و بسحر بچشم مردمان مینماید که بهشت و دوزخ همراه اوست از آتش و قصور و انهار و اطیار علی رؤس الاشجار و حال آنکه اصلی ندارند و آن ملعون با آن خر مثل خود دشت و کوهها و اب و نان و بهشت دوزخ و جهان همه اطراف جهان را سیر مینماید و قدم مبارک خر او بهر دریا و نهر که میرسد آب او فرو رود و خشک میشود که تا روز قیامت آبی نخواهد دید و کوهها و صحراها و کنار شهرها و قریه ها را گردش میکند و فریادی میکند که اهل مشرق و مغرب و جن و انس خواهند شنید و باد از ملندگ خاک ناپاک در دهان او باد و فریاد میکند اولیائی انا الذی خلق فسوّی انا الذی قدر فهدی انا ربکم الاعلی یعنی ای دوستداران من منم آنخدائیکه

خلق نمودم بنده گان را و اعضا و اجزای ایشان را تسویه کردم منم خدائی که تقدیر امور عباد را نمودم پس هدایت کردم ایشان را براه راست منم پروردگار بلند مرتبه شما و پر معلوم است که این حرامزاده ملعون ازل و ابد کور اعور شقی ناپاک بی باک سحار جبار کذاب خدا نمیباشد بلکه بندهٔ ذلیل ضعیف نحیف کثیف علیل محیل خر سوار خداست که کوران را ازادعاء کذب او عار است و آنروز بازار شیطان و کافران و فاسقان و فاجران و ظالمان و منافقان و ساحران و کاهنان و مردمان بیدین و ایمان در رواج و بارونق است و شیطان اعوان و انصار و اتباع خود را از جن و انس و شیاطین متمرده و غیرهم را جمع آوری نموده بر اطراف او در آمده رقاصی نمایند و انواع سازها و سرناها و بربطها و زنگهای شیطنت را نغمات در آورده مردم باد و خود مشغول نماید و خر او را در نظر آن ضعفاء العقول و سفهاء چنان زینت دهد که جلوهٔ او در انظار بسیار بزرگ و با آثار و عظمت و شکوه باشد و آن ملعون مکار بسحر چنان وانماید که گوئی : از هر موئیش چغانه و چنگ بر شلث و بم کشیده آهنگ که با از بر تار موی او و خر او نغمه و آهنگ و سرودی و نوای ساز و سرنا و بربط برآید که هر کس را بنوای خوش صدا و دلربای او و ادای او بربایذ نعوذ بالله من شرور آخر الزمان که آن ضدها موجب حیرت و تعجب خلق روزگار شود و بطریق دیگر مرویست که روزی حضرت رسول ص بر یکی در دو فرسخی مدینه

در رؤیت دجال

تولد دجال

بود رسید فرمود ولادت دجال بدفعال در این ده خواهد بود و در نزد بعضی نام پدرش
صیاد است و نام مادرش کاهنه و هردو یهود بودند و یهود دجال را قطامه میگویند
و در نزد بعضی نام پدر او داود است و مادرش میمونه نام دارد و کنیه دجال ابو یوسف و
یهود او را پیغمبر میدانند و چون خروج کند او را خدا میخوانند و در خبر دیگر است که دجال روز چهارشنبه
متولد شد بغروب آفتاب و چون از شکم مادرش بزمین افتاد فی الحال نشست و حرف زد و خود را
وصف نمود و هرچه هرکس بخاطر خود میگذرانید از او خبر میداد و ساعت بساعت بزرگ میشد و در وقت
تولد ریش دراز داشت چون عبدالله بن مسعود و محمد بن مسلم که از اصحاب حضرت رسول بودند
بآن ده رسیدند آشوب و غوغائی دیدند از سبب در پرسیدند گفتند چنین شخصی در اینجا متولد شده
است چون بخانه او رفتند دیدند که بر پیشانی او نوشته شده است بخط صنع الهی که الکافر
باللّه ایشان بمدینه رفته عرض حال را بخدمت حضرت رسول نموده آنحضرت روز دیگر با بعضی
صحابه مثل ابن مسعود و عمر بآنجا تشریف برده بدر خانه دجال رسیده عمر حلقه بر در زد پیره زنی آمده
ایشان را بدرون خانه برد و حضرت رسول در وقت دخول بخانه با بعضی اصحاب سوره الم را
و سوره حم دخان را بخاطر گرفته که دجال را امتحان نمایند چون داخل شده او را دیدند که تربیع نشسته است
و بادزنی در دست خود دارد و بخود باد میزند و لحظه لحظه بزرگ میشود و با مردم از هر باب سخن میگوید
حضرت رسول او را امر بشهادت توحید و رسالت خود فرمود قبول نکرد و گفت تو از من اولیتر برسالت
هستی بعد ادعای خدائی نمود حضرت از او اعراض فرموده استفسار از آنچه در خاطر گرفته بود نمود فی الحال
باستعجال گفت الم را و حم دخان حضرت فرمود قاتلک الله عمر شمشیر کشید بی اذن حضرت رسول بر سر دجال زد

اصلا

اصلاً

در سر او کارگر نشد بلکه برگردید و بر سر خود عمر خورد و سر او را بشکافت و چهار انگشت
در سر او جا نموده و خون بر روی او جاری شد حضرت رسول صلعم فرمود تو نتوانی او را کشت
زیرا که برای قضای خدا چاره نیست و دست مبارک خود را بسر عمر کشید فی الفور خوب شد پس
حضرت رسول بمدینه تشریف آوردند و دجال لعین نعلین خود را در پا کشیده و عصا در دست
گرفته از عقب سر آنحضرت روانه مدینه شد چون مردم هیئت غریبه و عجیبه او را دیدند بر او گرد آمدند
دجال بطرف کوهی دوید و سنگی بزرگ برسر راه ایشان گذاشت مردم ترسیدند حضرت
نبوی بر آن کوه برآمده دست بدعا بلند نموده عرض کرد بار خدایا دفع شر این ظالم را
بنما در وقتیکه خود میدانی فی الفور مرغی از آسمان فرود آمد و آن ملعون را بچنگال خود
گرفته بهوا برد هرچند دجال استغاثه نمود سودی نبخشید تا آنکه آن مرغ او را بدریای طبرستان
رسانیده و در جزیره انداخت و در آنجا محبوس نمود و در بعضی از کتب مسطور است
که خدا دجال را با خر او در جزیره طبرستان که شصت فرسخ در شصت فرسخ است
محبوس نموده است و هر روز خدا آن جزیره را پر از علف میکند و میروید آن جزیره را
و بحیره در او هست که پر از آب میشود و آن خر او آن علفها را و آبها را میخورد و میگوید
سیر نشدم و در کتاب صحاح المصابیح منقولست که تمیم داری بخدمت حضرت
رسول صلعم آمده عرض نمود یا رسول الله ما سی نفر بودیم که در کشتی نشسته بودیم
و کشتی ما یکماه در میان آب سرگردان بود تا آنکه آخر الامر بجزیره رسیدیم در آنجا
خری دیدیم آنقدر بزرگ بود که اگر کسی پیش سر او بودی دم او را ندیدی سر او مثل

محبوس دجال

سرشتر

خبر دادن تمیم از دجال

سر شتر و روی او مثل روی آدمیان و پشتش مثل پشت گاو بود و بدنش گل گل
بود بقدر درهم گفتیم سبحان الله هرگز حیوانی باین صورت ندیده ایم ناگاه آن خر بزبان
آمد و گفت دجال که بر من سوار میشود از من عجب تر است گفتیم او کیست گفت
او در این قصر است رفتیم در آن قصر شخصی را دیدیم که بآن بزرگی کسی را ندیده بودیم
یک چشمش ممسوح و دیگری چون ستاره در میان پیشانی او میدرخشید و در میان دو شانه‌اش
موی بسیار روییده بود مانند نیزه و بر پیشانیش نوشته بود هذا کافر و پای او بزنجیر بسته بود
و دست راستش بگردنش غل بود و در میان زمین و آسمان معلق بود چون ما را دید
گفت تمیم داری هستی گفتم بلی چند احوال پرسید و گفت محمد را میشناسی گفتم کدام
محمد گفت نبی تهامی عربی که تولدش در مکه و هجرتش در مدینه است صاحب لوا
و شفاعت و حوض کرامت چون باو برسی تصدیق او را بنما و ایمان باو بیاور و از من
نصیحت که تورا کردم نهی نکرده ام و بروایتی دیگر پرسید عرب با او حرب کردند
گفتم آری گفت آخر چه شد گفتم بسیاری اطاعت او را کردند گفت خیر ایشان در این است پس
گفت نزدیک است مرا اذن خروج دهند همه زمین را در مدت چهل روز بگردم پس بخر خود
گفت که هیچ کس را بردار و در زمین‌شان فرود آور و نام آن خر جساسه است پس آمد و زانو
نموده ما را بر دوش خود سوار کرده در یکساعت ما را بمدینه رساند و تمیم داری نصرانی
بود بخدمت حضرت رسول آمده ایمان آورد و در خبر دیگر است که بدن
آن خر گل گل سرخ است و چهار دست و پایش تا زانو سیاه است و از زانو

تا بسم سفید است و در میان دو گوشش چهل میل فاصله است و در میان گوش او
چهل هزار کس راه روند و بلندیش از زمین هفت فرسخ است و هر گامش یک میل
راه است و در میان دو گوشش جمع کثیری بنشینند و بروایت و قول دیگر میان
هر گامش چهار فرسخ است و دجال عصائی از نقره سفید در دست دارد که طول
او یکفرسخ راه باشد و بسحر از هر مویش آواز نغمه بر آید و شاید خلقت اینها
چنین باشد یا که بسحر بنظر و سمع چنین آید با آنکه قوه تشکل مثل جن در او باشد که بهر
شکل بخواهد از کوچکی و بزرگی ظاهر شود بجهة امتحان خلق و در روایتی دیگر قامت دجال
بیست گز است و ابرو و ازرق چشم و ریش دو شاخ و دهن بد بو و ناخنهای برگشته
دارد و لشکرش هزار هزار و ششصد هزار خواهد رسید و تا سه دفعه خواجه خضر را
شهید میکند و باز آنحضرت زنده میشود و این داعی دوام دولت ابد مدت قائمیه

رؤیای مؤلف

قبل از بلوغ بحد بلوغ در عالم رؤیا دیدم که میدان بسیار وسیع بزرگی بود از ازدحام
و جمعیت بسیار از زنان و مردان در آن میدان بود و گویا میدان صباغخانه همدان
بود که بجز راه عبور یک خرد دیگر جائی از هجوم مردمان نداشت که ناگاه غوغای
عظیمی و های و هوی کثیری و همهمه صغیری در میان آن مردمان افتاد که دجال
خر سوار ناپایدار بدفعال میآید و انواع اصوات و نغمات ساز و سرنا بر پا شده
برخاست و احقر هم در میان مردمان در آن میانه میدان ایستاده بودم که ناگاه
کله سر خر دجال حتال خر سوار از گوشه طرف دروازه بزرگ میدان نمایان شد که هم

انزدمان از پیران و جوانان و زنان و مردان بسجده افتادند و احقر در کمال استعجاب و فکر شدم و بهمان نحو ایستاده بودم تا آنکه او از آن طرف میدان گذشت و رفت

و اما کیفیت خروج دجال و زمان بروز آن بد سگال

بدین طریق است کما فی بعض الاخبار که سه سال قبل از خروج او قحط و غلا در دنیا واقع شود باین نهج که در سال اول ثلث باران از آسمان که متعارف و عادت و از مان است نبارد و زمین ثلث روئیدنی متعارفه خود را نرویاند و در سال دوم دو ثلث باران و روئیدنی زمین نبارد و نه روید و در سال سیم یکقطره باران از آسمان و یک برگ سبز از زمین نروید و اکثر از جانداران زمین از الم جوع بمیرند و در خبری از ابو امامه منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که هر مؤمنی دجال را ببیند آب دهان بروی او بیندازد و با آن ملعون ساحران باشند و اکثر خلق متابعت او را نمایند مگر کسی را که خدا نگاهدارد و با او بهشتی و دوزخی بسحر باشد پس هر مؤمنی که بدوزخ او گرفتار شود سوره مبارکه حمد را بخواند و بر آتش بدمد تا آنکه سحر او در او اثر نکند و آن ملعون دیوان و عفریتهای بسیار داشته باشد که آنها متشکل بصورت آدمی شده باشند پس آن ملعون بجهة اظهار خارق عادت بکسیکه او را پدر و مادر او مرده باشند بگوید میخواهی پدر و مادر تو را زنده کنم که آنها اقرار بالوهیت من نمایند آن مرد قبول کند پس امر بدو دیو از دیوان خود نماید که بشکل پدر و مادر او متشکل شده و نزد او آیند و گویند ای فرزند اطاعت او را نمای که پروردگار تواست و آن ملعون همه شهرها را مسخر کند مگر

خروج دجال

نتواند و چون قصد انجا را کند ملکی او را نگاهدارد که نتواند داخل آنها شود ولکن در اطراف آنها بیاید پس در مدینه زلزله عظیمی واقع شود که هیچ منافقی نماند مگر آنکه در او نتواند بماند بلکه بیرون بیایند و نزد دجال بد فعال آمده متابعت او کنند پس چون کلام معجز نظام آن فخر انام باینمقام رسید ام شریک عرض نمود یا رسول الله در آن زمان مؤمنان در کدام یک از بلدان میباشند حضرت فرمود در بیت المقدس جمع خواهند شد و دجال بیاید و ایشان را محصور نماید و در آن اوان در نزد نماز صبح و بروایتی نماز عصر حضرت قائم عجل الله فرجه می آید و اذان و اقامه بگوید و با ایشان نماز را بجماعت میخواند رزقنا الله آمین یا رب العالمین و در این هنگام عیسی بن مریم از آسمان بزمین در نزد مناره سفید بر بالای کوه افیق نازل میشود در حالتی که دو جامه مصری پوشیده بوده باشد و موی سر او با طراوت باشد و هر دو دست خود را بر بالهای فرشته گذاشته باشد و در رخساره مبارکش عرق عرق باشد بحدیکه چون سر بزیر آورد قطرات عرق بچون مروارید از جبین مبین او بریزد و چون نفس قدسی نفاس او بر هر کافری برسد در همان ساعت بمیرد و نفخ مبارک او بهر مشرک و کافری برسد در همانجا افتاده جان دهد و در نماز اقتدا بصاحب الامر نماید پس در حصار را بگشایند و بیرون آیند و با دجال هفتاد هزار یهود مکلل و مسلح باشند در دور حصار چون حضرت عیسی از قلعه بیرون آید دجال فی الحال با کمال استعجال بگریزد و او را در حوالی مشرق بگیرند و بکشند و لشکر و عسکر ضلالت اثر او در بعضی

نزول عیسی

جادو نمودن دجال

حصن و قلاع متحصن شوند و خود را از لشکر مومنان مخفی و پنهان نمایند پس خداوند
عالمیان ارباب قلعه ها و حصنها فرماید که بزبان بیایند و بمؤمنین گویند که از لشکر
دجال بدفعال در ما پنهان میباشند پس ایشان آنها را بیرون آورده بکشند بحدیکه
اثری از دجال و دجالیان نماند و در خبری وارد شده است که دجال را
در شام بگیرند و در دست حضرت عیسیٰ شمشیری یا حربهٔ دیگری باشد بر او
زند و او را بکشد و جمیع اتباع او را اهلاک نمایند و ایضاً منقول است که حضرت صاحب
الزمان احمد بن عبد الله نامی را بجنگ آن ملعون بفرستد و چون دجال او را ببیند
بلشکریان خود گوید میخواهید احمد سر عسکر را بکشم و باز او را زنده کنم همه گویند آری
پس آن ملعون سحری نماید که احمد بیفتد و بیهوش گردد که گویا مرده است و چون
زمانی بگذرد بحال بیاید و برخیزد و آن ملعون با احمد سه دفعه این شیادی و سحر را نماید
پس احمد بقوت ایمان و توجه حضرت صاحب الزمان با او جنگ نماید و جمعی کثیر از لشکر
ضلالت اثر آن ملعون را بکشد تا آنکه او عاجز شود و از دست احمد بسمت مکه بگریزد احمد او را
تعاقب کند که ناگاه ملکی باحمد برسد و گوید خود را زودتر از او بمکه برسان که ظفر و نصرت
با تو خواهد بود پس احمد متوجه مکه شود و ملک موکل بر زمین رگ زمین را بکشد که احمد زودتر
از دجال بمکه برسد پس برگردد و سر راه او را بگیرد و با آن ملعون مردانه جنگ نماید
تا آنکه او عاجز شده بطرف بیت المقدس بگریزد پس احمد با عسکر ظفر اثر خود
او را تعاقب نموده باو برسند و با او جنگ نمایند و جمعی کثیر از لشکر

جادو نمودن دجال

او خود را از لشکر مومنان مخفی و پنهان نمایند پس خداوند عالمیان ارباب قلعه ها
و حصنها فرماید که بزبان بیایند و بمؤمنین گویند که از لشکر دجال بدفعال در ما پنهان
میباشند پس ایشان آنها را بیرون آورده بکشند بحدیکه اثر از دجال و دجالیان نماند
و در خبری وارد شده است که دجال را در شام بگیرند و در دست حضرت عیسی شمشیری یا حربهٔ
دیگری باشد بر او زند و او را بکشد و جمیع اتباع او را اهلاک نمایند و ایضاً منقول است که حضرت
صاحب الزمان احمد بن عبد الله نامی را بجنگ آن ملعون بفرستد چون دجال دجال او را
ببیند بلشکریان خود گوید میخواهید احمد سر عسکر را بکشم و باز او را زنده کنم همه گویند آری پس
آن ملعون سحری نماید که احمد بیفتد و بیهوش گردد که گویا مرده است و چون زمانی بگذرد بحال
بیاید و برخیزد و آن ملعون با احمد سه دفعه این شیادی و سحر را نماید پس احمد بقوت ایمان
و توجه حضرت صاحب الزمان با او جنگ نماید و جمعی کثیر از لشکر ضلالت اثر آن ملعون را
بکشد تا آنکه او عاجز شده و از دست احمد بسمت مکه بگریزد احمد او را تعاقب نموده که ناگاه
ملکی باحمد برسد و گوید خود را زودتر از او بمکه برسان که ظفر و نصرت با تو خواهد بود پس احمد
متوجه مکه شود و ملک موکل بر زمین رگ زمین را بکشد که احمد زودتر از دجال بمکه برسد پس برگردد
و سر راه او را بگیرد و با آن ملعون مردانه جنگ نماید تا آنکه او عاجز شده بطرف بیت المقدس
بگریزد پس احمد با عسکر ظفر اثر خود او را تعاقب نموده باو برسند و با او جنگ نمایند
و جمعی کثیر از لشکر او طعمهٔ شمشیر آتش بار احمد و عسکر او شوند و او شکست فاحش خورده
رو بطور سینا فرار نماید احمد در عقب او برود و باز بینهما جنگ عظیمی واقع شود پس دجال

مجدداً شکست خورده بگریزد و در و بمدینه آورد و اهل او را احصاری نماید و کار را بسیار
بر ایشان تنگ کند پس مردم ستوه آمده بروضه مطهره منوره سید عالمیان دوند
و استدعای دفع شر آن ملعون نمایند که در اینحال حضرت صاحب الزمان و عیسی بن مریم
با لشکر گران برسند چون دجال اینحال را ببیند تاب مقاومت نیاورده فرار بر قرار اختیار
نماید و چون بگریزد خداوند عالم امر بزمین فرماید که او را نگاهدارد تا آنکه حضرت عیسی با و برسد
و حربه خود را از پشت سر باو زند که از سینه او بدر رود و از خوش رنگون بغلتد و چندان
خون از موضع زخم آن پلید برود که دو میل راه از آن خون تر شود تا آنکه هلاک گردد و جمیع
اتباع او طعمه شمشیر مؤمنین شوند و در خبر دیگر وارد شده است که چون آن ملعون از
مدینه فرار نماید بطرف شام بگریزد تا آنکه چون از عقبه کوه افیق بخواهد بالا رود و در ساعتی
از روز جمعه حضرت قائم علیه السلام باو برسد و او را بضرب ذو الفقار آتشبار رد آن
اسفل درک من النار نماید و دنیا را از لوث کثافت و نجاست ذات و شرک و کفر و زندقه
و الحاد آن سگ صفات و با اتباع او پاک فرماید اَللّٰهُمَّ الْعَنْهُ لَعْناً وَبِيلاً وَ
عَذِّبْهُ عَذَاباً اَلِيماً و اخبار بسیار در اطوار و گفتار و کردار و رفتار دجال حتّال
بد فعال وارد شده است لیکن خوفاً للاطالة بهمین قدر اکتفا کرده و شاید
بزرگی کام و میان دو گوش خر او از سحر چنان نمایان باشد با آنکه محمول بر شدت
بزرگی خر او باشد یا آنکه در حقیقت بآن بزرگی است و در شهرها و قریه‌ها بسحر کوچک باشد
بسحر بزرگ شود و چون به بلندی بالا رود دستهای او بسحر کوتاه و پاهای او دراز گردد

قتل دجال

چون از بلندی بزیر آید دستهای او بلند و پاهای او کوتاه شوند و سر وجود و حکمت
خلقت او را خداوند عالمیان و راسخون در علم میدانند **چهل و چهارم** حدیثی
است که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم منقول است که مفاد کلمات دُرَر
مشحونش بدین مضمون است که در سال ششصد و چهل قتل بسیار میشود و پر میگردد
زمین از ظلم و جور و در ششصد و بیست واقع میشود موت علما یکی بعد از دیگری پی در پی بحدیکه
باقی نخواهد ماند یکی از آنها و در ششصد و سی واقع میشود کمی آب نیل و فرات بحدیکه مردمان
در وسط شطها زراعت نمایند و در ششصد و چهل سنگ از آسمان ببارد بقدر بزرگی تخم مرغ و
بآنواسطه بسیاری از حیوانات تلف میشوند و در ششصد و پنجاه مسلط میگردند درندگان بر مردمان
و در ششصد و شصت میگیرد آفتاب پس نصف جن و نصف انس خواهند مرد و در ششصد و هفتاد
میگردند زنان مثل بهایم و شاید زنان صفت درندگان را هم خواهند رسانید که بجز خوردن
و خوابیدن و حرف مفت زدن و اذیت و آزار مردان بیچاره را نمودن و نخواهشهای
نفسانیه و شیطانیه رفتار کردن دیگر چیزی نخواهند دانست و فهمید پس احتمال دارد
که مثل بهایم صفات ناپسندیده و اخلاق غیر مرضیه ردیه غیر مستحسنه پیدا نمایند که بهیچوجه
نتوان با ایشان بکنار آمد و رفتار کرد و احتمال هم دارد که بواسطه افعال بد ایشان
بصورت بهایم و حیوانات درنده و چرنده مسخ شوند و این اقوی الاحتمالات است زیرا که
ایشان غالباً افعال ردیه و اعمال سخیفه و صفات غیر مرضیه و اخلاق ناپسندیده را دارا هستند
نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شَرِّهِنَّ و در ششصد و نود بیرون میاید دابة الارض و در هفتصد طلوع

علامات ظهور

میکند افتاب تاریک و سیاه رنگ و دیگر بعد از آن سؤال نکنید پس احتمال
دارد که مذکورات مقدمات قیامت کبری باشند بعد از ظهور و رجعت و احتمال
دارد که مراد از این سالها از هزار و دویم از هجرت واقع شود و مراد از دابة الارض حضرت
ولایت مآب علی بن ابیطالب امیر المؤمنین روحی له الفداء باشد که بجهة نصرت و یاری
فرزند دلبند خود حضرت قائم عجل الله فرجه ظاهر شود زیرا که از جهة حضرت مولای متقیان
امیر مؤمنان سلام الله علیه رجعات متعدده کرات متکثره خواهد بود در دنیا و آشکار و احتمال
دارد که این واقعات در میانه زمان ظهور و رجعت واقع شود و احتمال دارد که اینها
محمول بر ظواهر خود نباشند بلکه مؤول بتاویلات باطنه باشند و ایضاً در خبر دیگر وارد شده
است که در سال ششصد و هشتاد ظاهر شود زنی که سعیده نام داشته باشد و صاحب
ریش و سبیل باشد مانند مردان و میاید از طرف بیابان و همراه او باشند هزار نفر از سواران
و در سال ششصد و هشتاد و هشت ظاهر شود از روم مردی که اسم او فرید است و با او
باشد هفتصد علم که بر هر علمی یک صلیبی آویخته باشد که عبارتست از خاج نصاری
که شکل دار کشیده حضرت عیسی بن مریم است و در زیر هر علمی هزار فرنگی و نصرانی باشند
که عبارت از هفتصد هزار سوار فرنگی باشند و در آنوقت ظهور میکند از طرف مکه
مردی که اسم او سفیان بن حرب باشد و شاید مراد همان سفیانی ملعون است که بنا بر
براین احوال او گذشت و این قرینه میشود که مراد از این سنوات سنوات قبل از ظهور حضرت
قائم است پس باید مراد از ششصد و ما بعد از ششصد از هزار و دویم از هجرت باشد که مال

علامات ظهور

دویست و هفتاد و چهار سال او گذشته باشد پس بنابر این حدیث ظهور آنحضرت طول
خواهد داشت و شاید اینها از علامات شرطیه معلقه باشند نه حتمیه که بمشیت الهی
ما بتوبه و انابه و تصدقات بندگان خداوند آنها را محو فرماید و یا آنکه وقوع بیابند
و یا آنکه محمول بر ظواهر نباشند بلکه مراد تاویلات آنها باشد و الله العالم و در سنوات
تالیف این عجاله مسموع شد که زنی صاحب ریش و سبیل یافت شده است اما سواران
نداشت چهل و پنجم علامات و اماراتی است که جناب یعسوب الدین امیر المؤمنین
علی ع انها را بیان فرمود چنانچه منقول است که روزی آنحضرت بمنبر تشریف برده
فرمود سَلُونی قَبْلَ اَنْ تَفْقِدُونی یعنی سؤال کنید از من پیش از آنکه مرا نیابید پس صعصعة
ابن صوحان از آن میان برخاست و عرض نمود یا امیر المؤمنین خروج دجال در چه
زمان خواهد شد آنحضرت فرمود که این از جمله اسرار مخفیه الهیه است و از برای خروج
او وقتی معین نشده است و لکن علامات و اماراتی دارد اگر بخواهی بیان کنم عرض
نمود بلی فدای تو شوم پس آنحضرت کلماتی چند فرمودند که مضمون در مشحون شان این است
که از علامات او میرانیدن مردم است نماز را و ضایع نمایند امانات را و حلال دانند
دروغ را و بخورند ربا را و بگیرند رشوه را و بنیان خانه ها را محکم نمایند و دین را بدنیا
بفروشند و سفیهان را صاحب امور خود قرار دهند و در امور مشورت با زنان نمایند و قطع
رحم کنند و تابع هوا شوند و استخفاف بکشتن و خون ریختن نمایند و علما و اهل علم حقیقی را
ضعیف نمایند و خوار دارند و ظلم نمودن در میان ایشان فخر باشد و امرا و فجره

علامات ظهور

باشند و وزراء ظلمه شوند و اهل معرفت ظاهریه خیانتکار شوند و قرّاء فسقه گردند
و شهادت ناحق زیاد شود و فسق و فجور را اعلانیه و آشکار نمایند و بهتان و تهمت
زیاد گردد و در مسجدها گناه نمایند و اشرار محترم و مکرم باشند و نزدیک شود علاماتیکه
خداوند عالمیان با نها وعده فرموده است و زنان در تجارت کردن با مردان شریک
شوند صدای فاسقان در مشیت امور بلند شود و پست ترین قوم بزرگ قوم گردد و مردم
تقیه از فاجرین نمایند و تصدیق دروغگو را نمایند و خیانتکار را امین دانند و زنان
خواننده و غنا کننده زیاد شوند و تار و سرنا در میان مردان پیدا شود
و آخرین لعن بر اولین نمایند و زنان سوار بر زین ها شوند و مردان شبیه بزنان
و زنان شبیه بمردان شوند یعنی در زلف پس و پیش نهادن و خود آرا درست
کردن و زینت دادن و زنان لباس مردان و مردان لباس زنان پوشیدن
بلکه مردان کار زنان را از دستشان بگیرند و مردم طلب علم نمایند بجهة طلب دنیا کردن
چنانچه در این زمان غالب طلبه دنیا شده اند و طلبه امور دینیه و احکام ربانیه و معارف
سبحانیه مثل گوگرد احمر بسیار کم است و مردمان امور دنیا را مقدم بر امر آخرت دارند
و خود را بر مردمان مؤمن و متقی نمایند و حال آنکه آنها گرگان درنده بلباس میشانند
و دلهای آنها تلختر از صبر و گندیده‌تر از مردار باشد پس در آنوقت خروج دجّال
نزدیکست و بهترین مکانها در آنوقت بیت المقدس میباشد که مردم آرزو کنند که
کاش ما در آنجا ساکن بودیم و همه این علایم مذکوره در سال تالیف که سنه ۱۲۶۸ هزار و دویست و

علامات ظهور

شصت و هشت و در سال تحریر این عجاله که سنه ۱۲۷۴ هزار و دویست و هفتاد و چهار است
از هجرت با علا درجه ظهور و بروز رسیده موجود است بلکه بمراتب زیاده
علاماتی است که از حضرت خاتم رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم منقول است
که آنحضرت آنها را در بیان تاویل آیه مبارکه فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا ذکر نموده است
پس فرمود باصحاب خود که آیا میخواهید شما را خبر دهم بعلامات ساعة که مراد قیامت صغری
باشد که زمان ظهور و ما بعد او از زمان رجعت باشد چنانچه در بعض اخبار ائمه اطهار منقول است
که آیاتی که خداوند درباره امر قیامت و ساعت میفرماید مراد قیامت صغری میباشد که
زمان رجعت آل محمد است و ابتداء او زمان ظهور نور موفور السرور حضرت قائم است پس
سلمان فارسی رضی الله عنه برخاست و عرض نمود بلی یا رسول الله بیان فرمائید در خبری
دیگر است که حضرت دست مبارک خود را به پرده کعبه زده بود که این کلمات را بیان فرمود
که مضمونش این است که آنوقت ضایع شدن صلواة و تابع شدن شهوات و میل بهوا و
تعظیم نمودن مال است و فروختن دین بدنیا است پس در آنوقت آب میشود دل مؤمن
چنانچه آب میشود نمک در آب بجهة آنچه می بیند از منکرات و نمیتواند که او را تغییر دهد و نهی
از او نماید پس سلمان عرض نمود یا رسول الله آیا اینها همه واقع شدنی است آنحضرت
فرمود بلی بحق آن خدائیکه جان من در قبضه قدرت اوست ای سلمان در آنوقت والی و حاکم
میشود بر مردمان امراء جور و وزراء فسقه و عارفان ظلمه و امناء خیانتکار سلمان عرض
نمود که اینها البته شدنی است آنجناب فرمود بلی در آنوقت میگردد معروف منکر و منکر معروف

علامات ظهور

و این خائن و خائن امین میشود و دروغ‌گو راست‌گو و راستگو دروغگو میگردد. در
میان مردمان ای سلمان در آنوقت امارت و بزرگی با زنان و مشورت با کنیزان
است و اطفال بر منبرها بالا روند و بر آنها بنشینند و دروغ گفتن صحبت و شوخی خواهد
بود و مال خدا را غنیمت میدانند و مردم بر پدر و مادر جفا مینمایند و حال آنکه با دوست
ظاهری خود احسان میکنند و طلوع میکند ستاره دنباله دار ای سلمان شریک میشوند
زنان با شوهران در تجارت و باران از آسمان بغیر موقع و محل میبارد و خوبان پایمال
بدان شوند و عبادت کنندگان خوار و ذلیل میشوند و مردم از خدا همیشه شکایت
خواهند نمود یکی گوید چیزی نخورده ختم و یکی گوید نفعی نکردم ای سلمان در آنزمان حاکم و امیر
خواهند شد برای مردمان کسانیکه اگر حرف نزنند آنها را بکشند و اگر حرف زنند مالهای
ایشان را ببرند و مال مردم را حلال میدانند و خون ایشان را میریزند و دل ایشان را
پر از خوف و بیم و ترس مینمایند و نمی بینی مردمان را مگر ترسنده و لرزنده و گریزنده از ایشان
و میایند بعضی از مشرق و مغرب و متوجه امر امت من میشوند پس وای بر ضعیفان امت من
از ظلم و جور ایشان و ویل و جهنم باد برای ایشان رحم نمیکنند کوچک را و احترام نمیکنند بزرگ را
و نمیگذرند از گناه گناهکاری صورت ایشان بصورت آدمیان و قلوب ایشان مثل
دل شیطان است ای سلمان در آنوقت اکتفا مینمایند مردان بمردان در دفع شهوات خود
و این کنایه از کثرت لواط است و همچنین زنان بزنان اکتفا میکنند در کسر شهوات
خودشان یعنی مساحقه خواهند نمود و زنان رشک و غیرت میبرند بپسران چنانچه رشک میبرند

بدختران در خانه اهل ایشان و شبیه میشوند مردان بزنان و زنان بمردان و زنان متصدی امور
میشوند و مثل مردان بزینها سوار میشوند پس بر آن زنان باد که از امت منند لعنت
خدا ای سلمان در آنزمان نقاشی و طلاکاری مینمایند مسجدها را چنانچه نصاری معابد
خود را نقاشی و طلامالی مینمایند و قرآنها را طلاکاری و زینت میکنند چنانچه حال
متعارف شده است که سرلوحها و جداول طلا از برای قرآن درست میکنند و بلند کرده
میشود منارها و بسیار میشود صفهای نماز جماعت با دلهای پر بغض و زبانهای مختلف
ای سلمان در آنزمان زینت مینمایند مردان امت من خود را بطلا و میپوشند حریر
و دیباج و استعمال مینمایند پوست سمور و خز را و ظاهر میشود ربا و معامله مینمایند
بزیادتی گرفتن مثل ده دوازده و ده سیزده و ده چهارده و کمتر و بیشتر که در اینزمان متعارف شده و رشوه
میگیرند و دین را پست می شمارند و دنیا را بلند میکنند و او را بزرگ میشمارند ای سلمان در
آنزمان ظاهر میشوند زنان خواننده و نوازنده آلات لهو و لعب مثل ساز و سرنا و طنبور
وغیره و حاکم و والی میشود بر آنها اشرار امت من ای سلمان در آنزمان حج میکنند بزرگان
امت من بجهت تفنن و تفریح و تفرج و اغنیا بجهت تجارت و فقرا بجهت ریا و سمعه و شهرت
و قومی یاد میگیرند قرآن را از برای غیر خدا و قرآن خوانی را خواننده میکنند و قرآن را
غنا میخوانند و غنا کردن را قرآن خوانی نام می نهند و علم را یاد میگیرند بجهت غیر خدا و
در آنزمان زیاد میشوند اولاد زنا و مردم خود را بروی دنیا می اندازند ای سلمان در آنزمان
پاره میشود پرده های احترام مردمان و کسب کرده میشود گناهان و مسلط میشوند اشرار

در بیان آتش ...

برا خیار و فاش میشود دروغ و ظاهر میشود فقر و فاقه و فخر و مباهات میمایند مردمان بیکدیگر بلباس و اساس و ببارد باران در غیر اوان و انکار نمایند امر بمعروف و نهی از منکر را حتی آنکه مؤمن ذلیل ترین امّت من باشد و علامت نمایند مردمان متابعت کنندگان قرآن و عبادت کننده کان را و این مردمان را در آسمانها به اسم ارجاس و انجاس بخوانند ایشان در آن زمان نرسد خیر غنی و مالدار بفقیری حتی آنکه سائل سؤال کف مینماید در میان دو جمعه نرسد بکسی که چیزی در دست او بگذارد و حرف خواهد زد در امور عامّه امّت من کسی که قابل حرف زدن نباشد و در این زمان جمیع این علامات ظهور رسیده است خداوند عالمیان ظهور فرج آل محمّد را نزدیک نفرماید اللّهمّ عجّل فرجهم و سهّل مخرجهم بمحمّد و آله چهل و نهم صیحهٔ آسمانی است که از جملهٔ شرایط حتمیه قرب ظهور است و آن صدائی است که البتّه از آسمان ظاهر شود در شب بیست و سیّم ماه مبارک رمضان که همه مردمان از عالمیان از اهل مشرق و مغرب بشنوند از مرد و زن و سفید و سیاه و بلندی آن ندا بحدّی باشد که خوابیده بیدار شود و نشسته برخیزد و ایستاده بنشیند از شدّت هیبت آن صدا و آن ندا دهنده جبرئیل خواهد بود که در نزد صبح باواز فصیح و بلیغ بگوید اَلْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ شِيعَتِهِ یعنی حق با علی و شیعه او میباشد و شیطان در وسط روز فریاد کند در میان زمین و آسمان که همه کس بشنود که اَلْحَقُّ مَعَ عُثْمَانَ وَ شِيعَتِهِ یعنی حق با عثمان و شیعه او میباشد و در خبر دیگر است که در روز صدا از آسمان بلند شود که اَلَا اِنَّ حُجَّةَ اللّٰهِ قَدْ ظَهَرَتْ عِنْدَ بَيْتِ اللّٰهِ فَاتَّبِعُوهُ فَاِنَّ الْحَقَّ مَعَهُ آگاه باشید بدرستیکه حجّهٔ خدا ظاهر شد

علامات ظهور

در نزد خانهٔ خدا پس او را متابعت نمائید پس بدرستیکه حق با او میباشد و چون قریب بغروب آفتاب شود شیطان از میان زمین و آسمان ندا کند که همه کس بشنود که ای گروه خلایق پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شده است و او عثمان بن عنبسه از فرزندان یزید ابن معاویه علیه الهاویه است با او بیعت نمائید تا هدایت بیابید و مخالفت او را نکنید که گمراه میشوید و شاید مراد از این همان سفیان بن حرب سابق الذکر باشد و مراد از وادی یابس همان وادی بی آب و علف خشک است که در میان بلاد شام واقع است در جیلستان و در بعضی اخبار وارد شده است که بعد از شهادت جناب سیّد الشّهداء علیه السّلام و پیش از ظهور سفیانی و صیحهٔ آسمانی هیچیک از فاطمیین خروج بسیف نمیکنند مگر آنکه مغلوب و منکوب خواهند شد و ظفر با دشمن او خواهد بود چنانچه احد صادقین علیهما السلام در حق زید فرمود چهل و هشتم از جملهٔ علامات که حتمیه قرب بظهور است خروج سیّد حسنی است و آن جوان خوش روئی خواهد بود که از طرف دیلم و قزوین خروج خواهد نمود و باواز فصیح بلند فریاد خواهد کرد که بفریاد ما برسید آل محمّد بیچاره که از شما یاری میطلبد پس او را اطاعت نمائید گنجهای خدا در طالقان و آن گنجها از طلا و نقره نخواهند بود بلکه مردان شجاعان چندی باشند که مانند پاره های آهن در شجاعت باشند با علم و صلابت و ایشان بر یابوهای اشهب مسلّح و مکمّل سوار باشند و بر دور حسنی جمع شوند و جمعی هم متابعت کنند او را و موافقت نموده پس او اکثر از زمین را از کافران با یاوران خود پاک نماید تا آنکه وارد کوفه شود و با اصحاب خود در آنجا ساکن گردد که ناگاه خبر

خروج سید

خروج سید حسنی

برلکه مهدی آل محمد ظهور نموده است و از مکه و مدینه تشریف آورده است و نزدیک
بکوفه رسیده است پس آن سید حسنی باصحاب خود گوید برویم و ببینیم این مرد کیست
و چه میخواهد و حضرت صادق آل محمد فرمود بخدا قسم است که آنجوان میداند که این آینده
حضرت مهدی آل محمد است اما مطلبش اینست که حقیقت آنحضرت را بر مردم و اصحاب خود ظاهر نماید پس
سید حسنی با اصحاب خود بیرون بیاید و در مقابل لشکرگاه آنحضرت فرود آیند و بیاید با جمعی
از اصحاب خود و در برابر حضرت مهدی آل محمد علیه السلام بایستد و عرض کند که اگر تو مهدی
آل محمدی پس کجا میباشد عصای جدت رسول خدا و انگشتری آنحضرت و برد و زره او که او را فاضل
مینامند و عمامه او که سحاب نام داشت و اسبش که یربوع نام دارد و ناقه غضبای او و استرش
که او را دلدل مینامیدند و حمارش را که یعفور و براق میگفتند و کجاست مصحف حضرت امیر المؤمنین
که آنحضرت او را جمع نموده است بعد از رحلت حضرت رسول که تغییر و تبدیل ندارد پس حضرت
مهدی آنچه حسنی طلب نماید باو بنماید با برهان واضح و دلیل لایح و حجت و سند حتی آنکه جمیع
مواریث انبیا را باو نشان خواهد داد مثل عصای حضرت آدم ع و حضرت نوح ع و ترکه
حضرت هود ع و حضرت صالح ع و مجموعه حضرت ابراهیم ع و صاع حضرت یوسف ع و کیل
حضرت شعیب ع با ترازوی او و عصای حضرت موسی ع و زره حضرت داود ع و انگشتری
حضرت سلیمان ع با تاج او و اسباب حضرت عیسی بن مریم ع و باقی مواریث انبیا و ائمه را
باو بنماید پس عصای حضرت رسول ص را بر سنگ سختی نصب نماید که در ساعت سبز شود
و درخت بزرگی شود که سایه او در همان آن بر سر جمیع آن دو لشکر پهن شود که همه حیرت نمایند

خروج حسنی

پس در این هنگام حسنی گوید الله اکبر ای فرزند رسول خدا دست مبارک خود را دراز
کن که بیعت با تو نمایم پس دست آنحضرت را ببوسد و با آنحضرت بیعت نماید و جماعت کثیره
هم از اصحاب او با آنحضرت بیعت نمایند مگر چهل هزار نفر از زیدیه از لشکر او که از بیعت
تخلف نمایند و مصحفها بگردنهای خود ببندند و فریاد نمایند که این سخن بزرگی است
و اینها سحر میباشند که بما نمودید پس حضرت مهدی هر چند آنها را نصیحت فرماید و اظهار
اعجاز نماید سود ندهد و گویند اینها همه سحر است و تا سه روز با ایشان مدارا فرماید پس
بفرماید تا آنکه گردن همه را بزنند و آنجوان سید حسنی یا از اولاد امام حسن بن علی بن
ابی طالب است یا آنکه حسن نام دارد یا ملقب بحسنی خواهد بود و ادعای نیابت یا امامت حضرت
مهدی را نمیکند بلکه شیعه اثنی عشریه است و مردم را ببدعت و باطل دعوت نخواهد نمود
و لکن به بزرگی و مطاعیت و ریاست خواهد رسید و گفتار و کردار او موافق با شریعت
حضرت خاتم النبیین باشد و لکن در آن زمان کفار عالم را فرو گرفته باشند و مردم از دست
ایشان بتنگ آمده باشند که آنجوان حسنی فریاد بر آورد که فریاد رسید مضطر بیچاره را
و در آنوقت جمعی از مؤمنین که مستعد باشند او را اجابت نمایند و کم کم بر کفار غلبه کنند
و از ایشان بکشند و قوت بگیرد تا آنکه جمعیت او بسیار شوند و در فیت که بطریق سلاطین
عادله حرکت نماید تا آنکه با جمعی کثیر و جمعی غفیر وارد کوفه گردد و این در وقتی است که کوفه آباد
شده باشد و محل سکنای بزرگان شیعه و در لشکر او طوایف مختلفه باشند که از آنجمله است
طایفه زیدیه که قائل بامامت زید بن علی بن الحسین یا زید بن حسن بن علی بن ابیطالب

خرابی بغداد

حالب علیهم السلام مند و زیدیه از عسکر او سرباز انند از اطاعت او و انقیاد حضرت قائم و انطایفه نیز اعراب خواهند بود و از عجمیین و خصوصیات دیگر دارد که انشاء الله ظاهر خواهد شد چهل و نهم خراب شدن بغداد است بعد از آبادی او چنانچه از حضرت صادق آل محمد منقول است که فرمود وقتی شود که بغداد چنان اباد شود که مردم گویند دنیا همین بغداد است و قصرهای او از قصور بهشت است و زنان او حور العین و پسران او غلمان و ولدان خلد است و چنین گمان کنند که روزی بندگان را قسمت کرده اند مگر در آن شهر و ظاهر شود در او از افتراء بر خدا و رسول و حکم بغیر حق و شهادت ناحق و شراب خوردن و زنا کردن و خون ناحق ریختن و مال مردم بردن بحدیکه انقدر در تمام دنیا نباشد پس در انوقت آن شهر محل غضب خدا و لعنت او خواهد شد و وای بر کسی که در آنجا ساکن شود از علمای زرد و علمای مغرب و علمائی که در نزدیک و دور متوجه او میگردند قسم بخدا که نازل شود انواع عذاب و اصناف عقاب که بر امتهای گذشته نازل شده است و عذابی چند در آن شهر نازل شود که چشمها ندیده باشند و گوشها نشنیده باشند و این عذابها از قبیل طاعون و وبا و قحط و غلا و طغیان آب و بادهای مختلفه زرد و سیاه و کرم و طوفان آب و طوفان شمشیر و غلبه دشمن بر آنها باشد و بحدی سد خرابی او که چون اهل عجم نمایند بلکه دیگر گویند که این محل شهر بغداد است و ایضاً احتمال دارد که مراد شهر بغداد کهنه بوده باشد که حال خراب شده است ولی از آبادی او باقی مانده است و آنهم روز بروز خراب میشود و بغداد نو را تازه ساخته اند و شاید بغداد نو هم خراب شود چنانچه بغداد کهنه عمده خرابی

خروج سید حسنی

بغداد کهنه از استیلاء هلاکو خان که از احفاد چنگیز خان است شد چنانچه ری را هم چنگیزیه خراب نمودند و طهران حال آباد است و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام هم در بعضی خطبهای شریف خود خبر خرابی بغداد را داده است چنانچه میفرماید اِذَا جَائَتِ الْعِصَابَةُ الَّتِی لَا خَلَاقَ لَتَخْرَبَنَّ وَ اللهِ یَا اُمَّ الظَّلَمَةِ وَ مَسْکَنَ الْجَبَابِرَةِ وَ اُمَّ الْبَلَایَا وَیْلٌ لَکَ یَا بَغْدَادُ وَ لِدَارِکَ الْعَامِرَةِ الَّتِی لَهَا اَجْنِحَةُ الطَّوَاوِیسِ ثَمَانِیَنَ کَأَیْمَانِ الْمِلْحِ یَأْتِی بَنُو قَنْطُورَةَ وَ مُقَدَّمُهُمْ جَهْوَرِیُّ الصَّوْتِ لَهُمْ وُجُوهٌ کَالْمَجَانِّ الْمُطْرَقَةِ وَ خَرَاطِیمُهُمْ کَخَرَاطِیمِ الْفِیلَةِ لَمْ یَصِلْ بِبَلْدَةٍ اِلَّا فَتَحَهَا وَ لَا بِرَایَةٍ اِلَّا نَکَسَهَا و مراد از بنی قنطوره لشکر چنگیزیه اند زیرا که این صفات ایشان است که بلند آواز و پهن صورت و دماغ دراز بوده اند که بهر ولایتی رسیده او را فتح نموده و اهل او را بقتل آوردند و بهر لشکری مقابل شدند رایات آنها را شکستند و آنها را منهزم نمودند و ری و بغداد را آنها خراب کردند و از ماوراء النهر تا بغداد قتل کردند و بسیاری شهرهای آنها را خراب کردند و ایضاً حضرت امیر المؤمنین ع در خطبه میفرماید اَلَا اِنَّ لِلْبَاطِلِ جَوْلَةً وَ لِلْحَقِّ دَوْلَةً یعنی آگاه باش که از برای باطل جولانی و دورانی باشد و از برای حق دولتی خواهد بود و بعد از این کلمات چند میفرماید که اخبار از وقوع وقایعات است که بعد از آن حضرت ظاهر خواهد شد چنانچه آنچیزیکه فرمود تا بحال ظاهر شده و خواهد شد بدون کم و زیاد مضمون در ر مشحون کلمات معجز علامات او این است که آگاه باشید که زود

بن از میان شما بردم پس منتظر شوید فتنه اموّیه را که دولت سریعة الجوله عاجله
بنی امیه است و دولت کسرویه اگر مراد دولت بنی مروان باشد که بقاعده و قانون
پادشاهان عجم و مجوس رفتار خواهند نمود که آنها را کسری میگفتند و بعد از آن و خواه
آورد و دولت بنی عباس با خوف و بیم و فقر و فاقه از برای عامّه ناس پس در زمان
ایشان بنا میشود شهری که او را زوراء گویند و او در میان دجله و جبل واقع خواهد شد
و مراد از این شهر بغداد است که منصور دوانقی عباسی او را بنا نهاده و پای تخت
عباسیان در آنجا برقرار شد و بقدر پانصد سال آباد بود که کمتر شهری آبادی بود و او را
دار السلام نام نهادند یعنی دار اسلام پس آنحضرت فرمود ملعون است کسی که سکنا در او
نماید و از او بیرون میاید طینت جبّارین لهذا اغلب اهل او ناصبی و سنّی و دشمنان علی و
اولاد او در باطن میباشند پس کسی که باختیار خود بدون سبب شرعی در آنجا سکنا کند ملعون است و
باز فرمود و قصرها در او بلند میشود و سواران در او عبور میکنند و معامله فجور و مکر در آنجا
خواهد شد و بنی عباس او را رونق خواهند داد و رونق بغداد و آبادی او بجدّی رسید که بصفت
جسر در او بسته بودند بجهت آینده گان و رونده گان و در زمان مستعصم عباسی اوضاعی در او فراهم
آمده بود که غرفه های سر راه او را که در روزی بیرون میرفت بهزار دینار کرایه میدادند که
مردم بنشینند و تماشای جلالت او را نمایند تا آنکه خراب شد بفتنه هلاکو خانیه چنانچه حضرت
امیر المؤمنین ع فرمود پس بعد از آن فتنه غزاست که بحرکت و هیجان خواهد آمد که کسی نتواند
پیش او را بگیرد با قلاده سرخ که در گردن او باشد و خواجه نصیر الملة والدین هلاکو خان را بعد از

خروج سید حسنی

آورد و بعد از گرفتن بغداد و مالیدن مستعصم را در میان نمد چنان قتلی در بغداد نمود که آب دجله
بغداد سرخ رنگ شد چنانچه اهل سیر و تاریخ نوشته اند و هنوز اثر او در بغداد هست و خرابی
او باید مثل خرابی کوفه دری شود و هنوز نشده است مگر آنکه از این حدیث چنین مستفاد میشود که
زوراء عبارت است از بغداد لکن در روضه کافی از معاویة بن وهب روایت است که جناب
صادق ع میفرمود مثل آورد شعر ابن عتبه را که گفته است و نحن بالزوراء منهم لدی
الضحی ثمانون الفا مثل ما ینحر البدن بعد از آن فرمودند آیا میشناسی زوراء را عرض
کردم فدای تو شوم میگویند زوراء بغداد است آنحضرت فرمودند آیا ری را دیده عرض کردم
بلی فرمود آیا بازار دواب فروشان او رفته عرض کردم بلی فرمود آنکوه سیاه که در یمین او
واقع است آن کوه زوراء است که کشته میشود در او هشتاد هزار نفر که از جمله ایشان است
مرد از اولاد خلفا که همه ایشان صلاحیت خلافت دارند عرض نمود که خواهد کشت فرمود
میکشند ایشان را اولاد عجم و این روایت را نیز در کتاب مجمع البحرین روایت میکند و او را
حمل نموده است بزمان ظهور حضرت قائم ع و حال آنکه احتمال دارد که قبل از ظهور واقع شود
والله العالم و ایضاً در کتاب غیبت نعمانی از کعب روایت است که در وصف مهدی ع
گفته و در خراب شدن زوراء ذکری کرده و آن ری است و خسف زوراء و آن بغداد است
و خروج سفیانی و حرب ولد عباس با جوانان ارمنیه و آذربایجان چنان حربی که کشته میشود
در او غریب چندین هزار کس که همه میگیرند شمشیرهای محلّی را آماده شده می کنند براو علمهای سیاه آن
حربی است که برمیخیزد براو موت احمر و طاعون و غیر این بود پس بنا براین حدیث میشود که زوراء ری است

علامات ظهور

باشد نه بغداد و احتمال بغداد هم دارد و احتمال دارد که بغداد و ری هر دو را زوراء
بگویند چنانچه در مجمع میگوید الزَّوْرَاءُ هُوَ جَبَلٌ بِالرَّیِّ یُقْتَلُ فِیهِ ثَمَانُونَ أَلْفاً
مِنْ وُلْدِ فُلَانٍ کُلُّهُمْ یَصْلُحُ لِلْخِلَافَةِ تَقْتُلُهُمْ أَوْلَادُ الْعَجَمِ کَذَا رُوِیَتْ
عَنِ الصَّادِقِ عَلَیْهِ السَّلَامُ پس بنابراینکه زوراء بغداد یا ری باشد مراد از آن
علمای مشرقی و مغربی زر و دو رو نزدیک که در او بند میشوند میتواند علمای دول جائر
باشد از روس و فرنگی و رومی و عجم و غیرهم پس بنابراین بکنا نمودن در ری و بغداد و بدون
عذری بیایند موم است زیرا که زمینی است که محل سخط و غضب الهی است و صنعت
جبارین از او بیرون میاید و انواع فسوق و فجور و معاصی و کفر در او ظاهر میشود و منکرات
علی رؤس الاشهاد بجا میآورند چنانچه امر بمعروف و نهی از منکر نمودن در آنجا بنام
رهاکت خود نمودنست چنانچه در این زمان همچنین است پس بکنا نمودن در بغداد و ری بد
حتی انکه لعن او را فرو خواهد گرفت وایضاً آنحضرت کلمات دیگر و علامات چند بیان
کرد و بعد فرمود ثُمَّ اَسْفَرَ مِنْ وَجْهِی بَیْنَ اَجْنِحَةِ الْاَقَالِیمِ کَالْقَمَرِ الْمُضِیئِ بَیْنَ
الْکَوَاکِبِ پس ظاهر شود نوری از صورت من در میان بالهای ولایتها مثل ماه روشنی
دهنده میان ستارگان و شاید مراد ظهور حضرت قائم ع باشد که نوری از انوار آنحضرت
دارا او لا دا امجاد انجناب است که بطریقه و شیجه در دیه و قاعده و قانون آنحضرت سلوک
و رفتار و گفتار خواهد نمود که گویا نور روی آنحضرت عالم را بعدل و داد و علم و حکمت پر نموده
روشن فرموده است و مراد از من اجنحة الاقالیم مکه است زیرا که حضرت ام القری است

علامات ظهور

و وسط دنیا است و قریب بخط استوا است و چون حضرت قائم ع ظهور فرمود بعد از او زمان
رجعت میشود و حضرت امیرالمؤمنین ع هم بدنیا رجعت خواهد فرمود لهذا این کلام را فرمود
پنجاهم از جمله علامات مسموعه ظهور حضرت مهدی علیه السلام آباد شدن کوفه است
بعد از خرابی او و گذشتن مدتهاست از خرابی او و الحال شهر کوفه شهر آبادی نیست و
بحال خرابی خود باقی است الا آنکه آثار آبادی در او پیدا شده است و آب بعضی
از او را فرا گرفته است و باینواسطه جمعی از اعراب خانهای نی در آنجا ساخته اند و علامت
عمارت کم کم در او یافت میشود پنجاه و یکم از جمله علامات فرو گرفتن کفر است عالم را
که ظلمت کفر و ابر سیاه فسق و فجور پیش روی آفتاب و ماه و ستاره های ایمان و اسلام را
بگیرد بحدیکه ظلمات کفر بعضها فوق بعض شوند و در معنی این علامت چندین احتمال دارد
اول آنکه همه مردم دنیا از زن و مرد سفید و سیاه کافر گردند و از دین اسلام برگردان
شوند و این بعید است زیرا که عباد مؤمنین بسیارند دوم آنکه کفار تسلط بر همه عالم
خواه متفرقه باشند یا طوایف متعدده مختلفه باشند زیرا که الْکُفْرُ مِلَّةٌ وَاحِدَةٌ پیدا
کفار میشود بر عالم بقهر و غلبه و جبر باشد و میشود بدوستی و یگانگی اهل اسلام شاید در قواعد
دولتیه دنیویه که مسموع القول و مقبول الکلمه باشند که آنچه بخواهند بتوانند بگیرند
یا بزور و یا بپول و شاید مردم اهل اسلام مایل با ایشان شوند بجهة اظهار نمودن ایشان
عدالت ظاهریه را در میان مردم بجهة جذب قلوب عامه تا پس از عوام و خواص هر
نحو که ممکن باشد اگر چه خیالات بعیده در ضمن این اطوار و گفتار و کردار نیک نیست

علامات ظهور

شود

شود و باین سبب بر تصرفی که خواهند در اقطار عالم نمایند و قوی و امین و مطاع و
بزرگ شوند و در امور عامه محل شوری و صلاح شوند بلکه بدون رضای ایشان
امر عمده واقع نشود دیگر آنکه باختیار ایشان نباشد پس سوار گردنها شوند و مردم اهل
دنیا بجهة اغراض نفسانیه و دنیویه و شهوات شیطانیه عتیده خود را در زیر علم منصوب
ایشان داخل نمایند یا بجهة طمع دنیا یا بجهة خوف یا بجهة امن و امان بلکه بسیاری از
مسلمانان بدوستی ایشان فخر و مباهات در میان مردمان نمایند سیم آنکه احتمال دارد
که ملبس شدن مسلمانان باشند بلباس مشرکان و کافران و شبیه شوند باحوال و گفتار
و کردار و رفتار ایشان مع آلات و ادوات و اسباب و اوضاع و حرکات و سکنات
و مسکن و لباس و خوراک از مرکبات و مفردات کفار در میان اهل اسلام متداول
شود بحدیکه مردم بقاعده و قانون و طریقه و زاقون اهل کفر رفتار نمایند و بیت کرده
ماکولات و ملبوسات ایشان پیشنهاد اهل صلاح و سداد و اسلام درشاه شود و طریقه
و بجهة مسلمین بتدریج ضعیف شود که در جنب اوضاع کفار مضمحل باشند چهارم آنکه دین اسلام
چنان ضعیف شود که اسمی از او باقی نماند و رسم اسلام را انداخته باشند و کفار غلبه نمایند از
هر فرقه از کفار که باشند خواه اهل کتاب باشند و خواه غیر اهل کتاب باشند از اهل ادیان
و ملل مختلفه پنجم آنکه چنان اختلافی در دین اسلام بهم رسد بحدیکه کفر و اسلام و کافرین
و مسلمین مخلوط بهم شوند که تمیز میان آنها نتوان داد الا اینکه اعتقادات کفریات
و عقاید اهل شرک و ارتداد در میان مردم شیوع یابد که هر کس بیک اعتقاد باشند و عا

بر کفر و زندقه و الحاد و شرک و تجرد و انکار حق باشد چه از عقاید اصولیه و دینیه
و مذهبیه و فروعیه ضروریه و غیر ضروریه و اجماعیه و غیر اجماعیه بحدیکه نور انور علم و صدق و حکمت
حقه و دین مبین و شریعت و آئین و طریقت متین امیر المؤمنین و بجهة مرضیه ائمه طاهرین
علیهم سلام الله ابد الآبدین از میان برود چنانچه در زمان ما بهمین سیاق اسلام مغلوب
و منکوب و کفر غالب و فسق مطلوب و فجور مجلوب شده اند پنجاه و دوم علامتی
که حضرت امیر المؤمنین علی سلام الله علیه او را بطریق نظم میفرماید بُنَیَّ اِذا ما
جائَتِ التُّرکُ فَانْتَظِرْ وَلایَةَ مَهْدِیٍّ یَقُومُ وَ یَعْدِلُ ــــ یعنی ای پسرک
من زمانیکه غلبه نماید ترک و ترکان بیایند پس منتظر باش ولایة مهدی را که برمیخیزد و بعدالت
در میان مردم رفتار میکند و لفظ ترک مطلق است و شامل جمیع اتراک میشود و مراد از ترکان
ایشان احتمال دارد تسلط ایشان باشد و شاید مراد از ترکان اتراک رومیه یا روسیه
یا ماوراءالنهریه باشند یا سلاطینی که از آذربایجان برمیخیزند باشند اگرچه احتمال رومیه
اقوی است وَ ذَلَّ مُلُوکُ الْاَرْضِ مِنْ آلِ هاشِمٍ وَ بُویِعَ مِنْهُمْ مَنْ یَلَذُّ
وَ یَهْزِلُ یعنی زمانیکه ذلیل و خوار شدند پادشاهان روی زمین از آل هاشم و بیعت
کرده شد از ایشان کسی که لذت از خواهشهای نفسانیه خود بفراغت بال برد و لهو
و لعب نماید و احتمال دارد که مراد از این باشد که پادشاهان زمین از آل هاشم
ذلیل میشوند و مردم بیعت بیک هاشمی از اهل التذاذ که ناغر و ضعیف و نحیف باشد
نمایند و احتمال دارد که پادشاهان آل هاشم ذلیل و خوار شوند و آخر کار بجائی برسد

ها و شاهان آل هاشم ذلیل و خار شوند و آخر کار بجائی برسد که بیعت با اهل لذت و بزم و لهو و لعب واقع شود که موجب فساد دولت ایشان باشد و بنا براین باید مراد پادشاهان صفویه باشند که ضعف بهم رسانیده منقرض شدند و آن کسی که بیعت با او واقع میشود از آل هاشم بعد از آنکه ذلیل شدند پادشاهان زمین از دست ایشان خود ایشان ذلیل شدند صَبِیٌّ مِنَ الصِّبْیَانِ لَا رَأْیَ عِنْدَهُ وَ لَا عِنْدَهُ جِدٌّ وَ لَا هُوَ یَعْقِلُ طفلی است از اطفال که رای و فکر و تدبیر در نزد او نباشد و در نزد او جدّ و اجتهاد نباشد و از برای او تعقّل در امور نباشد که بیعت بطفل بی شعوری از ایشان واقع شود فَثَمَّ یَقُومُ الْقَائِمُ الْحَقُّ مِنْکُمْ وَ بِالْحَقِّ یَأْتِیکُمْ وَ بِالْحَقِّ یَعْمَلُ پس در آن هنگام برمیخیزد قائم بحق از شما و حق و راستی میآورد از برای شما و بحق و راستی عمل مینماید که در او هیچ ظلم و عدوان نباشد و عالم را پر از عدل و داد میکند سَمِیُّ نَبِیِّ اللهِ نَفْسِی فِدَاهُ فَلَا تَخْذُلُوهُ یَا بَنِیَّ وَ عَجِّلُوا یعنی حضرت مهدی همنام رسول خداوند عالمیان است که جان من فدای او باد پس خوار مکنید او را ای فرزندان من و تعجیل در نصرت و یاری او نمائید و احتمال دارد که ضمیر متصل فداه راجع بحضرت رسول باشد و احتمال دارد که راجع بحضرت مهدی باشد پس براین تقدیر حضرت جان خود را فدای او نموده است زیرا که احیاء علوم و معارف و عوارف حقه را مینماید و عالم پر از عدل و داد میکند و ظلم و جور را از دنیا برمیدارد و دین حق روشن میشود و طریقه و آئین حضرت محمدیه رونق میگیرد و نصًّا در اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار

علامات ظهور

در بروز

دو اسرار زمان بروز و ظهور نور موفور السرور کلماتی در فواتح سور مثل الم و طسم و حم و غیرها وارد شده است و بعضی علماء ابرار و فضلاء اخیار و محدثین و غیرهم استنباطاتی نموده‌اند از آثار و زبر و بیّنات و حساب جمل و اهل مغاربه و اسقاط مکررات و زواید مهجات یا اخذ مصحّفات یا بطرق بسط و قبض و غیرها و تا بحال از صحت و صدق هیچیک از مستنبطات ایشان ظاهر نشده است و اخبار و آثار هم مختلفه وارد شده است که چون ملاحظه مینمائیم بعضی از آثار و علامات ظهور بجا آمده است و بعضی در کار است و بعضی نیامده است و بعضی هم از منجّمین و رملیین و جفریین و علماء علم حروف و اعداد و ذوق و کشفیات و بعضی از ارباب حساب و ستاره شماران و شانه بینان و مجوسان کلمات مختلفه مضطربه چند میگویند که صدق و کذب آنها محتمل است لکن از این کلمات منسوبه باین اشخاص چنین معلوم میشود که از سنه هفتاد الی صد احداثات بزرگی در دنیا میشود که بجز خدا و راسخون در علم بتعلیم خدا کس دیگر نمیداند و تعیین ظهور را نتوان نمود نظر بعموم حدیث کَذَبَ الْوَقَّاتُونَ و پاره کلمات و اشعار عربیه و فارسیه منسوبه بجمعی از ارباب علم در این باب میباشد مثل ابن عربی و غزالی و ابن سینا و ابوریحان و مرحوم خواجه نصیر الملة و الدین طوسی و شاه نعمت الله و میرزا محمد و لکن هیچکدام مفید فائده نمیباشد هر کس بخیالی جوابی از سؤالی گفته است اگرچه بعضی از آنها که گذشته اند موافق افتاده اند و نیامده ها را خدا میداند و این رازی است محجوب و سرّی است مکتوم غیر مکتوب که ساعتی مقدّم و مؤخّر از زمان مقدّر خود نخواهد شد و العلم عند الله و هو حسبنا و نعم الوکیل

علامات ظهور

ترکان است در جزیره و لفظ ترک مطلق است و شامل هر ترکی میشود از هر فرقه و طایفه که باشد خواه کافر باشند خواه مسلم باشند و خواه نزول ایشان بقهر و غلبه باشد و خواه بدوستی باشد و خواه جزیره عرب باشد و خواه جزیره عجم باشد الا اینکه بنا در جزیره عربست و باید نزول ترک در او عادتاً عجب باشد و این دلالت بر ظهور فتنه از ایشان میکند و بعضی عبور اتراک کبود چشم مو زرد را از جسر بغداد علامت دیگر گفته اند و احتمال منع چنگیزیه و ارسته در آنها میرود و الا آنکه از سیاق روایت منفی است پنجاه و چهارم نزول اهل روم است رمله و شاید بطریق فتنه و فساد باشد و رمله موضعی است در میان راه مصر و او معروف است پنجاه و پنجم غرق شدن مرد جلیل القدری است شیعه بنی عباس یا از شیعه ایشان در دجله بغداد در نزد جسر محله کرخ پنجاه و ششم فرو رفتن جابیه است در زمین و او اسم قریه ایست که در شام واقع شده است پنجاه و هفتم وارد شدن رایات قیس و عرب است در مصر و در خبر دیگر داخل شدن رایات بنی قیس است در مصر و بعضی تعبیر او را بر ایات سفیانی نموده اند و ایضاً حضرت امیر المؤمنین ع در خطبه مبارکه طتنجیه میفرماید وَاِنَّ لِاَیّامِ الْمُشاهَدَةِ رایاتٍ بَنی کِنانَةِ السّائِرینَ اَنْذالاً لِلْمُرْتَکِبینَ جیلاً اَجیلاً مَعَ خَوْفٍ شَدیدٍ وَ بُؤْسٍ عَتیدٍ وای از برای طایفه هائیکه مشاهده کننده اند علمای بنی کنانه را که سه طایفه میشوند صاحبان علمها و در کتب اذیت و آزار طایفه بطایفه از مردم میشوند با خوف بسیار و بدی ظاهر از قتل نفس و نهب اموال و مراد از این

علامات ظهور

کرده شاید همان لشکر سفیانی ملعون باشند پنجاه و هشتم علامات عشره ایست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در همان خطبه مبارکه میفرماید اَلا اِنَّ لِخُرُوجِهِ عَلاماتٍ عَشْرَةً اَوَّلُها تَحْریقُ الرّایاتِ فی اَزِقَّةِ الْکُوفَةِ وَ تَعْطیلُ الْمَساجِدِ وَ انْقِطاعُ الْحاجِّ وَ خَسْفٌ وَ قَذْفٌ بِخُراسانَ وَ طُلُوعُ الْکَواکِبِ الْمُذَنَّبَةِ وَ اقْتِرانُ النُّجُومِ وَ هَرْجٌ وَ مَرْجٌ وَ قَتْلٌ وَ نَهْبٌ فَتِلْکَ عَلاماتٌ عَشْرٌ وَ مِنَ الْعَلامَةِ اِلَی الْعَلامَةِ عَجَبٌ فَاِذا تَمَّتِ الْعَلاماتُ قامَ قائِمُنا یعنی آگاه باشید که از برای بیرون آمدن من ده علامت است اول آنها سوزانیدن علمهاست در کوچهای لشگر کشیدن متعدد دو او که بعض از علما و رایات در کوچهای کوفه سوخته خواهد شد دویم تعطیل مساجد است که کسی در مساجد نماز نکند چنانچه در زمان ما بعضی از مساجد انبار کاه و غیره و مسکن شده اند سیم قطع شدن حاج است که کسی بحج نرود بجهة اضطراب و اختلاف راهها و خوف و بیم راهها چهارم خسف بخراسان که بعضی از بلاد و دهات خراسان بزمین فرو خواهند رفت و زمین اهل او را فرو خواهد برد پنجم قذف زمین خراسان است اهل خود را و شاید کنایه از این باشد که بجهة خرابی خراسان اهل او پریشان شوند و از آنجا متفرق شده بسایر بلاد بروند و خرابی او میشود بطاعون و وبا و جنگ و اختلاف در میان ایشان باشد میشود یا ستم باشد ششم بیرون آمدن ستاره دنباله دار است از آسمان که محل تعجب باشد هفتم مقارنه نمودن ستارها است با یکدیگر و این از علم نجوم معلوم میشود هشتم هرج و مرج در دنیاست که هر کس بر کسی شود و هر کس که هر کار کند داد رسی و فریاد رسی نباشد نهم قتل بسیار است

علامات ظهور

علامات ظهور

که مردم یکدیگر را قتل رسانند بخیالات فاسده دنیای دنیه یا بواسطه شیوع بدعتها و
اختلاف مذهبها و احداث فتنه‌ها و قسم نهب است که مردم مال یکدیگر را غارت
نمایند پس این ده علامت است که از علامتی تا علامت دیگر تعجبات بسیار میباشد
پس چون این ده علامت تمام شدند بر منخیزد قائم ما و ایضاً در خبر دیگر وارد شده است
که از جمله علامات ظهور آنحضرت کشتن قبیح است فرزند خود را و این چند احتمال دارد
اوّل آنکه بزرگ بسیار بزرگی فرزند خود را بکشد دوّم آنکه بزرگ بسیار بزرگی عزت و بزرگی
و شوکت خود را بواسطه سوء اعمال خود از دست بدهد که بد رفتاری با مردم کند با آنکه اهل
بد او سبب بزرگی او شود و چون دولت و عزت و سلطنت در نزد مردم عزیز است مثل
فرزند لهذا حضرت او را تشبیه بفرزند نمود سیّم صاحب دولتی دولت خود را بافساد به
پنجاه و نهم علاماتی است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را در خطبه خود میفرماید اذا
صَاحَ النَّاقُوسُ وَلَبِسَ الْكَابُوسُ وَتَكَلَّمَ الْجَامُوسُ فَعِنْدَ ذٰلِكَ عَجَائِبُ وَ
اَیُّ عَجَائِبَ اِنَارَ النَّارِ بِنَصِيبِينَ وَظَهَرَتْ رَايَةٌ عُثْمَانِيَّةٌ بِوَادِ سَوْدٍ وَ
اضْطَرَبَتِ الْبَصْرَةُ وَغَلَبَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَصَبَا كُلُّ قَوْمٍ اِلٰى قَوْمٍ يعنى هنگامیکه
فریاد نماید ناقوس و بر مردم داخل شود مقدمه صرع و دیوانگی که سرهای ایشان پر شود
از شور فتنه و فساد و زمانیکه حرف بزند گاومیش پس در نزد این علامات عجائب خواهد
میباشد و چه عجایبی که آتش روشن شود در نصیبین و ظاهر شود علمهای عثمانیه بوادی
بی آب و علف و مضطرب شود بصره که غالب شود بعض آنها بر بعض دیگر و داخل شوند هر طایفه

علامات ظهور

بقهر و غلبه بدانکه در این کلمات شریفه چند علامت است که آنحضرت بیان فرموده
اوّل فریاد نمودن ناقوس است و او کنایه از این است که اهل ناقوس که فرنگیان
و عیسویان باشند فرو گیرند عالم را که در همه جای عالم صدای ناقوس بلند شود و این
دلیل بزرگی است بر ضعف اسلام و اهل اسلام و قوّت و غلبه کفر و کفار است دوّم
غلبه شوریدگی در میان مردم است که از شدت فتنه‌ها و بلاها گویا مردم عالم بیخود
شده‌اند که شبیه بمجانین و سفها و حمقا میباشند و بحال خود نخواهند بود اصلاً سیّم
حرف زدن گاومیش است و این کلام چند احتمال دارد اوّل آنکه گاومیش که حیوان زبان بسته
ایست بزبان بیاید و حرف بزند مثل حرف زدن مردمان دوّم آنکه بزرگ صاحب شوکتی
در عالم پیدا شود که حرف او حرف باشد و هرچه بخواهد بعمل بیاورد و کسی نتواند که او را از عزم
او برگرداند سیّم آنکه مردی بزرگ جثه و تنومند پرخوراکی در دنیا پیدا شود که مثل گاو چیزی نفهمد
و با وجود این حالت در عالم سلطنت و حکومت نماید چهارم آنکه مرد احمق خر بی فهم بی ادراک
و شعوری مثل گاومیش در دنیا حرف زن شود و احداث مذهب و ملت تازه نماید و مردم
از روی جهالت و حماقت مطیع و منقاد او شوند و آما نصیبین ولایتی است که در میان شام
و عراق واقع شده است و روشن شدن آتش در او دو احتمال دارد اوّل آنکه آتش
در او بقیدی که آن ولایت سوخته شود خواه بآتش زمین بسوزد و خواه بآتش آسمانی مثل
برق یا باریدن آتش از آسمان دوّم آنکه آتش فتنه و فساد چنان در او افروخته شود
که بهیچ آبی خاموش نشود و مراد از آن افراختن علم عثمانی است در وادی سود

احتمال دارد که علم سفیانی باشد که در آن بیابان بی آب و علف ظاهر شود و منصوب گردد زیرا که اسم آن ملعون عثمان است چنانچه گذشت احتمال دارد که علم آل عثمان جوق باشد که در آن بیابان نصب شود و سلطنت و دولت ایشان باشد که تا مکه و حوالی او از طرف مغرب بگیرد و اضطراب بصره بهم خوردن است که فتنه در او حادث میشود که ولایت بصره بهم بخورد تا آنکه خراب شود و ظاهراً بصره چندین دفعه خراب گردد و آباد شود و ایضاً حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه بعد از این کلمات کلماتی چند بیان فرمود که مضمون در رشحونش این است که بحرکت در آیند لشکرهای خراسان و متابعت کرده شود در طالقان شعیب پسر صالح نامی تمیمی و بیعت کرده شود سعید نام سوسی در ولایت خوزستان یعنی مردم طالقان بیعت با شعیب نمایند که از طایفه بنی تمیم باشد و مردم خوزستان بیعت با سعید نامی نمایند که از طایفه سوسی باشد و خوزستان یعنی شکرستان است و بعضی میان هم میباشد و او شوشتر و نواحی او است و بر پا شود علم کردان عمالیق که کردها از طایفه عمالقه باشند و عمالقه اولاد عملیق بن لاوذ بن سام بن نوح میباشند که در اطراف زمین سمرقند و در زمان پیش در زمین شام منزل داشتند و غالب شود عرب بمقلاب او و در حدود بلاد رومیه واقع شده است انکه فرمود بعد از اینها که وَاَذعَن هِرَقل بِقُسطَنطِینة لِبطارقة سُفیانی یعنی مطیع و منقاد شود و خاضع و ذلیل گردد پادشاه روم که او را هرقل بکسرها و قیصر میگویند از برای یکی از سرکردهای سفیانی در پای تخت خود فَعِندَ ذٰلِکَ تَوقَّعوا ظُهورَ مُکَلِّمِ مُوسیٰ مِنَ الشَّجَرِ عَلَی الطُّورِ

علامات ظهور

پس در اینوقت منتظر شوید ظاهر شدن حرف زننده موسی را بر کوه طور از درخت سینا و چون آنحضرت زبان گویای الهی میباشد در میان بندگان خدا لهذا باین بیان اشاره بظهور رجعت خود میفرماید در زمان ظهور دولت حقه قائم آل محمد صلی الله علیه و آله که زمان ظهور نور ولایت مطلقه حضرت مهدی است و چون رجعت حضرت امیر المؤمنین با آنجناب خواهد بود لهذا اشاره بظهور حقه دولت آل محمد صلی الله علیه و آله فرموده است و ایضاً آنحضرت در همین خطبه کلماتی میفرماید که مضمون در رشحونش این است که قسم بمبعوث کننده محمد و ابرهیم علی نبینا و آله و علیه السلام که هر آینه خواهم گشت بواسطه شما ای اهل شام کشته‌ها در داخل میدانیم با اهل صفین هر کشته که از ما کشته اند هفتاد کشته و بر میگردانم بهر مسلمانی زندگی تازه و تسلیم او خواهم نمود قاتل و کشنده او را تا آنکه پاک شود از او زنگ سینه او یا زنگ سینه من از او بواسطه کفر و نفاق او و هر آینه خواهم گشت بجو نخواهی عمار یاسر و اویس قرنی هزار کشته آیا گفته میشود که کی و در چه زمان و چگونه و در کدام روز اینها خواهد شد و اینزمان کیفیت دوران رجعت است چون رجعت بعد از ظهور واقع خواهد شد لهذا اینها همه مقدمه ظهور خواهند بود و باین سبب است که او را از علامات ظهور شمردیم و حضرت بعد از آن کلمات مبارکه میفرماید اِذا رَاَیتُم صاحِبَ الشّامِ یُنشَرُ بِالمَناشِیرِ وَ یُقطَعُ بِالمَساطِیرِ لَاُذِیقَنَّهُ عَذاباً اَلیماً زمانیکه دیدید شما صاحب شام را که معاویه باشد که اره کرده شود پاره پاره و قطع شود بساطیر هر آینه میچشانم او را عذاب دردناک و ایضاً آنحضرت در خطبه کوا بیه که منسوب بسوی آنجناب میفرماید کلماتیکه مضمون در رشحونش

رجعت حضرت امیر

این است که پس دوره بزند فلک و گفته شود که مرد یا هلاک شد و در طرف جبل متین تا
قرار مارسین تا بسیط تمکین تا پشت سفیدی زمین چین تا مصارع قصرهای طالقان
تا تخوم سیس و اصحاب سین از علیین قالین و پوشیده شدن اسرار طه اسین تا بیداء
غبرا تا حد این ثری هر آینه سوار میشوم من البته ابر را و میرسم کردنها را و بعد از این
کلمات کلمات دیگر میفرماید که این عجاله گنجایش ذکر آنها را ندارد و از برای رفع اشکالات
و دفع غموضات این مشکلات و تحقیق این موزات مقام و محل دیگر است **شصتم**
از جمله علامات وقایعیست که ایضاً آنحضرت در خطبه دیگر که منسوبه بانجابست میفرما
الا ویلٌ لمدائنکم وامصارکم من طغاةٍ یظهرون فیغیّرون ویبدّلون
اذا قامت الشدائد من دولة الخصیان وملکة الصبیان والنسوان
یعنی آگاه باشید که وای از برای شهرهای شما میباشد از طاغیها که ظاهر خواهند شد
پس تغییر و تبدیل دهند طریقه سلوک و رفتار حق را بغیر حق و رفتارهای بد و بدعتها ظاهر نمایند
در وقتی که برپا باستد شدتها و دشواریها از دولت خواجه ها و سلطنت اطفال و زنان
که چون دولت و سلطنت در دنیا منتقل بزنان و اطفال و خواجه ها شود و تغییر سلوک نمایند
و تبدیل اوضاع دین و دنیا را کنند و چون باین اسباب مذکوره ظلم و جور در
دنیا زیاد شود و کفر و اوضاع کفار عالم گیر گردد آنوقت حضرت قائم ع ظهور خواهد
فرمود و زمان او را اخذ امید اند و علامات دیگر در اخبار و آثار یافت میشود که ذکر
همه موجب تطویل این عجاله است و بعضی از آنها ظاهر شده است و بعضی ظاهر خواهد شد

عشرهٔ علامات

و دیگر از جمله علائم ظهور آب براوردن دریاچه ساوه است و او در زمان تولد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم خشک شد و در زمانیکه قریب بظهور حضرت قائم است پر
آب خواهد شد **شصت و یکم** علامتی است که در خبر ابراهیم بن مهزیار مسطور است
و او این است که بعد از آنکه ابراهیم خدمت حضرت قائم علیه السلام از که بدلالت
غلامی از آنحضرت باو فرمود که چگونه گذاشتی برادران خود را در عراق عرض نمود
در تنگی عیش و بدی حال قد تواترت علیهم سیوفُ بنی شیبان که شمشیرهای
اولاد شیطان بر ایشان و افتست پس آنحضرت فرمود خدا بکشد ایشان را گویا میبینم
گویا میبینم این قوم را که کشته شده اند در دیار خود و امر خدا ایشان را فرو گرفته است
در شب و روز پس ابراهیم عرض نمود چه وقت این خواهد شد یا رسول الله انجناب فرمود
اذا حیل بینکم و بین سبیل الکعبة اقوامٌ لا خلاق لهم والله ورسوله منهم
براء یعنی وقتیکه حایل شوند میانه شما و میانه کعبه طایفه که نصیبی از آخرت برای ایشان
نباشد و خدا و رسول او از ایشان بیزار است و سه روز در آسمان سرخی ظاهر شود
که در او عمودها باشد مثل عمود نقرهٔ سفیدی که نور او متلألأ شود و بیرون میآید
سردشی از ارمنیه و آذربایجان و میرود بطرف ری که کوه سیاه است و وقعه
عظیمه در او واقع میشود نزدیک کوه سرخ کشیده تا کوهستان طالقان است
پس میباشد میانه او و میانه مروزی وقعه سلیمانیه عظمی که طفلان صغیر از آنجنگ و وقعه
پیر شوند و بزرگان از او بگریزند و میانه ایشان قتل بسیاری واقع میشود

علامات ظهور

زیاد ایشان قتل بسیاری واقع میشود پس در اینوقت انتظار کشید بیرون آمدن
او را بسوی زوراء پس درنگ نکند در او مگر زمان قلیلی و از آنجا خواهد رفت و از آنجا
باد اسطاء عراق میرود و بقدر یکسال در آنجا خواهد ماند پس از آنجا بکوفه خواهد رفت
و در میان ایشان وقعه واقع میشود فیما بین حیره و نجف تا کوه غری وقعه شدیده و
جنگ بزرگی که عقلها از آن حیران شوند و خدا در و میکند آنها را پس این آیه را
تلاوت فرمود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ أَتٰیهٰا أَمْرُنٰا لَیْلاً أَوْ نَهٰاراً
فَجَعَلْنٰاهٰا حَصِیداً کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ عرض نمودم یابن رسول الله ام
خدا چیست فرمود مائیم امر خدا عرض نمودم یابن رسول الله حان الوقت قال واقتربت
السّاعة وانشقّ القمر شیصبان اسم شیطان است و شاید مراد بنی عباس
باشند و نهاوند و دینور دهها و ند میباشد سرو شی به احوال و کج خلق است و ملاحم
جمع ملحمه است و قتعه عظمی در فتنه است حان یعنی نزدیک شدن است و در خبری
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که تفصیل بیان فرموده و تمثیل باین شعر نمود
فَیُقْتَلُ بِالزَّوْرٰاءِ مِنْهُمْ لَدَی الضُّحیٰ ثَمٰانُونَ أَلْفاً مِثْلَ مٰا یُنْحَرُ الْبُدْنُ که بشتاد
هزار نفر در کوه ری کشته میشوند و در خبر دیگر است که هشتاد نفر قابل خلافت میباشند و
علامات دیگر در اخبار و آثار بسیار است که هرگاه در این عجاله بخواهیم ذکر آنها را
نمائیم باعث تطویل میشود و در اینجا گنجایش ندارد بنابراین بهمین شصت و یک علامت اکتفا
میشود نور نهم در بیان مکان آنحضرتست در زمان غیبت کبری

علامات ظهور

بدانکه در بعضی اخبار وارد است که مکان آنحضرت در جزیره شمریخ یا شمراخ است
علی ای تقدیر چنانچه توقیعی از خود آنحضرت ظاهر شد از برای عالم سدید شیخ مفید
در سنه چهارصد و دوازده یا ده که مضمون درر مشحونش اینست که الان محل استقرار
ما بصب در شمراخ است وَ یُوشِکُ أَنْ یَکُونَ هُبُوطُنٰا إِلَی الصَّحِیحِ مِنْ غَیْرِ بُعْدٍ
مِنَ الدَّهْرِ نزدیک است که از آنجا بصحیح برویم و حال آنکه شمراخ معلوم
نیست و صحیح و در بعض اخبار سابقا گذشت که آنحضرت از قریه کرعه بیرون میآید
و بعضی گفته اند در جزیره غیر حضره میانه نوبه و حبش در میان دریای محیط است که در دریا
چند شهر واقع شده است که هر یک دو ماه طول و عرض ملک دارد مثل مبارکه و طاهره
و غناطیس و رتیعه بتفصیلی که خواهد آمد انشاء الله تعالی و لکن این شهرها حال در میان اهل عالم
غیر معروف و مشهور نمیباشد و از سلاطین کسی تسلط بر آنها ندارد و بنظر این مردم نمیآید مثل ارم
ذات العماد که او بهشت شداد عاد باشد که در عدن میباشد لکن کسی او را نمی بیند مگر
عبدالله نامی در زمان معاویه داخل او شده او را دید و بعضی گفته اند شاید این بلاد
در جزیره واقع شده باشند که کسی تا بحال پی با حوال ایشان و امکان نبرده باشند مثل
ینگه دنیا که در این ازمنه معلوم شده و بعضی گفته اند در جزیره خضرا که در جنب و سفاجه
طبرستان واقعست میباشد و بعضی در طرف مغرب زمین گفته اند منزل دارد و بعضی در
بیابان رمل عالج گفته اند و بقولی آنحضرت در همه جای عالم سیر میکند و از برای آنحضرت
در جزایر و صحراها و جبال و بطون اودیه خیمه ها نصب مینمایند و اعوان و اعلان و کرت

علامات ظهور

خاص الخاص هستند که خدمت او مینمایند و کسی ایشان را نمیشناسد و آنها هم خود را
بکسی نمی‌شناسانند و در هر موسم حج بحج میآیند و مراسم حج را بجا میآورند و مردم را
می‌بینند و مردم او را می‌بینند و لیکن کسی او را نمی‌شناسد و یکی از اعوان و خدام او را
نمیشناسند و پی بمنزل و ماوای ایشان نمیبرند و شغل و عمل آنها را نمیدانند و بسا هست
با مردم معامله و خرید و فروش میکنند و کسی از احوال ایشان مطلع نمیشود و در صحراها
و دریاها و در میان کوهها چادر زده منزل میکنند چنانچه بسیار از سیاحین و اهل
قوافل و گمشدگان چادر و منزل و قصر و مکان سبز و خرم با اشجار در میان بیابان خشک
بی آب و علف خونخوار دیده اند و بسیاری از سرگشتگان وادی حیرت بسر منزل
مقصد بدون تعب و مشقت در مسافت بعیده باندک زمانی رسانیده اند و بسیاری
از مردم مشاهده جمال باکمال آن برگزیده حضرت متعال را نموده اند و لکن او را
نشناخته اند مگر بعد از مفارقت از ایشان که بعلامات و معجزات و کرامات و خوارق
عادات که از او ملاحظه نموده اند او را شناخته اند که بجز کار و آثار صاحب الزمان
نیست و بسیاری او را در مسجد سهله و مسجد کوفه و در ایام زیارات در مشاهد مشرفه
و اماکن مقدسه دیده اند و در روضات متبرکه و ضرایح منوره و قبور مطهره کیفیت
حرکات و سکنات و کلمات و ادعیات او را دیده و شنیده اند از مقدسین و مؤمنین متقین
و شیعیان مخلصین پس آنحضرت بهمه جای عالم میرود و سیر میکند و رفع نزاع و خلاف از
میان مردم میکند و کلمه حق و صدق و عدل را در میان مردم میاندازد و انکار بدعت

وضلالت

علامات ظهور

و ضلالت را میکند و القاء عقاید حقه را ظاهر میفرماید و مطالب و مسائل مشکله را
حل میکند و لیکن کسی او را نمیشناسد و وجود شریف او ثمرات کلیات دارد چنانچه
هر یک از مذکورین را علماء ابرار و محدثین اخیار و مروجین شریعت غرّا و طریقت
علیا نبی مختار و اولیاء اطهار او را در کتب خود ثبت و ضبط نموده اند شکر الله
سعیهم بلکه از برای آنحضرت اولاد متعدد و احفاد و امجاد عدیده میباشد در بلاد
مختلفه و شهرهای عظیمه بعضی از تجار و سیاحین و گمشدگان دریا و صحرا بآنجا
رسیده و دیده و فهمیده و بیرون آمده اند و لیکن دیگر پی بآنجا نبرده اند چنانچه بعضی
از محدثین اخیار نقل نموده اند از محمد بن علی العلوی الحسینی از احمد بن محمد انباری که او
گفت در سنه ۵۴۳ پانصد و چهل و سه هجری در ماه مبارک رمضان در مدینه طیبه وزیر سعید عالیشان
عون الدین یحیی بن هبیره مرا با جمعی بضیافت طلبید و بعد از افطار جمعی از خواص را امر
برنشستن نمود پس جمعی متفرق و برخی متوقف گردیدند و در مجلس مشغول صحبت شدند و از
هر جا کلامی و از هر طرف سخنی در میان آمد تا آنکه کلام بدین و آئین و ملت و مذهب کشید و
بحسب اتفاق در نزد من مردی نشسته بود که من او را ندیده بودم و نمیشناختم و لیکن
عزیز و محترم بود و وزیر هم با او در کمال ادب و سلوک و عزت و احترام حرکت میکرد و آن مرد
عزیز از اول مجلس تا آنزمان با وقار و تمکین ساکت و صامت نشسته بود و گوش بسخنان
مردم میداد و لیکن چیزی نمیگفت تا آنکه وزیر گفت طایفه شیعه جماعتی قلیلند و در نظر
دیگران خوار و حقیر و ذلیلند و فرقه اهل سنت و جماعت گروهی کثیر و با اعتبار و دولت و ملک

بپاشند

عزیز و گرم و مخرم شد چون انغزیز این سخنان را شنید و خواست ظاهر نماید که کثرت جمعیت دلالت بر حقیقت مذهب و سمت و قلت عدد سبب بطلان مذهب نیست پس روی خود را بوزیر نموده گفت اطال الله بقائک اگر رخصت باشد حکایتی که بر سر من گذشته است بیان کنم که خود را برای العین دیده ام و مشاهده نموده ام و الا ساکت باشم وزیر تأملی نمود گفت بفرمائا تا از او منتفع شویم انغزیز گفت بدانید که نشو و نمای من در شهر باید بود که از شهرهای بسیار عظیم است چنانچه هزار و دویست ضیاع و قریه دارد و کثرت مردم آنشهر و نواحی او در احصری نیست همه آنها نصرانیند و در آن حدود جزایر یا باشد و عدد خلقی را که در آن صحراها و آنولایت ساکن میباشند بجز خدا کسی نمیداند و همه بدین و آئین عیسوی و نصرانیان میباشند و بیابان آنولایت منتهی بهبشی التوبه و حبشه و نوبه میشود و گمان دارم که عدد مسلمانان در پیش عدد ایشان چون عدد بهشتیان در نزد دوزخیان باشد و جمیع سکان الصحراء و مزارع و قری نصاری میباشد بجز فرنگیان و روم و عراق و حجاز چنانچه بر شما نیز ظاهر است پس اخوت برساند که اگر کثرت جمعیت دلالت بر حقیت داشته باشد پس باید شیعه بر حق باشند نه سنیان چنانچه شیعیان از سنیان بیشترند بکثرت عدد زیرا که نوزده سال یا بیست سال قبل از این و این تردید از راوی است با پدرم بعزم تجارت از شهر خرقه سفر بر خطر دریا را اختیار کردیم قائد تقدیر کشتی ما را بجزیره رسانیده از آنجا گذشته کشتی ما را بدهات و شهرهای عظیم پر از اشجار و انهار و اطیار رسانیده و چون از ناخدا استفسار نمودیم

در مکان الخضرت

گفت منهم مثل شما اینجا را ندیده ام و نه از کسی نام اینجا را شنیده ام پس رفتیم تا آنکه اول شهری رسیدیم که او در کمال نزاکت هوا و غایت لطافت آب و جودت و خوبی بود و از مردی که در نهایت پاکیزگی بود نام آنشهر را پرسیدم گفت مدینه مبارکه است و از والی او پرسیدیم گفت فلان است و از پای تخت حکومت و مقر سلطنت پرسیدیم گفت در شهر طاهره است و از این شهر تا آنجا از راه دریا ده روز راه است و از راه صحرا یکماه گفتم عمال و گماشتگان حاکم کجایند که اموال ما را ببینند و خراج و عشر خود را بگیرند تا آنکه ما مشغول خرید و فروش شویم گفت حاکم این شهر را ملازمی نیست تجار خراج خود را برداشته بخانه حاکم برند پس ما را بخانه او دلالت نموده چون بآنجا در آمدیم دیدیم در زی صلحا و جامه از پشم پوشیده و عبائی در زیر خود انداخته و دوات و قلمی در پیش روی خود نهاده و مشغول کتابت کردن بود پس براو سلام نموده و او جواب سلام ما را داده مرحبا گفت و احترام و اعزاز و اکرام نمود و چون ما صورت حال را باو گفتیم گفت بشرف اسلام مشرف شده اید با نه گفتیم بعض ما مسلمانند و جمعی عیسوی و برخی موسوی گفت اهل ذمه جزیه خود را بدهند و مسلمانان باشند تا مذهب ایشان را تحقیق نمائیم پس پدرم جزیه خود و من و سه نفر نصرانی دیگر را که با ما بودند داد و جماعت یهود نه نفر بودند نیز جزیه خود را دادند پس آنجوان حاکم احوال مسلمانان را استکشاف نمود ایشان بیان قواعد مذهب و عقاید اصولیه و مذهبیه خود را تقریر نمودند و نقد معرفت ایشان در سنگ محک امتحان تمام عیار نیامد اسلام ایشان را رد نموده فرمود شما مسلمان نیستید بلکه

در مکان الخضرت

خوارج منطمید و مال شما بر مؤمنین حلال است هر کس بخدا و رسول صلعم و محمد مصطفی صلعم
و وصی او علی مرتضی ع و سایر اوصیاء او تا حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه
که مولای ماست اقرار نداشته باشد از زمرهٔ مسلمین نیست و داخل خوارج خواهد بود
چون مسلمانان این سخنان را شنیدند اموال خود را در معرض تلف دیدند سر بجیب تد
و تفکر فرو بردند و بعد از تأمل عرض نمودند که احوال ما را بسلطان بنویس و ما را
بپای تخت او بفرست شاید در آنجا فرجی حاصل شود حاکم قبول نمود فرمود بطاهره بردند و آیه
مبارکه لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ را تلاوت فرمود
و ما ایشان را بجهته مصاحبت زنان گذشته نتوانستیم تنها گذاشت و کشتیبانان هم علمی
بآن راه نداشتند پس از آن شهر کشتی و معلم گرفته روانه شدیم و روز چهاردهم بطاهره
رسیدیم عرصه دیدیم که بآن خوبی شهری ندیده بودیم و هیچ چشمی و هیچ گوشی مانند آن شهر
ندیده و نشنیده آبش چون آب زندگانی و هوای فرح افزایش چون ایام جوانی آن شهر در کنار
دریا واقع است و نهرهای بسیار و آب و هوای خوشگوار داشت و گرگان با گوسفندان در دشت
و صحرا ایمنان و سباع و هوامش بحال خود بی آزارند نه از کسی رمیدند و نه ضرر بکسی رسانیدند
شهری عظیم در وسعت و فراوانی انواع نعمت چون جنات النعیم و بازارهای آن شهر بسیار و معمور
و اطعمه ارزان و اغذیه بسیار مردمش بهترین خلایق و نرمین بودند و همه ایشان براستی و درستی و امانت
و دیانت باهم قرین اگر کسی چیزی خریدی خود متعرض او شده حق خود را برداشتی و لهو
و لعب و دروغ و افتری و غیبت و بدی در میان ایشان ابداً یافت نمیشد و همه

کارهای

کارهای ایشان محض قربت و ثواب بود چون مؤذن بانگ اذان نماز میداد همه
بمسجدها حاضر میشدند و نماز را بجماعت نموده بعد از فراغ مشغول کار خود میشدند و ما
غریبان را چنان تعجبی از آن اوضاع غریبه و اطوار عجیبه روی داده بود که تمامی در حیرت
و عبرت بودیم پس جمعی ما را بخانه حاکم راه نمودند و ما رفتیم تا بباغی پر از اشجار و انهار
و اطیار رسیدیم و در میان آن باغ قصری دیدیم رفیع و چون داخل آن قصر شدیم جوانی
دیدیم خوش منظر با لباس درویشانه در بالای مسندی نشسته و جمعی با ادب در خدمت او
مرتبه تا رسیدن وقت نماز مؤذن بانگ نماز گفت و آن باغ پر از مردم شد و آن جوان
که سلطان بود برخاسته امامت نمود و نماز را بجماعت با نهایت بجا آورد در کمال
خضوع و خشوع و بعد از فراغ از نماز مردم متفرق شدند پس السلطان که بجانب ما نمود
و فرمود تازه باین مکان وارد شده اید ما عرض نمودیم بلی پس ما را مرحبا فرمود و
دلداری داد و از سبب ورود ما پرسید ما احوال گذشته را عرض نمودیم و چون اطلاع
از احوال ما بهم رسانید خطاب بمقاتب مسلمانان نموده فرمود چه فرقه از اهل اسلام میباشید شخصی
در میان ایشان بود که او را روزبهان میگفتند و بر مذهب شافعی بود او بتکلم در آمده عقیده و
مذهب خود را بیان نمود سلطان فرمود کدام یک با تو در این مذهب شریکند عرض کرد همه
این مسلمانان با من مساویند الا یکنفر که او مالکی مذهب است و اسم او حسان بن قیس است
سلطان فرمود ای شافعی قائل باجماع هستی و قیاس عمل میکنی عرض نمود بلی باین صاحب الامر و
مردم آنجا آن سلطان را باین لقب نام میبردند پس فرمود آیا قرآن خوانده عرض نمود بلی فرمود آیه مباهله

میدانی

اسید انی عرض کردبلی فرمود کدام است این آیه را خواند قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَائَنَا وَاَبْنَائَكُمْ وَنِسَائَنَا وَنِسَائَكُمْ وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَكُمْ پس سلطان فرمود ای شامی تورا قسم میدهم بپروردگار عالمیان که مراد خداوند از این آیه مبارکه چه کسانند روزبهان خاموش شد پس سلطان فرمود تورا بخدا قسم میدهم که در میان اصحاب رسول ص کسی بود بجز خود حضرت محمد مصطفی ص و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین که داخل این آیه مبارکه باشد روزبهان عرض نمود نه یا بن صاحب الامر پس سلطان فرمود والله نازل نشد این آیه مگر در شان ایشان و این آیه بکسی مخصوص نبود بجز ایشان پس بعضی از آیات و اخبار و احادیث را با فصاحت و بلاغت تمام چنان بیان فرمود که حضار مجلس را دیده ها گریان شد و سینه ها بریان شد پس روزبهان برخاست عرض نمود غُفْرَانًا یَا بْنَ صَاحِبِ الزَّمَانِ والهم نسب خود را بیان فرما و این سرگشته وادی حیرت و ضلالت و جهالت را براه حق هدایت فرما پس سلطان فرمود طاهر بن مهدی بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی الحسین بن علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین میباشم که در شان انجناب نازل شده است آیه وَكُلَّ شَیْءٍ اَحْصَیْنَاهُ فِی اِمَامٍ مُبِینٍ که مراد از او حضرت سید الوصیین و قائد الغر المحجلین و یعسوب الدین و العروة الوثقی و حبل الله المتین خلیفه بلا فصل حضرت خاتم النبیین امیر المؤمنین است پس بهیچکس را نمیرسد که بعد از آن حضرت مرتکب امر خلافت شود بجز شاه ولایت و آیه مبارکه ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ در شان ما نازل

شده است و حق سبحانه و تعالی ما را باین مرتبه عالیه و رتبه متعالیه اختصاص داده و مراد از اولوالامر آیه اَطِیعُوا اللّٰهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْكُمْ مائیم و باید مراد سلطان عادل عالم عارف فاضل کامل باشد که مفاسد امور دین و دنیا بداند که خداوند مردم را امر باطاعت او نماید نه اینکه هر پادشاه ظالم جابر فاسق فاجر زانی لاطه قمارباز شراب خوار بیباک احمق پلید که آنچه میکند از روی شهوات نفسانیه و حب امور دنیای دنیه فانیه باشد چنانچه اهل سنت و جماعت قائلند باینکه سلطان هر چند باین اوصاف متصف باشد از اولوالامر است و اطاعت او لازم است بعد از اطاعت خدا و رسول او ص و چون کلام در باره آن فخر ابرار باینجا منتهی شد روزبهان گفت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی مَنَحَنِی الْاِسْلَامَ وَنَقَلَنِی مِنَ التَّقْلِیدِ اِلَی الْیَقِینِ بِالْاِكْرَامِ وَالْاِنْعَامِ یعنی حمد و سپاس بیقیاس مر خداوندی را سزاست که عطا نمود ارشاد راجنده خود را از دولت معرفت نصیب نموده خلعت ایمان و اسلام پوشانید و از ظلمات و تاریکیهای تقلید بهوای فرح افزای فضای عالم انوار ایقان و ایمان و تحقیق و اجتهاد رسانید و رفقای او همه ایمان آورده مسلمان شدند و سایر مردمان آن کشتی از نصاری و یهودان بشرف اسلام فائز شدند پس آنسرور اهل دین و مرکز دایره یقین فرمانداد که ما را به ارض مبارکه بردند و کمال اعزاز و احترام و اکرام بجای آوردند و تا هشت روز بر خوان احسان آن سلطان زمان بن سلطان عالمیان میهمان بودیم و مردم آن شهر بدین ما میآمدند و مهربانی مینمودند و غریب نوازی میکردند و بعد از انقضاء مدت هشت روز رخصت طلبیدیم

مدینه مبارکه

ضیافت

در بیان لطایف و رموزات ...

ضیافت نمودند سلطان شرف قبول از آن مردمان با ایمان و ایقان نمود تا یکسال هر روز
از اهل آن شهر ما را ضیافت مینمودند و نهایت احترام و مهربانی و خوش زبانی بجا میآوردند
و انواع اطعمه لذیذه با التماس و درخواست بیقیاس بما میخورانیدند و طول و عرض
آنشهر دو ماهه راه بود و اهل آن شهر از برای ما حکایت مینمودند که از این شهر که گذشتی شهر
دیگر است که او را ربعه میگویند و حاکم او قاسم بن صاحب الامر است و طول و عرض
او با این شهر برابر است و مردم آنشهر بکثرت خلق و حسن خلق و صلاح و سداد در غایت
و دو داد و فراغت بال مانند این مردم میباشند و بعبادت و اطاعت اشتغال دارند و چون
از آنشهر گذشتی شهر دیگر باشد مثل آنشهر که او را اضافه میگویند و پادشاه او سلطان
ابراهیم بن صاحب الامر است و بعد از او شهریست که بانواع زینتهای دنیا و آخرت
آراسته است و نام او ظلوم و حاکم او عبد الرحمن بن صاحب الزمان است و در حوالی او
رساتیق عظیمه است و طول و عرض او دو ماه راه است و او منتهی میشود بشهری که او را طلیس
میگویند و سلطان او هاشم بن صاحب الامر است و مسافت آن چهار ماه راه است و مزین
بکثرت اشجار و بسیاری انهار و آنشهر نمونه از جنات تجری من تحتها الانهار است
هر کس در آن دیار و خطه دلگشا در آید در عمر خود کدورات غم و هم و الم و غصه ادر گوشه خاطر
خود راه ندهد القصه طول و عرض ممالک مسطوره یکسال راه است و سکنه آن مملکت بالتمام
شیعه اثنی عشریه و مؤمن و متقی و پرهیزکارند و همه تولا بائمه اطهار دارند و تبرا از مشایخ ثلاثه
و جمیع منافقین مینمایند و مجموع بخضوع و خشوع نماز میکنند و روزه میگیرند و خمس و زکوة

احوال عالم میلیه که

مال خود را میدهند و از معاصی و مناهی و ملاهی اجتناب دارند و مدار ایشان بر دین
و آئین مبین حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین میباشد و امر بمعروف و نهی از منکر
مینمایند و هر کس از ایشان مستطیع شود بحج بیت الله الحرام میآیند و زیارت قبور ائمه را
بجا میآورند و یقین بعد زیادتر از کافه عالمند و همه آن مملکت نسبت بحضرت صاحب
الامر دارند و چون خاطر مردم آن دیار این بود که حضرت صاحب الامر در اثنا تقدم بهجت
لزوم میمنت ملزوم آن خطه و مرز و بوم را بنور جمال بیمثال و جمال خود منور خواهد فرمود ما هم
انتظار بردیم لیکن ما را آندولت نصیب نشد پس از آنجا مسافرت نموده بدیار خویش
مراجعت کردیم و روزبهان و حسان در آنجا باقی ماندند باُمید آنکه آندولت را دریابند و چون
آنمرد عزیز محترم کلام خود را باینجا رسانید وزیر برخاسته داخل حجره دیگر شد و اهل مجمع را
یک بیک طلبیده تاکید اکید در ستر این خبر نموده عهد و میثاق از هر یک گرفته که قصهای
این راز را نمایند بلکه در اظهار و ابراز او وعید و تهدید نمود و ایضا شیخ صدوق ره
در کتاب اتمام الدین و اکمال النعمه حکایتی نقل میکند که شخصی از طایفه بنی راشد که ساکن
در بلده همدان بوده سالی بحج رفته بوده و بعد از مراجعت از مکه بیک منزلی یا دو
منزلی تقریبا از رفقای خود باز مانده خوابش در ربوده و بعد از بیداری اثری از قافله ندید
چون خود را تنها و بیکس در آن بیابان دید سراسیمه شده پاره در آن بیابان دوید تا
فوت ادرفت پس در انحالت بخداوند عالمیان نالید و میگریست او میگوید در انحال
اضطرار و اضطراب و حیرت ناگاه زمین سبزه خرمی بنظرم آمد متوجه آنطرف شدم زمینی

در تعریف شهر طاهره

دیدم بسیار سبز و خرم که از طراوت دم از بهشت برین میزد و در اینمیان سبزی قصری نمایان بود با خودم گفتم که در این بادیه هولناک این دشت سبز و خرم این قصر رفیع چیست و از کیست که از هیچکس نام و نشان از او نشنیده بودم پس رفتم تا بدر قصر رسیدم دیدم دو جوان سفید پوش نشسته اند بر ایشان سلام نمودم جواب باصواب از ایشان شنیدم پس بمن گفتند حق سبحانه و تعالی را با تو نظری میباشد و خیر ترا خواسته است پس یکی از آنها برخاسته داخل قصر شد بعد از لحظه بیرون آمد و بمن گفت برخیز و در قصر بیا پس چون داخل شدم عمارتی دیدم که بآن خوبی و صفا ندیده بودم تا آنکه بدر صفه رسیدم پرده آویخته بود پرده را برداشته مرا داخل آن صفه نمود دیدم در میان صفه تختی نهاده بود و بر بالای آن تخت جوان خوش رو و خوش مو و خوشبو و خوش لباسی تکیه فرموده است در بالای سرش شمشیر درازی آویخته بود و از نور روی او آنخانه چنان منور شده بود که میگفتی ماه شب چهارده طلوع نموده است پس براو سلام نمودم او از روی لطف و مهربانی جواب مرا داده فرمود میدانی من کیستم عرض نمودم نه والله نمی شناسم فرمود منم قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم که در آخر الزمان خروج خواهم نمود و با این شمشیر که می بینی زمین را پر از عدل و داد و راستی خواهم نمود بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد من چون اینکلام از زبان معجز نظام آن امام شنیدم بسجده افتادم و بر خاک پای او مالیدم فرمود چنین مکن و سر خود را از خاک بردار چون سر خود را برداشتم فرمود که نام تو فلان پسر فلانی است و از مردم

همدان

همدان عرض نمودم بلی فدای تو شوم ای مولا و آقای من فرمود دوست میداری بخانه و اهل خانه ات برسی عرض کردم بلی ای سید و مولای من فرمود خوبست که اهل خود را بهدایتی بشارت دهی و آنچه دیدی و شنیدی باایشان بگوئی پس بخادمی اشاره فرمود که کیسه زری بمن داد و دست مرا گرفته از آنقصر بیرون آورد و اندک راهی با من بود چون نگاه کردم مسجد و مناره و درختان و خانها دیدم آنخادم از من پرسید که اینموضع و محل را می شناسی عرض نمودم که در حوالی منزل و ولایت ما دهی میباشد که در آنجا اسد آباد میگویند باین محل شباهت دارد گفت بلی این اسد اباد است بسلامت برو چون ملتفت شدم او را ندیدم و چون کیسه را گشودم پنجاه دینار زر در او بود و از برکت او نعمتها بما رسید و خیر و برکت بر ما بسیار شد و از این قبیل حکایات از بسیاری از متقدمین و معتقدین و موثقین نقل شده است که بخدمت آنحضرت در اماکن متعدده رسیده اند و او را دیده اند و لکن نشناخته اند یا آنکه شناخته اند و لکن بجهت اظهار معجزات و کرامات و هدایت نمودن خلق آنحضرت خود را ببعضی نموده اند لهذا این منافات ندارد با حدیثی که هر کس ادعای مشاهده مرا نماید کذاب و مفتری است زیرا که مراد از آن توقیع مدعی نیابت و وکالت و امور دین است بخلاف اینکه کسی در بیابانی سرگشته و حیران و سرگردان شده باشد و بجهت اظهار اعجاز آنحضرت خود را باو بنماید و قصر او را ببیند و خادم او در آنی او را از دو منزلی مکه با همدان برساند و از نظر او غایب شود و همین موجب این شد که همدانیان ایمان آورده همه شیعه خالص اثنی عشری شدند پس بجهة حکمت

گاهی از اوقات بعضی از اشخاص بخدمت آنحضرت میرسیده اند که موجب یادتی اعتقاد ایشان و سایر مردمان بر وجود مبارک او شود و او را انکار نکنند بخلاف اینکه کسی ادعای مشاهده و دیدن او را در زمان غیبت کبری بجهة اغراض باطله فاسده دنیویّه که موجب فسادات تو زدهم در بیان کسانی است که باید در رکاب ظفر انتساب جناب خاتم الوصیین حضرت مهدی آل محمد عجّل الله فرجه باشند از چه مرده گان و چه از زندگان و چه از ملائکه و چه از بنی جان و غیر ها بدانکه عسکر نصرت اثر آنحضرت مراتب مختلفه دارد در اوایل ظهور و در اواسط و در اواخر مختلف میشوند نظر باختلاف اخبار وارده در باب چنانچه منقول است از جناب صاحب مناقب و مفاخر و امام الباطن و الظاهر مولانا حضرت امام محمد باقر علیه صلوات الله الملک القادر که لشگر آنحضرت بصد هزار خواهد رسید و این محمول بر عسکر انسانی او میباشد که تمام روی زمین بآنها مسخر میشود و ایضاً از جناب کاشف اسرار دقایق و رموزات حقایق حضرت امام جعفر صادق منقول است که بمفضل بن عمر فرمود حضرت مهدی ع بکوفه هجرت خواهد فرمود و لشگر او در میان نجف اشرف و کوفه به چهل و شش هزار ملائکه و شش هزار از جن خواهد رسید و در خبر دیگر است که بچهل و شش هزار جن که مجموع و جن و ملک لشگر او به نود و دو هزار نفر بانجبر خواهد رسید و باین لشگر عالم را زیر و زبر خواهد کرد و در خبر دیگر است که لشکر آنحضرت بده هزار در اول وقت رسیده باشد و مراد لشگر انس او است که بورود کوفه ده هزار باشند و ایضاً در خبر صدق اثر دیگر وارد است که خداوند عالمیان آنحضرت امدد خواهد فرمود بچهار هزار از ملکی که بجهة نصرت حضرت سید الشهداء ع از آسمان نازل شده بود در طف کربلا و چون آنها بزمین رسیده آنحضرت بدرجه رفیعه شهادت فایز شده بود پس آنها ژولیده و غبار آلوده خواستند عروج نمایند خطاب مستطاب از حضرت رب الارباب بایشان رسید که باید در سر تربت حسینی بمانید تا زمان موعود و طلب مغفرت از برای زیارت کنندگان او نمائید و زوار قبر او را استقبال و مشایعت کنید و متوجه احوال آنها شوید و بزرگ ایشان ملک منصور است و ایضاً آنحضرت را خداوند مدد میفرماید بآن سیصد و سیزده ملک که در جنگ بدر بحضرت رسول خدا نازل شدند و ایضاً نازل خواهند شد از برای نصرت آنجناب آن پنجهزار نفر ملک که در جنگ احد و حنین از برای یاری حضرت خاتم النبیین فرود آمدند زیرا که یاوران خاتم الوصیین باید همان یاوران خاتم النبیین باشند که اتمام و انجام دین مبین بنصرت ایشان واقع شده باشد پس اختلاف اخبار در اختلاف عدد لشگر ظفر اثر آنحضرت محمول بر اختلاف امکنه و ازمنه و جن و انس و ملک خواهد بود چنانچه معلوم شد و ایضاً از حضرت امام الباطن و الظاهر امام محمد باقر علیه السلام منقول است که مسافت لشگرگاه آنحضرت بچهل و نه میل خواهد رسید که عبارت از شانزده فرسخ و ثلثی و در تمامی عسکر ظفر اثر آن فخر بشر یکنفر مخنث و دیوث و فاسق و خمار نباشد و هفت هزار قرآن خوان در لشگرگاه آنجناب مشغول تلاوت قرآن باشند و مخنث کسی را گویند که ختم شده باشد بجهة دادن وطی دبر یعنی مفعول و ملوط و دیوث کسی باشد که زن او زنا دهد و او بداند و حرف نزند از بی غیرتی و این خبر دلالت دارد که مردمان بد عمل شارب لائط و ملوط زانی فاسق فاجر ظالم مرتد منافق نمک بحرام

حرامزاده

انصار آنحضرت ع

وامزاده بعقب به زبان بیرحم بیروت بیدین مفسد شدن بدنیا در میان لشکر آنحضرت بهم رسد و ایضاً در خبری وارد شده است که در روز اول ظهور آنحضرت سیصد و سیزده نفر انسان بعدد اصحاب جنگ بدر حضرت رسول صلعم در مکه بطی الارض وغیره از اطراف عالم حاضر شوند و با آنحضرت بیعت نمایند و ملازم رکاب ظفر انتساب باشند و در زمان قریب بظهور خداوند عالمیان همه آنها یا بعض آنها در طالقان جمع شوند و همه ایشان با شمشیرهای تیز باشند و اسم هر یک آنها و پدر ایشان بقبضه شمشیرشان نوشته شده باشد و بعضی از آنها از امتهای گذشته باشند و بعضی از این امت مرحومه باشند و بعضی از مردگان باشند که زنده شوند و بعضی متولد شده باشند تا زمان ظهور موفور السرور که بحد کمال رسیده باشند و بعضی آنها اوتاد و اقطاب و رجال الغیب و اولیاء الله باشند که باید در عالم سیر نمایند بجهت رسانیدن فیوضات غیر متناهیه بندگان خدا و عاملان از جانب حضرت خاتم الاوصیاء که امام زمان باشد و ایشان بدونیکان را در امور مهمه خیرات و مبرات نمایند و این اشخاص از موالیان خاص الخاص آنحضرت میباشند که کسی آنها را نشناسد و ایشان خود را بکسی نشناسانند و هرگز در میان مردم ادعای مشاهده امام و نیابت و بابیت و وکالت نکنند و شاید از ایشان باشند آن سی نفر یا [illegible] نفر یا چهل نفر بنا بروایتی که در هر هفته باید تمام روی زمین را سیر نمایند و در هر روزی بطرفی از اطراف عالم بسر برند که از موالیان خاصه انجناب اند که باید در هر جمعه بنماز جمعه آنحضرت حاضر شوند که بنا بروایتی از ایشان هست خضر و الیاس و این مذکورات بنا بر کلمات بعض از علما و محدثین میباشد.

انصار آنحضرت ع

و در بعضی از اخبار تعبیر از آنها بنقبا و نجبا و اوتاد شده است و در کلمات بعض اهل علم تعبیر از آنها باقطاب و ابدال و ارکان شود و فائده هر قومی باصطلاحی و احتمال دارد که ایشان از این خلق باشند که در روی زمین در میان مردمان میباشند که ایشان بالهامات الهیه در زمان قریب بظهور در طالقان جمع شوند و در شبیکه در صبح آن روز آنحضرت از مکه ظهور فرماید ایشان در رختخوابهای خود خوابیده باشند چون صبح شود هر یک از ایشان در زیر بالین خود صحیفه نوشته بیابند که در او نوشته شده باشد طاعة معروفة پس با این علامت بدانند که آنحضرت ظهور فرموده است پس در همان آن بعضی بطی الارض و بعضی بر ابر سوار شده بخدمت آنحضرت برسند چنانچه تأویل این آیه مبارکه است که اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا هر جا که بوده باشید شما را میآورد خدا همه شما را یعنی همه را در نزد آنحضرت در مکه جمع میفرماید و این اشخاص مقدسه غیر از آن کسانی میباشند که در ولایات سابقة الذکر از حضرت صاحب الامر میباشند بلکه از اهل این زمین میباشند چنانچه اغلب لشکر آنحضرت از این مردمان میباشند اگرچه شاید از آن زمان هم در میان ایشان یافت شود و مراد از این طالقان احتمال دارد که طالقان دیلم باشد و این اظهر است و احتمال دارد که طالقان شام باشد و الله العالم و ایضاً در کتاب تحفة المجالس از مولانا حضرت امام الباطن و الظاهر امام محمد باقر ع منقولست که چهار نفر از آنها از پیغمبران میباشند که زنده اند دو نفر ایشان در آسمان است که حضرت عیسی بن مریم و حضرت ادریس باشند و دو نفر ایشان در روی زمین باشند که حضرت خضر و حضرت الیاس باشند و حضرت عیسی بر بام خانه کعبه

از آسمان نزول نماید و از بام خانه بنردبان بزمین آید و شاید سیر آنحضرت قبل از ورود
او ببام کعبه بطریق سیر اهل آسمان بلطافت باشد که محتاج باسباب نباشد و چون ببام
خانه رسید سیر و سلوک او مبدل بسیر اهل زمین شود و از اهل خاک و دنیا لهذا در فرود آمدن
از بام کعبه محتاج بنردبان باشد چنانچه در آسمان محتاج باکل و شرب و غذا نیست و چون بزمین
میاید محتاج باینها میشود و این حدیث منافات با آن احادیث سابقه ندارد که حضرت عیسی
در حصار بیت المقدس پس دست بر بال ملک گذاشته و فرود خواهد آمد و با جمعیت مؤمنین
نماز خواهد نمود با حضرت صاحب الزمان یا در سر کوه افیق نازل شود بعد از ظهور آنحضرت
زیرا که اوّل شاید بمکه نازل شده بیعت نماید و بعد بطریق صعود نزول باعجاز در آن اماکن نیز فرود
آید تا جمع میان اخبار شده باشد و ایضاً همان حضرت در همین حدیث میفرماید که بیست و
هفت نفر یا بیست و نه نفر از مرده کان قوم پیشینیان زنده شوند بجهة تمشیت امور آنحضرت
و پانزده نفر از قوم موسی بن عمران باشد که خداوند در شان ایشان میفرماید در قرآن
وَمِن قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ و در خبر دیگر است که
طایفه قوم موسی زنده اند و شهر ایشان در میان یک عالج میباشد لکن سالکان
این راه بایشان و شهر ایشان نمیرسند و هفت نفر ایشان اصحاب کهف میباشند و حضرت
یوشع بن نون وصی حضرت موسی و حضرت شعیب و حضرت صالح زنده شوند و
از این امت جناب سلمان فارسی رضی اللّه عنه و ابو دجانه انصاری و مقداد
اسود و مالک اشتر و چهار نفر از فرزندان امام حسن مجتبی و چهار نفر از اولاد

عدد سیصد و سیزده نفر

عقیل باشند و ایضاً در روایت ابو جارود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقول است که آنجناب فرمود که از هر ولایتی چند نفر باید در رکاب ظفر انتساب آن
جناب باشند و داخل در این سیصد و سیزده نفر میباشند بدین موجب است از مکه چهار
نفر و ۷ از شام دوازده نفر و از یمن دوازده نفر و از عروه سه نفر و از بنی حی
سه نفر و از بنی تمیم چهار نفر و از بنی اسد دو نفر و از بغداد هفت نفر و از واسط چهار
نفر و از بصره هفت نفر و از کوهستان بصره هفت تن و از خرماستان بصره چهار
نفر و از نواحی بصره شش نفر و از جرجان چهار نفر و از ری چهار نفر و از
کوهپایهای ری چهار نفر و از قم دوازده نفر و از نواحی و اطراف
قم سیزده نفر و از اصفهان یکنفر و از کرمان چهار نفر و از نکران یک نفر
و از موالیه سه نفر و از مرو سه نفر و از هندوستان یکنفر و از
قزوین سه نفر و از ماوراء النهر سه نفر و از حبشه سه نفر و از کوفه
دوازده نفر و از طوس و نواحی او هفت نفر و از نیشابور چهار
نفر و از سبزوار دوازده نفر از دامغان سه نفر و از خاور چهار
نفر و از مصر چهار نفر و از شیراز هفت نفر و از طبرستان دوازده نفر و از
حلب چهار نفر یا سه نفر و از کوس چهار نفر و این مذکورین بروایت ابو جارود است
و تتمه عدد آن سیصد و سیزده نفر تا بحال بکتاب یا حدیث یا نوشته عالمی بر نخورده ام
و این همه بزرگواران در نزد ظهور بسن جوانان باشند اگر چه از پیران باشند اللّهم

عدد سیصد و سیزده نفر

اجعلنا منهم و در خبر دیگر است که همه این سیصد و سیزده نفر از اولاد عجم میباشند و
شاید محمول بر غالب آنها باشد یا محمول بر زنده آنها باشد یا محمول بر این باشد که در عجم
نشو و نما نموده باشند یا چون در طالقانی که در عجم است محشور میشوند و از آنجا بخدمت
آنحضرت میرسند لهذا فرموده اند از اولاد عجمند اگرچه از اعراب و غیر از اعراب باشند
و شاید همه آن سیصد و سیزده نفر در طالقان جمع نشوند و جمعی از ایشان که از اولاد
عجمند در آنجا جمع شوند بالهامات غیبیه لهذا مقصود حضرت آنها باشند و الله العالم

نور یازدهم در بیان اسامی اصحاب آنحضرت و بلدان ایشانست

و آنها در نزد ائمه هدی و اهل علم اخذین از ایشان معین و معلوم است و در بعض خبر
تصریح باسم و بلد ایشان شده است و لیکن اخبار بطریق اختلاف در اسامی و
بلدان و تعیین چند نفر از هر بلدی وارد شده است و چون بعضی آنها باشارات
و رموزات است پس شاید جمع و توافق میان اخبار ممکن باشد و لکن بحسب ظاهر مخالفتی
باهم دارند لهذا ما علی سبیل الاجمال دو حدیثی را که جامع آنهاست در این عجاله
روایت مینمائیم که موجب بصیرت اهل بصیرت شود اگرچه بعضی کلمات و تعیین
اشخاص و بلاد در این دو خبر مختلف میشند اول خبری است که ابو جعفر محمد بن
جریر طبری در مسند فاطمه روایت میکند از ابو بصیر که بخدمت حضرت صادق آل محمد
صلی الله علیه و آله و سلم گفت که فدای تو شوم مرا خبر ده بعدد اصحاب حضرت قائم ع
و بلدان ایشان و مواضع آنها انجناب فرمود روز جمعه بیا چون روز جمعه شد رفتم بر دیگر

تعیین اسامی اصحاب آنحضرت

بنویس این املاء رسول خدا است بر امیر المؤمنین علی علیه السلام از عدد اصحاب
حضرت قائم ع که در نزد او در مکه از خانهها و رختخوابهای خود حاضر میشوند و ایشان
نجباء و قضاة و حکام آن حضرت میباشند در میان مردم از طازیند شرق یکمرد و از
مرابط سیتاح است و از صامعان دو مرد و از فرغانه یکمرد و از ترمذ
دو مرد و از دیلم چهار مرد و از مرورود دو مرد و از مرو دوازده مرد
و از بیروت نه مرد و از طوس پنج مرد و از قریات دو مرد و از سجستان
سه مرد و از نیشابور دوازده مرد و از هرات دوازده مرد و از بوسنج
چهار مرد شاید فوشنجان باشد و از ری هفت مرد و از طبرستان هفت مرد
و از قم ربجده مرد و از رقه سه مرد و از ترافقه دو مرد و از حلب سه مرد و از
سلیمیه پنج مرد و از دمشق دو مرد و از فلسطین یک مرد و از بعلبک
یکمرد و از سوان یکمرد و از فسطاط چهار مرد و از قیروان دو مرد و از
کور کرمان سه مرد و از قزوین دو مرد و از همدان چهار مرد از موتان
یکمرد و از زید یکمرد و از حایروان سه مرد و از نوا یک مرد و از سنجار چهار
مرد و از قالیقلا یک مرد و از سمیساط یک مرد و از نصیبین یکمرد و از موصل
یکمرد و از قالس یکمرد و از صنعان دو مرد و از قبه یکمرد و از وادی القری
یکمرد و از خیبر یکمرد و از بدا یکمرد و از خار یکمرد و از کوفه چهارده مرد و از مدینه
دو مرد و از ترنده یکمرد و از حیون یکمرد و از توشیا یکمرد و از طهنی یکمرد و از پرم

عدد اصحاب آنحضرت

یکمرد واز اهواز دو مرد از اصطخر دو مرد و از مولیان یک مرد واز دیبل یکمرد
واز هید انیا یکمرد و از مداین هشت مرد و ازعکبری یک مرد و از حلوان دو مرد
و از بصره سه مرد و اصحاب کهف و ایشان هفت نفرند و دو تاجر که
خارج از انطاکیه اند و سه نفر غلام این دو نفر و دوازده نفر از مسلمانان که بروم
پناه امنیت برده اند و دو نفر که بسراندیب رفته اند و از سمند چهار نفر و یکمرد
کم شده از مرکب خود است و از شیراز یا سیراف یکمرد و دو نفر گریخته بسوی سرادیب
طالب الحق یکمرد و گریخته یکمرد و احتجاج کننده بکتاب ناصبی یکمرد و ایشان سیصد و
سیزده نفر میباشند بعدد اصحاب حضرت رسول خدا در وقعه بدر پس ایشان در یکشب
در مکه جمع میشوند در شب جمعه و صبح جمعه در مسجد الحرام جمع خواهند شد که یکنفر از ایشان
تخلف نخواهد نمود پس در کوچه های مکه متفرق میشوند که منزل از برای مکانهای خود پیدا
نمایند و اهل مکه بایشان جا نخواهند داد و زیرا که ایشان را نمی شناسند و نمیدانند از
برای چکار آمده اند در مکه از بلاد خود از تجارت یا حج و غیره و بعضی از اهل مکه ببعض دیگر میگویند
این اشخاص از یک شهری نمیباشند و ما ایشان را هیچ ندیده ایم و ایشان بدوی
نیستند و شتر و حیوانی ندارند پس اینها از کدام ولایت آمده و در اینجا جمع شده اند
پس در این هنگام مردی از بنی مخزوم پا بر سر مردم میگذارد و میاید تا آنکه نزد یک
بزرگ مکه میرسد و میگوید من امشب خواب عجیبی دیده ام و از او بسیار خائف و مضطربم
میگویند چه دیده میگوید دیدم چیزی بسیار بزرگ از آسمان افتاد بسوی کعبه چون ملاحظه

عدد سیصد و سیزده نفر

نمودم

نمودم دیدم ملخهائی بودند که بالهای سبز داشتند پس طواف کعبه نموده در مشرق
و مغرب عالم پرواز نموده پهن شدند بولایت و دهی نمیرسیدند مگر آنکه او را مثل
آتش میسوزانیدند پس مردم مکه باو میگویند بیا تا برویم بنزد آقرع که تعبیر این خواب را
بنماید و او مردیست از بنی ثقیف که علمی دارد چون باو نقل خواب را می کنند او
نیز میگوید من عجبی دیده ام در این شب از لشگرهای خدا که شما قوتی بر آنها نخواهید داشت
پس مردم خبر القوم را باو میدهند و از نزد او برمیگردند که این قوم را بگیرند پس خدا در دل
عالمیان خوف و ترس و بیمی از آنها در دل ایشان میاندازد و بعضی ببعض دیگر
میگویند که هنوز از این قوم خلاف و منکری ظاهر نرسیده است تعجیل در امر گرفتن
آنها ننمائید شاید مردی از ایشان در قبیله از قبائل عرب باشد اگر شرارتی از او ظاهر
شود پس شما آنوقت با اینها در آویزید و حال آنکه در سیمای ایشان خوبی مشاهده
میشود و اینها در حرم خدا میباشند که خون ایشان مباح نیست تا آنکه حادثه رخ نماید که
موجب جنگ با آنها شود پس آن مخزومی میگوید که ما ایمن نیستیم از ایشان شاید در عقب
ایشان مردمی دیگر باشند که با ماده باشند که چون آنها وارد شوند اینها با آنها یک دست
شوند پس حال که اینها کم اند و قوتی ندارند ایشان را از میان بردارید پیش از آنکه قوتی
پیدا نمایند و من گمان ندارم خواب رفیق شما را مگر آنکه حق خواهد شد پس ولایت خود را
از ایشان خالی نمائید پس یکی از میان ایشان گوید اگر چندین مثل ایشان نیز وارد
اینمکان این بلد شوند شما خوفی از ایشان نداشته باشید که اینها سلاحی ندارند

وقعه که پناه باو ببرند نخواهند یافت اگر مددی از برای آنها برسد اول ایشان را میکشم مثل آنکه تشنه آب بخورد و بعد رجوع با نها خواهیم کرد و درین کلمات خواهند بود تا آنکه شب برآید پس خداوند عالمیان خواب استطا بر چشم و گوش ایشان خواهد بود و شبها انطایفه جمع میشوند مثل آنکه برادران پدر و مادری یکدیگرند و روز متفرق تا آنکه حضرت قائم ع ظاهر شود و دویم خبری است که در کتاب غایة المرام از ابو بصیر نقل منقول است که او گفت بار دیگر بخدمت حضرت صادق ع رسیدم و سؤال از آنجناب نمودم از احوال اصحاب جناب قائم ع پس آنحضرت اسمهای آنها را بالخصوص بیان فرمود این تفصیل اما آنکه در طاربند شرقی است بندار بن احمد بن سبکه است که بازان خوانده میشود او است که مرابط و سیاح است و از اهل شام دو مردند که اسم یکی از آنها ابراهیم پسر صباحت که قصاب از اهل سوبقان است و دیگری یوسف پسر جریا است که در دمشق عطار است و از صاغان احمد پسر عمر خیاط در سکه بزیغ و علی پسر عبد الصمد در سکه تاجران است و از سیراف سلم کوسج بزاز است بسکه باغ و خالد پسر سعید پسر کریم و از مرو رود جعفر دقاق و جوز مولی حبب و دوازده نفر مردی آبنداز پسر خلیل عطار است ۲ محمد پسر عمر صیدانی است ۳ غریب پسر عبد الله کامل ۴ مولی مخطبه ۵ سعد رومی ۶ صالح پسر دجال ۷ معاذ پسر هانی ۸ کردوس الازدی ۹ داهیم پسر جابر پسر صهید ۱۰ طاشف پسر حنی قاجالی بافرحان بن سوید ۱۱ جابر پسر علی احمر ۱۲ جوشب پسر جریر و ااتانه نفر از بادورد ۱ زیاد پسر عبد الرحمن پسر جندب ۲ عباس

اسامی اصحاب آنحضرت

پسر فضل پسر قارب ۳ یحیی پسر سلیمان خیاط ۴ علی پسر خالد ۵ سلم پسر سلیم پسر فرات بزاز ۶ محویه پسر عبد الرحمن پسر علی ۷ جریر پسر رستم پسر کبسانی ۸ حرب پسر صالح ۹ عماره پسر معتمر و نخبر از طوس آشهر و پسر حمران ۲ موسی پسر مهدی ۳ سلیمان پسر طلیق ۴ پسر وادو او موضع قبر رضا است ۵ علی پسر سندی صراف و دو نفر از قرعات شاهویه پسر حمزه است و علی پسر کلثوم است که در سکه دروازه کوه است و بیت و چهار نفر طالقانی آمردی است که مشهور است پسر رازی کوهی است ۲ عبد الله پسر عمر ۳ ابراهیم پسر عمرو ۴ سهل پسر رزق الله ۵ جبرئیل حداد ۶ علی پسر ابی علی وراق ۷ عباده پسر جمهور ۸ پسر حیار ۹ زکریا پسر حلبه ۱۰ بهرام پسر برح ۱۱ جمیل پسر عامر پسر خالد ۱۲ اکثیر مولی جریر ۱۳ عبد پسر فرط پسر سلام ۱۴ فرازه پسر بهرام ۱۵ معاذ پسر سالم پسر خلید تمار ۱۶ حمید پسر ابراهیم پسر جمعه قرار ۱۷ عفیفه پسر وفر پسر ربیع ۱۸ حمزه پسر عباس پسر جباده زرگر ۱۹ علقمه پسر مدرک ۲۰ مروان پسر جبل پسر ورقا ۲۱ طهور مولی رزاز ۲۲ پسر ابراهیم ۲۳ جمهور پسر حسین زجاجی یعنی شیشه گر ۲۴ دیاشی پسر سعد پسر نعیم و سه نفر سجستانی اول خلیل پسر نصر از اهل ریخ دویم شرک پسر شبه سیم ابراهیم پسر علی و هشت نفر از موعور ۱ محیح پسر جربور ۲ مشهر پسر بندار ۳ داود پسر جریر ۴ خالد پسر عیسی ۵ زیاد پسر صالح دواو ۶ عرف طویل ۷ پسر کرد ۸ شاه و دوازده نفر نیشابوری این است ۱ سمعان بن فاخر ۲ ابو لبابه پسر مدرک ۳ ابراهیم پسر یوسف قصیر ۴ مالک پسر جرب پسر مسکین ۵ زژود پسر

سوکن ۶ یحیی پسر خالد ۷ معاذ پسر جبرائیل ۸ احمد پسر عمر پسر زفر ۹ عیسی پسر موسی
سواق ۱۰ یزید پسر دوست ۱۱ محمد پسر حماد پسر شیث ۱۲ جعفر پسر طرخان و در ایـ
جبر چهار نفر دیگر زیاد شده است و انها اول علان ماهویه است ۲ ابو مریم ۳ عمر
پسر عمر پسر معروف ۴ بلبل پسر دهان پسر مردیار دوازده نفر هراتی ۱ سعید پسر عمار بن
وراق ۲ سخر پسر عبد الله پسر تیل ۳ معروف بغلام کندی ۴ سمعان قصاب ۵ هارون
پسر عمران ۶ صالح پسر جریر ۷ مارک پسر معتمر پسر خالد ۸ عبد الاعلی پسر ابراهیم پسر
عبده ۹ نزل پسر غرم ۱۰ صالح پسر هشیم ۱۱ وارم پسر علی ۱۲ خالد قواس و چهار نفر
بوسنجی ۱ طاهر پسر عمر پسر طاهر مشهور با ضلع ۲ طلحه پسر طلحه ۳ حسن پسر حسن پسر سما ۴ عمر
پسر عمر پسر هشام و هفت نفر ازری ۱ اسرائیل قطان که پنبه فروش است ۲ علی پسر
جعفر پسر جوازد ۳ عثمان پسر علی پسر درخت ۴ مکان پسر جبل پسر مقاتل ۵ کرد پسر شعبان
۶ حمدان پسر ازرد ۷ سلیمان پسر دیلی و چهار نفر طبرستانی اگرچه در خبر سابق
هفت نفر مذکور بود ۱ حوشاب پسر کردم ۲ بهرام پسر علی ۳ عباس پسر هاشم
۴ عبد الله پسر یحیی و هجده نفر قمی ۱ عثمان پسر محمد پسر عثمان ۲ علی پسر احمد ۳
عمران پسر خالد ۴ سهل پسر علی ۵ عبد العظیم پسر عبد الله ۶ حسکه پسر هاشم ۷
احوص پسر محمد ۸ بلبل پسر مالک ۹ موسی پسر عمران پسر اسحق ۱۰ عباس پسر زفر ۱۱ حریز
پسر قیر ۱۲ مروان پسر علابه ۱۳ صفی پسر اسحق ۱۴ کامل پسر هشام ۱۵ احمد پسر اسمعیل
۱۶ ابغیم پسر طریف ۱۷ اسعد پسر طلحه ۱۸ جعفر پسر احمد پسر جریر و از قوس دو نفر یکی محمد پسر

اسامی اصحاب آنحضرت

شعیب است و دیگری علی پسر حمویه و از جرجان دوازده نفر ۱ احمد پسر قد پسر عبد الله
۲ زراره پسر جعفر ۳ حسین پسر علی پسر مطر ۴ حمید پسر نافع ۵ محمد پسر خالد ۶
علان پسر حمید ۷ ابراهیم پسر اسحق ۸ علی پسر علقمه ۹ سلمان پسر یعقوب ۱۰ اعربان
پسر حقان ملقب بجال روت ۱۱ اشعبه پسر علی ۱۲ موسی پسر کردویه و از نوق یکنفر
او عبد الله پسر محمد پسر ناجور است و از سند دو نفر است که یکی شباب پسر عباس است
دیگری نصر پسر منصور است و از همدان چهار نفر است ۱ هارون پسر عمران ۲ طیفور
پسر محمد ۳ امان پسر محمد ضحاک ۴ عتاب پسر مالک جمهور است و از جاپردان سه
نفر است ۱ کرد پسر حنیف ۲ عاصم پسر خلیل خیاط ۳ زیاد پسر درین و از تنوخی مرد
که اسم او یقطه پسر فرات است و از خلاط وهب است و از تفلیس یکنفر بنده ۱ احمد پسر
زیت ۲ هانی عطاردی ۳ جوار پسر هرمز ۴ سلیم پسر وصده ۵ فضل پسر عمیر و از باب
الابواب جعفر پسر عبد الرحمن است و از سنجار چهار نفر است ۱ عبید الله پسر
زرتق ۲ شحم پسر مطر ۳ هبة الله پسر اریق ۴ اهل پسر کامل یا فالیق اکرد و از سمیاط یکنفر
که موسی بن زرقا است و از نصیبین دو نفراند یکی داود پسر مجود یکی دیگر حامد صاحب نواری است
و از موصل یکنفر است که سلیمان پسر صبیح است و از بلورق دو نفر است یکی وصنا پسر سعد
و دیگری احمد پسر حمید است پسر سوار و از یله یکنفر است و او بورین پسر زاده پسر خسروان
است و از رها یکنفر و او کامل پسر غنیر است و از حران زکریا سعدی است و از رقه
سه نفرند اول احمد پسر سلیمان دویم نوفل پسر عمر سیم اشعث پسر مالک و از رابعه دو نفرند

اسامی اصحاب آنحضرت

یکی عیاض پسر عاصم و دیگری بلیح پسر اسعد است و چهار نفر از حلب اول یونس پسر
یوسف ۲ حمید پسر قیس ۳ سیمم پسر مدرک ۴ مهدی پسر هند و از دمشق سه نفرند
۱ نوح پسر جریر ۲ شعیب پسر موسی ۳ حجر پسر عبید الله الفزاری و از فلسطین
یکنفر و او سوید پسر یحیی است و از بعلبک منزل پسر عمران و از طبریه معاذ پسر معاذ
و از یافا صالح پسر هارون و از قوس دو نفر اول رباب پسر جلده دویم جلیل پسر
سعید و از مبین دو اول یونس پسر صفر دویم احمد پسر مسلم و از دمیاط علی
پسر زائده و از اسوار عماد پسر جمهور و از فسطاط چهار نفر اول نفر پسر حواس ۲ علی پسر موسی
فراری ۳ ابراهیم پسر صفین ۴ یحیی پسر نعیم و از قیروان دو نفرند یکی علی پسر یحیی
پسر شیخ است و دیگری عبره پسر فرطه و از باعه سرجیل سعدی است و از تبلیس علی پسر
معاذ است و از بالس بسام پسر فرات و از صنعاء دو نفرند که یکی فیاض پسر ضرار پسر
شروان و دیگری جبره پسر عنذر پسر مبارکی است و از مازن کریم پسر عندر است و از طرابلس
ذوالنوری عبده پسر علقمه و از ایله دو مرد است یکی یحیی پسر بدیل است و دیگری موسی
پسر فضل است و از وادی قری حمزه پسر زمان است و از خیبر سلمان پسر داود است
و از ایدار طلحه پسر سعد است و از حادث حارث پسر میمون است و از مدینه دو مرد
است یکی حمزه پسر طاهر و یکی شرجیل پسر جمیل است و از زیده حماد پسر محمد پسر ابی
نصر است و از کوفه چهارده نفر است ۱ ربیعه پسر علی است ۲ نهیم پسر الیاس
است ۳ پسر عیسی است ۴ مطرف پسر عمر و کندیت ۵ هارون پسر صالح است

اسامی اصحاب الحضرت

دوگانه پسر سعد است ۷ محمد پسر دوایه ۸ اتیه پسر ریحان ۹ حریز عبد الله پسر سالن
۱۰ عوده اعلم ۱۱ خالد پسر قدوس ۱۲ ابراهیم پسر مسعود ۱۳ بکیر پسر سعید خالد
۱۴ عزت اعوانی و از قلزم دو نفرند اول رحبه پسر عمره دویم شعیب پسر عبد الله
و از حین بکیر پسر عبد الله پسر عبد الواحد و از کوریا حفص پسر مروان و از طاهی دو نفر
اول جاب پسر سعید دویم صالح پسر طیفور و از اهواز دو نفر یکی عیسی پسر تمام
و دیگری جعفر پسر سعید و از سلم علقمه پسر ابراهیم و از اصطخر دو نفرند یکی موکل پسر
عبد الله و دیگری هشام پسر فاخر و از مولیا رصید پسر ابراهیم و از تل شاکر پسر عبده و از
قنادیل عمرو پسر فروه و از مداین هشت نفرند اول و دویم دو برادر صالح که محمد و احمد دو پسر
نندر باشند ۳ میمون پسر حرث ۴ معاذ پسر علی ۵ حرث پسر سعید ۶ زهیر پسر طلحه
۷ نصر ۸ منصور و از عکبری زائده پسر هبه و از حلوان دو نفر یکی ماهاز پسر کثیر و
دیگری ابراهیم پسر محمد و از بصره سه نفر یکی عبد الرحمن پسر اعطف باشد و دیگری
احمد پسر ملیح است و سیمی حماد پسر جابر است و اصحاب کهف از ایشان است میباشند
که هفت نفرند که کمشلمینا و اصحاب او باشند و اما آن دو تاجر که بیرون میآیند از
انطاکیه یکی موسی پسر عون است و یکی دیگر سلیمان پسر حر است و غلام و می ایشان
و اما آن یازده مرد که پناه بروم برده اند اول صهیب پسر عباس ۲ جعفر پسر جلال
۳ ضرار پسر سعد ۴ حمید قدوس نادی ۵ مالک پسر خلید ۶ بکر پسر حر ۷ خثعم جبیب
پسر حنان ۸ جابر پسر سفیان و چهار نفر دیگر در این خبر ساقط است و اما آن دو نفر که

اسامی اصحاب الحضرت

در سراندیب نازل شده اند یکی جعفر پسر زکریا و دیگری دانیال پسر داود است و چهار
نفر از سندر اوّل حور پسر طرحان دوّیم سعید پسر علی سیّم شاه پسر برزح چهارم
پسر جمیل امّا آنکه از کشتی ناپیدا میگردد منذر پسر زید است و امّا آنکه از سیراف یا از شیراز است
اسم او حسین پسر علوان است و امّا دو گریخته بسوی سردابه اوّل لیری پسر غلب
دوّیم زیادة الله پسر رزق الله و امّا منخلی بثعلبه ابوداود شعشاع است و امّا طواف
کننده از نخت بجهة طلب نمودن حق عبد الله پسر صاعد پسر عتبه است و امّا آنکه از
بلخ از قوم خود گریخته است تراوس پسر محمّد است و امّا آنکه احتجاج کننده بکتاب جدّ است
بر ناصب از بریدا است و دو نفر که یکی صخر پسر عبد الصمد قبایلی است دوّیم زید فاخر
این اشخاص و این اسامی و این بلاد و قرائی که در این خبر میمنت اثر مسطور است بسیاری
از آنها به اسامی این زمان شباهتی ندارد و همچنین اسامی بلاد غیر مشهور است شاید این
اسامی در آن زمان معروف شوند و این بلاد و قرا در آن زمان معمور شوند و شاید این اسامی
و اشخاص در نزد بعضی معروف و مشهور باشند و در نزد عامه ناس بغیر این اسم اورا
بخوانند و شاید همین اسامی باشند بغیر تغییر و تبدیل لکن چون از بلاد بعیده و دهات
متفرقه در اطراف عالم از صحرا و دریا و کوهستان میباشند این اسامی در نزد اهل
خود معروف باشند و این ولایات و دهات باین اسامی معروف و مشهور باشند
و لکن مردم دنیا همه خبری از آنها ندارند و اسامی آنها را نشنیده باشند بجهة دوری
آن بلاد از ایشان زیرا که در هر مکان و زمان اشخاص و اسمهای ایشان

ایشان و اسامی بلاد و قرا تفاوت دارد که اهل مکان دیگر او را نشنیده اند بلکه بنظر
ایشان بسیار غریب و عجیب مینماید و چون آنچه واقع میشود میانه آنحضرت و سایر مردم
و بعض اخبار احوال آن انجناب و اصحاب و احباب او بطریق رموز و اشارات و استعارات
و کنایات و تشبیهات و تمثیلات وارد شده است از جزئی و کلّی لهذا ما اکتفا ببعض
آنها در این عجاله نمودیم که تا علی سبیل الاجمال هر کس معرفت باحوال آنحضرت بهم رساند والله
هو الموفق والمعین **نور دوازدهم در بیان وقت ظهور و کیفیت**
او و سلوک و گفتار و کردار و رفتار آن فخر عالمیان است
با کافرین و مشرکین و منافقین و فاسقین و فاجرین و ظالمین و مرتدین و اهل بدعت و
ضالّین از عالمین بدانکه از مضامین احادیث متکثره و اخبار عدیده و آثار متعدده
چنین ظاهر میشود که ظهور نور جمال موفور السرور آنسرور در سال طاق خواهد شد
مثل سه و پنج و هفت و نه و در خبری وارد است که ظهور آنجناب در روز شنبه عاشورا
که روز ضعف اسلام و شهادت حضرت سید الشهداء و قوت ظالمین و خوارج و
مشرکین باشد که روز حزن آل محمّد صع و سرور بنی امیه و آل مروان است و در خبر دیگر
هست که آنحضرت در روز جمعه در وقت خطبه خواندن نماز جمعه حاضر شود در مکّه معظمه و گردن
خطیب را بزند و از انظار ناس غایب شود و صبح روز شنبه ظاهر شود و باین سبب است
که اهل سنت در روز جمعه در وقت خطبه و نماز درهای مساجد خود را می بندند و در خبر
وارد است که در روز پنجشنبه ظاهر میشود و جمع میانه این اخبار ممکن است که در روز پنجشنبه ظاهر شود و

کسی نداند و در جمعه گردن حلیت از ندو در روز شنبه ظهور او فاش شود که همه کس بداند و در خبری وارد شده است که مکرر حضرت امیر المؤمنین ع میفرمود واعجبا کل العجب بین جمادی و رجب شخصی عرض نمود یا امیر المؤمنین این چه تعجب است که مکرر او را بزبان مبارک جاری میفرمائی انحضرت فرمود چگونه تعجب نکنم که گویا می بینم که جمعی از مرده ها زنده شده اند و شمشیرهای خود را بدوش خود نهاده در کوفه در میان کوچه و بازارها می اگردش میکنند و گردن کفار را میزنند و این دخلی بزمان ظهور ندارد این در زمان رجعت یا بعد از ظهور که جمعی از مرده گان زنده میشوند میباشد و چون مفضل بن عمر که از جمله اجله اصحاب و شیعیان خالص حضرت کاشف اسرار حقایق و معارف و دقایق مولانا امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام است حدیثی طویل که جامع جمیع کیفیات و کمیات ظهور و سیر سلوک در رفتار و گفتار و کردار حضرت قائم است روایت میکند و علماء اعلام و محدثین فخام او را در کتب معتبره معتمده عدیده خود ثبت و ضبط نموده اند لهذا من باب التیمن والتبرک حاصل مضمون او را بعینه نقل میکنم که موجب روشنائی چشم شیعیان و دل ایشان بوده باشد بدانکه مرحوم حسن بن سلیمان که از جمله خلص شیعیان حقایق ایقان حضرت امیر مؤمنان ع است در کتاب منتخب البصائر که از جمله کتب احادیث معتمده آل رسول است بسند معتبر روایت میکند از فرزند حضرت خیر البشر مولانا جناب امام جعفر صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم که مفضل بن عمر از انحضرت سؤال نمود که فدای تو شوم آیا وقت معینی از برای ظهور قائم آل محمد

ظهور انحضرت

انجناب فرمود خداوند عالمیان اباو امتناع فرموده است از اینکه شیعیان ما بدانند که وقت ظهور کی خواهد بود و آیاتی که خداوند در قرآن درباره امر ساعت فرموده است همه درباره قیام و ظهور انحضرتست که اول قیامت صغری باشد و هر کس وقتی از برای ظهور انحضرت معین نماید خود را با علم غیب خدا شریک نموده است و ادعای اطلاع بر اسرار الهی نموده است پس مفضل عرض نمود ای سید و مولای من کیفیت ظهور انحضرت چگونه خواهد بود و ابتدای ظهور انحضرت انجناب فرمود او بیخبر ظاهر خواهد شد و نامش در عالم بلند گرده و بلند شود و امرش هویدا و روشن شود و منادی از آسمان باسم و نسب و کنیتش ندا کند تا آنکه حجت بر خلق تمام شود بآن حجتی که ما بر خلق لازم ساخته ایم واحوال و وقایع او را بیان نموده ایم و نام و نسب و کنیت انحضرت را از برای تمام مردم ظاهر کرده ایم و نام و کنیت او بمثل اسم و کنیت او مثل نام و کنیت جد او رسول خدا میباشد تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسب انحضرت را نمیدانستیم پس حقتعالی او را بر همه دینها غالب فرماید چنانچه وعده برسول خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است در کلام مجید خود که اَرسَلَهُ بِالهُدیٰ وَدِینِ الحَقِّ لِیُظهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَو کَرِهَ المُشرِکُونَ یعنی فرستاده است خدا رسول خود را بجهة هدایت نمودن مردم بسوی دین حق تا اینکه ظاهر نماید او را بر همه دینها و هر چند که مکروه داشته باشند مشرکان و در جای دیگر میفرماید قَاتِلُوهُم حَتّیٰ لَا تَکُونَ فِتنَةٌ وَیَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلّٰهِ و جنگ نمائید با کفار و منافقین و خوارج تا آنکه نبوده باشد فتنه و کفری

ظهور انحضرت

حدیث مفضل

داده باشد همهٔ دین ها از برای خدا پس فرمود ای مفضل حضرت صاحب الامر چون ظاهر شود برداردْ از همه دین ها و ملتها اختلاف او همه دین ها دین حق برگردد و هیچکس بجز دین حق و اسلام قبول نفرماید چنانچه نیز خداوند میفرماید وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ یعنی کسی که اختیار نماید دینی را غیر از دین حق اسلام پس قبول کرده نخواهد شد از او اندین و او در آخرت از جمله زیان کاران خواهد بود پس مفضل عرض نمود ای سید و مولای من حضرت صاحب الامر در زمان غیبت خود با که صحبت خواهد داشت آنجناب فرمود با ملائکه و مؤمنین از جن و امر و نهیش بسوی معتمدان و نایبان او بیرون خواهد آمد که بشیعیانش برسانند و در زمان غیبت کبری با ملائکه و جن صحبت داشتن او منافات ندارد با آنکه لذت که خواص خاص الخاص اولیاء بخدمتش میرسند یا آنکه در آن شهرها باشد و اولاد و خدم و حشم او بخدمت او برسند و با ایشان صحبت بدارد زیرا که ممکن است همه اینها واقع شود زیرا که مانعة الجمع نیستند پس آنحضرت فرمود ای مفضل گویا می بینم که حضرت صاحب الامر علیه السلام داخل مکه معظمه شود در حالتی که برد رسول خدا در بر و عمامه زردی بر سر و در پایش دو نعلین حضرت رسول خدا باشد و عصای آنحضرت را در دست گرفته باشد و بزی چند در پیش روی خود افکنده باشد که کسی او را نشناسد و باین هیئت تنها و بی رفیق نزد خانه کعبه آید و چون دیده ها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه بروی نازل شوند پس جبرئیل عرض نماید

که ای مولا و آقای من سخن تو مقبول و امر تو جاری است پس آنحضرت دست خود بروی مبارک خود کشد و بگوید الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ یعنی حمد از برای خدائی است که راست فرمود وعدهٔ ما را و زمین بهشت را بما بمیراث داد که هر جا که خواهیم قرار گیریم و نیکو مزدی است مزد کارکنان از برای خدا پس آنحضرت در میان رکن و مقام حضرت ابراهیم در نزد حجر الاسود بایستد و بصدای بلند که همهٔ عالم بشنوند فریاد نماید که ای گروه بزرگواران و مخصوصان و نقیبان من حق سبحانه و تعالی ایشان را از برای من ذخیره فرموده است پیش از ظاهر شدن من بروی زمین بیائید بسوی من پس خداوند عالمیان صدای مبارک او را بگوش همه ایشان در هر جای عالم که باشند برساند از مشرق و مغرب عالم و آن سیصد و سیزده نفر در هر جای عالم بهر حالی از احوال که باشند ندای روح فزای آنحضرت را بشنوند و همه متوجه بجانب او شوند و در خدمت او همان آن حاضر شوند و در خدمت آن بزرگوار بایستند پس خداوند عالمیان عمودی از نور در میان زمین و آسمان بلند و نصب فرماید که نور او در میان خانه های مؤمنان داخل شود که خانهای ایشان از آن نور فرخناک و پر سرور و خوشحال شوند اما ندانند که قائم آل محمد ظاهر شده است و چون صبح شود آن سیصد و سیزده نفر بطی الارض از اطراف عالم بخدمت آنحضرت شتافته در خدمت او بایستند پس آنحضرت در اول طلوع آفتاب پشت مبارک بدیوار خانهٔ کعبه بدهد و دست خود را بگشاید که مانند دست حضرت موسی ید و بیضا نماید و نوری از او ظاهر شود که عالم از نور او روشن گردد پس آنجناب فرماید که هر کس با من دست بیعت نماید چنانچه

حدیث مفضل

که با خداوند عالمیان بیعت نموده است پس اول کسیکه با آنحضرت بیعت نماید جبرئیل امین باشد و بعد از او سایر ملائکه بیعت نمایند و بعد از آن نجبای جن و بعد از ایشان نجبا و نقباء انس که آن سیصد و سیزده نفر باشند بیعت نمایند و چون اهل مکه این احوال را ملاحظه و مشاهده نمایند فریاد برآورند که این شخص که در جانب خانه کعبه ظاهر شده است کیست و این جماعت که بر دور او جمعند کیانند و این امر عجیب چیست پس بعضی بعضی گویند که این همان صاحب زنهاست که داخل مکه شد گویند هیچیک از اصحابش را می شناسید گویند نه مگر چهار نفر که از اهل مکه اند و چهار نفر دیگر ایشان که از اهل مدینه اند که آنها را بنام ایشان میشناسیم پس چون آفتاب بلند شود و از پیش قرص آفتاب منادی از آسمان ندا کند که همه اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ایگروه خلایق این مهدی آل محمد است و او را بنام و کنیت جدش حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یاد نمایند و نسب مبارک او را بپدر بزرگوارش حضرت امام حسن عسکری بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین برسانند و این اسماء مبارکه آباء و اجداد او را چنان بیان نماید که همه مردم عالم بشنوند و بفهمند و بدانند پس آن منادی ندا کند که بیعت نمائید با او تا هدایت بیابید و مخالفت حکم او را مکنید که گمراه خواهید شد پس اول ملائکه و نجبای جن و نقبای انس گویند لبیک ای خواننده بسوی خدا شنیدیم و اطاعت نمودیم پس چون خلایق این ندا را از آن منادی بشنوند از شهرها و قریه ها و دریاها و صحراها از مشرق و مغرب عالم رو بمکه معظمه آورند که بخدمت آنحضرت برسند و چون

در ظهور قائم

قریب بغروب آفتاب شود از طرف مغرب شیطان فریاد نماید که ایگروه مردمان پروردگار شما در وادی یابس وارد شده است و او عثمان بن عتبه از فرزندان یزید بن معاویه بن ابی سفیان است با او بیعت نمائید تا هدایت بیابید و او را مخالفت نمائید که گمراه شوید پس ملائکه و نجبا و نقبا همه تکذیب او را نمایند و گویند شنیدیم و باور نداریم و اطاعت نخواهیم نمود زیراکه همه یقین دارند که صدا کننده شیطان لعین است ولکن [illegible] و صاحبان شک بندای او از راه بدر روند و گمراه گردند ای مفضل آنحضرت در تمام آن روز پشت بکعبه داده میفرماید که هر کس خواهد نظر نماید بحضرت آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و شمعون بیاید و بمن نگاه کند که علم و جمال و کمال همه آنها با من است و هر کس خواهد نظر نماید بحضرت محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و حسین شهید بدشت کربلا و سایر ائمه هدی بیاید و بمن نظر نماید و آنچه خواهد از من سؤال نماید که علم همه در نزد من است و آنچه ایشان مصلحت ندانسته اند و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر کس کتابهای نازله از آسمان و صحیفه های پیغمبران میخواهد بیاید و از من بشنود پس آنحضرت شروع فرماید بخواندن صحف حضرت آدم و شیث و صحف حضرت ابراهیم و نوح و توریه حضرت موسی و انجیل حضرت عیسی و زبور حضرت داود بلغت و زبان ایشان که همه علماء این دینها و مذهبها و ملتها اقرار نمایند و گویند که اینها همه آن کتابهای آسمانی است که بر انبیاء عظام نازل شده است بدون آنکه حرفی از آنها تغییر و تبدل یافته باشد و آنچه از آنها فوت شده است و بر زیده است الحال بما رسید

از این جناب همه را از برای ما خواند پس آنحضرت شروع فرماید بخواندن قرآن عظیم
چنانچه بر حضرت رسول کریم نازل شده است بدون تغییر و تبدیل پس در این هنگام
شخصی مهیب با صورتی عجیب که روی او بعقب سر او برگردیده باشد برسد و اهل مکه
شود و بیاید تا آنکه در حضور باهر النور آنسرور برسد و عرض نماید که ای سید و مولای
من منم بشیر که امر نمود مرا ملکی که بخدمت تو برسم و بشارت دهم شما را بهلاکت لشگر سفیانی
ملعون در بیدا پس آنحضرت بفرماید که قصه خود را نقل نمای و حکایت برادرت بشیر
عرض کند ای سید و مولای من من و برادرم در میان لشگر سفیانی ملعون بودیم و خراب
نمودیم دنیا را از دمشق تا بغداد تا کوفه و مدینه و منبرها را درهم شکستیم و استرها را
در میان مسجد مدینه بستیم تا آنکه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشگر ما سیصد
هزار نفر میرسید پس متوجه بسمت مکه شدیم که کعبه را خراب کنیم و جمیع اهل او را
بقتل برسانیم چون بصحرای بیدا رسیدیم در آخر شب در آن زمین فرود آمدیم ناگاه
صیحه‌ای از آسمان آمد که ای بیدا هلاک نما این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد
و تمام آن لشگر را با تمامی اسبان و اسباب و مردان بخود فرو برد و کسی و چیزی از
آن لشگریان در آن بیابان باقی نماند بجز من و برادرم که ناگاه ملکی نزد من و برادرم
آمد و روهای ما را به پشت سر گردانید چنانچه می‌بینید پس برادرم گفت ای نذیر برو بسوی
سفیانی در دمشق و او را بترسان بظهور حضرت مهدی آل محمد ص و او را خبر ده
بهلاکت لشگر کفر اثر او در بیدا و پس رو بمن نموده و گفت ای بشیر تو ملحق شو

علائم ظهور

بمهدی آل محمد ص در مکه که ظهور نموده است و او را بشارت ده بهلاکت ظالمان
و بدست مبارک او توبه نما که توبهٔ تو مقبول خواهد بود پس آنجناب دست مبارک
خود را بصورت او کشد در همان ساعت او بحال خود برگردد و با آنحضرت بیعت نماید
و در دست او ابو سعد در میان عسکر نصرت اثر آنسرور بماند پس مفضل سؤال نمود
که ای سید و مولای من حضرت صاحب الامر با اهل مکه چه خواهد نمود آنجناب فرمود
اول آنحضرت ایشان را بموعظه حسنه و حکمت نیکو بحق دعوت فرماید چون اطاعت
نمایند شخصی از اهل بیت خود بر ایشان خلیفه نماید و بعد از آن از مکه معظمه بیرون آید
و متوجه بطرف مدینه طیبه گردد پس مفضل پرسید که ای سید من بخانه کعبه زادها الله
شرفا چه خواهد نمود آنجناب فرمود او را خراب خواهد نمود و از بنای حضرت ابراهیم
و اسمعیل علیهما السلام او را بنا نماید بلکه جمیع بناهای ظالمین را از مکه و مدینه و عراق و سایر
اقالیم خراب کند و مسجد کوفه را نیز خراب کند و از اساس اولش بنا خواهد نمود و قصر
کوفه را خراب خواهد نمود زیرا که بانی آن ملعون است پس مفضل پرسید که آیا آنجناب در مکه
زادها الله شرفا اقامت خواهد نمود آنحضرت فرمود ای مفضل نه بلکه شخصی را از اهل بیت خود
در آنجا بگذارد و او را جانشین خود نماید و چون از مکه معظمه بیرون بیاید اهل مکه بیایند
بگیرند خلیفه او را بقتل رسانند پس حضرت قائم چون این حکایت شنیعه را بشنود عود نماید
بمکه و آن جماعت شرمسار از روی عجز و انکسار بخدمت ذی بهجت آن بزرگوار آیند
در کمال تضرع و زاری و بیم و خواری و خوف و خشیت و خاکساری و توبه و انابه عرض کنند مهدی

آل محمد

آل محمد صلی تقصیر ما را عفو نمیفرمایند پس آنجناب ابواب رأفت و رحمت توبه آنها را قبول فرماید و ایشان را بمواعظ بلیغه حسنه و نصایح مستحسنه ارشاد نماید و از عقوبت الهیه بترساند و شخصی را از اهل مکه در این بار والا و حاکم بر ایشان کند و بیرون آید پس اهل مکه آنحاکم را که حکم خود بکشند از روی طغیان و عصیان و چون اینخبر بانحضرت برسد یک یا دو سه از نجباء و نقباء از جن و انس با جماعتی بسوی ایشان بفرستد که باز ایشان بگوید دین حق را اختیار کنند پس هر کس ایمان آورد او را ببخشد و هر کس ایمان نیاورد گردن او را بزنند پس چون عسکر ظفر اثر آنحضرت بمکه برسد از صد کس یک کس ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک کس مؤمن نشود پس جمعی از ایشان را بکشند و دیگران با او بجرکت نمانند و فتنه و فساد ایشان برطرف شود مفضل پرسید ای سید من پس حضرت مهدی از مکه کجا خواهد رفت آنجناب فرمود میرود بسوی مدینه طیبه جد بزرگوار خود و چون بمدینه برسد امر عجیب و عجیبا از او بظهور برسد که موجب سرور و فرح و شادی مؤمنان و خفت و خواری و ذلت منافقین و کافران باشد مفضل عرض نمود فدای تو شوم ای مولای من آنچه میکند چه امر است آنحضرت فرمود ای مفضل چون او وارد مدینه شود نزد قبر جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برود و زیارت قبر مطهر منور فخر کائنات و خلاصه موجودات را نماید پس بفرماید ای گروه خلایق این قبر کیست آیا قبر جد من حضرت رسول خدا و خداوند عالمیان است مردم عرض نمایند بلی ای مهدی آل محمد پس آنحضرت فرماید اینها کیستند که در اینجا مدفون شده اند مردم عرض نمایند که اینها مصاحب و همخوابه حضرت رسولخدا ابوبکر و عمرند پس آنحضرت

بجهة

بجهة مصالح چند بپرسد که ایشان چه کسانند و بچه سبب از میان مردمان ایشان با جدم در اینمکان مدفون شده اند و از چه بابت ایشان را برگزیده اند و باین اختصاص شرف تفضیل مخصوص شده اند شاید دیگران باشند که در اینجا مدفون شده اند و سبب این اختصاص این است که اینها دو خلیفه و جانشین حضرت رسول خدا بودند بعد از رحلت آنجناب لهذا در پهلوی مبارک آنجناب دفن شده اند پس آنحضرت فرماید آیا کسی هست که اگر ایشان را ببیند بشناسد مردم عرض کنند بلی ما ایشان را بصفت ایشان که در کتابها خوانده ایم میشناسیم پس آنحضرت ثانیاً فرماید که آیا کسی شک دارد که ایشان در این موضع مدفون شده اند مردم عرض نمایند پس آنجناب از روضه مقدسه تشریف بیرون آورده و برود در مکانی نزول فرماید و چون روز سیم شود تشریف شریف را بیاورد و بعد از زیارت قبر مطهر امر فرماید که دیوار را بشکافند و دو نفر مرده کفن پیچیده بیرون بیاورند بهمان صورتی که در دنیا بوده اند با بدن تازه نپوسیده پس آنحضرت حکم فرماید که کفن را از ایشان دور کنند و ایشان را بدرخت خشکی که در آن حوالی باشد بحلق آویزان نمایند پس در همان حال آن درخت خشک باعجاز حضرت مهدی آل محمد صلی تر و تازه و سبز شود بجهة امتحان و ابتلاء مردمان و شاخ و برگ بیرون نماید و شاخهای او بلند شود پس جمعی از محبان و دوستان ایشان گویند که والله این امت فوز و شرف و بزرگواری است که ما رستگار شدیم بمحبت و دوستی ایشان و چون اینخبر اثر منتشر شود و

حدیث مفضل

خود

در انتقال خلفا

و مشهور گردد پس هر کس که بقدر حبه از محبت آنها را در دل داشته باشد حاضر
شود پس منادی از جانب آنحضرت ندا در دهد که هر کس این دو مصاحب و همخوابه
حضرت رسول را دوست میدارد از میانه مردم جدا شود و بیکطرف بایستد پس
مردمان در این زمان دو فرقه شوند یکی دوستان ایشان که برای ایشان صلوات و رحمت
فرستند و یکی دشمنان ایشان که بر ایشان نفرین و لعنت نمایند پس آنحضرت حکم فرماید
بدوستان ایشان که از آنها بیزاری جوئید و لعن نمائید و الا بعذاب الهی معذب خواهید شد
پس ایشان در جواب آن فخر عالمیان عرض نمایند که ایمهدی آل محمد ما پیش از آنکه بدانیم
که از برای ایشان در نزد پروردگار عالمیان قرب و منزلتی میباشد از ایشان بیزاری
نجستیم و حال که برای العین از مرده ایشان این معجزه را مشاهده نموده ایم و دانستیم که
ایشان مقرب درگاه احدیت میباشند چگونه از ایشان بیزاری بجوئیم بلکه از تو و از هر کس
که ایشان را بخواری باین درخت آویزان نموده است و از هر کس که بتو ایمان آورده و
ایمان نیاورده است بیزاری میجوئیم پس چون آنحضرت کلمات مزخرفات و اهیه را از ایشان
استماع نماید امر فرماید که باد سیاهی بر ایشان وزد که همه آنها را هلاک نماید و در پس
اقرار بر قرار دارد پس حکم فرماید که آن دو نفر را از درخت بزیر آورند و ایشان را
بقدرت الهیه زنده نماید و امر فرماید که همه خلایق جمع شوند پس هر ظلمی و فسقی و فجوری
و کفری که از اول عالم شده است تا آخر همه گناهان همه آنها را بگردن ایشان وارد
آورد و مراد از اول عالم در این حدیث شریف اول زمان غصب خلافت ایشان است

حدیث مفضل

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را نه از اول دنیا زیرا که چون ایشان اول نمودند و خلافت
حقه و امامت مطلقه را از خاندان نبوت بیرون بردند و نگذاردند که حق بجای خود
قرار گیرد تا آنکه نور علم و عقل و ایمان در عالم پهن شود بلکه ظلمت ظلم و جهل و کفر را در دنیا
ظاهر نمودند لهذا دیگران از ایشان جرات و اده آنچه بایست نکنند بخاندان رسالت کردند
از افعال ناشایسته و اعمال سخیفه و قتل و غارت و ضرب و خواری و اسیری که بالنسبه
بذریه طیبه علویه و فاطمیه بعمل آوردند پس روز بروز حق ضعیف شد و باطل قوی گردید و همچنین
هر حقی ضعیف و هر باطلی قوی خواهد بود تا زمان ظهور دولت حقه آل محمد صلی الله علیه و آله و از آنجمله
حضرت صادق علیه السلام فرمود که گناه زدن سلمان فارسی و آتش افروختن بدر
خانه علی و فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم اجمعین و زهر دادن حضرت امام حسن مجتبی و
شهید نمودن امام حسین سید الشهدا با اولاد امجاد و برادران بزرگواران و اولاد
اعمام و اصحاب آنحضرت را و اسیر نمودن ذریه طیبه فاطمه طاهره را و اذیت و آزار
نمودن ایشان را در هر زمان بناحق و هر فرجی که بحرام جماع شده باشد و هر سودی
که خورده شده باشد و هر گناه و ظلم و جوری که تا قیام قائم آل محمد واقع شده باشد همه
بر ایشان شمارد که مجموع اینها از شما شده است ایشان اقرار و اعتراف نمایند زیرا
که اگر ایشان در روز اول غصب حق خلیفه بلافصل بحق حضرت رسول خدا را نمیکردند این
افعال شنیعه و اعمال قبیحه در دنیا واقع نمیشد پس حضرت قائم حکم فرماید که بر کس حاضر
است از آنها قصاص نماید و باز ثانیاً حکم فرماید که ایشان را بآن درخت از حلق آویزان

نماید و بزمین امر نماید که آتش خود را بیرون کند و آنها را بسوزاند با اندرخت و باد را امر کند که خاکستر نحس نجس پلید علیه ملعون آنها را بدریا بریزد و در آخر این حدیث است که کناهان اولاد آدم را از زمان آدم تا روز قیامت بگردن آنها وارد آورد از قتل یحیی و آتش افروختن نمرود و قتل قابیل هابیل را و غیرها و آنها را مواخذه نمایند و تشبیه وجه او این باشد که چون در عالم خلط طینات طینت کفار و فساق اولاد آدم را خداوند از طینت خبیثه ایشان خلق فرموده است بقبول خودشان و این دو نفر در حیثیت کل میباشند و طینات خبیثات دیگران جزو هستند و در قیامت هر جزئی از قسم جزئیات ملحق بکلیات خود میشود بنابراین مواخذه جزو را از کل مینمایند چه در قیامت کبری و چه در قیامت صغری که اول ظهور و بروز دولت حقه آل محمد صلعم باشد

پس مفضل عرض نمود ای سید و آقا و مولای من آیا این آخر عذابهای آنها است آنحضرت فرمود هیهات ای مفضل والله که سید اکبر رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و صدیق اکبر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت امام حسن مجتبی و جناب امام حسین شهید کربلا و سایر ائمه هدی علیهم السلام بدنیا رجعت خواهند نمود و ایضاً هر کس ایمان محض یا کفر محض داشته باشد زنده خواهد شد و از برای همه ائمه و همه مؤمنان ایشان را عذاب نماید پس حضرت قائم علیه السلام از آنجا متوجه کوفه شود و در میانه نجف اشرف و کوفه فرود آید و در آنوقت چنانچه گذشت عدد لشکر او چهل و شش هزار ملک

شش هزار جن و سیصد و سیزده نفر بعدد اهل بدر و بروایتی بده هزار نفس دیگر از سایر مردم برسد و تتمه این حدیث شریف که مفضل روایت میکند در رجعت بیان میکنیم و اما سر اینکه حضرت قائم پای تخت خود را در کوفه قرار میدهد اینست که چون بروز ظهور نور ولایت مطلقه و خلافت حقه و ریاست محقه و سلطنت محکمه متقنه امیر المؤمنین علیه السلام که فاتح الوصیین و اول الاوصیاء مرضیین حضرت رسول رب العالمین است در کوفه بود لهذا باید ظهور نور خاتم اولیاء و الاوصیاء ایضاً در کوفه واقع شود زیرا که چون نور انور نبوت و ولایت از مکه طلوع نمود و بمدینه بلند و روشن شده در کوفه غروب نمود لهذا باید سید اولیاء و خاتم الاوصیاء نیز اظهار انوار اسرار ولایت مطلقه و امامت حقه را در آنجا نماید تا تطابق بین المبدء والخاتم شود و ایضاً چون آفتاب آسمان دین در کوفه و نواحی او بخاک تیره بندگی فرو رفت از ظلم و ستم بنی امیه و بنی عباس از شهادت حضرت سید الشهداء و سایر ائمه هدی علیهم السلام باید خورشید شریعت غرا در کوفه بمعدل النهار اوج اقتدار برسد و ایضاً منقول است که چون حضرت قائم علیه السلام از مکه معظمه بیرون تشریف بیاورد ندا در میان عسکر ظفر اثر خود در دهد که هیچکس آب و نان و توشه با خود بر ندارد پس سنگ حضرت موسی را بار یک شتر نماید و با خود بردارد و در هر منزل که برسد او را نصب نموده و دوازده چشمه آب از او جاری شود که تشنه از او بخورد سیراب شود و هر گرسنه از او بخورد سیر گردد و چون آنحضرت بنجف اشرف

در آنجا ساکن گردد و پیوسته آب و شیر از آن سنگ جاری باشد و در خبر دیگر
وارد شده است که آب و طعام و علف از آن سنگ بیرون خواهد آمد بجهه لشکریان
و چارپایان ایشان و آنحضرت عصای موسی را در هر زمان که خواهد بزمین بیندازد
که بشکل اژدها شود که چون دهان بگشاید از کام بالا تا کام پائین او چهل ذراع باشد
و آنچه را که مأمور شود که همه مردمان و زنان از او بخورند و ایضاً وارد شده است
که چون حضرت صاحب الامر علیه السلام ظهور فرماید پیراهن حضرت ابراهیم ع را بپوشد
و او همان پیراهنی است که جبرئیل امین او را از برای خلیل الرحمن آورد در وقتیکه نمرود
او را بآتش انداخت و آنحضرت آن پیراهن را پوشید و آتش باو سرد شد و سلامت
گردید و چون حضرت یوسف او را از مصر گشود حضرت یعقوب بوی او را در مصر شنید
و حال آنکه میان ایشان مسافت هیجده روز فاصله بود و چون بشیر آن جامه را برروی
حضرت یعقوب انداخت چشم نابینای آنحضرت بینا شد و چون حضرت قائم ع آن
پیراهن را بپوشد آتش و آلات آتش دشمنان بآنحضرت اثری نکند بهیچ وجه من الوجوه
و در خبری وارد شده است که حضرت قائم ع انگشتری حضرت سلیمان بن داود را در
انگشت مبارک خود نماید که جمیع طیور و وحوش و دد و دام و هوام و جن و پری و عفریت
و شیاطین و باد و برق و ابر و هوا مطیع و منقاد او شوند و آنچه در تحت تصرف
سلیمانی بود بفرمان واجب الاذعان او شوند بازیاده از آنچه خداوند باو عطا فرموده
است و چون آنحضرت وارد کوفه شود و در آنجا قرار گیرد لشکری بطرف شام بر سر سفیانی

ملعون بفرستد با او جنگ نمایند و او فرار نماید و او را تعاقب نمایند و او را بگیرند و در سر
صخره بیت المقدس بکشند و جمیع اتباع و لشکر او را بکشند مگر کسانیکه توبه نموده
مؤمن شوند و از اعمال خود برگردند مثل زمان حضرت رسول صلعم و ایضاً لشکر آنحضرت
آنچه از بنی امیه را بدست آورند بکشند و جمعی از ایشان فرار نمایند و بجانب فرنگ روند
چون بشهری از شهرهای فرنگ برسند نگذارند ایشان داخل آن شهر شوند و گویند تا
شما نصرانی نشوید ما نمیگذاریم که بشهر ما داخل شوید پس آن جماعت بدین از بنی امیه بدین
نصاری در آیند و چلیپاها بر خود معلق نموده زنار ببندند و خاج را ستایش نمایند و داخل
آن شهر شوند پس لشکر ظفر اثر بتعاقب ایشان برسند و بنی امیه را از نصرانیان مطالبه
نمایند ایشان امان طلبند جواب شنوند که گریختگان ما را بما رد کنید و در امان باشید باصلح و الا
فلا پس فرنگیان بنی امیه را گرفته مغلولاً بایشان رد نمایند تا آنکه گردن همه را بزنند و
آنحضرت عسکر نصرت اثر را باطراف و اکناف بفرستد و جمیع شهرها را بگیرد بعضی را
بضرب شمشیر آتشبار و بعضی را بصلح و بعضی را بامان و بعضی را بالطوع و رغبت و رضا و لشکری
بر سر دجال ملعون بفرستد چندین دفعه با او جنگ واقع شود چنانچه گذشت تا آنکه
او کشته شود و ایضاً آنحضرت لشکری بجانب قسطنطنیه بفرستد چون عسکر آنحضرت بآنجا
نصرت اثر قرار دهند و بخواهند از خلیج او عبور نمایند چیزی بر قدمهای خود بنویسند و بروی
آب راه روند چون مردم آنجا لشکر را از ایشان مشاهده نمایند بایکدیگر گویند که
لشکر مهدی چنین باشند خود او چگونه خواهد بود لهذا دروازه شهر را بگشایند تا آنکه عسکر ظفر

اگر داخل شوند آنچه بفرمایند اهل شهر بجان و دل قبول نمایند و تخلف نورزند و همچنین اطراف
و جوانب و نواحی او مطیع و منقاد شوند و ایضاً مفضل بن عمر از حضرت صادق
آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم سؤال نمود فدای تو شوم ای مولای من خانه حضرت
مهدی علیه السلام و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود آنحضرت فرمود ای مفضل پای تخت
آنجناب کوفه خواهد شد و محل دیوان و حکمش مسجد کوفه میشود و محل بیت المال و قسمت
اموال و غنایم کفار و منافقین و اشرار مسجد سهله خواهد شد و موضع خلوتش نجف اشرف
خواهد بود مفضل عرض نمود ای سید و مولا و آقای من آیا مؤمنان در آنزمان در کوفه
خواهند بود آنحضرت فرمود بلی بخدا قسم است که هیچ مؤمنی نمیماند در دنیا مگر آنکه
در کوفه یا در اطراف و جوانب و حوالی کوفه باشد یا آنکه دلش مایل بجانب کوفه
باشد و در آنزمان مکان جای گوسفندی را که بخواهد بدو هزار درهم داد و ستد شود
که پول رواج سکه پادشاه دین پناه ناصر الدین شاه قاجار دو اشرفی هجده نخود
وزن میشود ای مفضل در آنزمان وسعت زمین کوفه بقدر پنجاه و چهار میل راه
خواهد شد که عبارتست از هجده فرسخ شرعی که هر فرسخ او سه میل است و هر میلی چهار هزار
ذراع است و هر ذراعی بیست و چهار انگشت متوسط الخلقه و هر انگشتی هفت جو
بعرض است و هر جوی هفت موی یابو است این بنابر تحدید فرسخ شرعی علی المشهور المنصور
ای مفضل در آنزمان متصل میشود قصرهای کوفه بکربلای معلی که مردم با اسبها و اشترهای تند
رو از طلوع صبح که سوار شوند وقت ظهر بنماز جمعه برسند از بزرگی و کثرت جمعیت کوفه دنیا

حدیث مفضل

تردد آینده و روندگان و حق سبحانه و تعالی کربلای معلی را جایگاهی قرار
داد که پیوسته محل آمد و شد ملائکه و مؤمنین باشد و حق تعالی آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه
گردانده و چندان از برکات و فیوضات و رحمات در او برقرار گردانده که اگر مؤمنی در آنجا
بایستد و دعا کند و از خداوند عالمیان بخواهد هر آینه ببخشد عاملی هزار مرتبه ملک دنیا را
عطا خواهد فرمود پس آنحضرت آهی کشید و فرمود ای مفضل بدرستیکه بقعه های زمین بیکدیگر فخر
نمودند و کعبه معظمه بکربلای معلی فخر نمود وحی الهی بکعبه رسید که ای کعبه مفاخرت منما و ساکت
شو بدرستیکه کربلا بقعه مبارکه ایست که من در آنجا ندای انی انا الله را از شجره مبارکه
طور سینا بگوش بنده خود موسی بن عمران شنوانیدم و او همان مکان بلندیست که مریم
و عیسی را در آنجا جا دادم و مریم عیسی را در آنجا زائید و اگر کربلا نمیبود تو را ای کعبه خلق
نمیکردم و در میان روضه مطهره منوره حضرت سید الشهدا علیه السلام در پایه قبله
پیش رو دو سنگ بلند سفید رنگ نصب نموده اند و میگویند که اینجا محل نخله مریم است
که از برای او رطب تازه بار آورد در وقتیکه عیسی را آنجا زائید و آن درخت خشک بود
سبز شد و بار آورد و عیسی مریم را از زیر آن درخت ندا در داد و پر معلوم است که شرافت
کعبه بواسطه تولد حضرت امیر المؤمنین شده و در کربلا پاره های تن مبارک آنحضرت مدفون
میباشند که اخبار بسیار در فضیلت کربلا بر کعبه نیز وارد شده است که در این عجاله
مجال ذکر آنها نیست و چون کربلای معلی مرقد مطهر منور گوشواره عرش خدا و مضجع نور پر سرور
ولایت مطلقه حضرت کبریاست و محل ظهور و بروز اسرار و انوار و فیوضات نامتناهیه

شرافت کربلا

البته

الهیه است در دنیا و در آخرت و زمان رجعت و ظهور لهذا اهتبره و خوبتره اشرف و از
از کعبه و غیرهاست و چون کوی وفای حضرت دوست محل قربانی جانان و مقتل شاهان
و مشهد شهیدان جانفشان خداوند عالمیان است البته باید افضل باشد و کعبه
نوای کعبه بجهة اینکه ابراهیم خواست اسمعیل را قربانی دوست نماید مقرب شد
خدا و از ذبح عظیم مبدل نمود که شهادت حضرت سید الشهداء باشد پس باید مراتب از
افضل باشد بجهة ذبح شدن قربانیان کوی وفای الهی نور سیزدهم در بیان کیفیت
گفتار و کردار و رفتار و احوال و افعال و اعمال و حرکات
و سکنات و کمیات و وقوع و اقعات از حضرت قائم علیه السلام
است و آنحضرت که خاتم الاوصیاست مروج دین مبین طریقت و شریعت و آئین
حضرت سید المرسلین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خاتم النبیین خواهد بود و طریقه
شریعه عمیقه آباء طاهرین و اجداد طیبین خود از امیرالمؤمنین تا حضرت امام حسن عسکری
سلام الله علیهم اجمعین را رونق میدهد و ظاهر میکند و همه مردم را باین دین مبین و طریقه
ائمه طاهرین و اجداد طیبین خود دعوت مینماید و اسرار او را بیان میفرماید و دین
تازه بدنیا در آورد و از هیچ کس قبول دین و آئین بجز دین خاتم المرسلین جدامجدش نخواهد
نمود پس جمیع ملل و نحل و مذاهب و ادیان مختلفه را بیک دین مبدل خواهد کرد و دین
یهود و هنود و مجوس و اهل روس و فرق نصاری از یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و لوقانیة
و ارقوسیه و متائیه و یوحنائیه و فرکیه و انکلیسیه و فرنگیسیه و جمهوریه و صابئین و دهریین

و طبیعیین و صوفیین و غالیین و ناصبین و سنیین و شیعه غیر اثنی عشریه از صاحبان
ادیان مختلفه و مذاهب متشتته غیر متقاربه را بر میدارد و بیک دین و یک مذهب و
یک ملت قرار میدهد و غالب بر ادیان مختلفه بشمشیر شرربار میشود و این اوضاع
ممهده در دنیا را مبدل باوضاع جدیده میکند و همه چیزها را تبدیل میدهد از بدعتها و امور
مستحدثه بدعیه و امور غریبه و رموز عجیبه و اسرار مکنونه و خفیات مکنونه را در دنیا ظاهر مینماید
که هیچ گوشی نشنیده باشد و هیچ چشم ندیده باشد و بخاطرها خطور نکرده و قضاء زمین و
آسمان و فصول اربعه از پائیز و بهار و تابستان و زمستان بدل بقضاوات دیگر میشوند
که هیچ شباهتی بحال و احوال این زمان ندارد چنانچه بعضی از امور غریبه و رموز عجیبه را
ما در این عجاله ذکر میکنیم تا آنکه موجب روشنائی چشم شیعیان شود اگرچه منافقین و ناصبین
از سماع منکر این کلمات میباشند ولکن پیغمبران هم خبر از آینده گان و وقوع و اقعات میدادند
و کافران و مشرکان قبول نمیکردند و بر انکار ایشان می افزود ولکن باین زودیها
اوضاع عالم دگرگون خواهد شد   اندر صرغی اگر بمانی زنده   ملک و ملکت و
ملت و دین برگردد   و ما قریب شصت امور جدیده غریبه عجیبه که در زمان آنحضرت
و زمان رجعت بظهور خواهد رسید با آنکه از آنحضرت بروز خواهد نمود در این عجاله ذکر
میکنیم تا آنکه موجب زیادتی بصیرت شیعیان شود و بر اعتقادات ایشان بیفزاید انشاءالله
اول آنکه آنحضرت امر میفرماید که منادی ندا در دهد که هر کس از مردم عالم قرضی از
یکی از شیعیان ما میخواهد حاضر شده بگیرد از زنده و مرده قرض و اران و قرض خواهان نظر عموم

حدیث پس آنحضرت قرض جمیع شیعیان را ادا فرماید که از برای قیامت چیزی باقی
نماند حتی اگر قرض به قدر یک کله سیر یا یکدانه خردل باشد ادا نماید اما مردها را هم زنده
میکند و قرضی که از شیعیان دارند میدهد یا آنکه تخفیف در عذاب آنها در عوض آن قدر
قرض واقع میشود یا رفع عذاب از ایشان خواهد شد اگر اهل عذاب باشند یا آنکه درجات
و مراتب عالیات یا نعمتهای مختلفات در مقابل آنها بآنها میدهند همه این وجوه مختلفه محتمله
محتمل اند این از برای شیعه ایست که در دنیا قرض نموده باشد و صرف در معصیت نکرده
باشد و مقصودش ادا کردن قرض خود باشد و لکن مقدور و میسرش نباشد و زیاده
از ضروریات خود برنداشته باشد نه آنکه هر کس که مال مردم را از روی بی مبالاتی برود یا هم
جمع کند و از راه شیطنت و ملعنت و مکر و حیله اوضاع افلاس را پیش بکشد که مال مردم را
باین طریق بخورد یا آنکه مال مردم را بگیرد و صرف در معاصی یا زیاده روی و تبذیر و اسراف
نموده باشد دخلی بحضرت قائم ندارد که چنین قرضها را ادا نماید اگرچه حدیث عامست
و چنین اشخاص بجز خسران دنیا و آخرت چیز دیگر ندارند یکی از سنیان بیکی از شیعیان
رسید و گفت قدری وجه بمن قرض بده و در زمان رجعت خودتان از من بگیر آن شیعه
گفت میدهم بشرط آنکه ضامنی بمن بدهی که در آن زمان بشکل انسان در دنیا رجوع نمائی
نه بشکل خرس و خوک و سگ و میمون در جواب او ماند اللهم لا تجعلنا
منهم دویم آنکه آنجناب دعا نماید و از برای شیعیان ملخ طلا از آسمان بباراند
چنانچه از برای حضرت ایوب پیغمبر در زمان سابق بارید بعد از آنکه صبر بر فقر و محنت و ناخوشی

نمود تا آنکه تطابق واقع شود در میان این امت با امتهای گذشته و چون شیعیان
در این زمان صبر بر شدت بلاها و فقرها و امتحانات میکنند وجوه بر ایشان صرف
نمیشود بلکه بر اغنیا و متکدین و اعوان و انصار این گونه مردمان صرف میشود لهذا
در عوض آن آزارها باید آنحضرت دعا نماید تا آنکه ملخ طلا از برای شیعیان خود بباراند چنانچه
از برای ایوب بارید و این باید مختص فقرای شیعه باشد نه اغنیای ایشان زیرا که ایشان
صبر بفقر نمودند و بدست اغنیا نگاه کردند و آنها بایشان چیزی ندادند و اگر هم چیزکی میدادند
تا آنکه صد مرتبه این بیچاره ها نمی گشتند یک فلس بآنها نمیدادند چنانچه در زمان ما چنین
است که چون ملاحظه هر صنف از مردم می کنیم بهمین درد مبتلا میباشند از عمال و امراء
تجار و کسبه و کسانیکه در میان مردم خود را مطاع میدانند باید اعزه از فقرای شیعه
بدر خانهای هر یک بروند و تملقها نمایند و گرد دامن قباها را پاک کنند و جزء جلال
شوند تا آنکه قوت لایموت بعضی از اوقات باو برسد بعد از آنکه حوضها و دریاچه‌ها
و منبعها پر شده باشد و وجوه بتر را نمیدهند مگر بکسانیکه باو احتیاج دنیوی باشند بهر
خاصه متصدین امور دنیویه و حکومات بین الناس و چنین نیست که هر صنفی از مردم
تفحص و تجسس از احوال اعزه فقراء نمایند که من باب الحیاء خود را اغنیا مینمایند و
از کسی سؤال نمیکنند و دستگیری از آنها نمایند و بسیاری از نذورات و اخماس
و زکوات و مظالم و هدایا و تعارفات واقع میشود بر اهل دنیا بغیر اهل و بغیر مستحق داده
میشود و اگر هم بدانند که فلان زید استحقاق دارد باو نخواهند داد در ظاهر بجهت

ظاهر شدن کنوز

اینکه ما نمیدانستیم و مطلع نبودیم و خبر نشدیم و کسی بما نگفت و در باطن بجهة آنکه با ما را ندارد و مراد وده نمیکند و آبروی خود را پیش ما نمیریزد و بما نمیگوید و با ما صحبت نمینماید خداوند عالمیان انشاء الله انتقام فقرائی که تحسبهم الجاهل اغنیاء از چنین اغنیاء و متصدیان امور بکشد و ایشان را محروم از فیوضات و درجات حسرت و زمان حجت نماید اگر قابل هدایت نباشند چنانچه فقرا بیچاره را محروم میکنند خدا هم ما را هم در مقام امتحان و ابتلا در نیاورد که متصف باین صفات مبغوضه الهیه شویم مگر آنکه توفیق عطا فرماید ششم آنکه بواسطه وجود شریف آنحضرت زمین گنجهای خود را ظاهر نماید و آنچه در باطن خود دارد از معادن طلا و نقره و جواهرات و غیرها از انواع معدنیات و مخفیات بیرون نماید و آنحضرت آنها را در میان شیعیان خود بقدر صلاح او قسمت فرماید که فقر و پریشانی از میان برود چهارم آنکه مرحوم محمد بن بابویه و مرحوم جعفر بن قولویه و مغفور محمد بن ابراهیم نعمانی که هر یک از جمله اجله علمای ابرار و محدثین اخبار میباشند بسند خود روایت نموده اند از کاشف اسرار و دقایق و مظهر رموز و حقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنجناب فرمود چون حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله ظاهر شود گویا می‌بینیم که آنحضرت در نجف اشرف و کوفه زره حضرت رسول را پوشیده باشد و بر اسب سیاهی که میان پیشانی او سفید باشد سوار شده است و بروایت دیگر شمشیر خود را بدست گرفته است و شمشیر خود را بحرکت در آورد بحدیکه باعجاز او مردم جمیع شهرها و قریه ها و دریاها و صحراها و جنگلها و بیشه‌ها و بادیه‌نشینها آن

فضیلت علم آنحضرت

حضرت را ببینند و چنان پندارند که آنجناب در میان آنها و شهر و مکان ایشان میباشد مثل چشمه خورشید و قرص ماه و آفتاب که در وسط السماء نور انور خود جمیع عالم را منور خواهد نمود و این از جمله خصایص آنحضرتست اگرچه سایر ائمه هدی هم میتوانند که این اعجاز را اظهار نمایند الا اینکه ظهور و تکرر این معجزه از آنحضرت خواهد بود پنجم آنکه آنجناب علم خود را بگشاید و برپا نماید و آن علم حضرت رسول خواهد بود که چوب او از عمود عرش الهی باشد و تمام اجزاء و پرده او از نصرت نصر من الله باشد و آنحضرت آن علم را بحرکت در آورد و او را بسوی هیچ طایفه از طوایف امم و اولاد آدم نخواهد فرستاد مگر آنکه خداوند ایشان را هلاک گرداند و چون آن علم را آنحضرت بحرکت در آورد هیچ مؤمنی در روی زمین باقی نماند مگر آنکه دلش در شجاعت مانند پاره و قطعه آهن شود و بهر یک از مؤمنان قوت چهل مرد عطا فرماید از شجاعان عالم و چون در عرش چوب نباشد این حدیث محمول خواهد بود بر اینکه چوب این علم از پایه عرش الهی مأخوذ است و چون تنزل باین عالم نموده است بصورت چوب خلق شده باشد و در عرش بطریق عالم عرشیت است یا بوجود اینکه مانعی نیست از اینکه خداوند عالمیان پایه چوبی در عرش خلق نموده است بغرض عالم و حال عرش و از آن چوب پایه عرش آنچوب علم آنجناب را اخذ نموده خلق فرموده باشد و چون چوب از عالم عرش باین عالم خاکی نزول نماید بصورت این چوبها متبدل شود چنانچه ملائکه از عالم انوار و روح و ملکوت و جبروت میباشند چون باین دنیا نزول میکنند بصورت موجوده حسنه این دنیا متمثل و مصور میشوند مثل مرغان سبز و سفید یا آنکه بصورت سواران

بلند بر اسبهای بزرگ چنانچه در جنگ بدر و اُحد و حُنین نازل شده و لباسهای سفید پوشیده بودند و جبرئیل بصورت دحیهٔ کلبی مکرر بر حضرت رسول نازل میشد و وجوه دیگر هست که این عجاله گنجایش ذکر آنها را ندارد و اینها خاصیت این علم مبارک است **ششم** آنکه حق سبحانه و تعالی سرور و فرح این ظهور نور و فرج موفور السرور را داخل قبور مؤمنین و مؤمنات فرماید که هیچ مؤمنی نماند مگر آنکه مسرور و مبتهج و قبر او پر نور شود و از این مژده روح افزا باذن خدا ارواح مؤمنین بدین یکدیگر روند و بهم بشارت ظهور نور موفور السرور و فرج فرج آل محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم را دهند و باین بشارت بعشرت مشغول و بشرافت درجات عالیات فائز گردند و باختیار خود اگر بخواهند بدنیا رجوع نمایند **هفتم** آنکه ملائکهٔ رحمت و غضب بر آنحضرت نازل شوند چه از ملائکه که سابق بر این بر اولیاء و اوصیا نازل شده اند و چه از ملائکه که اصلاً نازل نشده اند پس از جملهٔ آنها خواهند بود آن سیزده هزار ملک که با حضرت نوح در کشتی بودند و آن ملائکه که در خدمت حضرت کلیم الله موسی بن عمران بودند در روز یکه آنجناب دریا را شکافت و آن ملائکه که در خدمت حضرت روح الله عیسی بن مریم بودند در وقتیکه آنجناب بآسمان بالا رفت و آن چهار هزار ملک علامت دار و آن هزار ملک مردفین که نازل شدند بر حضرت محمد مصطفی صلّی الله علیه و آله و سلّم با آن ملائکه که در جنگ بدر و احد و حنین بر آنجناب نازل گردیدند با آن سیصد و سیزده نفر و غیر هم و آن چهار هزار ملک که باعانت حضرت سید الشهداء علیه السلام نازل شدند با ملک

منصور و در سر تربت آنحضرت معتکف شدند تا ظهور حضرت قائم ع و غیر از اینها از ملائکه نازل خواهند شد و در رکاب ظفر انتساب آنجناب خواهند بود و بجهة خدمت او **هشتم** آنکه خداوند عالمیان چون اسکندر ذو القرنین را برانگیزانید دو نوع ابر خلق فرمود یکی ذلول و یکی صعب و او را مخیّر در اخذ نمودن یکی از آن دو ابر نمود و او ابر ذلول را اختیار نمود پس خداوند ابر صعب را ذخیره از برای حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود و در زمانیکه آنحضرت ظهور نماید بر آن ابر سوار شود و بر هفت آسمان عروج کند و بهفت زمین گردش نماید و هر حکم که باید نماید اطاعت کند و او را بهر جا که میخواهد از آسمانها و زمینها و مشارق و مغارب برد چنانچه در زمان تولّد او جبرئیل امین او را بآسمانها و بعرش الهی برد و همین حدیث درباره حضرت سید الشهداء علیه السلام نیز وارد شده است که جبرئیل قنداقه مبارکه او را بعرش الهی برد و مراد از ابر ذلول ابر نرم بی بارش و غرش میباشد و ابر صعب ابر با بارش و غرش و رعد و برق و سنگ و تگرگ است **نهم** آنکه آنحضرت در وقتیکه ظهور نماید بسن جوانان چهل ساله مینماید حال آنکه از پیران کهن سال باشد و خداوند بدن مبارک او را آنقدر قوت بدهد که اگر دست بزند بزرگترین درختان زمین را از ریشه بیرون بیاورد و صدای مبارک او را هیبتی قرار دهد که اگر آنجناب در میان کوهها فریاد کند همه سنگهای آن کوه از هم پاشیده شود از شدت هیبت صدای آنحضرت و این هیئت صورت و قوت بدن او بقاعدهٔ شجاعت بشریت باشد بقوهٔ امامت زیرا که تعیّن

در علم آنحضرت

ولایت اگر بخواهد آسمان و زمین را برهم میزند با عجاز امامت دهم آنکه آن
حضرت تمام روی زمین را بگیرد و از مشرق و مغرب و همه ربع مسکون را بگیرد که هیچ
کوه و دشت و دریا و صحرا و شهر و قریه و مسکون و غیر مسکون باقی نماند مگر آنکه آنحضرت
او را بگیرد و بانجا بگردد و دین اسلام را در آنجا ظاهر نماید و گنجها و معدنها و مخفیات انهار را
بیرون بیاورد یازدهم آنکه آنحضرت بهر طرف و هر سمت که رو بیاورد خداوند رعب
و خوف و بیم و ترس او را بقدر یکماه راه بدل مردمان آنطرف میاندازد که بجز
اطاعت و انقیاد او چاره نداشته باشند و از آنجناب خائف و ترسان و هراسان
شوند و این از خصایص آنحضرت است و خداوند رعب حضرت رسول را بقدر مسافت
دو ماه راه بقلوب مردم می انداخت دوازدهم آنکه خداوند عالمیان با آن
برگزیده آدمیان علمی عطا فرموده است که هر کس را بشناسد بهر صفت که باشد از کفر و ایمان
و فسق و فجور و عدالت و وثاقت و دیانت چنانچه بهمه ائمه هدی خداوند این علم را عطا
فرموده است که ایشان بمجرد ملاحظه می شناسند فاسقین و فاجرین و کافرین و ضالین
و مشرکین و منافقین و متقین و مؤمنین را و شاید در پیشانی هر کس خداوند نوشته باشد
احوال او را از کفر و نفاق و ایمان که چون امام باو نگاه نماید او را بخواند و بداند
سیزدهم آنکه آنجناب در زمان ظهور بحکم داودی و باطنی در میان مردم حکم نماید
بعلم واقعی نفس الامری که دارد پس شاهد و بینه مطالبه نخواهد فرمود و تدلیس و
اشتباهکاری و خدعه و حیله و مکر با آنحضرت نمیتوان رفتار نمود زیرا که بعلم

در علم آنحضرت

واقعی میداند همه چیز آشکار و پنهان را و گرگان بلباس میشان باشند و نمیتوانند خود را
مقرب او نمایند و کار را از پیش برده خود را بسالوسی مؤمن متقی عابد زاهد وانمایند
و لبهای خود را حرکت داده اظهار تقدس از برای او نمایند چنانچه بعضی منافقین
و شیادین چنین میکنند و بسا باشد که بعضی بر بالای سر آنحضرت ایستاده باشند
و مشغول خدمات و امر و نهی کنند و مقرب درگاه خود را بدانند و اظهار خصوصیت
بخواهند نمایند که ناگاه آنحضرت سر بالا فرماید و فرمایش فرماید که فلان را بگردانند و گردنش را
بزنند بجهة آنکه آنچه در اوست و در قلب اوست میداند از کفر و شرک و نفاق دارند
و خیالات فاسده و افکار باطله و علم ما فی الصدور و ما فی الخیال را میداند و بمجرد
ظهور خیال و بروز امور باطله در باطن او او را میداند بواسطه علمی که خداوند عالمیان
باو عطا فرموده است چهاردهم آنکه ابری بر سر مبارک آنحضرت سایه میاندازد و صدائی
از او ظاهر شود که همه خلایق بشنوند که بزبان فصیح و بلیغ بگوید که این مهدی آل محمد
است ص که زمین را از عدل و داد نماید چنانچه پر از ظلم و جور شده است و در هر جای
از زمین که آنحضرت عبور فرماید آن ابر رحمت بر سر او با کمال انقیاد و اطاعت سایه
میاندازد و مانع بدیها از او باشد و چنانچه ابر بر سر حضرت خاتم النبیین سایه میانداخت
باید بر سر مبارک خاتم الوصیین هم سایه میاندازد تا تطابق حاصل آید در احوال
دو خاتم پانزدهم آنکه زمین در زیر پای مبارک او و اصحاب ظفر انتسابش پیچیده
شود که مسافتهای بعیده را باندک زمانی طی نمایند و پستیها و بلندیهای زمین

در زیر پای مبارک و عسکر ظفر اثر او یکسان شوند و مساوی و مسطح گردند و باین سبب
در مدت قلیلی سیر عالم را نماید و دین مبین حضرت سید المرسلین را در اقطار دنیا و هر اطراف
زمین روشن و بلند نماید و رواج و رونق دهد و این چنین زمین را طی الارض میگویند
که خداوند امر میفرماید ملکی را که موکل بکوه قاف است که او در اطراف دنیا محیط است
و هر یک از زمینها و کوهها ریشه بآن کوه دارند که ریشه آن زمین و کوهی که آنحضرت بخواهد
از او عبور نماید با لشکر نصرت اثر او را می کشد و آن زمین کشیده میشود و هم مثل در
کیسه کیف اگرچه صد ذرع باشد مبسوطا چون ریسمان او کشیده شود بقدر نیم
ذرع میشود و ایضا چون زمینها قطعه قطعه میباشند که متصل بهم هستند که هر کدام
یکرنگ و یک طبیعت و یک هوا و یک خاصیت دارند که مخالف یکدیگرند و بهم وصل
میباشند و هر کدام ملکی علیحده موکل دارند که بآنها موکلند و هر کدام ریشه علیحده
دارند لهذا املاکی که موکلین بهر قطعه زمین را امر میفرماید که زمینی را که باو موکل
است بهم می پیچانند تا آنکه آنحضرت و مؤمنینیکه در خدمت آن بزرگوار هستند
بسرعت و سهولت عبور نمایند و بسا هست صد فرسخ راه را در یک دقیقه طی نمایند
و طی الارض ملکی و جنی و ریحی و ارضی هم میباشد و طی الارض ملکی و ملکوتی هم میباشد
و او بهترین همه طیهاست که متبدل شدن صورت ملکی است از عالم ملک
بصورت ملکوتی در عالم ملکوت که از عالم ملک داخل عالم ملکوت شود و باز بعالم ملک
داخل شود و آن را بیک چشم بهم زدن میتواند از مشرق عالم بمغرب عالم برد و این خاصه

و اوصیاء و ائمه هدی و خاصان درگاه اله میباشد چنانچه آصف بن برخیا تخت
بلقیس را قَبْلَ اَنْ یَرْتَدَّ اِلَیْهِ طَرْفُهُ حاضر نمود و حضرت سید سجاد علیه السلام
دوازده هزار عالم را سیر نمود و حال آنکه در جای خود بود که هر عالمی سه مقابل
بزرگی این عالم دنیا بود چنانچه اخبار او را در کتاب مشکوة الانوار نوشته ایم
مثل عالم مثال و خیال و خواب و غیرها و ایضا آنحضرت بطی الارض و طی الهواء از دریاها و هواها
عبور میفرماید و اصحاب و انجم همچنین. شانزدهم آنکه آنحضرت مثل حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم سایه در نزد آفتاب و ماه و شمع ندارد و در تنهای بدن مبارک او هم
بدن شریفش بدون سایه خواهد بود زیرا که نور جمال بیمثال آنحضرت در باطن چندین مقابل
نور آفتاب و ماه است و نور زیاد در نزد نور کم سایه نخواهد انداخت و این جهت و عناصر
اربعه طبیعت بشریه تاثیر در آن نور وجود شریف او ندارد مثل آنکه بلاتشبیه یکمشت خاک
کسی در میان دریای آب بریزد آنخاک اندریا را گل آلود و تیره و گل آلود نمیکند بلکه گویا
ابدا خاک داخل او نشده است و سایر ائمه هدی نیز چنینند الا آنکه ظهور و جلوه او
در حضرت خاتم النبیین و خاتم الوصیین خواهد بود چون بدو ظهور نمود و ختم او بوجود
ایشان است. هفدهم آنکه جمیع مواریث انبیاء و اوصیاء و اولیاء از حضرت آدم تا حضرت
خاتم در نزد او خواهد بود و همه آنها را ظاهر خواهد فرمود و در میان مردم خواهد گشود
از عصا و نعلین و پیراهن و انگشتری و تاج و زره و کیل و ترازو و رخوت و مختصات و
مخصوصات ایشان را حتی تابوت سکینه و سنگ انداز داود که با و جالوت را در جنگ

در احوال آنحضرت

طالرت گشت و غیر از اینها از اسب و استر و شتر و الاغ و صاع و شمشیر و سپر و سنان
و غیر از آنها از سایر مواریث حضرت رسول و امیر المؤمنین و حسنین و فاطمه و سایر
ائمه طاهرین علیهم صلوات الله الملک الحق المبین همه در نزد او حاضرند اگر حیوانند
و مرده اند زنده خواهند شد و اگر جماد و نبات باشند بحال خود هستند در هر حاله باشند
باید بدست مبارک آنحضرت برسند و ایضاً جمیع معجزات و کرامات همه انبیاء و اولیا
و اوصیا و علوم و صنایع و شرایع و معارف و حقایق و دقایق و رموز و اسرار
و انوار و مسائل و حکم و مصالح و مکاشفات و حل مشکلات و رفع غوامض و اظهار امور
عجیبه و غریبه ظاهره و باطنه آنها با آنحضرت خواهد بود از آنچه واقع شده است از
اول دنیا تا ایام ظهور دولت ابد مدت هجدهم آنکه احدی از مشرکین و کافرین
و منافقین و خوارج و ناکثین و قاسطین و مارقین را در روی زمین نخواهد گذاشت
و همه ایشان را در زیر زمین بازهاق روح ایشان حبس مخلد در عذاب مهین خواهد نمود
و یکی از ایشان گریز از دست او جان بدر نخواهد برد و بهر جا که بگریزند یا پنهان شوند که صیحه
بدخمه ها و نقبها و چاهها و جاپها و شکم درختان و غارها و کوهها روند آنچیزها بسخن
آیند و خبر بآن حضرت و اصحاب او دهند که فلان منافق یا فلان کافر یا فلان مشرک
در من پنهان است او را بگیرید و بکشید پس هیچ چیز از شمشیر تیز او مانع نخواهد شد
مگر دین حق و راستی مطلق نوزدهم آنکه آنحضرت باعجاز ولایت و کشف
راز امامت دست مبارک را بر سر همه مؤمنان از مردمان روی زمین از مشرق و مغرب

تصرف آنحضرت

عالم بکشد بیکدفعه مثل و مانند تابیدن آفتاب بر سر ایشان پس بواسطه لطف مبارک
آنجناب عقلهای ایشان همه کامل شود و قوی و تنومند و با جرأت و شجاعت گردند که هر یک
بقدر چهل مرد شجاع شوند و دلهای ایشان محکمتر از آهن محکم گردند که اگر همت بگمارند
کوهها را از جا بکنند و قوت آنحضرت خود شرح و وصفی ندارد که کسی نخواهد بقوت بشریت
نعت او را نماید بیستم آنکه همه چیزها مطیع و منقاد آنحضرت باشند از آسمانها و زمینها
و کوهها و دریاها و ملائکه و جن و شیاطین و دیو و پری و نسناس و ابرها و بادها
و حیوانات از درندگان و پرندگان و چرندگان و خزندگان و آنچه در زمین و آسمان
از یکان و بدان میباشند و هر تصرفی که بخواهد بولایت مطلقه خود در آنها نماید باذن
الله تعالی و جمیع حیوانات و جمادات و نباتات و موالید ثلاثه و عناصر اربعه و افلاک
و اجرام علویه و سفلیه و املاک و نجوم در ید تصرف او میباشد که بانحاء تصرفات مختلفه
میتواند در همه اینها بهمه قسم تصرفات نماید بیست و یکم آنکه اصحاب و احباب آن
آنجناب بجدی محبوب اشیاء و اعز اشخاص میشوند که هرگاه یکی از آنها در روی زمین
راه روند آن قطعه زمین بر سایر زمینها فخر و مباهات نماید که فلان از اصحاب
حضرت قائم آل محمد ص بر روی من راه رفته است و خداوند ترس و بیم و خوف را
از ایشان بردارد و خوف و هراس ایشان را بدل دشمنان ایشان جای دهد و هر یک از
ایشان از نیزه درنده گذارنده تر باشند و از شیران غرنده با جرأت تر شوند و دشمن
خدا را پایمال نمایند و خداوند عالمیان گوشهای ایشان و سایر مخلصین شیعیان را

با چشمهای ایشان چنان شنوا و بینا نماید که در هر جای از اینجهان باشند تو انند ملاحظه و مشاهدهٔ جمال با کمال بیمثال آن برگزیدهٔ حضرت متعال را نمایند و آنچه آنحضرت بفرماید بشنوند و بجان قبول نمایند و سخنان ایشان را آنجناب بشنود و جواب فرماید در هر جا که باشند اگرچه در میانهٔ ایشان بعد المشرقین باشد پس جمال بیمثال آنجناب بمثابهٔ آفتاب عالمتاب خواهد بود که نور او همه اقطار زمین را روشن نموده باشد و چون قرص ماه در همه جا مشاهده از برای همه کس شود و هر کس از نور چشمهٔ خورشید مستفیض و متنور و منتفع گردد و نور چشم شیعیان چنان روشن و مشعشع شود که اجرام کثیفه مانع از دیدن ماورای خود از برای ایشان نشوند و دیوارها بمنزلهٔ اجسام لطیفهٔ محکیه شوند در نظر ایشان مثل بلور و برنجک و قالب ایشان همین قالب عناصری دنیوی باشد نه قالب مثالی برزخی لکن غلبهٔ لطافت بر کثافت شود بواسطهٔ اعجاز آنحضرت و مصفی شدن دنیا از کدورات و کثافات و اصحاب آنجناب بهتر از همهٔ اصحاب انبیا و اولیا و اوصیا باشند زیرا که محض ایمان و ایمان محض خالص و شیعهٔ خالص و مؤمن خلص و مخلص و مؤمن و مسلم مستقیم خواهند بود که ابداً کفر و شرک و ارتداد و نفاق و بددلی و بدطینتی و بدذاتی و خباثت و کثافت نخواهند داشت و جامع انوار نبوت و ولایت و طهارت باشند و کسانیکه باین صفت هم بوده اند در زمان حضرت رسول خدا زنده شوند و اصحاب او گردند مثل سلمان و ابوذر و مقداد و غیرهم و خداوند عالمیان مارا هم قابل فرماید که از زمرهٔ آنها محسوب شویم بجاه محمد و عترته الطاهرین

بیست و دویم آنکه زمان و دورهٔ افلاک منقلب شود که جمیع امراض و آفات و عاهات و بلیات و ناخوشیها و ضعف و سستی و مکروهات طبیعیهٔ انسانیه ببرکت وجود ذیجود مبارک آنحضرت و دوران وجود از میان جمیع مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات برطرف شود و برکات ارضی و سماوی آشکار و مخفیات ظاهر شوند و بارانهای آسمانی که قطع شده اند از روزیکه غصب خلافت حقهٔ بلافصل حضرت امیر المؤمنین را بناحق نموده اند ببارند و در محل و موقع پی در پی نازل شوند و بسبب اینها انواع گیاهها و علفها و میوهها و خوردنیهای گوناگون مختلف که حال یکی از آنها یافت نمیشود از زمین روئیده شوند که دنیا نشانه از بهشت عنبر سرشت شود و بیست و سیم آنکه ابدان و اعیان اشخاص مصفی شوند و عیوب ظاهره از قبیل مثل کوری و شلی و نقصان اعضا و جوارح و اجزا و کچلی از میان مردم برخاسته شود و عیوب باطنه و نقوص کامنهٔ بواطن زایل شوند مثل اخلاق ردیه و احوال غیر حسنه و صفات غیر مستحسنه غیر مرضیه از قبیل حسد و کینه و عداوت و بغض و فخر و تکبر و خودبینی و ریا و سمعه و غیظ و بددلی و بدقلبی و جمیع ظلمات جنود جهل و ظلمت کفر و شرک و ظلم و کدورت برطرف گردد و عساکر عقل غالب شوند و هفتاد و پنج جند عقل غالب بر هفتاد و پنج جند جهل گردند که اقلیم ابدان انسان متنور بنور خورشید عقل گردند و عقل و عقلیات عالمگیر شوند و جهل و جهلیات منقرض و معدوم شوند اگرچه باز قرنی قبل از قیام قیامت خواهد آورد که جمیع مذکورات بعکس منقلب شوند و چنان ظلمت جهل و جنود او عالم را فرو گیرد که بجز جهل و

جاهل هم نرسد لهذا قیامت برانها پا خواهد شد و تفصیل جنود عقل و جهل را در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام بیت و چهارم آنکه صلح کلی در میان ذوات ارواح مختلفه و ابدان متضاده عدیده از آدمیزاد و حیوانات و طیور و سباع ضاره و غیر ضاره واقع شود که چرنده و پرنده و درنده و زننده و خورنده باهم مواخات نمایند و گرگ و میش و شیر و گاو از یک چشمه باهم آب نوشند و آهو و تازی و باز و کبک باهم بازی و پرواز نمایند و در روی زمین برکت وجود آنحضرت صاحب نیش و گزنده بلکه حرام گوشتی هم نخواهد رسید و انواع فیوضات ارض و سموات در زمین ظاهر شود که باطنش معطر و ظاهرش سبز و خرم شود بحدی که گویا فرش زمردی در همه عالم سراسر گسترانیده اند که مزین بانواع ریاحین و الوان گلهای مختلفه باشد و چنان بساط امن و امان در اینجهان گسترده شود که هیچکس خیال بد نکند از عدل و داد آنحضرت که اسم ظلم در میان مردم برده شود و خود او وجود نداشته باشد چنانچه قبل از او هم عدل را اسمی بود و او را وجود و اثری نبوده باشد و بجائی امنیت شود که یک دختر باکره و جیهه جمیله کامل زینتهای قیصر آن ملبوسات فاخره بهیه شهیه پوشیده باشد و تن تنها چون سرو خرامان در میان بیابان شام و عراق بخرامد با کمال اطمینان همه جا از عراق بشام برود سبزه و سبزه که در ریاحین و عطریات و گلهای الوان مختلفه برود و اصلاً درنده و پرنده و چرنده و خورنده و گزنده و آدمی و دیو و پری باو ضرری و گزندی و آسیبی نرساند و با سرور خاطری برود و به نیل مقصد برسد بدون اینکه بدی باو برسد بیت و پنجم آنکه چون

انجناب ظاهر شود اول دستهای بنی شیبه ابرد که کلیدداران خانه کعبه معظمه بوده اند و دستهای ایشان را بر خانه آویزان کند و منادی آنحضرت ندا در دهد که اینها دستهای دزدان خانه خدا میباشند چون در زمان جاهلیت کلیدداری خانه با شیبه بن ربیعه که با برادر خود عتبه در جنگ بدر بدست یاری ذوالفقار حضرت حیدر در نبرد حمزه رضی الله عنه کشته شد و چون حضرت رسول فتح مکه را نمود کلید کعبه را خواست زن شیبه او را نداد تا آخر او را به پسر خود داد که بخدمت آنحضرت آورد پس آیه مبارکه اِنَّ اللهَ یَاْمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ اِلٰی اَهْلِهَا نازل شد و حضرت ثانیاً کلید کعبه را بعثمه رد فرمود و اولاد شیبه از آنوقت تا حال کلیددار کعبه اند تا زمان ظهور باهر النور که آنحضرت کلید را از ایشان بگیرد و دستهای آنها را ببرد و بر کعبه آویزان نماید بیت و ششم آنکه آنحضرت فرزندان قاتلان حضرت سید الشهداء علیه السلام را بقتل رساند زیرا که ایشان باعمال و افعال پدران سکان خود راضی میباشند وَالرَّاضِی عَلٰی شَیْئٍ کَفَاعِلِهِ یعنی کسی که راضی بعمل بدی است گویا آن عمل را او نموده است بیت و هفتم آنکه جمیع مردها را باذن خدا زنده میفرماید بجهه تقاص و مجازات و مکافات و قصاص از آن جمله یکی از زنان حضرت رسول صلعم را هم زنده نماید و انتقام زهره زاهره فاطمه طاهره علیها سلام الله را بکشد و مکافات ماریه قبطیه را که مادر ابراهیم پسر رسول خدا است از او نماید زیرا که کمال ایذاء و اذیت بایشان رسانیده است اولاً فثانیاً و قاتلان حضرت سید الشهداء را زنده نماید و ایشان را بقصاص قصاص نماید بیت و هشتم

اگر جمیع حدود الهیه را جاری فرماید و چیزی از آنها را فرو نگذارد و مانعین زکوة را
بشمشیر گردن زند و حکم کفار را براو جاری فرماید چنانچه در زمان رسول خدا اکسی
که زکوة نمیداد آنحضرت اورا میکشت و این حکم از برای مانعین زکوة است در آن زمان
والا منکرین زکوة در اینزمان هم از جمله مرتدین است و جایز القتل میباشد زیرا که
انکار ضروری از ضروریات دین را نموده خواهد بود و در اینزمان هر کس ادعا نماید
که من زکوة مال خود را داده ام قول و بیانیه شرعیه مسموع است اگرچه در واقع
کاذب باشد بخلاف زمان آنحضرت که همینقدر که منع زکوة را نمود اگرچه در باطن باشد
آنحضرت حکم بزدن گردن او میفرماید بعلم باطنی که بر منع دادن او زکوة را دارد و منع زکوة
بنفسه ارتداد است در زمان ظهور نور ولایت مثل ارتداد از نبوت نظر بعموم حدیث یا موجب
جریان این حد است او زیرا که منع زکوة گناهی است که حد او قتل است بشمشیر مثل باره گناهان
کبیره دیگر والسلام نهم آنکه زمین بنور جمال آنحضرت چنان روشن و منور و مشعشع
و متلألؤ خواهد شد که مردم محتاج بنور آفتاب و ماه نخواهند بود که اگر شمس و قمر طلوع نکنند
روشنی در عالم بهست که کفایت از آنها نماید و این یک تأویل آیه مبارکه است که
وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا باشد بلکه مردم عالم احتیاج بشمع و مشعل و روشنائی
چراغ و ستاره ندارند چون زمان ظهور مقدمه رجعت است و در زمان رجعت جمیع
ظلمت و کلفت و زحمت از دنیا برطرف میشود و مبدل بنور و الفت و رحمت میشوند لهذا
نور عالم گیر میشود و شب و روز آنزمان بهر دو راحت است با کمال نور و ضیاء سی ام

آنکه در زمان ظهور و رجعت آنحضرت بر یک از شیعیان آنقدر عمر نمایان نماید بخوبی و
خوشی و طاعت و عبادت و مغفرت و معرفت و استراحت و رفاهیت و کثرت نعمت
بقدریکه هزار پسر از او بوجود آید و این احتمال دارد که هزار پسر از صلب او هم برسند
یا آنکه هزار پسر از اولاد و احفاد خود ببینند و آنوقت بمیرد با کمال عزت و احترام و
فلک و حرکات او دگرگون شود و تأثیر کواکب علیحده شوند و بطئی در حرکت او پیدا شود
و هوای عالم منقلب گردد و اعمار اولاد آدم کما تقدم طویل گردد بحدیکه هر یک از
اولاد خود را ملاحظه نماید و بعد بخواهش خود بمیرد سی و یکم آنکه آنحضرت در پشت
کوفه مسجدی بنا نماید و بسازد که هزار در داشته باشد و این غیر از آن مسجدیست که
رسول خدا و امیرالمؤمنین در زمان رجعت در نجف اشرف بنا می کنند و در این مسجد
هزار دری قندیلهای کثیره افروخته شود که مثل ستاره های درخشنده درخشان
و نمایان باشد که موجب سرور و خوشحالی مصلین شود سی و دویم آنکه از پشت قبر
مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام نهری بطرف نجف اشرف جاری فرماید که آبش
بدریای نجف اشرف بریزد و بر آن نهرها آسیاها بسته و ساخته شود و حضرت نور
باهر و علم زاهر مولانا امام محمد باقر علیه سلام الله الملک الغافر فرمود که گویا می بینم
زالی زنبیلی بر سر پر از گندم داشته باشد که اورا میبرد باسیا نهر کربلای معلا که آرد نماید
بدون آنکه کرایه بدهد و الحال هم مثل این نهر حفر شده است در پشت کربلا تا انشاء الله
باتمام برسد و حضرت صاحب الزمان اورا جاری فرماید سی و سیم آنکه آنحضرت جمیع

مساجد را خراب نماید و گنبدها را بردارد و مسجدها را چوب بستی نماید و گنبد کج و
برداشته شود و مثل عریش حضرت موسی بن عمران بنا گذارد و منارهها و کنگرهها
اسباب اهل دنیا و فراعنه میباشد همه را خراب کند و مساجد را که در میان شاهراهها
ساخته شده است خراب نماید و گلدستهها را بردارد مگر آنکه بلندی بام مسجد باشد
که آنها را بحال خود گذارد سی و چهارم آنکه اوضاع بناهای دنیا را تغییر دهد پس
شاهراه مسلمانان را شصت ذرع قرار دهد و کوچهها و رفاق تنگ را وسیع نماید و جمیع
پنجرهها و روزنهها و ناودانها و بیت الخلاها که در میان شاهراه مسلمین واقع شده است
خراب نماید که همه آنها شسته رفته و وسیع و پاک و پاکیزه شوند و بازارها وسیع
با روح و فضا و هوا شوند سی و پنجم آنکه خانه کعبه را خراب نماید و از اساس و بنا
و بنیان حضرت ابراهیم و اسمعیل بنا گذارد و بسازد و بناهای ظالمین و فاسقین و فاجرین
را از او برطرف کند و مسجد الحرام و مسجد مدینه را خراب نماید و بطریقی که در زمان حضرت
رسول بنا نهاده بودند بنا کند و مقام حضرت ابراهیم را که عمر تغییر داده بود تغییر
دهد و بجای اول آنها آنها را بنا کند و مسجدین کوفه و بصره را خراب کند بلکه جمیع
بناهای ظالمین را از روی زمین برطرف کند سی و ششم آنکه بامر الهی افلاک بطی الحرکه
شوند خواه افلاک متوالیة الحرکه یا افلاک بخلاف توالی الحرکه باشند بحدیکه حرکت
یکدوره او مقابل حرکت ده دوره اینزمان باشد پس یکساعت آنزمان مقابل ده
ساعت اینزمان و یکروز او مقابل ده روز اینزمان و یکماه او مقابل یکسال اینزمان و یکسال

مقابل ده سال اینزمان است و ظهور این حرکه در زمان رجعت بسر حد کمال میرسد
سی و هفتم آنکه آنحضرت جمیع بدعتهای دینی و دنیوی را از عالم بردارد و لباس ظالمین
و زی فاجرین و شعار و علامات مشرکین را برطرف نماید و جمیع آلات قمار از نرد و
شطرنج و کعب و اربعه عشر و آنچه مقدار برای قمار و برد و باخت شده است از
دنیا بردارد و جمیع آلات و ادوات و اسباب طرب و لهو و لعب و لغو و نشاط بطریق
حرم را بردارد و بشکند از قبیل انواع سازها و سرناها و بربطها و چنگها و دفها و سنطورها
و ربابها و انواع نغمات و اصوات و تغنیات و تصنیفات که داخل اقسام غناء است و ترجیعات
که در علم موسیقی یافت میشود از جمیع انواع آوازها را از دنیا برطرف نماید اگرچه در این زمان با
شکستن آلات قمار و لهو واجب است با وجود شرایط وجوب امر بمعروف در زمان ما اتم
الا اثر اکتاب گذارده اند فاسقین و ظالمین و از برای آنها جلدها و قولها درست نموده اند
و الواط و اجامره و اوباش و کلاشین و قلاشین و رقاصین و مطربین و مضروبین و ضاربین
و فاعلین و مفعولین و زانین و زانیات و ظالمین و ظالمات و فاسقین و فاسقات و بیدینان
و بیدینیات کمال عزت و احترام آنها را نگاه میدارند و ایشان را در مجالس شرب خمر حاضر میکنند
بیمهابا در این باب مینمایند و پولهای حرام را خرج و صرف این ملاعین مطروده ملاهی
مردوده و معاصی منهیه و افعال مبغوضه الهیه میکنند و این اعمال شنیعه فخر و مباهات در
میان مجالس و محافل مینمایند که فلان مطرب و فلانه مطربه فلان عمل کرد و فلان قدر
پول باو دادیم و اوضاع شرب کفار را فراهم میآورند و شب و روز مشغول اینگونه امور

ارتکاب منهیات در زمان ما

شنیعه میشوند و بعضی هم سوار کردن مسلمانان شده اند و هر کس متقرب ایشان است این
امور بیشتر بظهور میرسد در آشکار و پنهان و این زمان قبح این اعمال بر داشته شده
بلکه اطفال امارده کشکیله را با نواع تزئینات زینت میدهند و گاهی زنان را بلباس
مردان و پسران را بلباس دختران و خصایص اعمال و افعال دختران در مجالس
خاص الخاص خود حاضر مینمایند و آنچه میخواهند بی پروا میکنند و میخورند و می آشامند
و خداوند از بابت استدراج آنها را مهلت داده است تا آنکه حضرت صاحب الزمان ظهور
فرماید و ایشان را بالمره قلع و قمع نماید و این اوضاع شرک و فسق و کفر و فجور را از دنیا بر
دارد و جمیع سنتهای حضرت رسول را بر پا دارد و احکام و حدود الهی را رواج دهد سی و هشتم
آنکه در آن زمان شیعیان امیر مؤمنان آنقدر مستغنی شوند از مال و اوضاع دنیا که هر کسی
تفحص کند که فقیری را بیابد که او زکوة مال خود را بدهد یا آنکه صدقه خود را به او بدهد نیابد
سی و نهم آنکه از هیچ صاحب دینی بجز دین اسلام حق قبول نکنند و جزیه از اهل کتاب نگیرند
هر کس مسلمان خالص شود مقبول و هر که قبول اسلام و ایمان نکند مقتول خواهد شد
چهلم آنکه چون آنحضرت ظاهر خواهد شد قرآنی را که خداوند عالمیان بتوسط جبرئیل
امین بر حضرت خاتم المرسلین در ظرف مدت بیست و سه سال فرستاد ظاهر نماید
که یک حرف او تغییر و تبدیل نداشته باشد و بترتیبی که نازل شده است بدون سقوط چیزی
از آن یا زیاد شدن یا در خواهد آورد و او همان قرآن قوی البیان کثیر البیانی است
که امیر المؤمنین و وصی رسول رب العالمین بعد از رحلت حضرت سید المرسلین او را جمع

ظهور قرآن

نمود و مرتب بترتیب نزول فرمود و او را بردای مبارک خود پیچیده در مسجد در حضور
اصحاب آورد و فرمود ایها الناس این قرآنی است که جبرئیل از جانب رب جلیل
برسول جمیل او آورده است و همه آنها را من جمع نموده ام و تأویل و تنزیل او را میدانم
و میدانم هر آیه از آیات او را که برکی و در چه جا و از برای چه در شب و روز و صحرا و شهر
و کوه نازل شده است و تأویل و بطون و ظاهر و محکم و متشابه و کنایه و در آیه و تشبیهات و مطلق
و مقید و عام و خاص و ناسخ و منسوخ و قصص و احکام و فرایض و امثال و بیان و شهود
و غیب و خفا و امور دنیا و آخرت و اخبار و کیفیات جنه و نار و دنیا و برزخ و رجعت
و قیامت و پیش از خلقت آدم و بعد از او و احوال انبیا و اولیا و اوصیا و پادشاهان
و ظالمان و عادلان و نیکان و بدان و علوم اولین و آخرین و گذشته و آینده را که
در قرآن هست همه آنها را امیر مؤمنان میدانست و خداوند عالم علم همه چیز را در قرآن
نهاده است بعموم وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و علم قرآن را بجمیع
اقسام ظاهر و باطن او را در نزد امام نهاده است لقوله تعالی وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي
إِمَامٍ مُبِينٍ تأویل او را بجز خدا و رسول و امام نمیدانند نظر بقول وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا
اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ پس حضرت امیر المؤمنین فرمود من میدانم آیات قرآن
او را که بر که و از برای چه در چه جا و چه وقت نازل شده است پس عمر بن الخطاب از میان
اصحاب گفت یا اَبَا الْحَسَنِ يَكْفِينَا الْقُرْآنُ الَّذِي جَمَعَهُ عُثْمَانُ وَكَتَبَهُ فَإِنَّهُ
مِنَ الْكِتَابِ ای ابو الحسن کفایت میکند ما را قرآنی که عثمان جمع نموده است او را و نوشته است

زیراکه عثمان از جمله کاتبان قرآن بود پس انحضرت فرمود لَنْ تَرَوْهُ اِلّا اِذا قامَ
قائِمُنا یعنی هرگز دیگر قرآن را نمی بینید مگر بعد از آنکه قائم ما بحق برخیزد پس حضرت
قائم ع همان قرآن را ظاهر نماید و احکام او را جاری فرماید و این قرآنیکه الحال
در میان مسلمین است ترتیب عثمان بن عفان است که او را جمع نموده است در زمان
خلافت شیخین و در زمان خلافت خود و همه قرآنها را جمع نمود و این ترتیب انتخاب
کرد او نسخه را منحصر باین نمود و باقی نسخها و اوراق و شانه های گوسفندان و پوستها
آنها و تخته ها را که آیات منزله قرآنی را که در آنها ثبت نموده بودند حک و محو نمود بلکه
بعضی اوراق را در دیگی گذارده و شست که نسخه قرآن منحصر بنسخه او شد و نسخه ابن مسعود
داشت برخی عثمان سعی نمود که او را بگیرد او نداد تا آنکه او را بهانه انقدر زد که ناخوش شد و بجهت
از وی وصل گشت و عمار یاسر بر او نماز کرد و بیخبر عثمان او را دفن نمودند بتفصیلی که در کتاب
سیف الشیعه نوشته ام و حضرت امیر المؤمنین ع بعد از عثمان انقران را در زمان خلافت
ظاهریه خود نتوانست تغییر دهد و قرآن خود را ظاهر نماید یا بجهة مصلحت الهیه و سر
خفی و رمز پنهان یا آنکه بعلت تقیه از ظالمین و فاسقین و ضعفاء العقول از مردم بدین
و عمل سابقین که چون میدانست دولت مدت ظالمین و قاسطین و فاسقین خوا
هد افتاد از بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس لهذا همان قرآن ترتیب عثمانی را قرار
نموده و او را بحال خود گذارده زیرا که عثمان از قرآن انداخته و بغیر ترتیب نزول
اسمانی او را جمع نموده و لکن بر او حرفی از خود نیفزوده و در اسقاط عثمان بعض آیات قرآن را

میان علماء خلاف است مشهور میان علماء اخبار شیعه آنست که از او اسقاط
نموده است لکن تمام قرآن در نزد ائمه انام علیهم سلام الله الملک العلام که امان اهل
زمین و آسمانند محفوظ است بدون کم و زیاد لقوله تعالی وَاِنّا لَهُ لَحافِظُونَ
و بعضی بهمین آیه استدلال نموده اند بر آنکه این قرآن همان قرآن نزل من السماء بلا
نقصان است و اول اقوی است نظر بکثرت تغیرات و تبدلات قراءات و اسقاط بعضی
کلمات او از اخبار و آثار ائمه اطهار و در بعض اخبار است که عثمان اسامی منافقان را
از قرآن انداخته و در خبری بقدر ثلث او را انداخته و در خبری کمتر را انداخته و در خبر دیگر است
که چون حضرت امیر المؤمنین ع قرآن را آورد ابو بکر او را گرفت و گشود در سر صفحه اول و مذمت
بعضی از اصحاب را دید گفت این قرآن جامع فضایح احباب است و این موجب بدنامی
و رسوائی ایشان است لهذا او را از آنحضرت قبول نکرد تا آنکه عمر برخاست و گفت این
قرآن عثمان است ما را کافی است و در خبری وارد است که ثلث قرآن در حق ما مدح ما است
و ثلث او در مذمت دشمنان و مبغضین ما است و ثلث دیگر او در احکام و فرایض و قصص و سنن
است و در خبر دیگر قرآن اربعاً نازل شده است و در خبری بسیار از آیات و سور و کلمات و حروف را
عثمان از قرآن انداخت مثل آیه شریفه یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْکَ فی عَلِیٍّ
و مثل آیه مبارکه اِنَّما اَنْتَ مُنْذِرٌ وَعَلِیٌّ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ و مثل آیه معظمه اِنَّ
الَّذینَ یُؤْذُونَکَ فی عَلِیٍّ و غیرها از اسامی مبارکه آنحضرت و سایر ائمه طاهرین
از اولاد او و مدح ایشان و ذم منافقان که همه را عثمان انداخته و این منافات با وعده الهی

در حفظ قرآن ندارد زیرا که قرآن محفوظ در نزد آل محمد و با ایشان است و آنها از نحون
در علم و مبیّن حلال و حرام و تأویل و تنزیل او میباشند و توام با قرآن هستند بنا بر فرمایش
رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم که فرمود اِنّی تارِکٌ فیکُمُ الثَّقَلَینِ خَلیفَتَینِ
کِتابَ اللهِ وَعِترَتی اَهلَ البَیتِ لَن یَفتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ که
حضرت رسول صلعم قرآن و آل و عترت و اهل بیت خود را باهم توام قرار داد و این دو چیز
سنگین را در میان مردم قرار داد که این دو چیز از هم جدا نخواهند شد تا آنکه نزد آنحضرت در
لب حوض کوثر برسند و علم قرآن را خدا در نزد ایشان گذارده که بیان حلال و حرام
و فضایل و فرایض و احکام و قصص و تشبیه و امثال و مدح و ذم و آنچه را خداوند در
قرآن بیان فرموده است از برای بنده گان بیان نمایند لهذا رسول خدا صلعم فرمود
اِنّی تارِکٌ فیکُم ما اِن تَمَسَّکتُم بِهِ لَن تَضِلّوا بَعدی کِتابَ اللهِ
وَعِترَتی اَهلَ بَیتی که هر کس متمسک باین دو چیز شود نجات خواهد یافت نه آنکه یکی از
آنها تنهائی متمسک شود زیرا که جمیع این احکام و فرایض از برای عامه عوام و خاصه خواص
مفهوم و معلوم نمیشود مگر بعد از بیان پس بر خدا لازم است که از برای قرآن مبیّنی قرار
دهد که همه علوم قرآن را باو داده باشد تا آنکه اتمام حجت شده باشد والّا لازم میآید که
بودن این قرآن در میان مردمان چندان ثمری نداشته باشد بلکه لغو باشد بجهت آنکه
از محکمات و متشابهات او چیزی معلوم نمیشود و آنکس باتفاق شیعه و سنّی علی ابن ابیطالب
و اولاد طاهرین و سلام الله علیهم اجمعین میباشند چنانچه اختلافات این اقوال

این اقوال و اخبار را در کتاب سیف الشیعه کبیر و کتاب بوارق لامعه بتفصیل نوشته‌ام
بحمد الله تعالی و توفیقاته پس امیر المؤمنین و اولاده الطاهرین در زمان دولت
ظالمین و فاسقین و فاجرین از بنی امیه و بنی عباس ترتیب قرآن عثمان بیان احکام و تغیر
میننمودند و او را امضا و اول فرموده بهمان ترتیب مردم میخواندند او را و من باب تقیه
او را تغییر نداده‌اند چون زمان دولت ایشان نبود ظاهراً اظهار قرآن خود را نکردند
بلکه گاهگاهی که حضرت امیر المؤمنین عم میخواست تبدیل بدعت شیخین را نماید صدای
وا عمراه و وا عمراً از این مردمان احمقان و بیدینان باسمان بلند میشد چنانچه شبی آنحضرت
در ماه مبارک رمضان بمسجد کوفه داخل شد دید مردم صفوف بسته‌اند بجهت جماعت نمودن
نمازهای مستحبه شبهای ماه رمضان و این نماز تراویح سنیان میگویند حضرت فرمود این
از بدعت عمری است و نباید باشد حضرت امام حسن عم صفوف مردم را بر هم زده آنها را
متفرق نمود که صدای وا عمراً از مردم بلند شد که عمر این بدعت را نهاده بود و گفت
هذِهِ بِدعَةٌ وَنِعمَ البِدعَة این بدعت است و خوب بدعتی است پس چون
حضرت صاحب الزمان ظهور فرماید آن قران را اظهار نماید و مردم را بخواندن او امر کند زیرا
که زمان ظهور نور و دولت حقه آل محمد است چنانچه حضرت امیر المؤمنین با حضرت صادق
آل محمد علیهما الآف الآف التحیة و الثناء فرمودند که گویا می‌بینم و ملاحظه مینمایم که
شیعیان ما خیمه‌ها در کوفه زده‌اند و مردم را تعلیم قرآن تازه میدهند و مراد از این همان
قرآن امیر المؤمنین است که او را ترتیب نزول آسمانی جمع فرموده بدون کم و زیاد و آنکه

حکم حکام آن زمان

قران تازه و دیگر غیر از آنچه بر حضرت رسول نازل شده است نازل شده باشد پس هر که
ادعا نماید که بجز این قرانیکه بر حضرت رسول صلعم نازل شده است قرآن دیگر یا صحیفه دیگر
از آسمان نازل شده است بر من یا بر حضرت صاحب الزمان نازل شده است که احکام
متجدده ناسخه احکام قرآن حضرت رسول در او میباشد کافر و نجس و مخلد در جهنم و لازم
القتل و مرتد است چنانچه در زمان ما این باب نا یاب بابیین ملعونین این ادعای فاسد
کاسده باطله عاطله را نمودند و بحمد الله تعالی کفر و زندقه و ارتداد ایشان از برکت صاحب
الزمان بر عالمیان از مردان و زنان و صغیر و کبیر و وضیع و شریف و عالم و عامی و پیر
و برنا حاضر و غایب و عرب و عجم و ترک و دیلم معلوم و واضح شد چنانچه دانستی و فهمیدی
چهل و یکم آنکه انحضرت هر حاکمی را که بولایتی بحکومت مأمور فرماید یا آنکه او را بطرفی
یا بلوکی بفرستد باو فرماید که کتابچه دستور العمل تو کف دست تو خواهد بود پس هر گاه امری
که بر تو دشوار شود یا مشتبه گردد که حکم الهی را در آن قضیه ندانی باید نظر بکف دست
خود کنی که آنچه را ماموری در او نوشته خواهد بود پس در آن زمان حکام شرع و عرف
انحضرت در بلاد متحد میشوند و حاکم شرع مردم همان حاکم عرف ایشان است و حاکم عرف
ایشان همان حاکم شرع است و سد ابواب اجتهادات و عمل بظنون و تحکم میشود و جمیع حکام
بحکم واقعی نفس الامری حکم خواهند نمود بواسطه آنکه بکف دست خود نگاه میکنند و خداوند
حکم حقیقی را که در انخصوص میباشد ثبت در کف دست او میکند و چون رفع حاجت او
شود او را محو میفرماید و این نوشتن با مرکب نیست بلکه بظاهر شدن خطوط مفهمه معانی است

رجعت شیعیان

مفهمه معانی است از برای حکم کننده مثل علم کف دست و شانه گوسفند و میان
که در میان مردم متداول و معمول است پس حکام انحضرت از جمله علماء و فضلاء و فقهاء و
محدثین و مجتهدین و زهاد و عباد و مقدسین و نیکان و اخیار خواهند بود و فساق و فجار و ظلام
و شاربین و زانی و لاطی و قمار بحیر از خدا و رسول و فریفته دنیا و گمراه از آخرت مخذول
و منکوب خواهند شد چهل و دوم آنکه چون انحضرت ظهور فرماید خداوند عالمیان
بر قبور مؤمنین ملائکه چند موکل میفرماید که هر یکی بر قبر مؤمنی برود و او را خبر و بشارت
بظهور حضرت مهدی بدهد و او را مخیر از جانب خداوند عالمیان نماید در میان اینکه
رجعت بدنیا نماید یا آنکه در درجات عالیات بهشت بانواع نعمت و نعمات متلذذ باشد
تا روز قیامت پس بعضی میل بدنیا میکنند و رجوع باو مینمایند و بعضی رجوع باو نمینمایند
و در خبر دیگر است که هر کس را انتظار ظهور و فرج آل محمد را میکشیده است یا آنکه دعا از برای
قیام حضرت قائم عم مینموده است خبر میکنند که ظهور دولت حقه شده است اگر بخواهی
بدنیا رجوع نما و اگر نخواهی بحال خود باش پس بعضی برگردند و بعضی برنگردند تا قیامت
و در همین دنیا با بدان عنصریه دنیویه خود بدنیا رجوع مینمایند بهمان طریقی که در دنیا
بوده اند در هر جا که دفن شده اند از قبر خود خارج خواهند شد مثل اینکه خداوند عالمیان
آنها را در قیامت کبری زنده فرماید یا آنکه مرده را بدعای پیغمبری و امامی زنده فرماید
چهل و سیم آنکه در میان دو دست مبارک حضرت قائم عم موت احمر و موت ابیض باشد
از برای دشمنان انحضرت و اعداء شیعیان او و مراد از اول شمشیر است چنانچه

ثانی از او مراد طاعون است پس هر کس از دشمنان خدا را بخواهد کردن بزند و اگر
طایفه را که بخواهد حکم فرماید که در میان ایشان طاعون بنیفتد و چندین هزار نفر
در زمان قلیلی از زن و مرد بمیرند چهل و چهارم آنکه جمیع دنیا و ما فیها در نظر آنحضرت
و سایر ائمه علیهم السلام بمنزله کف دست خود شان باشد که باو نگاه کند و هر چه
در او باشد بعین شهود معاینه ملاحظه فرماید هر گاه بخواهد و التفات بجمیع اجزای
عالم نماید و احاطه بهمه آنها بهم رساند و آن احاطه غیر از علم حضوری است که از برای
امام ع ممنوع است و مختص خداوند عالمیان است که صفت لا یشغله شأن عن
شأن باشد چنانچه تفصیل این مسئله را در کتاب مشکوة الانوار فی اسرار الائمة الاطهار
علیهم سلام الله الملک الغفار نوشته ام و خداوند چنین چشمی بآنحضرت عطا فرموده است
که هیچ جسم کثیف و جرم غیر لطیف مانع نه و حاجب و حائل نباشد و راه خود از برای او نیست و اجرام
کثیف در نظر او مشابه بهوای لطیف نازک باشد پس در هر جای عالم که باشد اجزای عالم را
که بهم ملاحظه میتواند نماید و قوت سمع او را چنان قرار داده است که هر کس در هر جا سخنی گوید
آنحضرت او را بشنود بدون آنکه باد یا ملک باد آن حرف و کلام را برساند و اما حضرت سلیمان
باد سخنان را بگوش او میرسانید و اینها بحجب ظاهر حس ظاهری میباشد و الا بحجب باطن
که علم او احاطه باشیاء دارد باذن الهی چنانچه علما علم احاطی بمعلومات خود دارند
هر کس بقدر علم خود و در خبری وارد شده است که خداوند عالمیان عمودی از
نور در میان زمین و آسمان نصب نموده است که عکس جمیع اشیاء موجوده در ما تحت فلک قمر

از بلدان و دهات و صحراها و دریاها و کوهها و بیشه‌ها و حیوانات و جن و انس آنکه
یدب فی الارض و اشجار و نباتات و جمادات در آن عمود میافتد و حضرت صاحب الزمان
که امام زمان است باو نگاه میکند و همه چیز را بهر حال که باشد ملاحظه میکند بطریق
ملاحظه نمودن چیزی در آئینه پس هر کس هر کار در هر جا که باشد از اعمال معاصی
و اطاعت و عبادت همه را امام می بیند و سایر ائمه نیز چنینند و در خبر دیگر است
که آن عمود نور در قلب امام است و ممکن است که همه صحیح باشد هم عمود نور در میان
زمین و آسمان و هم نور در قلب امام و هم ملک اخبار کننده آنحضرت یا آنکه مراد
قوه قدسیه ملکوتیه باشد که خداوند او را بامام داده است که در هر جا هر چه میشود امام
بداند و او را ببیند و ملاحظه فرماید چنانچه این علم را عزرائیل قابض الارواح
دارد و شیطان بنیان گمراه کننده آدمیان بواسطه اسم اعظم الهی شاید چنین
باشد اگر چه این تحقیق این مسئله را در کتاب مشکوة الانوار نموده ام چهل و پنجم آنکه
چون آنحضرت ظهور فرماید اول کلمه که بر زبان معجز بیان خود جاری فرماید در مسجد
این باشد که بفرماید بَقِیَّةُ اللهِ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ و بعد از آن گوید انا
بَقِیَّةُ اللهِ وَ خَلِیفَتُهُ عَلَیْکُمْ و در آن زمان باید بآنحضرت چنین سلام نمود که اَلسَّلَامُ
عَلَیْکَ یَا بَقِیَّةَ اللهِ فِی اَرْضِهِ چنانچه برسول خدا صلی الله علیه و آله چنین
سلام میکردند که اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللهِ و بامیر المؤمنین ع اینچنین
اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ سلام میکردند و چون عزت و احترام و ادب نسبت ببزرگان

زادرا بعقب حب او ذکر نماید بلکه همین سنت در جمیع مؤمنین جاریست تا روز قیامت

چهل و ششم آنکه آنحضرت نگذارد در روی زمین چیزی را که مردم سجده او را مینموده‌اند از
اصنام خواه بت طلا یا نقره یا مس یا برنج یا چوب یا سنگ باشد و خواه خارج از صنمها بری
باشد که مثل حضرت عیسی بن مریم را در او کشیده‌اند پس هیچ مسجود باطل را نگذارد
مگر آنکه او را بشکند و کسی و چیزی را مردم سجده ننمایند غیر ذات واجب الوجود بالذات
که هستی او ضرور و نیستی او محال است و جامع جمیع صفات ثبوتیه و کمال و جمال است و
منزه و مبرا از همه صفات نقص و صاحب جلال است آنچه بخیال باید خدا نخواهد
بود زیرا که محال است که خدا محاط بنده خود شود بلکه جمیع موجودات عالم وجود محاط
و مخلوق اویند نظر بقول خدای تعالی که میفرماید وَهُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ پس اطاعت و
عبادت و رکوع و سجود مختص ملک معبود خواهد شد و آتش در هر صنم و بت خواهد افتاد
و بخواری مضمحل خواهد گردید چهل و هفتم آنکه جمیع خصایص انبیاء و اوصیاء و اولیاء و ائمه
با آنحضرت خواهد بود از علوم و کمالات و صفات حسنه و اخلاق مستحسنه و معجزات
و خوارق عادات و هیبت و سطوت و بها و بهجت متقدمین را آنحضرت ظاهر نماید آنچه را
از پیشینیان باقی مانده است و بجا مانده بجهة مصالح و مفاسد که خدا و راسخون در علم
میدانند پس باید که علوم و صفات کمال و جمال همه انبیاء سابقه و اوصیاء سابقه
و اولیاء ماضیه و صاحبان شرایع و کتاب و دین و مذهب و ملت با او باشد که جامع جمیع
ما تقدم اوست تا آنکه باقی مانده متقدمین را آنحضرت تمام نموده بجا بیاورد پس

شکستن صنم

ذات الشیء پاک از رذ الالیش(?) است

آنچه در آنها بود باید در اینجا هم با آنحضرت باشد چنانچه هست و حضرت رسول صلعم و
سایر ائمه هدی علیهم السلام نیز چنین میباشد الا اینکه ظهور این صفات و معجزات و
خوارق عادات در حضرت خاتم النبیین و حضرت خاتم الوصیین بیشتر است پس
جمیع انبیای مرسلین و غیر مرسلین و ملائکه مقربین و کروبیین و روحانیین و مقدسین و مجردین
ناظر بنور انور و مذعن بکمال و جمال اطهر و ازهر آنجناب میباشند و بولایت مطلقه الهیه
هر تصرف که در اجزاء عالم علوی و سفلی باذن الهی میتواند نماید هر گاه بخواهد ظاهر میکند
هر چه را که بخواهد بجهة اظهار اعجاز چهل و هشتم آنکه روزیکه آنحضرت ظاهر شود جامه سفید
بپوشد و ذوالفقار حیدر کرار را ببندد و زره جعفر طیار را بپوشد و سپر حضرت حمزه را
بر دوش بیندازد و عمامه زردی بسر ببندد و یا عمامه حضرت رسول صلعم را او شاید همان
عمامه زرد از آنحضرت باشد و عصای آنحضرت را بدست بگیرد و نعلین او را بپوشد
و دو انگشتری در انگشت مبارک او باشد که یکی از حضرت امام حسن مجتبی که در او نقش
شده باشد که إِنِّي وَاثِقٌ بِرَحْمَتِكَ و یکی دیگر از حضرت سید الشهداء ع باشد که در او نقش
باشد أَنَا مُسْتَجِيرٌ بِأَمَانِ الْخَائِفِينَ و این اسباب را خداوند حفظ نموده است از زمان
حضرت رسول خدا صلعم و سایر ائمه هدی علیهم السلام تا آنکه با آنحضرت از ائمه دست بدست
رسیده اند و حال هم در نزد آنحضرت موجود میباشند و متغیر نمیشوند و باعجاز آن حضرت
بحال خود باقی هستند با جمیع مواریث انبیاء و اوصیاء و اولیاء متقدمه چهل و نهم
اینکه بسیاری از احکام عجیبه و غریبه الهیه را ظاهر فرماید و کوثر دعالیان(?)

لبوس آنحضرت

آیین متین آنحضرت

باید که مردم ندیده و نشنیده باشند بدانکه حضرت خاتم الاوصیاء متدین بدین حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم میباشد و مروّج شریعت غرای آنحضرتست و بیان احکام دین مبین حضرت سید المرسلین را مینماید و خود دینی تازه و احکامی مجدده نخواهد آورد و وحی باو نازل نمیشود و قرآنی باو نازل نمیشود و او رفتار میکند بآنچه بر حضرت رسول خدا صلعم جد امجد خود نازل شده است زیرا که حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرام محمد حرام الی یوم القیمة و دین مبین و شرع متین حضرت خاتم المرسلین ص ناسخ جمیع ادیان و ملل و نحل و شرایع سابقه میباشد و قرآن که کلام مجید خداوند رحمن است ناسخ جمیع کتابهای نازله از آسمان است از کتب انبیاء و مرسلین و ناسخی از برای این دین مبین و این قرآن متین نیست و نخواهد بود و هر کس ادعا نماید چنین چیزی را کافر نجس و مخلد در آتش است و او حضرت صاحب الزمان نخواهد بود زیرا که صاحب العصر ادعای دروغ نمیکند نظر بامامت و امانت و عصمت او و ملکه کردن مدعی اینگونه ادعای فاسده کاذب را خواهد زد پس بنابراین آنچه بیان میفرماید از احکام دین و آیین سید المرسلین خواهد بود ولکن از برای عمل احکام نازله و فرایض منزله بر آنحضرت شرایط و اجزاء و اوقات و ازمنه و امکنه مقدّر و مقرر است تا آنکه مذکورات و اسباب معدات وجوب فرایض از اجزاء و شرایط و مقدمات آنها محقق نشود واجب الاظهار و الابراز و العمل نمیشوند پس بعضی احکام قبل از بعثت حضرت رسول واجب بر خود او بود مثل نماز و غیره

بیان ناسخ

و بعضی بعد از بعثت واجب شد یکی بعد از دیگری اول اکتفا بگفتن کلمه مبارکه طیبه لا اله الا الله میشود و بعد نماز را واجب کرد بعد روزه را بعد خروج بسیف و جهاد و قتال با مشرکین را به تنزیل قرآن و بعد زکوة خمس را و بعد حج را و بعد از اینها وجوب اطاعت و ولایت امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او سلام الله علیهم اجمعین را و همچنین هر یک از احکام واجبه و مستحبه و محرمه و مکروهه را متدرجاً باقتضاء مصلحت آن وقت و اشخاص و احوال و اوضاع بیان میفرمود و مردم را بآنها دعوت میکرد و آنها را در میان مردم رواج میداد و بعضی از احکام را بمصالح و مفاسد نفس الامری و واقعی که خدا و راسخون در علم میدانند تغییر و تبدیل میداد حرام را حلال میکرد مثل احکام روزه و عده وفات و حلال را حرام میکرد مثل جمع بین الاختین و غیر از اینها از حرام مستحب نمودن و مستحب را واجب و واجب مکروه کردن و بالعکس و غیر از اینها که در هر سال و ماه و روز و آن زمان و مکان و اشخاص بیان میفرمود و نسخ بعضی از آنها را ببعض دیگر میکرد و یکی را ناسخ دیگری منسوخ یکی معلوم الحکمة و العلة بود و یکی مجهول الجهة و المصلحة و المفسدة بود و تفاوت اینها باقتضاء مقتضیات و دفع مفاسد و رفع موانع و مکائد و حکمت علمیه و عملیه باحوال اشخاص و اوضاع و تغییر احوال و امکنه و ازمنه بود لهذا بعض احکام را در اول بعثت بیان فرمود و بعضی را در وسط بعثت و بعضی را در وقت رحلت خود و بعضی را فرموده باید در فلان زمان و فلان مکان بجا آورد چنانچه با امیر المؤمنین وصیت فرمود که تا فلان زمان بظلم ظالمین و غصب غاصبین صبر کند

مصالح و مفاسد چندی که بعضی از آنها را در کتاب سیف الشیعه بیان کرده ام و
در زمان فلان و مکان فلان با فلان و فلان جنگ نما بتأویل قرآن چنانچه من جنگ
نمودم بتنزیل قرآن و من با مشرکین جنگ و جهاد نمودم و تو با قاسطین
و ناکثین و مارقین جنگ و جهاد نما و بیان همه احکام را در همه ازمنه و امکنه و اشخاص
نمود و آنچه واجب و مستحب و حرام و مکروه و مباح است تا روز قیامت همه را خداوند
برسول خود نازل فرمود بواسطه نزول وحی و انزال قرآنی که در حق او فرمود لا رطب و
لا یابس الا فی کتاب مبین و آنحضرت همه علوم و معارف حقه و عوارف محقه
و حقایق و رموز و اسرار و احکام و فرایض و سنن و امثال و بیان زمان و مکان و اشخاص را از برای
امیرالمؤمنین که امام مبین حضرت رب العالمین است بیان فرمود و از او بحضرت امام
حسن و از او بامام حسین و هر یک بر یک از ائمه هدی ع بعد از هر یکی بدیگری رسید تا
همه آنها منتهی بحضرت خاتم الاوصیاء جناب صاحب الامر و العصر و الزمان شد و هر یک
از این دوازده نفر اطهر بر حسب ادراک محل و مکان و مقام خود از برای اشخاص بیان فرمودند
و آنچه بایست بجا بیاورند آوردند از تعلیم علوم و کشف غوامض و احقاق حقایق و دقایق
ابراز اسرار و اظهار انوار ائمه اطهار و غیرها پس بسیاری از احکام را بمردم رسانیدند باقتضاء
وقت و مصلحت زمان و مکان و اشخاص و بسیاری از آن احکام نرسید و فرایض نازله
باقی مانده است که هنوز زمان و مقام و محل و مکان و اشخاص و شرایط و اجزاء و مقدمات
و مقارنات او ظاهر و باهر و محقق و معلوم نشده است چون وقت آنها رسید حضرت بقیة الله فی ارضه

او را در ظهور موفور السرور خود اظهار و ابراز خواهد فرمود و مردم را باو طوعا او
کرها میخوانند و دعوت مینماید و نشر آنها را نموده در میان مردم رواج میدهد
زیرا که هر حکمی محلی دارد و هر شخصی حکمی دارد چنانچه ملاحظه میشود که حکم نماز حاضر تمام است
و حکم نماز مسافر با اجتماع شرایط شرعیه او قصر است و حکم مریض غیر از صحیح
و حکم خائف غیر از آمن و حکم زن غیر از مرد و بالعکس است و احکام باختلاف احوال
و اشخاص و ازمنه و امکنه مختلف میشود و تفاوت میکند پس زمان حضرت قائم عجل الله فرجه اشخاص
آن زمان اقتضاآتی دارند که ازمنه سالفه و اشخاص متقدمه سابقه آن اقتضاآت نداشتند پس
بعضی از احکام را خداوند قرار داده است که در زمان ظهور دولت حقه آل محمد ص بروز و نور
انور و ظاهر شوند زیرا که آن زمان بهترین زمانهاست بعد از زمان ظهور نبوت زیرا
که در آن زمان ظاهر میشود و انوار اسرار ولایت مطلقه ائمه اطهار در زمان سلطنت عدالت
و استیلاء ایشان و غلبه نور عقل و علم و رفع ظلمت جهل و ظلم است لهذا تغیر و تبدل در
اوضاع و اجزاء عالم و احوال بنی آدم از جمیع طوایف امم و اخلاق بهایم حرکت کلی
بهم میرسد و عالم پر از نور و عقل و علم و اسلام و ایمان و حقایق و دقایق و رموز و اسرار
و عدالت و شرافت و کرامت و رحمت و الفت و رأفت و لطافت میشود و خالی
از کفر و شرک و ظلم و ظلمت جهل و حماقت و سفاهت و آفت و عاهت و جنون و بلاهت
و عداوت و کلفت و کثافت و صفات رذیله میگردد پس ذکاوت و زیرکی و فهم
و ادراک و علم و حلم و دانائی و باصفائی و قوت و طاقت و بردباری مردم تحدی

برسد و عقلهای ایشان کامل میشود و قابل حمل اسفار انوار حقایق و اسرار و دقایق
میشوند و قلب ایشان وسیع و سینه ایشان مشروح و گوش ایشان شنوا
و چشم ایشان بینا و عقل ایشان سامی گردد و قوت و طاقت برداشتن و گفتن
و شنیدن و خواندن و اطاعت کردن احکام غریبه و عجیبه و فرایض و واجبات
و محرمات متعجبه مشکله تعبد را پیدا مینمایند لهذا عامه عوام و خاصه خواص در آن وقت
و زمان میتوانند متحمل احکام جدیده جدیدة الاظهار و فرایض عجیبه متجددة الابراز شوند
و حامل انوار اسرار و رموز دقایق و بنیان حقایق کلمات درر مشحون ائمه اطهار علیهم
سلام الله الملک الغفار میتوانند شوند و حال آنکه در این زمان ها این اشخاص قابل ادراک
این فیوضات و درجات عالیات و مقامات متعالیات نیستند چنانچه صادق آل محمد ص
فرمود کَلامُنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لا یَحْتَمِلُهُ اِلّا مَلَکٌ مُقَرَّبٌ اَوْ نَبِیٌّ مُرْسَلٌ
اَوْ مُؤْمِنٌ مُمْتَحَنٌ اِمْتَحَنَ اللّهُ قَلْبَهُ بِنُورِ الْاِیمانِ که کلام معاشر ائمه هدی و اسرار ایشان
ایشان مشکل بر مشکل است که بر نمیدارد بار آنها را مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا مؤمنی
که امتحان فرموده باشد خداوند عالمیان قلب او را به نور ایمان تا آنکه قابل حمل انوار
و استضائه باشد و کامل در برداشتن و شنیدن و فهمیدن و تعقل نمودن حقایق و دقایق
اسرار ائمه اطهار و آل محمد مختار علیهم سلام الله الملک الجبار باشند بخلاف اهل ازمنه
ماضیه و اشخاص سابقه و سالفه که قابل اینگونه مسموعات و موزات و کلمات و محمولات نبوده
و نیستند زیرا که عقول ایشان ناقصه و ادراک ایشان فاسده است که بمجرد شنیدن اینها و شمار آنها

کمال حقایق

و متفرق و متشتت میشوند و بخیالات فاسده کاسده باطله عاطله مبتلا میشوند و بوادی
وهمه حیرت و ضلالت متحیر و سرگردان میشوند و کسی نیست که دست ایشان را بگیرد
و از این غرقاب مهلکه و احوال ثقیله ایشان را متخلص نماید پس از زیر تکالیف
الهیه بیرون میروند و مرتد و کافر میشوند لهذا منع از بیان اسرار و رموز حکمت و علیات
در شریعت مطهره در این ازمنه مظلمه از صاحب شریعت غرا شده است تا زمان و بر بدو
و از اینجهت بود که حکیم علی الاطلاق باقتضای حکمت بالغه متدرجاً و مترتباً انزال احکام
تکلیفیه را بر رسول خود در مدت بیست و سه سال فرمود یکی را بعد از دیگری تا آنکه خوب گوش و
چشم و دل و سینه مردم تدریجاً پر شد و بهمین احکام باید رفتار نمایند تا روز قیامت ولکن در
زمان حضرت مهدی آل محمد ص که زمان بروز و ظهور نور است پاره احکام دیگر که آن زمان
زمان اقتضای او ست بیان میفرماید زیرا که آن زمان زمان ظهور نور ولایت حقه است که
او باطن انوار نبوت آنحضرت است لهذا در آن زمان باید عمل و رفتار باحکام ظاهره و باطنه
و باطنه کامنه غیر طاهره گردد و از این سبب بود که جناب امیر المؤمنین و سید الوصیین فرمود
که دیگر این قرآن را نخواهید دید تا زمان ظهور دولت حقه آل محمد ص و در زمان ظهور قائم ع
ظاهر خواهد شد زیرا که جامع اسرار احکام ظاهره و باطنه مکنونه میباشد و او الحال در
نزد قائم آل محمد ص مخفی است و از اینجهت است که آنحضرت در آن زمان حکم بباطن خواهد
کرد و طلب شهود و بینه نخواهد فرمود و طلب ایمان مؤمن ظاهری و باطنی را
قبول بکند و کافر و مشرک و منافق و مرتد باطنی را میکشد اگرچه در ظاهر ادعا

تغییر بعضی احکام

ادعاء اسلام و اظهار ایمان نماید پس آنچه آنجناب اظهار احکام نماید که بنظر مردم
عجیبه و غریبه و جدیده و متجدد و نماید همه همان احکام عتیقه حضرت رب العالمین است
که بر رسول امین خود سابق بر این فرستاده است ولیکن زمان عمل بآنها را از زمان ظهور
و دولت حقه آل محمد قرار داده است و اگر آنحضرت بعضی از احکام ظاهره را تغییر دهد
بواسطه این است که زمان عمل باین احکام از زمان نزول آنها است تا زمانیکه آنحضرت آن
را تغییر دهد و تغییر دادن آنحضرت همان انقضاء زمان عمل بآنها است و حکمی که بجای او بیان
میفرماید اول زمان عمل بآن حکم همان وقت است تا آنقدر که خدا از برای او زمان قرار داده
باشد چنانچه در زمان حضرت رسول صلعم بعضی از احکام را برقرار فرمود و چند وقتی بآن در قبال
نمودند و بعد او را خداوند عالمیان نسخ فرمود و حکم جدیدی برقرار در آن خصوص نموده
خواه آن حکم اول جاری در امم سالفه یا پیغمبر ماضی بوده است و حضرت هم بهمان طریق رفتار
نموده است یا آنکه حکم او نسخ شد یا آنکه اول آیه را خداوند در خصوص حکم نازل نمود و بعد از
آن آیه دیگر که ناسخ آیه اولی است نازل فرمود مثل نماز نمودن رو به بیت المقدس
که جاری و ساری در دین یهود بود و حضرت رسول صلعم هم چندی رو بآن جا نماز میکرد
تا آنکه یهود تغییر نموده طعنه باو زدند که دین ما را ادعا میکند و رو به قبله ما نماز میکند که ناگاه
جبرئیل در میان نماز آنحضرت نازل شد و شانه مبارک آنحضرت را گرفته و روی او را
بطرف مکه معظمه گردانید و مردم هم برگردیدند بحدیکه زنان بجای مردان و مردان بجای
زنان آمدند و آن یکنماز را بدو قبله ادا نمودند و آیه مبارکه اینما تکونوا فولّوا وجوهکم

نسخ احکام

شطر المسجد الحرام نازل شد و مثل عده زنان در وفات ازواج که اول یکسال بود
و بعد مبدل بچهار ماه شد و ده روز یا مثل حرمت جمع بین الاختین که اول یکمرد جمع
میان دو خواهر مینمود تا آنکه آیه وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ نازل شد
و مثل نگرفتن پسر زوجه پدر خود را که در اول میگرفتند تا آنکه آیه شریفه وَلَا تَنْكِحُوا
مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ نازل شد و مثل اینکه اول کسی که افطار در اول شب ماه مبارک رمضان
ننموده بود و میخوابید دیگر نمیتوانست افطار نماید در آنشب و فردای آنروز هم بایست روزه
بگیرد و چونکه یکی از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز جنگ احزاب خندق میکند
بود و شب خسته شد چون نماز مغرب را نمود و زن او رفت از برای او افطار مهیا نماید از
کثرت خستگی او را خواب در ربود چون بیدار شد افطار نکرده روز دیگر را هم روزه گرفت
و در همان حال باز مشغول کندن خندق گردید تا آنکه ضعف بر او مستولی شده غش نمود و
خداوند عالمیان ترحم فرموده و این تکلیف را نسخ نمود آیه مبارکه كُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى
يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ را نازل فرمود که از اول مغرب
بخورند و بیاشامند و بجا عند تا طلوع صبح صادق و غیر از اینها از احکام ناسخه و منسوخه که در
شرایع و ادیان انبیاء سالفه بوده است و همین ناسخ و منسوخ را خداوند در قرآن برقرار
داشت تا تطابق میان این شریعت این است با شرایع ماضیه و امم سالفه و قرون
خالیه شده باشد لهذا باقتضاء مقتضیات هر زمان بر وفق مصلحت احوال اشخاص از زمان
و اوضاع و اسباب احکام چند قرار داد تا از منه چندی چون زمان آنها سپری شد حکم

نسخ احکام

دیگر بجای او خواهد بود که امام زمان بیان اورا خواهد فرمود پس زمان عمل بعض احکام
تا زمان ظهور دولت حقه آل محمد است و از آن زمان ابتدا عمل ببعض احکام جدیده الالهیه
است تا زمانیکه خدا از برای آنها مقرر فرموده است و همچنین تا قیامت پس این معنی
منافات با عموم حلال محمد حلال الی یوم القیمة ندارد زیرا که مراد از قیامت
احتمال قیامت کبری و قیامت صغری هردو را دارد بلکه بعضی اخبار ائمه اطهار ع وارد
شده است که آنچه خداوند علامات قیامت را در قرآن میفرماید مراد قیامت صغری
میباشد که زمان رجعت آل محمد است در دنیا که اول و زمان ظهور قائم ایشان است
و حلال محمد از زمان حلیت او تا قیامت حلال است و همچنین است حرام او و مقصود
این است که دینی بجز دین او نیست و پیغمبری دیگر بعد از او نخواهد آمد و ائمه اطهار مروج
و مبین دین مبین او بوده و حضرت قائم ع بیان احکام شریعت او را میکند و مردم را بدین
مبین او دعوت میفرماید و هریک از ائمه تکلیفی داشتند و بآن تکلیف خود عمل نمودند
و حضرت قائم علیه السلام هم تکلیفی دارد که بجا خواهد آورد اگرچه در اول امر مورد
احکام در موزاو بر گوش مردم سنگین و ثقیل خواهد بود لکن بالاخره رواج خواهد
گرفت چنانچه منقول است که چون حضرت رسول خدا خواست از دنیای پر محنت
رحلت فرماید جبرئیل از جانب رب جلیل از برای سید نبیل جلیل دوازده صحیفه سر
بمهر طلای آتش ندیده از بهشت بیاورد که هریک از آنها باسم مبارک یکی از ائمه
اثنی عشر علیهم سلام الملک الاکبر بود و عرض نمود یا رسول الله خداوند عالمیان

ترا امر میفرماید که این صحیفه ها را بدست علی ابن ابیطالب که از او دوازده فرزند او
میباشد که امناء من و حامل علم من و اوصیاء و خلفای تو اند در روی زمین و هریک از
ایشان باید در اول امامت و خلافت خود صحیفه را که باسم او میباشد باز نماید و آنچه در او
نوشته شده است رفتار نماید بدون زیاده و نقصان و چون زمان وفات او میشود باید صحیفه
ها را بدهد با امامیکه بعد از او میباشد و او صحیفه خود را باز نماید و با او رفتار کند تا آخر ایشان
لهذا هریک از ائمه هدی از امیرالمؤمنین تا بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام بآنچه مأمور
بودند رفتار کردند از روی آن صحیفه و علمی که خدا بایشان عطا فرموده بود و آنچه بجا آوردند
از صبر و تقیه و در خانه نشستن و جهاد کردن و درس گفتن و دعا خواندن و احکام بیان
کردن و نشر اخبار و احادیث و اسرار نمودن همه در آنجا نوشته شده بوده است
که بجا آورد و اما حضرت صاحب الزمان از اول امامت او آنچه کرده است از غیبت
صغری و کبری و اظهار معجزات و خوارق عادات و اخراج توقیعات بواسطه بخبری است که
در آن صحیفه او نوشته شده است و در زمان ظهور خود هم با او رفتار میکند تا آنکه وارد کوفه
میشود و چون در آنجا استقرار گرفت روزی بمنبر تشریف میبرد و در حضور مردم و آن
سیصد و سیزده نفر که صاحبان لواء آنحضرت و حاملان حکم الله فی الارض میباشند دست
مبارک خود را در بغل خود میکند و آن صحیفه را بیرون میآورد و مهر او را در حضور مردم از سر او
بر میدارد و احکامیکه در او ثبت است از برای مردم میخواند پس چون آن مردمان
آن سخنان و کلمات عجیبه و غریبه متجدده الابراز و جدیده الاظهار را می شنوند همه

اظهار صحیفه کردن انحضرت

ایشان بکلی دوری و گریز و فرار میکذارند و از اطراف و جوانب از روح عالمیان فرار
می کنند زیرا که گوشهای آنها تاب شنیدن آن احکام را نیاورد و بر گوش و هوش
و دوش ایشان ثقیل و سنگین مینماید از باب إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا و ده
بصحراها و بیابانها و دریاها و کوهها میآورند و در اقطار عالم چون اقطار امطار در جا
منتشر متفرق و منتشر میشوند و کسی بشنیدن انجاب نخواهد ماند مگر وزیر بی نظیر آنحضرت.
یازده نفر از اخلص مخلصین و خواص خاص الخاص او که بعدد نقبای بنی اسرائیل میباشند
پس چون مردم باطراف عالم منتشر شدند ملجا و پناه و ماوا و منتهائی از برای خود نمی یابند
لهذا ناچار بخدمت آن فخر عالمیان عود مینمایند و مطیع و منقاد او میشوند وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ
فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا پس همه اهل آسمانها و زمینها باو ایمان
میآورند و او را استسلاماً قبول میکنند و وزیر آنحضرت معلوم نیست که چه کس خواهد بود
پس در آن زمان دست خود را بر سر مردمان میکشد که عقل ایشان کامل شود چنانچه گذشت
و آن وقت احکام عجیبه و غریبه را اظهار میفرماید و ایضاً از تتبع اخبار ائمه اطهار علیهم
السلام الملک الستار معلوم میشود که کلام حق و علم مطلق یکی است مثل نقطه واحده
و اقسام و اصناف و شعب دارد لهذا حضرت امیرالمؤمنین ع نقطه دائره الطالبین
فرمود که العلم نقطة كَثَّرَهَا الْجَاهِلُونَ و این نقطه بصورت الف در عالم ابجاد
جاری و ساری و بیست و هشت حرف شد پس جمیع علوم انبیاء و اوصیا و اولیا
و ابدال و اوتاد و اقطاب و نقبا و نجبا و فقها و علما و حکما و اطبا و شعرا و ادبا

در جفریین و رملیین و جفریین و مشائیین و اشراقیین و طبیعیین و جمیع علوم مختلفه اهل
علم و صنعت از کیمیا و ریمیا و هیمیا و سیمیا و لیمیا و زجر و طیر و اوقاع و لون و اوضاع
کون و صنعت ما یاکلون و ما یشربون و ما یلبسون و ما یبنون و ما یصنعون از اول
آدم تا زمان خاتم الوصیین که در میان عالم هست و ظاهر و باهر است که صد هزار رشته
دارد و صد هزار نوع و قسم است که هر علمی یک طایفه دیگر یک و یک طریق او را اداء
و فهمید میدانند و بعبارات مختلفه و بالسنه غیر متفقه و برموز و اسرار و زبر و بینات و تعبیر
و تلویحات و اشارات و کنایات و استعارات و تشبیهات بیان آنها را نموده اند
اولین و آخرین همه اینها از دو حرف از حروف اصل علم است و بیست و شش حرف
دیگر او باقی است که باید ظاهر شود و آنحضرت اطوار غریبه و اسرار عجیبه و احکام متجدده
باطنیه و اوضاع مکتومه و انواع علوم مکنونه و معارف مخفیه و عوارف شرعیه که حق
محض و محض حق باشند بیان فرماید و آنها بمردم بشناسند و بدانند و بیان او را آگاه شوند
و با در رفتار نماید از خیریت بشر بر ملک و جمیع مخلوقات در آن روزها ظاهر شود و لشگر
جهل و جنود ظلمت برطرف شود و جنود عقل و علم عالمگیر شود و با کمال عدالت
پنجاه سال آنحضرت با هیچکس معارضه نداشته باشد و مدارا با کسی نخواهد نمود
و او دوستی و آشنائی و خویشی و رفاقت برنمیدارد و هر کس از روی حقیقت و درستی
ایمان آورد و اطاعت و عبادت خالصه مخلصه لوجه الله نمود با معرفت احکام شرعیه
و عقاید حقه ملیه دینیه خود مقرب درگاه آله و مورد التفاتات بیگرانه آنحضرت شاه

و حد بودن علوم الهی

دین پناه خواهد بود والا او را گردن خواهد زد و خدعه و حیله و مکر و تذویر و
تدبیر و تقلب و ملعنت و شیطنت بکار او نمیرود و گول و فریب نمیخورد و واسطه بر
نمیدارد و رشوه نمیگیرد و امری بر او مشتبه نمیشود و تدلیس نمیتوان بر او نمود و تلبیس کار
از پیش نخواهد رفت و عرفا بمذهب و صوفیه بیدین و زهاد مغرورین و عباد و حمقا ر
و مقدسین خشک بی ادراک مجمه و ملبسین بلباس علما و عابدین باریا و سمعه و جاه
شوران بمبالات در طهارات بواطن و لب بهم زنان بی ایقان در از مان
بکار بر نمیخورند صد هزار از ایشان به نیم غاز نمی ارزد و بکاران در بار معدلت شعار حقیقت دثار
طریقت نثار شریعت آشکار نمیآیند و همه اصحاب و احباب اولو الالباب و علما
و فقها و فضلا و متقین و مؤمنین و خالصین و مخلصین و زاهدین و عابدین و مقدسین
خواهند بود که از روی حقیقت باشند و همین اشخاص حق شناس امنا و وزرا
و حکام و سرهنگان و یاوران او میباشند و بهر کس هر چه نماید بملاحظه رضای الهی نماید
و غیر رضای خدا را نظر نکند و مخالفین احکام شریعت غرا را حدود و تعزیر جاری
فرماید از قتل و جلد و رجم و ضرب و شتم و خویشی را ملاحظه نفرماید چنانچه شش دفعه
امر بقتل قریشیان نماید و در هر دفعه پانصد نفر ایشان را گردن بزند و بروایتی هر دفعه
هزار نفر را گردن بزند تا آنکه مردم احمق بگویند که او از قریش نمیباشد بجهة بیرحمی
و حال آنکه عین رحمت و کمال مرحمت و رأفت است که بالنسبه با ایشان عمل میاورد و با این
دشمنان را ایجان میکند و در خبری ارداست که چون مردم آنحضرت را بیرحمی و قتل نفس متهم سازند

آنجناب بمنبر بالا رود و یکتای نعلین حضرت گلگون قبای دشت نینوا و یکه تاز عرصه
کربلا سید الشهداء علیه آلاف التحیة و الثناء و روحی له الفداء را بیرون آورده
و فرماید اگر همه دشمنان را بکشم مقابل خون این بند نعلین نخواهد شد و در خبر دیگرست
که میفرماید اگر همه اهل عالم را بکشم در عوض این بند نعلین نمیشود پنجاه و یکم آنکه عرض
ایمان خالص از نواصب بکند که مراد قبول دین مبین با ولایت مطلقه امیر المؤمنین و سایر
ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین باشد هر کس قبول نمود فبها والا او را گردن خواهد زد
یا آنکه جزیه قرار خواهد داد و جزیهٔ او این است که چیزی بکمر او می بندد و او را از شهر
بیرون میکند و چون او بهر شهر و دهی که برود او را با آن علامت می شناسند و او را از آنجا
بیرون میکنند و همچنین تا آنکه یا بمیرد یا از عالم بدر رود یا آنکه توبه نماید و قبول ایمان و ولایت
حقهٔ مطلقه را کند پنجاه و دویم مانند حضرت رسول خدا متعرض افعال شنیعه و اعمال
قبیحه واقعه قبل از زمان ظهور نشود و مؤاخذه بر آنها نکند چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از اعمال و افعال زمان جاهلیت میفرمود بعد از بعثت در زمان استیلاء خود عفو از
آنها میفرمود اگر چه در حال کفر کارهای بد بزرگ کرده باشند چون قبول اسلام و
ایمان مینمود معفو بود چنانچه وحشی جگر عم آنحضرت را بیرون آورده در جنگ احد
و چون مسلمان شد حضرت از او عفو فرمود و او را انگشت و لکن فرمود از اینجا بیرون
برو که تو را نبینم پنجاه و سیم آنکه در آن زمان و زمان رجعت مردمان در تابستان
میوه زمستانی و در زمستان میوه تابستانی و در گرمسیر میوه سردسیر و در سردسیر

میوه گرمسیر خواهند خورد و برکتهای زمین و آسمان چنان فراوان شود که
درختان سالی دو بار میوه دهند و در هر درختی چندین میوه های مختلفه بار آورد
اگرچه بالطبیعه و الخاصیه مخالف یکدیگر باشند و زمین انواع بقولات و نباتات
و ریاحین و سبزی جات را از خود ظاهر نماید که کسی قبل از آن زمان اسمی از آنها
و رسمی از آن نعمتهای گوناگون نشنیده باشد پنجاه و چهارم آنکه جمعی از مرده ها را زنده
کند و جمعی زنده ها را مرده نماید و انتقام خوبان را از بدان بکشد که آنها را اذیت و
آزار کرده اند چنانچه در اوضاع رجعت بیان او خواهد آمد و این احیاء اموات
در زمان ظهور و رجعت بهمان ابدان عنصریه دنیویه است و این غیر از قیامت کبری است
و در قیامت کبری نیز مردم زنده میشوند پس لا اقل هر کس که بدنیا رجوع میکند دو دفعه
در دنیا زنده میشود بعد از موت و بسا میشود که بیشتر از دو دفعه نیز زنده میشوند هر کس
در عمل خود پنجاه و پنجم آنکه از برای حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام عروسی کند
در مدت چهل روز بطریقی که گوشها نشنیده باشند و چشمها ندیده باشند و بخیالها
خطور نکرده باشد و دیگر معلوم نیست که چه کس را عروس او نماید از مرده گان
باشد یا از زنده گان یا آینده گان پنجاه و ششم آنکه آنحضرت خاتم الاوصیاء باشد و در
اول ابتداء زمان رجعت شود و با وجود تشریف داشتن او حضرت سید الشهداء امام
حسین ع بدنیا رجعت فرماید بتفصیلی که ذکر میشود انشاء الله و آنجناب انتقام از قاتلین
و کشتگین و ظالمین آنحضرت خواهد کشید پس زنده های از بنی امیه را خواهد کشت و مرده

آنها را زنده میکند و میکشد و خداوند انتقام آنحضرت و سایر آل محمد ع از دشمنان
آنجناب میکشد چنانچه منقول است که در روزی که حضرت سید الشهداء علیه السلام
بدرجه رفیعه شهادت فایز شد ملائکه هفت آسمان بفزع و جزع و ناله آمدند و عرض نمودند
پروردگارا این ظالمان از بندگان تو فرزند دختر پیغمبر تو را باین خواری میکشند تو
بر ایشان حلم میفرمائی و انتقام از ایشان نمیکشی خطاب مستطاب از حضرت رب الارباب
بایشان رسید که ساکت باشید از جا بیرون نیاید مگر مثل شما بندگان که امر از ایشان
فوت میشود و ایشان از من فوت نمیشوند و هر وقت بخواهم انتقام از ایشان باین شخص
خواهم کشید نگاه بعرش نمائید چون ملائکه ملاحظه کردند دیدند شبح جوانی از نور متلألئ
با شمشیری ایستاده است که نور از روی او درخشان بود پس خطاب بایشان رسید
که بِهٰذا اَنْتَقِمُ مِنْ هٰؤُلاءِ الظّالِمِینَ یعنی باین شخص انتقام از این ظالمین خواهم
کشید و حضرت قائم ع بود که خداوند او را نشان ملائکه داد و در حدیث دیگر است که
آنحضرت در ضحضاح نور ایستاده در عرش با اشباح طیبه ائمه طاهرین علیهم السلام که
حضرت رسول ص در شب معراج آنها را دید و ملاحظه فرمود پنجاه و هفتم آنکه معجزات و
خوارق عادات بعضی از انبیاء را از آنحضرت بخواهند و آنها را از برای ایشان ظاهر فرماید
چنانچه در خبری وارد است که چند نفر از اولاد بزرگان و اهل عناد و استکبار از آنحضرت
معجزات جمعی از انبیاء را بخواهند و چون اظهار میفرماید آنها را استنکار میکنند و مبتلا
مبتلا می شوند اول آنکه شخصی از ماوراء النهر معجزه حضرت الیاس را مطالبه نماید پس

وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ و از روی آب دجله عبور فرماید که ته موزه‌اش تر نشود پس چون آنملعون ملاحظه این معجزه را کند گوید این سحر و جادو است پس آنجناب حکم بآب فرماید که بگیر او را آب او را بگیرد و هفت روز در میان آب بماند و فریاد کند که این جزای کسی است که انکار امام زمان خود را نماید پس بعد از آن غرق شده از راه آب به تنور آتش جهنم بفتد دویم آنکه شخص متکلمی از اهل اصفهان از آنجناب معجزه خلیل الرحمن حضرت ابراهیم را بخواهد پس آنحضرت امر فرماید که آتش عظیمی بر افروخته نماید پس بفرماید سُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و باتش داخل شود و بعد از مدتی که در میان آتش باشد سرده سالم بیرون آید پس آن اصفهانی ملعون بگوید عجب ساحر ماهری است آنحضرت باتش امر فرماید که او را بگیر آتش او را بگیرد در خود فرو برد و او فریاد کند که این جزای منکر امام عصر است سیم آنکه شخصی از اهل فارس معجزه حضرت موسی بن عمران را از او بخواهد پس آنجناب بفرماید وَأَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ و عصای خود را بر زمین بیندازد که ناگاه اژدهای عظیمی شود آن ملعون فارسی گوید سحر است لهذا آنحضرت امر فرماید که این اژدها او را فرو برد و او فریاد ~~بر دارد و فریاد~~ نماید که این جزای کسی است که انکار امام عصر خود را نماید بگوید و فریاد کند و استغاثه نماید تا آنکه او را فرو برد و از شکم اژدها بقعر جهنم داخل گردد چهارم آنکه مردی از اهل آذربایجان استخوان پوسیده بدست خود بگیرد و بیاورد و بگوید مثل عیسی بن مریم این را زنده کن پس آنحضرت دعا نماید و آن استخوان پوسیده در آید و عرض کند که ای امام معصوم

اظهار معجزات پیغمبران

هزار سال است که بعذاب گرفتارم بدعای تو امید نجات دارم پس آن ملعون حمل بر سحر کند این معجزه ظاهره را حضرت امر فرماید که او را بدار کشند و تا هفت روز زنده باشد و فریاد نماید که این جزای کسی است که انکار اعجاز امام عصر خود را کند و بعد از هفت روز بدرک واصل شود پنجم آنکه شخصی از اهل عمان عرض نماید که مثل داود آهن در دست خود نرم نماید بدون آتش و کوره و دم پس آنحضرت پارچه آهنی بدست بگیرد و چون موم نرم کند عمانی او را حمل بر سحر نماید ناگاه آنجناب آن آهن را مستوی نماید و طوق گردن آنملعون بیندازد و او فریاد کند که این معجزه عذابی است از برای کسی که انکار امام عصر خود را نماید و انکار اعجاز او را نماید تا آنکه هلاک شود ششم آنکه مردی از ترکان عرض کند که حضرت ابراهیم کارد تیز بر حلق نازک حضرت اسمعیل نهاده و نبرید تو هم مثل او را بجا بیاور تا این معجزه میدانم پس آنحضرت کاردی بدست او دهد که سر پسر خود را ببرد چون او کارد تیز بحلق اطفل یعقوب نام گذارد او نبرد آنملعون کارد را از غضب بزمین زند و بگوید سحر بزرگی است که حضرت این کار را امر فرماید که خود بخود برخیزد و گردن آنملعون را ببرد و او فریاد کند که این جزای منکر معجزه امام عصر خود است هفتم آنکه یکی از اعراب یک معجزه حضرت محمد مصطفی صلّی الله علیه و آله و سلّم را از آنحضرت طلب نماید و او امر فرماید شیری را که از بیابان بیاید و شهادت بامامت و خلافت او دهد که هر کس بفهمد و بشنود و بداند آنملعون او را حمل بر سحر نماید لهذا آن شیر را امر کند که او را بدرد و او فریاد کند این جزای انکار اعجاز امام عصر است

معجزات آنحضرت

نورد وازدهم بدانکه حضرت صاحب الزمان چون جمیع ادیان و ملل و نحل را
بیک دین و مذهب و آئین برگرداند و علم علم و عدل و عقل را در وسط ربع مسکون
زد و جمیع شهرها را مسخر نمود و سلطنت و پادشاهی تمام روی زمین مستقل باو شد
و دنیا را امن و امان گردید که اصلا ظلم و جوری در او نماند و نور عدل عالم را فرو
گرفته و ظلمت ظلم و کفر و فسق و شرک و ارتداد از دنیا برطرف شود و سیصد و نه سال
بعدد لبث اصحاب کهف در غار پادشاهی در دنیا نماید و بعضی از اوقات دنیا
الاستقلال تمام روی زمین شود و چون زمان دوره سلطنت آنحضرت بآخر رسد روزی
از کوچه از کوچهای کوفه عبور فرماید که ناگاه زنی ملیحه نام یا سعیده چیزی از بالای بام
بر فرق مبارک آنحضرت امام حسین ع در آن زمان بدنیا رجوع فرموده باشد او را غسل
داده و کفن کرده و باو نماز نموده و در نزد جد بزرگوارش دفن نماید و این اول
رجعت است بتفصیلی که میاید پس از کلمات بعض از علماء اعلام و فقرات ادعیه
ماثوره از ائمه انام و بعضی اخبار و آثار که محدثین فخام روایت نموده اند چنین
ظاهر میشود که قبل از بروز و اشتهار رجعت حضرت سید الشهدا بعد از شهادت
حضرت قائم آل محمد ص دوازده نفر از اولاد حضرت قائم ع و عترت حضرت
سید الشهدا باسم دوازده مهدی در دنیا بجای حضرت قائم ع ملک
داری نمایند و در خبری مرویست که این دوازده نفر امام نیستند بلکه مهدی
میباشند که قومی هستند از شیعیان ما که مردم را دعوت بموالات و ولایت ائمه اطهار

دوازده نفر مهدی

از اهل بیت رسول خدا مینمایند و ایشان را راغب بمودت و محبت و ولایت با و اطاعت و
عبادت خداوند عالمیان میکنند و ایضاً در خبر دیگر مرویست از حضرت رسول
کبار که ایشان دوازده مهدی میباشند که خلق را هدایت براه راست حق مینمایند
و چون وقت رحلت و شهادت حضرت قائم آل محمد ع میشود امر هدایت و سلطنت را
تسلیم پسر خود که اول از آن دوازده مهدی است مینماید و از برای او سه اسم میباشد
یکی احمد است که اسم من است و یکی عبدالله است که اسم پدر من است و یکی مهدی است
شاید او سه اسم علمی داشته باشد یا آنکه مشهور باسمی او را بیکی از این سه اسم بخوانند اگرچه
بعض آنها لقب او باشد و این حدیث غیر از حدیثی است که حضرت رسول ص درباره حضرت
قائم ع فرموده است که یواطی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی که او را عبدالله عمر
روایت میکند و منافات هم با عترت سید الشهدا بودن ایشان ندارد زیرا که حضرت
قائم ع از عترت آنحضرت است و این دوازده نفر از اولاد حضرت قائم ع میباشند بنابرین
روایت و این اخبار اگرچه بحد صحت و اطمینان نفس نرسیده اند که بتوانم اظهار آنها را
تفصیلاً بیان کنم اگرچه اعتبار هم شاهد و قرینه بر صحت آنها میباشد که چون تطابقی میان اول
خاتم الانبیاء و خاتم الاوصیاء باید در اظهار انوار و ابراز دین و احکام و اسرار باید
و بعد از آنحضرت دوازده امام خداوند عالمیان برقرار فرموده و آن دوازده نفر
علی بن ابیطالب ع و یازده فرزند اطهار او میباشند پس بعد از حضرت قائم ع که امام دوازدهم
است باید دوازده نفر از اولاد او حکومت و ریاست و سلطنت نمایند و مردم را هدایت

دوازده نفر مهدی بعد از آنحضرت

مبین و آمین حضرت سید المرسلین محمد بن عبد الله ابن المطلب بن هاشم بن عبد مناف
نمایند و دین او را رونق دهند و ترویج نمایند و مردم را با طاعات و عبادات
الهی و محبت و مودت و ولایت اهل بیت رسالت پناهی دعوت نمایند و در دنیا سلطنت
کنند و عدل و داد را بر پا دارند و نگذارند ظلمت ظلم در عالم پهن شود و این
امریست اعتباری که مناط یقین نمیشود و لکن در آنها چند احتمال میرود اول آنکه چنانچه
این دوازده نفر از اولاد حضرت قائمند از ارکان و صاحب منصبان علما و فقها و قضات
انصار باشند لهذا بعد از شهادت آنحضرت مردم را دعوت بحق کنند پس احتمال
دارد که همه در زمان رحلت آنحضرت موجود باشند و لکن یکی بعد از دیگری قیام
نمایند بامر هدایت مردم و بنا بر این شاید همه از اولاد صلبی آنحضرت باشند بلا واسطه
یا از اولاد او باشند با واسطه زیرا که سابقاً دانستی که از برای آنحضرت هزار
نفر از اولاد و احفاد خواهد شد که آنها را ابجاد نفر ستند و احتمال دارد که در
زمان شهادت او جمیعاً موجود شوند و دنیا را بعدل و داد و حقه و سلطنت نگاه
دارند تا آنکه ظهور و بروز رجعت حضرت سید الشهداء علیه السلام عالم گیر گردد و
شیوع پیدا کند که همه کس بداند و بفهمد و امر آنحضرت قوام پیدا نماید دوم آنکه شاید
حضرت سید الشهداء بعد از شهادت حضرت قائم ع رجعت فرماید و این دوازده نفر
از اولاد حضرت قائم سلطنت کنند و مردم را نگاهداری کنند و اخبار از ظهور و رجعت

امام حسین ع بدهند و گوش مردم را پر کنند و ایشان را دعوت بحق نمایند تا آنکه چون
دوره ایشان بسر آمده باشد اهل آن زمان عقاید و اذعان و ایقان برجعت آنحضرت
نمایند و منتظر قدوم میمنت ملزوم و جبت لزوم او باشند سیم آنکه احتمال دارد که ایشان وکلاء
حضرت سید الشهداء ع باشند قبل از شیوع و افشای رجعت آنحضرت علی رؤوس الاشهاد
و ایشان بخدمت آنحضرت برسند و عامه تا پس از نظر نور جمال با کمال آنحضرت ممنوع باشند
تا مدتی که این دوازده نفر وکلاء آنحضرت دوره خود را بسر برند و صیت رجعت آنحضرت
بجمیع اقطار عالم منتشر گردد و چون دوره ایشان بسر آید آنحضرت رجعت ظاهره فرماید و عالم
بنور جمال بیمثال خود منور فرماید چهارم آنکه این دوازده نفر شاید اوصیاء حضرت قائم ع
باشند که از اولاد او و عترت جناب سید الشهداء ع باشند و صریح این مضمون فقره
دعاء روز سیم ماه شعبان المعظم که روز تولد حضرت سید الشهداء ع است و مرحوم محدث مجلسی
در کتاب زاد المعاد آن دعا را از حضرت صاحب الزمان نقل میکند و او در مدح و نعت و وصف
آنحضرت است که یک فقره مبارکه او این است که اَلمُعَوَّضِ مِنْ قَتْلِهِ اَنَّ الاَئِمَّةَ مِنْ نَسْلِهِ
وَالشِّفاءَ فی تُرْبَتِهِ وَالْفَوْزَ مَعَهُ فی اَوْبَتِهِ وَالاَوْصِیاءَ مِنْ عِتْرَتِهِ بَعْدَ قائِمِهِمْ
وَغَیْبَتِهِ حَتّی یُدْرِکُوا الاَوْتارَ وَیَثْأَرُوا الثّارَ وَیُرْضُوا الْجَبّارَ وَیَکُونُوا خَیْرَ اَنْصارٍ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِمْ مَعَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَالنَّهارِ یعنی عوض داده شده است در مقابل
شهادت آنحضرت چند چیز اول آنکه ائمه اطهار از نسل آن بزرگوار باشند چنانچه نه امام از
اولاد و احفاد او بودند دوم آنکه شفا در تربت با برکت و میمنت آنحضرت قرار داده شده

که هر مریضی که تربت آنجناب را با شرایط او و اعتقاد درست بخورد از مرض خود شفا خواهد یافت مگر آنکه اجل حتمی او رسیده باشد که چیزی مانع از او نخواهد بود مگر معجزهٔ بزرگ سیّم آنکه رستگاری با رجعت او خواهد بود در برگردیدن او بدنیا پس هر کس با او رجعت نماید رستگار دنیا و آخرت خواهد بود چهارم آنکه اوصیاء حضرت قائم عجّل الله فرجه در عترت حضرت سیّد الشهداء خواهند بود بعد از حضرت قائم و غیبت او پس اوصیاء بنابراین فقرهٔ دعا باید همه همین دوازده نفر مهدی باشند که بعد از رحلت و شهادت حضرت مهدی آل محمّد میباشند بچند دلیل اوّل آنکه فرمود اَنَّ الْاَئِمَّةَ مِنْ نَسْلِهِ که ائمه هدی که نه امام باشند از نسل آنحضرتست دوّیم آنکه اوصیاء از عترت اویند و این اوصیاء باید غیر از ائمه باشند زیرا که اصل در کلام تأسیس است نه تأکید و اگر مراد از اینها ائمه باشند تأکید در کلام لازم میآید و این خلاف اصل است سیّم آنکه فرمود بَعْدَ قائِمِهِمْ وَ غَیْبَتِهِ یعنی اوصیاء از عترت حضرت سیّد الشهداء بعد از قائم ایشان خواهد بود و حال آنکه ائمه هدی قبل از آنحضرت بودند پس ایشان مراد از اوصیاء نخواهند بود چهارم آنکه فرمود بعد از غیبت آنحضرت این اوصیاء خواهند بود و مراد از این غیبت رحلت و شهادت او ست نه غیبت او خواه غیبت صغری او باشد و خواه غیبت کبری او باشد اما در غیبت صغری آنحضرت دوازده نفر اولاد نداشت که از اولاد و عترت حضرت سیّد الشهداء باشند زیرا که در آن وقت یکزن از اولاد ابولهب گرفت و دیگر معلوم نشد که زن دیگر گرفت یا نه و اولادی

تحقیقات

از برای او شد یا نه دوازده نفر وصی هم نداشت بلکه در مدت هفتاد سال و کسری غیبت صغری چهار وکیل داشت از مردمان مختلفه خارجه که سیّد هم نبودند و امّا در غیبت کبری که آنجناب وکیل و نه نایب خاص هیچکدام نداشت و نخواهد داشت و اولادی از او معروف نشد مگر در آنشهرها که از انظار مخفی میباشند چنانچه آنها گذشت پس باید مراد از این غیبت رحلت و شهادت آنحضرت باشد لهذا در این فقره اطلاق اوصیاء بر او نموده است زیرا که فرق در میان وکیل و وصی آنستکه وکالت در حیات شخص است و وصایت بعد از موت او ست پس این دوازده نفر اوصیاء آنحضرت بعد از رحلت او خواهند بود و حضرت قائم آنها را تعیین خواهد فرمود حَتّٰى یُبْدِیَکُوا الْاَوْتادَ وَ یُثارُ الثّارُ وَ یَرْضَوُا الْجَبّارَ وَ یَکُونُوا خَیْرَ اَنْصارٍ تا آنکه در یابند خونها را مطالبه نمایند خونها را و خوشنود نمایند خدای جبّار را و بوده باشند بهترین انصار و احتمال دارد که همین دوازده نفر آنان باشند که در خدمت حضرت صاحب الزمان ثابت مانند و فرار نکنند در وقتیکه حضرت آن صحیفهٔ مبارکه را در بالای منبر کوفه از برای مردم بخواند و همه مردم فرار نمایند و تاب شنیدن آن احکام و اسرار را نداشته باشند و ایشان در رکاب ظفر انتساب آنحضرت جهاد نمایند و طلب خون کشتگان و شهیدان آل محمّد را کنند و خدا را بخدمت و عبادت و اطاعت و جهاد راضی نمایند و بهترین انصار حضرت قائم باشند و خدا عمر ایشان را طولانی فرماید که بعد از حضرت قائم یکی بعد از دیگری وصایت آنحضرت را بجا بیاورند و حضرت سیّد الشهداء همه ایشان را بعد از دفن حضرت قائم بنا بر وصیّت او برقرار بدارد و خود در بلاد

تحقیقات

و ناحیه از نواحی مشرق و مغرب با کفار جهاد نماید یا با منکرین ولایت ایشان یا بگیرند رجعت ایشان مشغول مدافعه و منازعه و محاربه باشند تا آنکه تسخیر تمام مملکت دنیا را نماید و دوره این دوازده نفر هم بسر رفته باشد آنوقت حضرت سید الشهداء علیه السلام پادشاه تمام روی زمین شود چنانچه در رجعت احوال او را بیان میکنیم و در خبری وارد شده است که وفات میکند مهدی این امت چهل روز پیش از قیامت و در آن چهل روز دنیا و اهل عالم بی امام و خلیفه و حجت خواهند بود و شاید این وفات او در زمان رجعت او بدنیا باشد که هر یک از ائمه باز بدنیا رجوع کنند تا حضرت صاحب الامر چون دوره او تمام شود رحلت نماید بدون اینکه کشته شود تا جمع میان این حدیث و احادیث سابقه و حدیث ما منا الا شهید شود که در یک دوره شهید شوند و در یک دوره بمرگ خود بمیرند و چون در زمان ظهور شهید شود پس در زمان رجعت او باید باجل موعود خود بمیرد و چون وفات نمود زمان هرج و مرج شود زیرا که حجت الهی از میان مردم منقطع شده است و باید زمین از هم پاشیده شود و اهل خود را فرو برد بعموم حدیث لَوْ دُفِعَ الامام لَساخَتِ الاَرْضُ بِاَهْلِها پس سد یاجوج و ماجوج مفتوح شود و فتنه ایشان عالمگیر میگردد و دنیا را پر می کنند و دریاها و صحراها را خشک مینمایند و صدای همهمه جمعیت ایشان تا صد فرسخ میرود تا چهل روز مقدمات قیامت ظاهر میشود و دود عالم را میگیرد و قیامت برپا میشود و آتشی از قعر عدنان ظاهر شود و این چهل روز بعد از خروج طامة الکبری است و در آن ایام سد باب توبه شود و آفتاب از مغرب طلوع میکند از قبل

باشد بر زمین نزول میکند چنانچه در کتاب عقاید الشیعه نوشته ام و در بعضی اخبار وارد شده است که کسی که بخواهد درک ظهور آنجناب نماید مداومت باین دعا کند در همه اوقات خصوصاً بعد از نماز صبح بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ اَللّهُمَّ عَرِّفْنی نَفْسَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی نَفْسَكَ لَمْ اَعْرِفْ نَبِیَّكَ اَللّهُمَّ عَرِّفْنی رَسُولَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی رَسُولَكَ لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَكَ اَللّهُمَّ عَرِّفْنی حُجَّتَكَ فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دینی

نور سیزدهم در بیان کیفیت رجعت مؤمنین آل محمد است در دنیا بعد از شهادت آنها با جمعی از مردمان از شیعیان و غیر ایشان از این امت و سایر امتهای پیغمبران با خود ایشان و در اینجا بیان میکنیم ادله رجعت حضرت سید الشهداء و ایشان را از آیات و اخبار و آثار ائمه اطهار و کیفیت رجعت حضرت سید الشهداء و سایر ائمه هدی و حضرت مولا امیر المؤمنین علیه السلام و رفتار ایشان با کفار و منافقین و فساق و مشرکین و فجار و منافقین از مرده ها و زنده ها و سلطنت و شکایت و هدایت نمودن ایشان را در او چند نور است نور اول در ادله رجعت است از عقل و نقل از آیات و روایات و فقرات زیارات و دعوات بدانکه واجب است اعتقاد نمودن برجعت آل محمد صلعم بدنیا قبل از قیامت کبری و این از جمله اصول مذهب اثنی عشریه است و منکر این اعتقاد از مذهب جعفر علیه السلام خارج است چنانچه جماعتی از اهل سنت و جماعت از امت حضرت رسالت منکر رجعت میباشند و این اعتقاد برجعت از جمله خواص خاص الخاص شیعه اثنی عشریه است

مثل حلیت متعه و طریقه وضوء و عدم جواز مسح بر خفین اختیاراً و دست باز نماز کردن
و قنوت خواندن و حج تمتع بجا آوردن و عول و تعصیب در میراث نکردن و بر
خاک سجده نمودن و غیر از اینها از خصایص ایشان و ادلهٔ نقلیه بر ثبوت رجعت اجمالاً
بسیار است و عقل هم امتناعی از این ندارد که جمعی از مرده گان خداوند عالمیان بجهت
مصالح چند در دنیا زنده نماید تا آنکه وعده های او بجا بیاید و تا آنکه فضایل جمعی معلوم
و محقق شود و تا آنکه قصاص با آخرت نیفتد و تا آنکه مستحق اشخاص چند از دنیا بهره
که در دنیا قبل از او محروم و خوار بودند و تا آنکه کسانی که بکفر و شرک ... و تا فی الذات لذا
از دنیا بردند و مردان خدا را مغلوب و منکوب و محروم نمودند با ایشان تلافی نمود
و تا آنکه تطابق میان این امت مرحومه و سایر امم سابقه واقع شود چنانچه خداوند جمعی
از سابقین را باتفاق شیعه و سنی و یهود و نصاری و مجوس بعد از مردن ایشان بهمان
بدنیا بر گردانید و جمعی از ایشان در دنیا زندگانی نمودند و آنها بسیارند چنانچه خدا
عالمیان در قرآن مجید و فرقان حمید حکایات ایشان را از برای حضرت پیغمبر آخر الزمان
بیان میفرماید منها آیهٔ مبارکهٔ ثُمَّ بَعَثْنَاکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ است و قصه
او این است که حضرت موسی چون توریه را از برای بنی اسرائیل آورد و گفت خدا با من
در کوه طور تکلم مینماید و مرا کلیم خود قرار داده است قوم او از او درخواست نمودند
که ما را با خود ببر تا ملاحظه تکلمات الهیه را نمائیم پس موسی لاعلاج هفتاد نفر از بزرگان
و علماء و صلحاء و مقدسین و فقهاء و مؤمنین از قوم خود انتخاب نمود لقوله تعالی وَاخْتارَ مُوسی مِنْ قَوْمِهِ

سَبْعِینَ رَجُلاً لِمِیقاتِنا و آنها را با خود بکوه طور برد و ایشان در زیر کوه ماندند و موسی
بالای کوه رفته مناجات نمود که ناگاه دیدند از جهات سته صوت جانفزائی
ظاهر شد که شبیه بسخنان مخلوقات از آدمیان و جنیان و سایر صاحبان روح نبود
و آن صدائی بود حادث که خداوند او را از قدرت کامله خود در هوا خلق فرمود
و چون التذاذی از این کلمات قدرت علامات حاصل نمودند و موسی آمد نزد ایشان
ایشان حیا را بکناری گذارده در کمال جسارت و سفاهت گفتند ما از کجا بدانیم
که این صدا و تکلمات الهیه است با ایمان نمیآوریم و تصدیق نمی کنیم مگر آنکه آشکارا
خدا را ملاحظه نمائیم و کیفیت تکلم نمودن او را ببینیم لقوله تعالی لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّی
نَرَی اللهَ جَهْرَةً پس چون این خواهش محال را نمودند و حضرت موسی هم من باب الهی
از زبان ایشان این خواهش را بمعرض عرض در آورد تا آنکه بر ایشان بفهماند که این
امر محال است و جواب لَنْ تَرانی از مصدر اجلال شنید و صاعقه آمده و همه ایشان را
سوزانیده مردند لقوله تعالی فَأَخَذَتْکُمُ الصّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ و موسی هم قدری
غش نمود لقوله تعالی وَخَرَّ مُوسی صَعِقاً و چون بهوش آمد توبه و انابه نمود و یاران خود را
سوخته دید عرض کرد پروردگارا اگر من بسوی قوم خود برگردم بمن اینها میگویند
ایشان را بردی و کشتی که دروغ تو ظاهر نشود پس آنها را زنده بفرما تا آنکه خود بگویند
آنچه را که دیدند و شنیدند از امتناع رؤیت ذات اقدس تو پس خداوند ایشان را
زنده فرمود لقوله تعالی فَبَعَثْناکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ پس باز گردیدند و بقوم خود گفتند

زنده شدن اموات

و منها آنکه جماعتی از امت پیغمبران از خوف طاعون گریختند پس خداوند عالمیان
ایشان را یکدفعه کشت و بعد از مدتی یکدفعه ایشان را زنده فرمود و در دنیا زندگانی
نمودند لقوله تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ
الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ و منها حکایت عزیر یا دانیال
با خبر قبل است که خداوند عالمیان او را بیان میفرماید فی قوله المبارک أَوْ كَالَّذِي
مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ
مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا
أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ یا مثل آن کسی که گذشت بطریق عبور
بر دهی یا شهری و دید که خانهای آن شهر مجموعاً خراب شده است و سقفهای آنها
افتاده است و مردم او همه مرده اند بروی یکدیگر که استخوانهای آنها بقدر کوهی
جمع شده بودند پس با خود گفت که کی زنده خواهد نمود اینها را خدا پس میرانید خدا
او را بقدر صد سال پس بعد از آن او را زنده فرمود گفت خدا با او یا ملکی با او گفت
با خود بخود گفت که چه قدر خوابیده جواب داد یکروز یا بعضی از روز را خوابیده ام گفت
باو که صد سال است که در اینجا درنگ نموده خوابیده پس خطاب باو رسید
که میخواهی از برای تو اینها را زنده کنم و تو پیغمبر بر ایشان باشی عرض کرد بلی خطاب
باو رسید که بر روی این استخوانهای پوسیده آب بپاش (چون آب پاشید) در همان ساعت آن
استخوانهای پوسیده از زیر بالا و از بالا بزیر آمدند و بهم متصل شدند و یکدفعه زنده شده بلند

آیات مربوطه برجعت

و همه خوب شدند و در روایتی آن روز روز نوروز فرس عجم و اول برج حمل بود پس معلوم
که خداوند عالمیان جمعی از مرده گان را در سابق از زمان زنده فرموده است
و ایشان بدنیا رجوع کرده اند پس چون این دین مبین ناسخ همه دینهاست و این امت
آخر همه امتها میباشند لهذا باید آنچه در آنها واقع شده در این امت نیز واقع شود
تا تطابق حاصل آید و منها آیه مبارکه وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا
مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ که دلالت بر وقوع رجعت دارد زیرا که
میفرماید روزیکه محشور نمائیم ما از هر امتی یک فوج و دسته و طایفه را از آنجمله کسی
که تکذیب مینمودند بآیات ما پس ایشان از جمله حبس شده گان میباشند و ما ایشان را حبس
کرده و نگاه داشته ایم که انتقام از ایشان بکشیم و در خبری وارد شده است که شخصی
بخدمت حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم عرض نمود فدای تو شوم مردم
گمان میکنند که این آیه در خصوص قیامت نازل شده است آنحضرت از روی غضب و
انکار فرمود که آیا در قیامت از هر امتی یک طایفه را مبعوث و محشور میفرماید و سایر مردم را
بحال خود میگذارد و ایشان را زنده نمیفرماید حال آنکه خدا درباره قیامت کبری میفرماید
وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا محشور فرمودیم ایشان را یعنی مخلوقین را پس وا نگذاشتیم
از ایشان احدی را یعنی همه مردم را محشور مینمائیم و ایضاً میفرماید وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا
كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا و نمیباشد از شماها کسی مگر آنکه وارد بر جهنم خواهد شد
و این میباشد امر حتمی که بر خدا میباشد که این کار را بکند زیرا که همه مردم باید از پل صراط بگذرند و او حتم است

که بروی جهنم کشیده شده است پس معلوم شد که در زمان رجعت است که بعضی از
مکذبین را خدا زنده مینماید و ایجاب جزئی منع سلب کلی را میکند پس همینکه بعض مکذبین
بنص صریح آیه رجعت بدنیا نمودند بعدم قول بفصل رجعت محقق میشود پس نفی اهل
سنت او را از کمال حماقت و جهالت است بلکه تکذیب بخدای تعالی است و منها قوله
تعالی است که میفرماید اِنّا لَنَنصُرُ رُسُلَنا وَالَّذینَ آمَنُوا فِی الحَیوةِ الدُّنیا وَ
یَومَ یَقُومُ الاَشهادُ یعنی بدرستیکه هر آینه نصرت و یاری خواهیم فرمود رسولان
و پیغمبران فرستادگان خود را با آن کسانیکه ایمان بایشان آورده اند در زندگانی
دنیا و در روزیکه شاهدها می ایستند بجهة اقامه شهادت و در تفسیر این آیه مبارکه از حضرت
امام الباطن والظاهر والنور الزاهر الباهر و صاحب المناقب و المفاخر امام محمد باقر
علیه سلام الله الملک الغافر منقول است که آنجناب فرمود قسم بخدا که مراد پروردگار
عالمیان از این آیه مبارکه نصرت دادن پیغمبران و مؤمنان بایشان است در زمان
رجعت آیا تو ندانسته که بسیاری از رسولان و مؤمنان بدست کافران و مشرکان و
منافقان و ظالمان و فاسقان و فاجران کشته شدند در حالت مظلومیت و مقهوریت
و کسی یاری ایشان را نکرد تا آنکه بخواری و زاری بدون نصرت و یاری ناکام از
این دنیا بدر رفتند پس اگر مراد نصرت دادن ایشان در قیامت کبری باشد کذب
بر کلام الهی وارد میاید که زیرا که میفرماید ما در حیات دنیا و زندگی یاری رسولان
خود و مؤمنان ایشان را میکنیم پس چون در آن زمان نکرده است یاری ایشان را باید ثانیاً

ایشان را یاری کند و نصرت دهد تا آنکه وفا بوعده خود فرموده باشد والا
کذب و خلف وعده بر او لازم میاید و این عین کفر و ارتداد است و تخلف
خدا از وعید جایز است نه از وعده علاوه بر اینکه او را بصیغه متکلم مع الغیر
فعل مضارع بیان فرموده است که دلالت بر حال و استقبال هر دو میکند و در
زمان رسول خدا که این آیه نازل شد رسولی بغیر آنحضرت باقی نمانده بود که خدا
این حال خدا آنها را یاری نماید و همه کشته شدنی از آنها کشته شده بودند و لفظ
رسلنا را هم بجمع بیان فرموده است پس این آیه و آیه سابقه بر او حجت صریحه قاطعه
اهل سنت و جماعت میباشند که منکر رجعتند و منها آیه مبارکه هُوَ الَّذی اَرسَلَ
رَسُولَهُ بِالهُدی وَ دینِ الحَقِّ لِیُظهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّهِ وَ لَو کَرِهَ المُشرِکُونَ
میباشد و این آیه شریفه دلالت بر ظهور حضرت مهدی عجل الله فرجه بالاشاره میکند زیرا
که میفرماید او است خدائی آنچنانکه فرستاده است رسول خود را بهدایت و دین
حق تا آنکه ظاهر و غالب نماید او را بر همه دینها و هر چند که نخواهند مشرکان و تا بحال که
۱۲۷۵
هزار و دویست و هفتاد و پنج سال است که از هجرت آنحضرت میگذرد دین اسلام غالب
بر همه دینها نشده است زیرا که یهود و نصاری و مجوس و سایر ادیان و ملل و نحل و مذاهب
مختلفه در دنیا بسیار میباشند و بعضی از آنها غالب بر دین اسلام هستند مثل طوایف مختلفه
نصاری از روسیه و فرنگستان از انگلیسیه و فرانسیه و فرنکیسیه و گرجستانیه و عثمانیه و صینیه
از صین و ماصین و ختا و ختن و هندوستان و غیر از ایشان که غالب بر اهل اسلام

اسلام و مسلمین میباشند پس باید خداوند بزرگی از اهل اسلام آل محمد بر انگیزاند تا اکثر
همه دینها را یک دین محمدیه برگرداند و سایر ادیان را از میان بردارد و اهل آنها را
منکوب و مغلوب و مقهور و مقطوع نماید تا آنکه در دنیا نماند بجز دین محمدی و آئین احمدی
و الّا باید کذب لازم بیاید بر خدا و قول این کفر است و یا باید خلف وعده بر او
لازم بیاید و اینهم نقص بر او ست و یا باید کسی بیاید که عالم را از کفر و شرک و ظلم
و جور پاک نماید و نور علم و دین حق و عدل و داد را در عالم پهن کند و او حضرت بقیة الله
فی الارض جناب مهدی آل محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم است چنانچه خداوند عالمیان
در چند جای از قرآن این وعده را فرموده است که این دین مبین را غالب نماید و اهل او را
با قوت و شوکت و تمکین و وقار و سلطنت و امنیت قرار دهد و منها آیه مبارکه است
که فرموده وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ
فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضَیٰ
لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا یَعْبُدُونَنِی لَا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئًا
وَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذٰلِکَ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ وعده فرموده است خدا
آنچنان کسانی را که ایمان آورده اند از شما و عمل صالح کرده اند که هر آینه خلیفه نماید
ایشان را در زمین چنانچه خلیفه نموده است کسانی را که از پیش از ایشان بوده اند
و هر آینه ممکن فرماید از برای ایشان دین ایشان را که راضی شده است با و از برای
ایشان و هر آینه بدل نماید ایشان را از بعد خوف ایشان بامنی که در حال امنیت عبادت نمایند خدا را

و شریک از برای من قرار ندهند چیزی را و کسیکه کافر شود بعد از این پس ایشان
همان فاسقان میباشند در تفسیر این آیه شریفه میان سنیان و شیعیان خلافست
سنیان او را تفسیر درباره خلفاء ثلاثه خود نموده اند یا خلفای بنی امیه و بنی عباس یا
اولو الامر ایشان که عبارت از سلطان ایشان است و میگویند خداوند چنانچه وعده
فرموده بود ایشان را خلیفه در روی زمین نمود و دین ایشان را در زمین نمود و ایشان عبادت
الهی را کردند و خوف و بیم و ترس از کسی نداشتند بلکه در کمال امنیت و استیلا
بفراغت بال و سلطنت خلافت در زمین کردند و اطاعت نمودند و خدا هم بوعده
خود رفتار نموده ایشان را تمکن در زمین فرمود و امّا شیعیان این آیه مبارکه را در حق
ائمه خودشان تفسیر نموده اند و همین تفسیر را از ایشان در روایات عدیده معتبره
و متکثره و متعدده روایت نموده اند و مضمون در مشحون خود آیه مبارکه تصدیق شیعیان
و تکذیب سنیان را مینماید زیرا که خدای تعالی در این آیه چند چیز بیان فرموده اوّل آنکه خدا
وعده نموده است بکسانیکه از شما ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند دویم آنکه
ایشان را خلیفه نماید در زمین و تبادر از این آیه اینست که ایشان را خلیفه در همه روی زمین نماید نه آنکه
مطلقا خلیفه شوند در روی زمین و تا بحال کسی از امت حضرت رسول صلعم خلیفه تمام روی
زمین نشده چنانچه معلوم و واضح است پس آنکسانیکه گذشته اند نباید مراد باشند و تشبیه کلام
سابقین است مطابق با آنکه شیعه بخلاف معتقد بعض آنکه ایشان است اگرچه احتمال اطلاق هم در
شریفه میرود سیم آنکه دین ایشان را تمکن از برای ایشان گردانند و مراد از این

قره غلبه دین ایشان است بر سایر ادیان انکه متدین شدن ایشان است بد
خود شان و دین ایشان در ظاهر تا باین زمان که غالب بر همه دینها شده است
چهارم انکه بدل نماید خوف ایشان را بامنیت یا آنکه خوف ایشان را بدل نماید بایمنی بعد از
خوف ایشان و ایمنی بوجه صدق بر خلفاء ایشان نمی آید یکی بواسطه اینکه خلفاء ایشان
خوفی نداشتند نه در زمان حضرت رسول زیراکه از اصحاب آنحضرت بودند و نه بعد از وفات
و رحلت آنحضرت زیراکه بقول سنیان است به امت پیغمبر اجماع نمودند و ابوبکر را خلیفه کردند
و ابوبکر هم قوتی گرفته و در وقت مردن خود عمر را ولیعهد خود کرد و عمر هم بعد از او در کمال
استقلال خلافت نمود و بعد از خود امر را بشوری انداخته و اهل شوری هم عثمان را خلیفه
نمودند و بعد از کشته شدن عثمان آنها بعلی بن ابی طالب هم بیعت کردند پس خوف و
ترسی ایشان نداشتند پس نباید مراد ایشان باشند و یکی دیگر آنکه باید اول ایشان
خوفی داشته باشند و بعد از خوف ایشان آن خوف از ایشان مبدل بامنیت و ایمنی
شود و از برای خلفاء چنین خوفی در اول نبود زیراکه خوف یا از جان یا از مال
یا از عیال یا از شورش و فتنه است و ایشان که در زمان حضرت رسول تسلط
بر عرب نداشتند و بعد از آنحضرت هم که بلافاصله خلیفه و سلطان شدند و سلطنت
ایشان بر عرب روز بروز زیادتر شد و غالب فتوحات بلاد کفر از عرب و عجم و یمن و ترک
و دیلم و جزایر و عراق در زمان عمر شد پس اول خوفی نداشتند که بعد بایمنی تبدیل شود
پنجم انکه باید بعد از این امنیت عبادت خدا را نمایند و شریک از برای او قرار ندهند

ایشان را طاعت و عبادت خدا را نکردند بلکه کافر باو شدند و خلفای بنی امیه و بنی عباس
که کفر و ارتداد و فسق و ظلم را بجائی رساندند که در باره بعضی آنها سنی و شیعه خلاف
ندارند و در باره از آنها بعضی شیعیان متفقند اگرچه سنیان منکرند اما ابوبکر
و عمر را شیعیان کافر و مشرک و منافق و ظالم میدانند و اما عثمان را اکثر شیعه
و سنی قائلند بظلم او تا آنکه از بسیاری ظلم و ستم و بدکاری او مسلمانان اجماع
نموده او را کشتند پس سنیان میگویند توبه نمود و شیعیان میگویند ظلم او ثابت و
محقق است و توبه او معلوم نیست و اما در باره معاویه که خلیفه و پادشاه شد
شیعه و سنی قائلند که او با امیرالمؤمنین علی علیه السلام جنگ نمود و چندین
هزار نفر را بکشتن داد و کشت و خروج با امام زمان و خلیفه دوران نمود بلکه با امام
حسن هم که خلیفه رسول خدا بود و در مدت شش ماه تتمه حدیث ایشان که الخلافة
بعدی ثلاثون سنة که بیست و نه سال خلفاء ثلاثه خلافت نموده اند و چهار سال
هم امیرالمؤمنین و شش ماه او را حضرت امام حسن ع خلافت نمود و معاویه برا و جنگ
کرد و آخر الامر او شرایط چند با معاویه صلح نمود که او هم یکی از آن شرایط را
بجا نیاورد و فاسق و ظالم شد و بقول شیعه کافر و مشرک و مرتد بود و سنیها میگویند
توبه نمود و خوب شد و حال آنکه توبه گرگ مرگ اوست و اما پسر ولد الزنای ملعونش
یزید پلید عنید که بقدر دو سال و نیم خلافت و سلطنت نمود و کارهائی کرد که هیچ
یک مدرکی از اولین و آخرین نکردند اول سید جوانان بهشت را با هفتاد

کلمات حقه

و دو نفر از اولاد امجاد و برادران گرامی و بنی اعمام و اصحاب ورا در صحرای کربلا

در یکروز شهید نمود و اهل بیت رسالت را غارت نموده اسیر کرده شهر بشهر و دیار
بدیار گردانید و آن رسوائی دنیا و آخرت را ببار آورد دویم آنکه فرستاد مدینه طیبه را
در ظرف سه روز تاراج و خرابی و بی عصمتیها نمود خاصه در لیلة الحرة و حال
آنکه خود سنیان روایت میکنند که پیغمبر فرمود مَنْ اَخَافَ اَهْلَ الْمَدِینَةِ فَعَلَیْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ
وَالْمَلٰئِکَةِ وَالنَّاسِ اَجْمَعِینَ و آن ملعون جمعی از اصحاب حضرت رسول صلعم را از
اهل بیعت رضوان و سوره بقره کشت و بیعت از باقی مانده ایشان از مهاجرین و انصار
بر عبودیت و مملوکیت گرفت سیم آنکه حصین بن نمیر را فرستاد مکه را خراب نمود
و بی احترامیها بخانه کعبه کرد و خانه را بر سر عبد الله بن زبیر خراب نمود و بیعت از اهل مکه
گرفت و احوال ظلم و فسق و فجور و کفر و نفاق و ارتداد و شرک و جحود و عداوت و
دشمنی خلفاء بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس با اهل بیت رسالت مخفی و پنهان نیست
بلکه همه صاحبان ملل و نحل و ادیان آنها را میدانند پس چگونه این ملاعین دود
ملعونین فاسقین ظالمین فاجرین کافرین مرتدین مشرکین ناصبین با اینهمه افعال
شنیعه و اعمال خبیثه و احوال ملعونه عبادت و اطاعت خدا را نمودند و شریک
از برای خداوند قرار ندادند و معصیتی نکردند پس قطعاً و جزماً و صریحاً و یقیناً
مراد از این آیه مبارکه این کفار ظلام فساق فجار بد شعار منافقین نمیباشند بلکه مراد
مقبول شیعیان ائمه اثنی عشر که ذریه طیبه و عترت طاهره حضرت خیر البشر میباشند که اول ایشان

علی بن ابی طالب و آخر ایشان حضرت صاحب الزمان علیهم صلوات الله
الملک المنان است که اهل بیت اطهار آنحضرت میباشند و هر یک از ایشان اکمل
و اعلم و اجل و اورع و اتقی و ازهد و احلم و احکم و افضل از همه اهل عصر خود و جمیع
اعصار بوده و هستند باتفاق شیعیان و سنیان و با وجود اینکه افضل بودند و بنا
حدیثه سنی و شیعه دوازده خلیفه رسول خدا بودند که آنحضرت فرمود لَا تَنْقَضِی الدُّنْیَا
اِلَّا بِاثْنَیْ عَشَرَ خَلِیفَةً کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ همیشه از اوقات در خوف و بیم و ترس و تقیه
از ظالمین و معاندین و خانه نشین و پریشان و مظلوم و مغصوب المال و الحق بوده
و علی رؤس الاشهاد ایشان را میکشتند و اسیر مینمودند و حبس میکردند و غالب ایشان
ظالمان فاسقان فاجران کافران منافقان در مقام اذیت و آزار و هتک حرمت
ایشان بر میآمدند و با ایشان و شیعیان ایشان در کمال اختلال احوال و تشویش
بال بودند تا آنکه بعضی را بشمشیر آبدار و برخی را بسوده الماس و زهر قاتل مقتول و مسموم
نمودند و وعده الهی ابداً درباره ایشان عمل نیامده است و ایشان از خلافت
روی زمین گذشته بودند نمیگذاشتند با اطمینان دل و خاطر جمعی و آسوده گی در خانه
خود بنشینند و اطاعت و عبادت الهی را بنمایند بخیال آنکه مبادا امر سلطنت و حکومت
و ریاست را از ما بگیرند پس بنا بر وعده الهی باید ایشان و جمعی از مؤمنین خلیفه
ایشان در دنیا خلافت و حکومت و سلطنت نمایند و خوف و ترس و بیم ایشان تبدیل
بامنیت شود و مراد از لفظ اَلَّذِینَ اٰمَنُوْا همه مؤمنین نیستند بلکه بعض مراد است الا احادیث

کلمات حقه

محکوم علیه باشد یا آنکه هر دو بکفر باشند یا آنکه همه مؤمنین خلیفه شوند بلکه مراد مؤمنین کامل الایمان حقیقی الایقان میباشند که ائمه طاهرین باشند که خلفاء امین رسول رب العالمین اند و چون ایشان متصف بصفت کامل ایمان هستند باید ایشان هم خلیفه روی زمین شوند والّا یا خلف وعده الهی لازم میآید و این غلط است یا مؤمن کامل نبودن ایشان و این باتفاق شیعیان و سنّیان باطل است و یا آنکه باید ایشان خلیفه شوند و باتفاق اهل سیر و تاریخ و حدیث ایشان مخوف خانه نشین در عصر بودند و خلافت ظاهری نکردند و متمکن از خلافت و ریاست و اولویت تصرف در امور بظاهر نشدند بلکه مغصوب الحق والمال و خائف و جلی و مقهور و مهتوک الحرمه و مقتول و اسیر شده و خلافت و حکومت و ریاست و سلطنت با خلفاء جائرین و غاصبین از بنی تیم و عدی و بنی امیه و بنی مروان و بنی عباس بود و این بر معلوم است که حسین بن علی بن ابی طالب ع که از جمله اهلبیت پیغمبر ص بود و آیه تطهیر و آیه انما و آیه قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی در حق او و پدر و مادر و برادر و فرزندان او نازل شده بود و سید جوانان اهل بهشت و گوشوار عرش خدا باشد و ایمان کامل داشته باشد لهذا مقهور و مقتول شد و خلیفه نگردید و یزید پلید عنید شارب الخمر زانی لائط فاسق فاجر قمارباز طنبورنواز سگ‌باز و میمون‌باز حرامزاده و ولدالزنا کافر منافق خراب کننده خانه خدا و تاراج نماینده مدینه رسول خدا و قاتل فرزند خیر البشر زنا کننده با عمه و خواهر نطفه حرام معاویه علیه الهاویه دشمن امیر المؤمنین

پسرزاده هند جگرخوار نوه ابوسفیان مشرک کافر منافق که چندین جنگ با رسول خدا ص نمود مؤمن باشد و خدا بوعده خود او را خلیفه در زمین نماید و بر تخت زرنگار بنشیند و سر مطهر فرزند فخر کاینات را در طشت طلا در پیش روی خود بگذارد و اهل بیت رسالت که ناموس کبریا و اکبرند در مجلس خاص و عام و محفل شراب پا ایستاده مغلولا و مکشوفا الشعور و الرؤس نگاه بدارد این خلافت الهیه است که باو بواسطه ایمان او عطا فرموده است مگر مزد شکستن دندان پیغمبر و خوردن جگر حمزه اطهر و جنگ نمودن با حیدر صفدر و پاره پاره نمودن پاره تن پیغمبر و شهید نمودن حسین تشنه جگر را میخواسته است که جمعی از پرده گیان پرده عصمت و عفت و عظمت و طهارت آن با عیال و اطفال و پسران و دختران کوچک و نورس میان در بیابان خونخوار بی آب و علف نگاه بدارند و مردان ایشان را که یاوران ایشان بودند بتیر و شمشیر و سنان و چوب و سنگ تشنه و گرسنه بکشند و بحرم و تقصیر با کمال جسارت و بیحیائی و بی دینی در خیام فخام ایشان بریزند بجهة نهب و غارت و اسیر نمودن و حال آنکه جبرئیل و عزرائیل که دو ملک مقرب رب جلیلند بدون اذن ایشان داخل دولت سرای ایشان نمیشدند پس ایشان را بمانند اسیران روم و حبش و زنگبار از کفار بر شتران بی محمل و جهاز سوار نمایند و از برای یزید پلید ملعون ازلی و ابدی بره چهل منزل راه پس چگونه حسین بن علی بن ابیطالب مؤمن نبود و وعده الهی درباره او عمل نماید و یزید عنید مؤمن و مطیع و متقی بود که وعده خدائی درباره

دبجا آمده او خلیفه و سلطان شد پس عقلاً و نقلاً و عرفاً و عادتاً و شرعاً و اعتباراً
باید زمانی بیاید که خداوند عالمیان در دنیا وعده خود را بجا بیاورد و اشیاء
در جبراً و ازاء الخوف و بیم و ترس و قتل و غارت و اسیری و اطاعت
و عبادت و انقیاد الهی خلیفه روی زمین شوند و انتقام از دشمنان بکشند
و بدون خوف و بیم اطاعت و عبادت الهی را نمایند و شریک از برای او قرار
ندهند بلکه آنچه را که مردم شریک خدا میسنمایند از دنیا بردارند و این همان مآل
رجعت آل محمد است که ایشان سلطنت نمایند بعد از آنکه ضعیف و خوار و مظلوم
و مقهور شدند از دست ظالمان و کافران و فاجران و منافقان و از زمان
پادشاهی مظلومان و مقهوران است چنانچه صریح بر این کلام است آیه کریمه خداوند
عالمیان میفرماید وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ
وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ
وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ یعنی و اراده میکنیم ما که منت
بگذاریم بر آنکسانی که ضعیف شدند در زمین و پایمال کردیدند اینکه بگردانیم ایشان را
امامان و مقتدایان خلق در آشکار و بگردانیم ایشان را وارثان زمین و متمکن نمائیم
از برای ایشان در زمین که هر نوع تصرفی که بخواهند در او نمایند و بنمائیم فرعون و هامان
و جنود ایشان را چیزی را که بودند از ایشان حذر مینمودند و دوری میکردند و اگر چه نزول این
آیه شریفه در حق بنی اسرائیل نازل شده است و در تاویل او میان مسلمانان خلافت

سفیان او را در باره خلفاء خود شان حمل نموده اند و مراد از فرعون و هامان و جنود
ایشان بزرگان مشرکان و مرتدان را گرفته اند مثل مسیلمه کذاب و سجاح و لشکر
یمامه و یمن که ابوبکر و عمر با ایشان جنگ نمودند و بعضی از اهل زمان مدعی اند که از
مراد از فرعون و هامان ابوجهل و ابوسفیان یا عتبة بن ربیع و احزاب ایشان یا کفار
عسکر آنها را گفته اند و مراد از ضعیفان مومنان از اصحاب حضرت را شمرده اند
که خلیفه شدند که ابوبکر و عمر و عثمان با سایر خلفای بنی امیه و بنی عباس باشند که ایشان را
بر آنها مسلط نمود بعد از آنکه ضعیف بودند آنها زیرا که ایشان از اشراف و بزرگان
قریش بودند و اینها از فقرا و ضعفا و بیقدران قریش بودند اما شیعیان اخبار
عدیده متواتره از ائمه خود شان روایت نموده اند که مراد از ضعیفان ائمه طاهرین
از اولاد امیرالمومنین علی علیه السلام میباشند که در زمان خلفاء جابرین مظلوم و ضعیف بودند
در ظاهر و مراد از فرعون و هامان ابوبکر و عمر میباشند با سایر منافقان که لشکر ایشان
بودند و همه خلفاء و ظالمین و فاسقین و فاجرین و منافقین بعد از ایشان از بنی امیه
و مروان و بنی عباس حق نشناس متابعان بی ایمان که جنود و لشکر شیطان و ایشان
بودند پس قرائن حالیه و مقالیه بر صدق شیعه و کذب سنی بسیار در همین آیه مبارکه یافت
میشود اولاً اینکه خصوصیت ابوبکر و عمر ندارد که خلیفه شده اند در خلافت زیرا که از ایشان ضعیف تر
هم در قریش بودند که ایمان آوردند و خلیفه نشدند و ثانیاً اینکه تخصیص به قریش و ضعفاء
ایشان ندارد بلکه آیه شامل احوال همه ضعیفان در زمین میباشد و ثالثاً خداوند فرمود

ایشان را پیشوایان و امامان قرار دهیم و ابوبکر و عمر اضعافاً قابلیت امامت ا
زیرا که اولی فریاد اَقیلونی مینمود و دومی مکرات و مرات لولا علیٌّ لهلک عمر
بگوشش هر کس رسانید پس امام باید اعلم و افضل و اکمل از همه کس باشد و اینها چنین نبودند
بلکه زنان پرده نشین افقه از عمر بودند باقرار او که گفت کلّ الناس افقه من عمر حتی
المخدرات فی الحجل در اینکه امامت عهد آلهی است که خدا او را بحضرت ابراهیم
خلیل الرحمن عطا فرمود آنجناب او را از برای ذریه خود استدعا نمود خطاب لاینال
عهدی الظالمین باو رسید و هر ظالم بود نظر باینکه در بیشتر عمر خود بت پرست
بودند و کدام ظلم از بت پرستی بالاتر است که ظلم بنفس است و چون مرتکب خلافت غیر
حقه شدند ظلم بغیر هم کردند و ایشان امام نبودند بلکه بقول سنیان خلیفه بودند و خلافت
غیر از امامت است و ثانیاً آنکه خداوند وعده فرموده است که ایشان را وارث زمین
نماید و ابوبکر بیش از دو سال زنده نبود و فتوحات اسلام بدست عمر واقع شد و عمر هم
وارث همه زمین نشد و مراد از ارض همه زمین است نه بعض زمین اگرچه لفظ او مطلق
و شامل قلیل و کثیر میشود الّا آنکه الف و لام او دلالت بر عموم میکند و ثالثاً آنکه تمکین
زمین از برای ایشان نشده بود زیرا که غالب مردم کافر و مشرک و یهود و نصاری
و مجوس بودند و بلاد هم در دست ایشان بود تا آنکه در زمان عمر قدری بلاد از کفار
گرفته شد پس تمکن از زمین نشد و وارث او هم نگردیدند بلکه در زمان خلافت خود همیشه
خائف و ترسان و لرزان بودند چه از خارج و چه از داخل از خارج از مشرکان و سایر مردمان

که بر ایشان هجوم بیاورند و از داخل از علی بن ابیطالب و بنی هاشم و جمعی از اصحاب
حضرت رسول میترسیدند که مبادا کاری کنند که خلافت را از ایشان بگیرند و مردم را
بر ایشان بشورانند چون حقیقت علی را میدانستند لهذا شب و روز در تدبیر و فکر بودند
که چه کنند خاصه در زمان ابوبکر لهذا گاهی تدبیر قتل علی را میکردند و گاهی
شوری میکردند گاهی منع فدک را میکردند و گاهی بنی هاشم را تطمیع سلطنت و حکومت مینمودند
چنانچه بتفصیل در کتاب سیف الشیعه و کتاب بوارق لامعه احوالات ایشان را از کلمات
علماء اهل سنت و جماعت نوشته ام بحمدالله تعالی پس باین قراین و کثرت اخبار و آثار
از ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار مراد ایشان نمیشوند بلکه مراد ائمه هدی که خلفاء
رسول خدا صلعم بودند و میباشند و ایشانند که ضعیفان و مظلومان در روی زمین بودند و
ترسان و هراسان و خائف و مغمور و مغموم و مقهور و مقتول و منهوب و مغصوب المال
و الحق بودند و ایمان ایشان از همه کس کاملتر بود و ایشان از همه اهل عصر خود
عالمتر و فاضلتر و کاملتر و کاملتر و خوبتر و بهتر و متقی تر بودند پس خداوند وعده
فرموده است ایشان را که ضعیف در زمین بودند که خلیفه در زمین و وارث زمین
و امامان و هادیان و پیشوایان و مقتدایان در آشکار و پنهان مردمان از مؤمنان
و مسلمانان قرار دهد و زمین را متمکن از برای ایشان فرماید و اهل زمین را مطیع و منقاد
و تابع ایشان نماید و تا بحال این وعده عمل نیامده است و باید در زمان رجعت بعمل بیاید
و خداوند بفرعون و هامان و لشکر ایشان از کافران و منافقان و مرتدان نماید

نمایند آنچه را که از ایشان میترسیدند از عذاب دنیا و آخرت و سلب حکومت و ریاست
و اما تشبیه نمودن حال این دو نفر بحال آن دو نفر و لشکر اینها را لشکر آنها خواندن
بواسطه این است که چون این دو نفر از متأخرین در ظلم و جور و کفر و شرک و غرور و شوکت
و حرمت مثل آن دو نفر از متقدمین بودند لهذا خداوند اسم آنها را بر روی اینها گذاشت
و استعاره او را بیان فرموده است و این ابلغ در کفر و شرک و نفاق وارده او
ایشان است و چون ایشان و اتباع بیحد و رعاع ایشان بظاهر متلبس بلباس اسلام و قائل
بقول لا اله الا الله محمد رسول الله بودند و مراعات ظواهر اسلام و قواعد دینیه
مسلمانان مینمودند اگرچه در مقامی که چندان نمایان نبود خیانت اسلام و ایمان را اجرا
میکردند با شتباه کاری و تلبیس خداوند بواسطه ستر اسلام اسامی آنها را صریحاً بیان
نفرمود بلکه بالاستعاره و الاشاره و التشبیه بیان فرموده و فرمود در زمان تمکین این
ضعیفان در زمین و وارث شدن ایشان بنمائیم بفرعون و هامان یعنی اولی و دوم
و اتباع ایشان از ایشان آنچه را که بودند از او میترسیدند از انواع عذاب دنیا
و آخرت و خفت و خواری و هتک حرمت و سلب خلافت و امامت پس چون ایشان
بی یار و یاور و ناصر و معین در زمین خوار و ضعیف بودند بحسب ظاهر اگرچه در باطن
اقوی از همه کس بودند بواسطه اظهار کرامات و معجزات و خارق عادات لهذا خداوند
عالمیان ایشان را وعده خلافت حقه ظاهره و امامت مطلقه باهره در زمین داده
است چنانچه دانستی و چون ایشان بندگان صالح و عباد شایسته الهیه بودند خداوند

دیگر وعده داده است که آنها را وارث زمین قرار بدهد چنانچه فرموده است
در کلام مجید خود وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ
الصَّالِحُونَ و هرآینه بتحقیق که ما نوشتیم در زبور داود بعد از ذکر اینکه بدرستیکه زمین را
وارث خواهند برد بندگان صالح من و معلوم است که در میان بندگان صالحتر از ائمه
اطهار ع احدی نبودند پس باید اینها کسانی باشند که زمین را بمیراث ببرند و بجای
که وارث زمین از برای ایشان متمکن نشده است پس باید زمانی باشد که ایشان وارث
زمین شوند و آن نمیباشد مگر زمان رجعت پس باید ایشان زنده شوند و در دنیا
زمین را بمیراث بگیرند زیرا که ایشان همیشه در دنیا بعسرت و کلفت و زحمت و مشقت گذران
نموده و خود ایشان و شیعیان ایشان منهوب و مقتول و منفی و محبوس و خانه نشین و
مغلوب بودند چنانچه حضرت صادق آل محمد ص فرموده مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ او
شهید یعنی نمیباشد از ما گروه امامان مگر آنکه مقتول یا شهید شده و لفظ او بمعنی
واو است نه تردید است و ایضاً خداوند عالمیان میفرماید وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ
الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ و هرآینه ما میچشانیم البته ایشان یعنی کفار و
مشرکین و منافقین را عذاب پست ترش از عذاب بزرگتر و این آیه مبارکه را جمعی
تفسیر در باره عذاب قبر و عذاب عالم برزخ نموده اند و لیکن جم غفیری از اخبار ائمه اطهار ع
وارد شده است که مراد از عذاب ادنی عذاب دنیای ایشان است در زمان رجعت
و عذاب اکبر عبارت از عذاب آخرت است و بسیار از منافقین و مشرکین در دنیا بجای

الذاذات و نعمات و فراغت و رفاهیت و عزت و دولت و شوکت و صحت بدن و حصول مقاصد و مطالب دنیا در دنیا زندگانی نموده و فقر و فاقه و ذلت و غم و هم و الم و سقم و عسرت و تنگدستی و معطلی و سرگردانی و وجع و ابتلاآت بانواع مرارات نشدند تا مردند حتی بقدر یکساعت سر درد ندیدند پس در دنیا عذاب ادنی بچشند و باید زنده شده رجوع بدنیا نمایند تا آنکه عذاب ادنی را بچشند چنانچه خداوند عالم میفرماید وَمَنْ اَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَاِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا و کسی که روگردان شود از ذکر من بدرستیکه از برای او میباشد معیشت و زندگانی تنگ و تلخ و بد و معیشت ضنک و تنگ و بدی از برای بسیاری از کفار و مشرکین و ناصبین و فاسقین و فاجرین و ظالمین در دنیا حاصل نشده ابداً پس باید زمانی ایشان رجوع بدنیا نمایند تا آنکه معیشت تنگ از برای ایشان حاصل شود زیرا که اعراض از ذکر خدای تعالی بزرگتر از کفر و شرک نمیباشد با وجود این ابداً تنگی معیشت از برای ایشان در دنیا نشده و مراد از معیشت زندگی حیات دنیاست نه آخرت پس مراد زمان رجعت است چنانچه حضرت صادق آل محمد ص فرمود قسم بخدا که مراد از ذکر که خدای تعالی در این آیه مبارکه میفرماید امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب میباشد که ناصبین از او روگردان شده اند راوی عرض کرد فدای تو شوم پس چگونه این ناصبین در زندگانی ضنک و تلخ و تنگ میباشند و حال آنکه می بینیم در کمال نعمت و فراغت و رفاهیت و شوکت و عزت زندگانی میکنند با کمال صحت و امنیت آنحضرت فرمود بلی معیشت ضنک ایشان

در زمان رجعت آل محمد ص خواهد بود که خوراک ایشان منحصر بعذرات یابسات زقاق ها خواهد شد یعنی نجاسات خشک میان کوچه ها و ایضاً خداوند عالمیان میفرماید ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَاَمْدَدْنَاكُمْ بِاَمْوَالٍ وَجَعَلْنَاكُمْ اَكْثَرَ نَفِيرًا پس باز گردانیدیم از برای شما دفعه دیگر را بر ایشان و مدد مینمائیم ما شما را باموال و گردانیدیم شما را اکثر نفر و این آیه را تفسیر نموده اند بغالب شدن مسلمانان بر کفار بعد از آنکه مغلوب از ایشان شدند که خداوند فرمود شما را بر میگردانیم که مسلط بر ایشان شوید یا آنکه جماعت شما و اموال شما بیشتر از ایشان باشد و بنابراین تفسیر باید تخصیص داد کفار را ببعض از کفار نه همه ایشان زیرا که تا بحال مسلمانان غالب بر همه کفار دنیا نشده اند و اموال ایشان و جمعیت ایشان بیشتر از آنها نشده است پس یا باید تخصیص داد ببعض کفار و این خلاف اصل است زیرا که اصل عدم تخصیص است یا باید او را حمل بزمان رجعت نمائیم که بگوئیم زمانی باید بیاید که مؤمنین غالب بر همه کفار شوند و جمعیت و اموال و نفس ایشان بیشتر از ایشان شود لهذا بلفظ کرّة فرموده و چون او البته واقع میشده است و در لفظ صیغه ماضی بیان فرموده است که از کثرت مبالغه و وقوع گویا واقع شده است مثل اِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ که درباره قیامت نازل شده است و از ائمه اطهار ع هم در تفسیر تأویل این آیه برجعت وارد شده است بلکه در بعضی تنزیل او و اما اخبار و فقرات ادعیه ماثوره و زیارات مرویه از اهل بیت عصمت و طهارت بسیار زند که بحد تواتر معنوی قطعاً رسیده اند علاوه بر اینکه ضروری

مذهب شیعهٔ اثنی عشریه است و خطبه و اخبار متکاثره و متظافره بالغه بحد الاستفاضه القطعیه و شیاع و ذیاع رسیده است که رجعت از برای آل محمد خواهد بود بلکه از برای مؤمنین و خالصین و کافرین ماحضین خواهد بود و آنها بسیار زند و منها خطبه مبارکه منسوبه بامیرالمؤمنین علیه السلام است که میفرماید اَنَّ لِی فِی الْاَرْضِ کَرَّةً بَعْدَ کَرَّةٍ وَدَعْوَةً بَعْدَ دَعْوَةٍ دَعْوَةً بَعْدَ دَعْوَةٍ وَرَجْعَةً بَعْدَ رَجْعَةٍ حَدِیثًا کَمَا کُنْتُ قَدِیمًا یعنی بدرستیکه از برای من در زمین مکرر آمدنی است بعد از مکرر آمدنی و از برای من خواندنی است مردم را حق بعد از خواندنی و از برای من عود نمودن بدنیا و رجعت نمودن است بعد از عود و رجعت نمودنی تازه چنانچه من قدیم پیش چنین بودم که مکرر کره میکردم و مکرر عودت میکردم و مکرر عود بدنیا و رجعت میکردم معلوم میشود که از برای امیرالمؤمنین علیه السلام رجعات و عودات و کرات مکرره بوده است در دنیا یا بنور منور یا ببدن مثالی مطهر یا ببدن عنصری اطهر چنانچه بجهه نصرت انبیا و اولیا و نجات دادن اشخاص مثلا از ایشان بنور و مثال و تشبح و ولایت و توسّل ظهور نموده است و بعد از ایهم ظهور و بروز و رجوع و عود بدنیا میکند ببدن اصلی عنصری شریف و ببدل مثالی لطیف و بنور انور لطیف چنانچه بعضی از آنها را در این کتاب ذکر میکنیم ان شاء الله تعالی و منها فقرهٔ زیارت جامعه کبیره است که میفرماید مُؤْمِنٌ بِإِیَابِکُمْ مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِکُمْ مُنْتَظِرٌ لِاَمْرِکُمْ مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِکُمْ یعنی مؤمن به برگردیدن شما هستم تصدیق کننده برجعت شما باشم بدنیا و منتظر امر شما باشم و انتظار کننده

دولت شما باشم و ایضا میفرماید حَتّی یُحْیِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی دِینَهُ بِکُمْ وَیَرُدَّکُمْ فِی اَیّامِهِ وَیُظْهِرَکُمْ لِعَدْلِهِ وَیُمَکِّنَکُمْ فِی اَرْضِهِ یعنی تا آنکه زنده کند خدای تعالی دین خود را بواسطه شما و برگرداند شما را در ایام خود و ظاهر کند شما را از برای عدل خود و تمکین دهد شما را در زمین خود و در این فقره زمان رجعت را ایام الله نام نهاده است و باز میفرماید وَیَکِرُّ فِی رَجْعَتِکُمْ وَیَمْلِکُ فِی دَوْلَتِکُمْ و نیز در فقره دعاء روز سیم شعبان المعظم حضرت قائم علیه السلام در باره حضرت سید الشهداء امام حسین علیه السلام میفرماید وَالْفَوْزُ مَعَهُ فِی اَوْبَتِهِ و غیر از اینها از احادیث و آیات و فقرات زیارات و دعوات و اجماع شیعه بر وقوع رجعت و از آنچه گذشت معلوم میشود که از برای ائمه هدی علیهم السلام رجعتی در دنیا میباشد خصوصاً از برای مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام که رجعات میباشد چنانچه فرموده در کلام معجز نظام خود بلکه ایشان بدنیا آمده و میآیند بجهه اتمام نمودن حجت الهیه و شناسانیدن معارف حقه و عوارف محقه بر ایشان برسانیدن احکام و صفات ثبوتیه و سلبیه و جمال و جلال و کمال الخلق بنمایند زیرا که ایشان وسائط فیضات الهیه و معارف غیر متناهیه ربانیه و حامل اسرار و رموز سبحانیه و علوم و احکام حقانیه میباشند و علت غائی موجودات میباشند که بواسطه ایشان خداوند عالمیان در جمیع عوالم بر امثال اینها شناخته شده و اگر ایشان نمیبودند خدا شناخته نمیشد چنانچه فرموده صادق آل محمد صلی الله علیه و آله بِنَا عُرِفَ اللّٰهُ وَلَوْلَا نَحْنُ مَا عُرِفَ اللّٰهُ تعالی پس چون ایشان فرد جتین و جنتین بودند از جهه روحانیت و نورانیت

جهة جسمانیه و نفسانیه پس بجهة توجه بمبدء فیاض فیضیت پذیرند تا آنکه احکام و علوم و معارف را
معارف اخذ نمودند در عالم توجه بمبدء فیض فیاض علی الاطلاق و در عالم تنزل شان
از مقام قرب حقیقی و توجه تحقیقی بخصایص عوالم نفسانیه جسمانیه ترا بیه مطار اقطار
ابحر فیوضات بقلوب ارباب صدق و ودّ و وفا و اهل حق و شفا نمودند و در بر
عالمی سرگشتگان وادی حیرت و ضلالت و جهالت را به نیل مقصد معرفت حقیقت
و آثار قدرت رسانیدند و میرسانند و خواهند هم رسانید چنانچه نبوت و ولایت مطلقه
از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جمیع عوالم ثابت بود و نه اینکه در همین عالم خاکی
سرا حاصل شد چنانچه بلفظ گهربار فرمود کُنْتُ نَبِیّاً وَ آدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَ الطِّینِ و
همچنین ولایت مطلقه از برای امیرالمؤمنین علیه السلام در جمیع عوالم محقق بود لقوله
علیه السلام کُنْتُ وَلِیّاً وَ آدَمُ بَیْنَ الْمَاءِ وَ الطِّینِ چنین میباشند سایر ائمه اطهار
علیهم السلام پس ایشان حجت الهی میباشند بر جمیع عوالم پس حجتهای الهیه باید در جمیع
عوالم تنزل نمایند و معارف الهیه و احکام سبحانیه را باهل آن عالم برسانند لئلا یکون
للناس علی الله حجة که اتمام حجت شده باشد لهذا ایشان پیش از خلقت آدم
حجت خدا بر مخلوقات بودند قبل از آدم و در عالم خلقت آدم هم حجت الهیه بودند
بر اهل این عالم و بعد از او هم حجت خدا میباشند بر اهل عوالم متعدده مختلفه که بعد
خلق شوند بعد از انقضاء قیامت این عالم چنانچه خیر الاصفیاء و قائد الاولیاء
الطهر التقی حضرت امام علی النقی علیه الصلوة و السلام در فقره زیارت جامعه کبیره

در مدح حضرت ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار میفرماید وَ حُجَجُ اللهِ عَلی
اَهْلِ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ الْاُولی یعنی معاشر ائمه هدی حجتهای الهیه میباشند بر اهل دنیا
و بر اهل آخرت و بر اهل اولیها پس حجت بودن ایشان این است که احکام الهی را
بخلق برسانند و خدا و صفات ذات و صفات افعال او را تعریف از برای خلق
نمایند و مردم را براه حق و صدق و معرفت توحید ذاتی و صفاتی و افعالی بدارند
و ایشان را بعبادت و اطاعت و انقیاد و عملیات تکلیفیه از غسلیه و قولیه بدارند
و او را پرستش نمایند و توحید خلقی و عباداتی او را بجا آورند و آنچه خدا از بندگان
خود خواسته است با ایشان برسانند چون واسطه فیوضات نامتناهیه الهیه در میان
خدا و خلق میباشند در جمیع عوالم زیرا که ایشان علت غائی وجود خلقند و اول موجودات
و مخلوقات الهیه میباشند و هر فیضی که از مبدء فیض ظاهر میشود اول با ایشان افاضه
میگردد و بعد از ایشان بخلایق و سایر موجودات تعدی میکند بواسطه ایشان بهر کس
و هر چیز بقدر قابلیت و گنجایش او باو میرسد و اول و آخر و مبدء و اصل و فرع و مبدء و منتهی
جمیع خیرات و مبرات میباشند در جمیع عوالم سابقه و لاحقه و متوسطه از عالم خلق اول که ابداع
و عالم نور و عالم شبح و مقدار و مثال و عالم سیر در انوار اجار و سرادقات بهاء
و عالم ذر و عالم تنزلات و ترقیات بدرجات مختلفه و عالم اصلاب آباء و ارحام امهات
و عالم دنیا و عالم رجعت و قیامت و عوالم آتیه بعد از قیامت و باید ایشان در هر عالم
بلباس خلقی اهل آن عالم معارف الهیه و تکالیف سبحانیه و احکام خدائیه را

بهر نوع و صنف و جنس مخلوق برسانند زیرا که واسطهٔ فیض و علت غائی اشیاء
و موجودات و مخلوقات میباشند و رسانیدن ایشان احکام و معارف الهیه گاهی خود
و بانفس ظاهره میشود و بوسایط و مقدمات میشود و در بعض اوقات خود ایشان واسطه و بلا
مقدمات میرسانند اما بواسطه بودن ایشان اینست که تصرف و یاری انبیاء و اولیاء را
مینمودند در دنیا پیش از بروز و ظهور ایشان لهذا خطاب مستطاب بحضرت رسول
رب الارباب رسید که من انبیاء را بعلی بن ابیطالب ع مؤید و منصور مینمودم سراً و تو را
باو تائید و نصرت نمودم جهراً پس مراد از اهل دنیا جمیع ما فی الدنیا ست از اول
خلقت دنیا تا آخر دنیا پس ائمه هدی ع حجتهای الهیه براهل دنیا میباشند از اول دنیا تا روز
قیامت لهذا باید آنها احکام و معارف الهیه را بخلق و اهل دنیا از متقدمین و متاخرین
و متوسطین از جن و انس و مکلفین اهل دنیا برسانند از هر جنس از اجناس یا هر نوع از
انواع یا هر صنف از اصناف یا هر شخصی از اشخاص که بوده باشند لهذا گاهی بلباس
نور و گاهی بلباس نصرت و گاهی بلباس عنصری و گاهی بلباس سری معارف و احکام
و تکالیف الهیه را بخلق میرسانیدند بواسطه و بلا واسطه بواسطه در زمان انبیاء سابق
و اولیاء بود که آنها تائید ایشان را در باطن مینمودند و ایشانهم متوسل بانوار طیبه
طاهره زاهره ایشان میشدند در جمیع مهالک استمداد و توسل بنور انور و
روح اقدس اطهر ایشان مینمودند از مهالک و مشکلات نجات مییافتند و بر
کافرین و مشرکین و ناصبین و مرتدین و فاسقین و ظالمین و فاجرین فایق و غالب میشدند چنانچه

ادعیه و زیارات ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الغفار پر است و خداوند در
در آیات قرآن بیان میفرماید حتی آنکه توبه انبیاء را بواسطه توسل بانوار زاهره
و اسماء مقدسه طاهره ایشان قبول میفرمود مثل آیه مبارکه فتلقی آدم من ربه
کلمات فتاب و غیر از این آیات و روایات که این عجاله گنجایش ذکر آنها را
ندارد و بعضی از آنها را در کتاب مشکوة الانوار نوشته ام و همچنین در زمان
بروز و ظهور خود بنفس نفیسه متحمل مشاقه خلق شده در این دنیا ببدن عنصری معارف
و تکالیف را بخلق رسانیدند هر یک بعد از دیگری تا این زمان که زمان غیبت است
امام عصر حضرت صاحب الزمان ع آنچه باید بخلق برساند میرساند و رفع خلاف را
بیان میفرماید تا آنکه ظاهر شود و خلافات را از میان بردارد و بعد از او باز ائمه هدی
بدنیا رجوع میکنند در زمان رجعت معارف و احکام الهی را بخلق میرسانند و از زمان
دولت ایشان خواهد بود تا قیامت و ابن طاوس علیه الرحمه در بعض کتب خود روایت
از آل محمد ص مینماید که مدت عمر دنیا صد هزار سال است از اول خلقت آدم
تا قیامت و هزار آلهیه هشتاد هزار سال مختص سلطنت و پادشاهی و حکومت
محمد و آل محمد است که احدی با ایشان شریک نخواهد بود و سهیم با ایشان نباشد
و مدت بیست هزار سال و از دیگران است در این مدت اشتراک غیر با ایشان است
از انبیاء و ملوک سایر ناس و از اول خلقت آدم تا بحال قریب به هزار سال تخمیناً
از عمر دنیا گذشته است و مدت نود و هزار سال دیگر تا قیامت باقی مانده است که باید

مدت عمر دنیا

اوراآل محمد سلطنت نمایند وحجت الهیه را بخلق برسانند وتمام کنند
ولکن بعضی از طوایف بنی آدم اختلافات دیگر در عمر دنیا نموده اند از انجمله طایفه
هندیه هنود یه میگویند که خداوند عالمیان اول برمیارا خلق نموده ونظام عالم را باو
واگذار فرموده وعمر او را صد سال قرار داده است هر سالی از او را سیصد وشصت روز
قرار داده هر روزی سه لک وبیست هزار سال است هر لکی او صد هزار سالست
وایضا میگویند از ابتداء خلقت عالم تا این زمان بیست ویک برمیا با این عمر گذشته اند
واز عمر این برمیا که حال میباشد در عالم پنجاه روز او گذشته است وحال شروع
بنصف دیگر از روز نموده است وبا وجود این کلمات قائل شده اند بقدیم بودن عالم
ودنیا وهمه این کلمات واهیه اند وبعض کلمات دیگر گفته اند که این عجاله تحمل ذکر آنها را
ندارد واما حجت بودن ائمه هدی ع بر اهل پیش از دنیا و بر اهل آخرت این است
که مراد از اهل پیش از دنیا عوالمی است که خداوند آنها را بعد از خلقت نور محمد وآل
محمد خلق فرموده است وائمه هدی ع در آن عوالم بلباس اهالی آن عوالم درمیان
ایشان ظهور وبروز نموده ومعارف حقه را بایشان تلقین نموده ایشان را
بخداپرستی هدایت نمودند وصفات ثبوتیه وسلبیه را بایشان شناسانیدند و
چون خلع لباس آن عالم را از خود کردند که او را مردن میگویند ودر نزد قرب الهی
رحمانی ورحمت یزدانی رجوع نمودند که این را رجوع الی الله میگویند پس خداوند
از برای آن عالم واهل آن عالم دوره قرار داده بود چون دوره ایشان بسر رفت

قیامت ایشان برپا شده وحساب ایشان کرده شده اهل بهشت ایشان داخل
بهشت واهل جهنم ایشان داخل جهنم شده چنانچه حضرت صادق ع میفرماید
مَا خَلَتِ الْجَنَّةُ مُنْذُ خُلِقَتْ مِنْ أَهْلِهَا وَمَا خَلَتِ النَّارُ مُنْذُ خُلِقَتْ
مِنْ أَهْلِهَا وعالم ایشان طی شد خداوند عالم دیگر با اوضاع دیگر مخلوق بهیئت
وشکل وصورت وطبیعت ماده وخلقت ونفس دیگر خلق فرموده وحضرات ائمه هدی
علیهم السلام بلباس اهل آن عالم درمیان ایشان رفته ایشان را براه حق هدایت نموده
معارف حقه واحکام وتکالیف الهیه بایشان رسانیدند وبعد از سرآمدن زمان
ایشان خلع آن لباس را نموده از میان ایشان بیرون رفتند تا آنکه آن دوره آنها
بسر رفت وقیامت ایشان برپا شد واهل بهشت جهنم ایشان در جای خود قرار گرفتند
وباز خداوند عالمیان عالم دیگر بطور دیگر وشکل وصورت خلق واوضاع دیگر خلق
نمود وحضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وسایر ائمه هدی علیهم السلام را بلباس
اهل آن عالم درمیان ایشان فرستاد وهمچنین بحال خداوند عالمیان هزار هزار عالم وهزار
هزار آدم خلق فرموده وحضرات ائمه اطهار حجت خدا بر اهل این عالمها بوده اند و
بلباس ایشان درمیان ایشان رفته اند واحکام وتکالیف ومعارف الهیه را بایشان
رسانیده اند ومراد از لباس ایشان این است که بطور خلقت ایشان عالم خلق شده
مثل آنکه در این عالم خاکی از عناصر اربعه خلق شدند ودرمیان مردم آمدند که احکام
الهی را برسانند ورسانیدند ولباس عنصری را که این بدن جسمانی باشد پوشیدند

پوشیده در این عالم در میان ایشان آمده بطریق ایشان نشو و نما نمودند تا آنکه
اهل او متنفر و متفرق از آنها نشوند چنانچه خداوند عالمیان در کلام مجید خود میفرماید
وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ یعنی هرگاه میکردانیدیم
ما آن پیغمبر را که در میان مردم میفرستیم ملکی هرآینه میپوشانیدیم بر ایشان چیزیرا
که ایشان میپوشیدند یعنی اگر پیغمبر را ملک قرار میدادیم هرآینه آن ملک را بصورت
مردی میفرستادیم و لباس خلقتی بدنی آن مخلوق را بآن ملک میپوشانیدیم
و این بواسطه این است که الفت بگیرند بآن مرد پیغمبر چون او را از جنس خود می‌بینند
و اگر غیر جنس ایشان باشد هرآینه از او دوری میکنند و متنفر میشوند پس خداوند
در آن عوالم لباس اهل آن عوالم را با ائمه هدی علیهم السلام پوشانیده و در میان ایشان
فرستاده و در این عالم خاکی هم لباس عناصر اربعه در ایشان پوشانیده و ایشانرا
بصورت خلقت مخلوق این عالم در میان ایشان فرستاده و در وقتیکه رحلت نمودند
این لباس عاریتی عنصری را بیرون نمودند و باز هم در زمان رجعت همین لباس را
میپوشند و بعد از رجوع میتمانند زیرا که چون عود و رجوع باین عالم می‌کنند لهذا
باید بهمین بدن عنصری بوده باشند زیرا که بهترین صورتها و عنصری که موافق با اینعالمست
همان عناصر اربعه بدن شریف ایشان است که او را خلق نموده است و بالاتر و بهتر
از آنها در این عالم غیر ممکن است لهذا باز باید بهمان بدن رجوع نماید که بهترین
ابدان آن عالم است و در آن عالمها بلباس همان عوالم بوده اند و بعد

از آنکه این دوره این عالم خاکی بسر رفت و قیامت او بر پا شد و حساب مردم
کشیده شده و اهل بهشت داخل بهشت و اهل جهنم او داخل جهنم شدند و در کرا
سر برید خداوند عالمیان آسمان دیگر و زمین دیگر و خلق دیگر از ماده دیگر
باز خلق میفرماید و باز همین حجتهای الهیه در میان ایشان باید بروند بلباس اهل
آن عالم و احکام و تکالیف و مکارم اخلاق و معارف حقه و معرفت صفات
ثبوتیه و سلبیه را باید بایشان برسانند و این مراد از اهل آخرت میباشد در آن فقره
زیارت و الا مراد از آخرت قیامت نیست زیرا که در قیامت تکلیفی نمیباشد تا
آنکه ائمه حجت باشند یا نباشند اگرچه ایشان حجت الهیه هستند در همه اوقات
و همه عوالم و همه امکنه و ازمنه و لیکن مراد و مقصود از اهل آخرت اهل محشر و قیامت
نمیباشند که ائمه حجت بر ایشان باشند اگرچه احتمال او وهم میرود زیرا که خداوند
در قیامت با ایشان اتمام حجت را بر خلایق اولین و آخرین میفرماید در مقام رحمت
کردن و غالب نمودن و دلیل بر وجود این عوالم سابقه و لاحقه اخبار عدیده میباشد
که جمعی از علما و فضلا اخیار و محدثین کبار آنها را در کتب معتمده معتبره عدیده
خود نقل نموده اند از آنجمله مرحوم محدث مجلسی رحمه الله در سماء العالم بحار
و ایضاً در کتاب توحید و خصال مرویست از جابر انصاری که حضرت امام
الباطن و الظاهر امام محمد باقر الملک الغافر یا کاشف اسرار الحقایق و الدقایق
مولانا امام جعفر الصادق علیه سلام الله الملک الناطق فرمودند در تاویل آیه مبارکه

اَفَعَیِینا بِالْخَلْقِ الْاَوَّلِ بَلْ هُمْ فی لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدیدٍ یا جابِرُ اِنَّ اللهَ تَعالی اِذا اَفْنی هٰذَا الْخَلْقَ وَ هٰذَا الْعالَمَ وَ سَکَنَ اَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَ اَهْلُ النّارِ النّارَ جَدَّدَ اللهُ عالَماً غَیْرَ هٰذَا الْعالَمِ وَ جَدَّدَ آدَماً مِنْ غَیْرِ فُحُولَةٍ وَ لا اِناثٍ یَعْبُدُونَهُ وَ یُوَحِّدُونَهُ وَ خَلَقَ لَهُمْ اَرْضاً غَیْرَ هٰذِهِ الْاَرْضِ وَ سَماءً غَیْرَ هٰذِهِ السَّماءِ تُظِلُّهُمْ لَعَلَّکَ تَرىٰ اَنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ یَخْلُقْ بَشَراً غَیْرَکُمْ بَلیٰ وَ اللهِ لَقَدْ خَلَقَ اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالیٰ اَلْفَ اَلْفِ عالَمٍ وَ اَلْفَ اَلْفِ آدَمٍ وَ اَنْتَ فی آخِرِ تِلْکَ الْعَوالِمِ وَ اُولٰئِکَ الْآدَمِیُّونَ یعنی ای جابر بدرستیکه خدا تعالی زمانیکه فانی نماید این خلق را و این عالم را یعنی این اوضاع دنیا را بر هم زند و این کیفیت را بر چیند و ساکن فرماید اهل بهشت را در بهشت و اهل جهنم را در جهنم تازه خلق میفرماید خدا تعالی عالمی دیگر غیر از این عالم و تازه خلق میکند آدمی را از اینکه زن و مرد نداشته باشد که او را عبادت نماید و بوحدانیت او قائل شوند و خلق میفرماید از برای ایشان زمینی غیر از این زمین و آسمانی غیر از این آسمان که سایه نماید بر ایشان آیا تو گمان میکنی ای جابر که خداوند بشری و آدمی دیگر خلق نفرموده است بلی بخدا قسم است که خدای تبارک و تعالی هزار هزار عالم و هزار هزار آدم خلق فرموده است تا بحال و تو در آخر این عالمها باشی و همه آنها آدم بودند پس معلوم شد که خداوند عوالم متعدده خلق فرموده است و آدمهای مختلفه خلق نموده است که هر یک غیر از دیگری بوده اند بعض آنها از عناصر اربعه

و بعض دیگر از غیر از عناصر اربعه بوده اند و ماده و صورت و شکل و طبیعت علیحده داشته اند و از این قرینه که فرمود از برای عالم بعد از این عالم آسمان و زمین دیگر خلق میفرماید آن عوالم هم آسمانها و زمینها غیر از این آسمان و زمین داشته بوده اند بوضع دیگر و بطرز دیگر و نوع دیگر و بطریق دیگر خلقةً و وضعاً و حرکةً و سیراً و غیره ذلک و این آسمانها یَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ و زمین مبدل بزمین دیگر شود لقوله تعالی یَوْمَ تُبَدَّلُ الْاَرْضُ غَیْرَ الْاَرْضِ بعد از آنکه دوره این عالم بسر رفت و قیامت ایشان برپا شد و اهل بهشت آنها ساکن در بهشت ایشان و اهل جهنم ایشان داخل در جهنم ایشان شدند باز هم عالم دیگر و مخلوق دیگر خلق میفرماید و همچنین بقدریکه خداوند عالمیان میخواهد وَ هُوَ عَلیٰ ما یَشاءُ قَدیرٌ و باید در همه این عوالم ائمه هدی علیهم السلام بعد از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متلبس بلباس اهل آن عوالم شده در میان ایشان رفته ایشان را براه خیر و صلاح و سداد هدایت نمایند و آیا آسمانهای عوالم سابقه همین آسمان بوده اند و زمینهای آنها همین زمین بوده اند یا غیر از اینها بوده اند معلوم نیست الا آنکه بقرینه این حدیث شریف باید غیر از اینها بوده باشند چنانچه بعضی از فضلاء متاخرین میگویند که عرش عبارت از علم الهی است و در عرش چندین هزار هزار قنادیل آویخته شده است و هر قندیلی مشتمل بر عالمی علیحده است از آسمانها و زمینها و مخلوقات و تا بحال از اولیکه خداوند تبارک و تعالی بنای خلقت این عالم را گذاشته است

هزاران هزار قنادیل بروز و شهود و ظهور آمده اند و دوره ایشان بسر رفته
و باز آنها را خداوند مبدل بآنچه خواسته است نموده است بعد از این باید
از آن قنادیل معدوده و معلقه معلومه بعالم بروز و شهود بیایند و این دنیا و ما فیها
از آسمانها و زمینها و عرش و کرسی و لوح و قلم یکی از آن قنادیل متعدده مختلفه است
آیا بهشت و جهنم همه این عوالم یکیست یا هر عالمی یک جهنم و یک بهشت دارند ظاهر از
حدیث گذشته که هرگز بهشت و جهنم خالی از اهل خود نمانده اند باید یکی باشند و
احتمال دارد که متعدد باشند والله العالم و اما آفتاب و ماه و این نجوم مختص
اینعالم و این قندیل است و چون بهشت رحمت الهیه است و فیوضات خدائیه
انتهائی از برای او نخواهد بود و بقعه ای بزرگ و وسیع است که از همه چیزها و عوالم
بزرگتر است لقوله تعالى وَ رَحْمَتُهُ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ و جهنم هم چون مظهر قهر و غضب
الهی است بقدری که خدا بخواهد او را وسیع میکند وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
پس معلوم شد که ائمه هدی حجت خدا بر اهل جمیع عوالم میباشند و اما در اتحاد لوح
و قلم و عرش و کرسی محتمل الوجهین است احتمال اتحاد اقوی است و ائمه هدی
حجتهای الهیه بودند بر اهل جمیع عوالم و بلباسهای مختلفه متعدده متلبس شده و خواهند
هم شد گاهی بلباس نور و گاهی بلباس شبحی و گاهی بلباس اظله و گاهی بلباس
عنصریه و نوریه و گاهی بلباس ذر در ذرات و گاهی بلباس اصلاب و ارحام و گاهی
برزخیه و باز در همین عالم بلباس عنصری خود متلبس شده تنزل باین عالم نمائیه

از خود نموده در عالم برزخ رفته تا قیامت برپا شود و در قیامت بلباس
ظاهر شده شفاعت میکنند و چون خداوند بعد از قیام قیامت این عالم عالم
دیگر خلق نمود و بلباس اهل این عالم داخل آن عوالم میشوند و حجت الهیه را
بر اهل او تمام میکنند و همچنین الی ماشاء الله تعالی کما یظهر من قوله و حجج الله
عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَى و آباء در عوالم سابقه و لاحقه مثل این
عالم خواهند بود و بوده اند از قتل و شهادت و مقهوریت و مظلومیت باز محتمل
الوجهین است و شاید چون فیوضات نامتناهیه الهیه لاتعد و لاتحصی است و باید در جمیع
عوالم فیوضات الهیه بایشان برسد بعضی آنها مع الاسباب و بعضی بلا اسباب است
لهذا اقوی از احتمال دارد که وقوع این واقعات و قضیات خاصه موجب ازدیاد
فیوضات ایشان در هر عالمی شده باشد و بشود و احتمال دارد که این قضایا در همین
عالم از برای ایشان واقع شده باشد والله العالم بحقایق اسراره و دقایق
رموز انواره و بعض عوالم دیگر را هم در کتاب مشکوة الانوار نقل کرده ام فموفور

دویم در بیان کیفیت رجعت است بدانکه حضرت رسول صلعم و امیرالمؤمنین

و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در دنیا رجوع خواهند نمود چنانچه دانستی و اخبار
خاصه در رجعت ایشان مختلف وارد شده است بعضی دلالت دارد که همه ائمه با زمان
حضرت رسول رجعت میکنند و هر یکی از ظالمین و غاصبین حق خود و قاتلین و قاهرین
عصر خود با آنحضرت میکنند و بعضی دلالت دارد که با حضرت امیرالمؤمنین عم رجعت میکنند

در جهاد خواهند بود و سلطان عالم امیر المؤمنین ع خواهد بود در از زمان و بعضی لا
دارد که رجوع میکنند مطلق و دیگر آیا رجوع ایشان متعدد خواهد بود یا اختلاف
خواهد بود خدا با و داناست و لشکر ایشان و حکومت ایشان در رجعت
خواهد بود الله العالم مگر امیر المؤمنین تکرر دفعات رجوع خواهد بود و با لقطع
و الیقین نظر بکثرت اخبار مستفیضه خاصه و لیکن خبری بخصوص رجعت از اخبار
خاصه تا بحال بنظر رسیده است لا اخبار که دلالت بر ظهور حضرت مهدی ع
که از بنیان روایت نمودیم پس باز رجوع میکنیم بتتمه حدیث شریف سابق الذکر
مفضل بن عمر که از حضرت صادق ع آل محمد او را روایت میکند و فرمود ما آنچه را
که گذشت تا آنکه فرمود ای مفضل بیرون خواهد آمد سید اکبر محمد رسول الله با هر که با
ایمان آورده است از مهاجرین و انصار و غیر ایشان و هر کس که در جهاد در
رکاب ظفر انتساب آن فخر کاینات شهید شده بودند در معارک جهاد و خدا و نیز
میفرماید جمیع آنکه تکذیب آنحضرت را در دنیا نموده بودند و شک در حقیقت در رسالت
او داشتند یا آنکه رد او و حکم او را مینمودند یا آنکه العیاذ بالله می گفتند که ساحر
ماهری است یا آنکه مجنون و کاهن و سفیه است که بخواهش نفسانیه و شهوات آنها
حرف میزند و سایر منافقین را زنده میکنند و آنحضرت همه آنها را بجزا و تنافق
و انکار میرساند پس بنابراین جزء حدیث همینست که اصحاب حضرت رسول از
موالف و مخالف و مؤمن و کافر و منافق بلکه کافرین و مرتدین و مشرکین و ظلام و فساق و فجار

زمان باید بدنیا رجوع کنند چو یهان اجرای جزء بدانرا جزای شر دید بدهند
و همچنین جمیع ائمه طاهرین باید بدنیا برگردند با هر کس که یاری و نصرت ایشانرا
در دنیا نموده است تا آنکه خوشحال شوند از کرامتهای الهیه که بایشان عطا فرماید
با همه آن کسانیکه ایشانرا آزار و اذیت نموده و خوار کرده اند تا آنکه ایشانرا بعذاب
و بلاهای دنیا پیش از عذاب و بلای آخرت مبتلا نمایند پس خطاب آنجناب آیه مبارکه
و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا را تلاوت فرمود پس مفضل عرض نمود ای آقا
و مولای من مراد خداوند عالمیان از فرعون و هامان در این آیه کیستند آنحضرت فرمود
مراد فلان و فلان است عرض نمود فدای تو شوم آیا حضرت رسالت پناهی و
صدیق اکبر امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیهما و علی آلهما الطیبین الطاهرین
با حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه رجعت خواهند نمود و ظاهر خواهند شد یا نه آنحضرت
فرمود بلی با چار بهشت ایشانرا که جمیع روی زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف و ظلمات
و آنچه در ظلمات است و سیر نمایند جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه
ایشان او را طی نمایند و دین خدا را برپا بدارند شاید این کلمات از آنجناب بقدر فهم راوی فرمود
باشند والا جمیع عالم و موجودات در نظر امام ع مشاهد و محسوس مثل کف دست او خواهد
بود هرگاه بخواهند و التفات نمایند احتیاج بسیر نمودن ندارند و یا آنکه منظور آنحضرت
این بوده است که بقوه بشریت و بدن انسانیت بطریق سیر اقتضا این بدن عنصری
سیر باید بنمایند جمیع روی زمین و دریاها را نه بطریق مشاهده و احاطه علمی

علی بنا بچه سابق بر این گذشت پس آنجناب فرمود ای مفضل گویا می‌بینم آن وزرا را
که ما گروه امامان در نزد جد بزرگوار خود حضرت رسول ایستاده باشیم و بحضرت
شکایت نمایم از آنچه بر ما واقع شده باشد از کردار این امت جفا کار بعد از رحلت
حضرت رسول مختار و از آنچه با ما کردند از تکذیب و رد گفته‌های ما و دشمنی کردن
و دشنام دادن و لعن کردن و ترسانیدن خلفاء جور ما را و کشتن و بیرون نمودن از حرم خدا
ما را بشمشیر و زهر و حبس نمودن ما را پس حضرت رسالت پناهی چون شکایتهای ما معشر
ائمه بدی بشنود گریان گردد و فرماید ای فرزندان من نازل شده است بشما آنچه
بجد شما پیش از شما وارد شده است پس ابتدا نماید حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا
سلام الله علیها و شکایت نماید از فلان و فلان که یا ابتا فدکی را که تو بمن مرحمت فرمودی
بحکم خداوند عالمیان از من غصب نمودند و چندان که حجتها بر ایشان تمام نمودم
سودی نداد و نامه را که تو از برای من نوشته بودی در باب فدک رجوع گرفته و
در حضور مهاجر و انصار آب دهن نجس کثیف خود در او انداخته او را پاره پاره
نمود و من بسوی قبر مطهر تو آمدم ای پدر بزرگوار و شکایت ایشان بتو نمودم و فلان
و فلان بسقیفه بنی ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق نموده خلافت و امامت را
از ما گرفتند و حال آنکه تو او را شوهر من علی بن ابی طالب داده بودی
و اکتفا این نکردند تا آنکه آمدند که جبراً و قهراً تا او را بمسجد بکشند در
حضور مهاجر و انصار و ببرند تا آنکه بیعت بغیر نماید چون او از رفتن

چون او از رفتن ابا و امتناع داشت هیزم آوردند و بدر خانه رسالت جمع
نمودند که اهل بیت تو را بسوزانند پس من فریاد برآوردم که ای فلان این چه جرأتست
که بخدا و رسول او مینمائی و میخواهی که نسل حضرت رسول را از روی زمین براندازی
فریاد کرد که ساکت شو ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان
بیاورند علی را بگو که بیرون بیاید و با کسی که مسلمانان با او بیعت نموده اند بیعت کند
و الا آتش میاندازم همه شما را میسوزانم پس من عرض کردم خداوندا بتو شکایت میکنیم
از آنکه پیغمبر تو از میان ما رفته است و امتش کافر شدند و حق ما را غصب نمودند پس
رومع فریاد زد که حرفهای احمقانه زنانه را بکنار بگذار و بگوش بر و که خدا امامت
و خلافت و پیغمبری را در یکخانه جمع نخواهد نمود و خواست داخل خانه شود من خود در را بستم
~~او را مانع شوم از دخول خانه یا بی احترامی نمودن~~ او را مانع شوم از دخول خانه یا بی
احترامی نمودن او و جسارت نمودن او بشوهر و ابن عم من علی بن ابیطالب روحی
له الفداء که ناگاه با لگد در را زد و بپهلوی من و تازیانه را بلند نمود و بر بازوی من
زد و فرزند محسن نام ششماهه مرا سقط نمود من فریاد زدم که یا ابتاه یا رسول الله دختر تو
فاطمه را دروغ گو مینمایند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید مینمایند و از این
غم و الم خواستم که گیسو بگشایم و نفرین نمایم که حضرت امیرالمؤمنین ع چون مرا با آن
احوال دید فرمود ای دختر رسول خدا ص پدر تو رحمة للعالمین بود ترا بخداوند عالمیان
سوگند میدهم که مقنعه از سر نگشائی و سر بآسمان بلند نکنی و الله که اگر چنین کنی حق سبحانه

پس بخانه برگشتم و باین احوال با درد و الم باقی ماندم تا از همان آزار در گذشت و شهید
شدم و کیفیت احوال حضرت فاطمه سلام الله علیها را با حضرات تفصیل بطریق اهل
سنت و جماعت در کتاب سیف الشیعه نوشته ام پس بعد از او برخیزد حضرت مولی
المتقیان و امیر مؤمنان علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه و شکایت نماید که یا رسول الله
چون تو از دنیا رحلت فرمودی جمعی از امت تو و اصحاب تو در سقیفه بنی
ساعده جمع شدند و بناحق خلافت تو را غصب نمودند و من چون امری و معینی
نداشتم چندین شب بخانه مهاجر و انصار با دو فرزند تو حسن و حسین علیهما السلام
رفتم و از آن جماعتی که مکرر بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی استعانت و
یاری جستم همه در شب وعده یاری نمودن مرا نمودند و چون صبح شد هیچکس وفا بعهد
خود ننمود و بیاری من نیامدند پس محنتهای بسیار از ایشان کشیدم و قصه من مثل
قصه هارون بود در میان بنی اسرائیل که او بموسی عرض نمود که یا ابن ام
إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي یا رسول الله پس صبر نمودم و
آزار کشیدم که هیچ وصی پیغمبری این قدر آزار نکشید و جمعی از امت تو جمع شدند
و مردم را بدور خود جمع کردند و چندین دفعه با من جنگ نمودند تا آنکه زنان هم
بجنگ من بیرون آمدند پس با ایشان جهاد نمودم تا آنکه آخر الامر عبد الرحمن ملجم
مرادی ملعون مرا بضرب شمشیر شهید نمود پس برخیزد امام بر و علی و شهید ممتحن مولانا
حضرت ابی محمد الحسن علیه الصلوة و السلام و عرض نماید یا جدا یا رسول الله چون خبر

شکایت امام حسن

شهادت پدرم بمعاویه رسید یاد ملعون ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بکوفه
فرستاد که از من و برادرم حسین و سایر اقربا بیعت خلافت از برای معاویه ملعون بگیرند و
هر کس قبول نکند گردن او را بزنند و سر او را از برای معاویه بفرستند پس بمسجد رفتم و خطبه
خواندم و مردم را نصیحت و موعظه نمودم و ایشان را دعوت بجهاد کردم که دفع
لشکر اشرار معاویه را نمایند بغیر از بیست کس کسی دیگر جواب مرا نداد پس سر بسوی آسمان
نمودم و عرض کردم پروردگارا تو گواه باش که ایشان را خواندم و از عذاب تو ترسانیدم
آنها را امر و نهی نمودم و در فرمان برداری من مقصر شدند پروردگارا بلا نازل نما و عذاب
خود را از ایشان دریغ مفرما پس از منبر زیر آمدم و روانه بسمت مدینه شدم و ایشان را
بحال خود واگذار کردم پس جمعی از ایشان بنزد من آمدند و بیان نمودند که اینک معاویه
لشکر بانبار فرستاده است و مسلمانان را غارت کرده اند و زنان و اطفال
بیچاره را کشتند بیا تا با ایشان جهاد کنیم من بآنها گفتم که شما را وفا نخواهد بود و نزد من
خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید نمود که با معاویه صلح نمایم پس
جمعی را فرستادم در مقابل لشکر معاویه آخر چنان شد که من بایشان گفته بودم مرا تنها
گذاشتند و بلشکرگاه معاویه علیه الهاویه ملحق گردیدند و مرا غارت نمودند و مرا زخم
زدند پس ناچار با معاویه ملعون صلح نمودم که خون خود و شیعه خود را حفظ کنم
پس آمدم بمدینه طیبه و بعبادت الهی مشغول شدم آخر الامر معاویه سوده الملک پس فرستاد
و بدستیاری زن من زهر خورانید که بهفتاد و دو پاره جگرم فرود آمده و شهید شدم
پس برخیزد امام معصوم و شهید مظلوم گلگون قبای معرکه کربلا

کربلا حضرت مولانا ابی عبدالله الحسین صلوات الله وسلامه علیه که با خون خود خضاب نموده باشد با همه شهدائی که در کربلای معلّی با آنحضرت بدرجهٔ رفیعه شهادت رسیده اند پس چون حضرت خاتم الانبیاء آنحالرا مشاهده فرماید گریان شود بحدیکه مثل بیهوش شود وصیحه زند که زمین بلرزد پس آنحضرت ایشانرا بنزد خود بخواند و فرماید فدای تو شوم الحسین دیدهٔ تو روشن باد و دیدهٔ من درباره تو روشن باد و در آنحال حضرت امیرالمؤمنین ع و حضرت امام حسن ع بدست راست حضرت رسول صلعم ایستاده باشند و حضرت فاطمه زهرا علیها سلام الله از جانب چپ ایستاده باشد و حضرت فاطمه زهرا علیها سلام الله از جانب چپ ایستاده باشد و حضرت حمزه سیّد الشهداء در جانب چپ حضرت خامس آل عبا سیّد الشهداء ایستاده باشد و از جانب چپ حضرت خامس اهل بیت جعفر طیّار بایستد پس خدیجهٔ کبری و فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین ع محسن سقط شده در خون طپیده را بر دست بگیرند و بخدمت آنسرور بیاورند پس در اینحال حضرت فاطمهٔ زهرا و بتول عذراء این آیهٔ شریفه را بخواند که مضمون او اینست که آن روزیکه وعده شما میداد که باید هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر ظاهر کردیده شود و آنچه را کرده است از کار شر آرزو کنند که کاش میانه او و آن کار شر دوری بسیار بود پس چون کلام معجز نظام آن مخزن اسرار گرام باینمقام رسید بسیار گریست و فرمود روشن مباد دیده که در نزد ذکر اینقصه پر غصه پر آب نشود پس مفضل عرض نمود که ای سیّد مولای من ثواب گریه بر آنحضرت چقدر است فرمود ثواب غیر

من دیگر چه خواهد شد آنحضرت فرمود در اینحال حضرت فاطمه سلام الله علیها بر خیزد و عرض کند پروردگارا تو وفا فرمای بوعده که بمن فرموده در خصوص آنها که بر ما ظلم و ستم و جور نموده اند و حق ما را غصب کرده اند و ما را زدند و بجزع آوردند و ستمهائی که بر جمیع اولاد من نموده اند پس بگرید و از گریهٔ او جمیع اهل آسمانها از ملائکه و حملهٔ عرش بگریه درآیند و هر کس که در روی زمین و در تحت ثری باشد فروش بر آورد پس باقی نماند احدی از ستمکاران بر ما و آنانکه راضی بودند بظلم نمودن بما مگر آنکه در آتش زنده شوند و هر یک هزار مرتبه کشته شوند و باز زنده شوند پس برخیزد جدم حضرت سیّد سجاد علی بن الحسین سیّد العابدین علیه الصلوة والسلام و شکایت خواهد نمود از ظالمین و کافرین و از آنانیکه از ایشان آزارها کشید و محنتها دید پس برخیزد پدر بزرگوارم و شکایت نماید از ظلم طلمه و فسقه و ستمکاران که بایشان وارد شده و از جور و تعدّی خلیفه و زمان خود پس برخیزم من و شکایت کنم از آنچه منصور و اتباع او و از اقربا و دست نشانها که بمن دادند و آزار کردند پس برخیزد فرزندم موسی و از هارون الرشید شکایت نماید در خصوص خدعه و حیله و مکر و آزار و حبس و غل و زنجیر او پس برخیزد فرزندش علی بن موسی و از مأمون الرشید پلید حرامزاده بدتر از یزید عنید شکایت نماید با آن خدعه ها و عوام فریبیها که از او ظاهر شد پس برخیزد فرزندش محمد بن علی التّقی الجواد علیه السلام از ام الفضل دختر مأمون ملعون و سایر ظالمین او شکایت تمام نماید پس برخیزد و فرزندش علی محمد التقی ع و از هادی و متوکل عباسی شکایت نماید از آنچه باو نمودند از آزارها پس برخیزد

شکایت نمودن ائمه

فرزندش حسن بن علی عسکری ع و از ظلم معتز بالله عباسی و از آنچه از بدبختی‌ها که بان بزرگوار نموده است شکایت کند پس برخیزد حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و با او باشد جامه خون آلود حضرت رسالت پناهی در وقتی که دندان جهر لمعان مبارک او را ضرب زدند و جبین انور او را شکستند و دل مبارک او را بدرد آوردند و بدن شریف او را خستند و شکایت نماید در نزد جد بزرگوار خود از ظالمین و فاسقین و فاجرین و ناصبین و منافقین و کافرین و عرض کند یا جدا یا رسول الله مرا وصف فرمودی از برای مردم و دلالت نمودی و نام و نسب و کنیه مرا از برای ایشان بیان فرمودی پس امت تو مرا انکار نمودند و اطاعت نکردند و بعضی گفتند متولد نشده است و بعضی گفتند بعد از تولد مرد و اگر میبود اینقدر غایب نمیشد پس بر ظلم صبر نمودم تا آنکه خداوند اذن ظهور حال داده است مرا پس چون حضرت رسول ص این شکایات مختلفه را بشنود بفرماید الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوء منها حیث نشاء فنعم اجر العاملین یعنی حمد مخصوص خدائی است که راست گردانید وعده خود را و زمین را بما میراث داد که بردیم هر جای از او که میخواهیم پس نیکو باشد اجر عمل کننده کان از برای خدا پس خداوند عالمیان هریک از ظالمان و فاسقان و کافران و منافقان و غاصبان حق ایشان را زنده نماید و انتقام هریک از آل محمد را از هریک از ایشان بکشد لهذا معروف شده است در میان مردم که قصاص بقیامت نماند و باید رجعت بمیرن.

کیفیت رجعت

دنیوی واقع شود نه آنکه بدن مثالی یا روح تنها بدن دیگر داخل شود یا آنکه زمان رجعت مثل عالم خیال باشد زیرا که همه اینها مخالف اخبار عدیده صادره از ائمه اطهار علیهم السلام المکلف انظار میباشد نور بسیم در بیان کیفیت و کمیت ظهور نور زمان رجعت است که چگونه رجعت واقع خواهد شد و چه واقع میشود در زمان رجعت ما چند حدیث از او بیان میکنیم تا آنکه چشم شیعیان روشن شود و از حدیث مفضل و حدیث حاکم شدن ائمه از جانب مرحمت جناب امیر المؤمنین سلام الله علیه چنین معلوم میشود که ائمه دین ع متعدد رجعت نمایند یکدفعه که در زمان ظهور حضرت قائم عجل الله فرجه که ظهور رجوع نمایند و شکایت از ظالمین خود و طاغین عصر خود نمایند و یکدفعه با امیر المؤمنین روحی فداه که حکام او شوند و احتمال دارد که در آن زمان که رجعت نمودند در دنیا باقی بمانند تا زمانیکه سلطنت منتهی با میر المؤمنین شود که ایشان ع ملازمان و حاکمان آنحضرت شوند و این بعید است زیرا که حضرت سید الشهداء اولا رجوع میکند و سلطنت بسیاری خواهد کرد و بعد امیر المؤمنین ع پادشاه تمام روی زمین خواهد شد پس از اخبار عدیده معتبره چنین ظاهر میشود که اول کسی که بدنیا رجوع میکند بعد از ظهور حضرت قائم ع جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهداء حسین بن علی ابن ابیطالب ع خواهد بود و با هفتاد و دو تن شهداء دشت کربلای معلی که با او بودند و در خبری وارد شده است که آنحضرت با هفتاد پیغمبر بدنیا رجعت نماید که آن جناب را بر دم شمشیر

سید الشهدا است که در کربلای معلی شهید شده است تا آنکه همه مردم او را بشناسند و شک در رجعت او نکنند چنانچه رجوع نمودند با موسی بن عمران از کوه طور هفتاد نفر از علمای یهود که شهادت دادند که خدا با موسی تکلم نمود بعد از آنکه بصاعقه مردگان و زنده شدند و در خبری وارد شده است که آنحضرت با هفتاد و پنجهزار نفر از مردگان که زنده شوند رجوع بدنیا خواهد فرمود و همه در خدمتش باشند و در خبری وارد شده است که جمیع اصحاب آنحضرت که در رکاب سعادت انتساب آنجناب شهید شده اند بدنیا با او رجوع نمایند و خودهای مطلا بر سر ایشان باشد و در خبری دیگر وارد شده است که آنحضرت با هفتاد هزار نفر صدیق رجعت فرماید و در خبری وارد شده که با دوازده هزار صدیق بدنیا رجوع نماید و اخبار در رجوع اشخاصی که باید در خدمت آنجناب باشند مختلفه است و لیکن جمع میتوان در میان همه نمود باینکه شاید این گروه با آنها چه یکدفعه با او رجوع نمایند طایفه طایفه و هریک از این اخبار محمول بر یک طایفه از آنها بوده باشند و شاید همه اینها بدفعات متعدده رجوع نمایند و در خدمت او در رکاب سعادت انتساب او باشند و ممکن است که چند دفعه آنحضرت رجعت نماید و هر دفعه طایفه در خدمت او باشند والله العالم و ایضا در حدیثی وارد شده است که اول کسی که بدنیا رجوع نماید حضرت سید الشهدا علیه السلام است و آنجناب بقدری در دنیا سلطنت نماید که موی ابروی او سفید شود و بر روی چشم مبارک او بیفتد و در خبر دیگر هست که بقدر سیصد و نه سال پادشاهی تام روی زمین

نماید بدون شریک و سهیمی و در خبر دیگر وارد شده است که آنحضرت هفتاد هزار سال سلطنت نماید و ایضا جمع میان این اخبار مختلفه میتوان نمود باینکه این مدت تنها سلطنت نماید و در بعض این ازمنه تنها باشد و در بعض اینها با حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین و حضرت قائم عجل الله فرجه خواهد بود و در بعض از این اوقات سلطان تمام روی زمین شود و در بعض اوقات سلطان بعض روی زمین شود و در بعض اوقات مستقل باشد و در بعض اوقات از جانب حضرت رسول یا امیر المؤمنین در سلطنت نیابت نماید یا آنکه مراد از بعض این سالها سالهائی باشد که هر سال او مقابل با ده سال از این سالها است و ایضا شیخ قطب الدین قطب راوندی و غیر از او از علما و محدثین رضوان الله علیهم اجمعین روایت نموده اند از حضرت اول بتشرف از باطن و ظاهر حضرت امام محمد باقر که فرمود جناب خامس آل عبا حضرت سید الشهدا در طف کربلا قبل از وصول بدرجه رفیعه شهادت سعادت افادت اصحاب خاص ملخلص خود را جمع نموده و خطبه بلیغه انشا فرموده فرمودند وزی جدم رسول خدا فرمود بن الحسین و باشد که تو را بعراق بطلبند و تو بروی در زمینی که انبیا و اوصیا ایشان در آن زمین باهم ملاقات نموده و بنماید دا در او عمو را نیامند و ترا با جماعتی از اصحاب تو در آنجا شهید نمایند که درد آهن باشان نرسد پس آیه مبارکه یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم را تلاوت فرمود و فرمود اغیر زند

توجیه خطبه سید الشهداء

در سلطنت سید الشهداء

الحی برابراهیم سرد و سالم شد آتش نبرد و خنک بر تو و اصحاب تو سرد
و سالم شود بشارت باد شما را که من صحابی بهتر از اصحاب خود در روی
زمین نمی بینم والله که ایشان چون مارا بکشند ما نزد پیغمبر خود میرویم و تمام
در انعام بقدری که خداوند عالمیان میخواهد پس اول کسی که زمین شکافته خواهد شد
و او پیش از قیامت بیرون بیاید من باشم و بیرون خواهم آمد از قبر خود که موافق
باشد با بیرون آمدن حضرت امیر المؤمنین و با ظاهر شدن حضرت قائم آل محمد ص
پس گروهی از ملائکه خدا بر من نازل شوند از جانب پروردگار عالمیان که هرگز
پیش از آن نازل بزمین نشده باشند و نازل شود بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
با لشکرها که فرود آید جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن مجتبی
و جمیع آنانکه منت بر ایشان گذارده است بامامت و خلافت صلوات الله
سلامه علیهم اجمعین و همه ایشان بر اسبهای ابلق از نور سوار شده باشند که هیچ
مخلوقی پیش از ما بر آنها سوار نشده باشد پس حضرت رسالت پناهی علم خود را
بحرکت در آورد و شمشیر خود را بدست قائم آل محمد دهد پس ما بعد از آن آنقدر
در زمین مانیم که خداوند عالمیان بخواهد پس حقتعالی از مسجد کوفه بیرون باورد
چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس حضرت امیر المؤمنین ع شمشیر رسول خدا
را بمن دهد و مرا بفرستد بمشرق و مغرب عالم و من هیچ دشمنی از دشمنان خدا
نرسم مگر آنکه بامر الهی خون او را بریزم و هر بتی که در روی زمین باشد بسوزانم تا آنکه بهند بروم

یوشع بن نون زنده شوند و بنزد امیر المؤمنین ع روند و عرض کنند که راست فرموده
خدا و رسول خدا و آنچه بشما وعده داده بودند پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
هفتاد نفر یا هفتاد هزار نفر همراه ایشان نماید و بسوی بصره بفرستد و لشکر بصره را
ایشان بکشند پس لشکری دیگر بسوی شهرهای فرنگ بفرستد که همه را فتح نماید پس
بکشم من هر جانور حرام گوشت را تا آنکه بروی زمین بغیر طیور و حلال گوشت نماند مگر آدمی
زاد و من بر فرقه یهود و نصاری و مجوس و فرق مختلفه کفار از صاحبان ادیان
و ملل و نحل عرض اسلام نمایم و مخیر کنم ایشان را میان کشته شدن و قبول اسلام و دین
هر کس مسلمان شود بر او منت گذارم و ببخشم و هر کسی که از اسلام کراهت داشته باشد
گردنش را بزنم و بحکم خداوند عالم خون او را بریزم و در آن زمان هیچیک از شیعیان ما نماند
مگر آنکه حق سبحانه و تعالی ملکی برای او نازل فرماید که دست بر رویش بمالد و غبار از رویش
نماید و منزل و زنان او را در بهشت باو بنماید و بر روی زمین هیچ کوری و لنگی و زمینگیری
و ناخوشی و مبتلائی نماند مگر آنکه حق سبحانه و تعالی دردهای ایشان را ببرکت ما اهلبیت برطرف
فرماید و برکت خود را از آسمان بزمین نازل نماید تا آنکه هر درختی آنقدر بار بردارد که شاخ
از بسیاری بار خم شود و ملکه بشکند و شما شیعیان در تابستان میوه زمستان بخورید
چنانچه خداوند عالمیان میفرماید وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ
بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
یعنی بدرستیکه هرگاه اهل شهرها و دهات ایمان آورده باشند و پرهیزکاری نمایند هر آینه

میکشائیم بر ایشان برکتهای آسمانی و زمینی را و لکن ایشان تکذیب انبیاء و اوصیا و اولیاء و ایات ما را نمودند پس گرفتیم ما آنها را بآنچه که بودند ایشان او را کسب مینمودند از اعمال بد و در خبر دیگر وارد است که حضرت سید الشهداء در عصر روز عاشورا بابدن پاره پاره بمیر برخاست و بر یک از شهدا را باسمه فریاد کرد پس همه برخاسته بخدمت آنحضرت حاضر شدند و باخر آنجناب فرمود این طعام گسترده نمودند و ایشان اطعام دادند پس آنحضرت فرمود که خداوند اینقدر کرامت بشیعیان ما عطا فرماید که برای ایشان چیزی در روی زمین مخفی نماند حتی آنکه هر شخصی خبر دهد از خانه خود و از اهل خود بانچه از ایشان صادر شود و ایضاً برید عجلی روایت میکند از حضرت صادق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم که از آنحضرت از او سؤال نمودم از اسمعیل که خداوند وصف او را در قرآن نموده است و در باره او میفرماید وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ آیا این اسمعیل پسر حضرت ابراهیم است یا غیر او میباشد آنحضرت فرمود این اسمعیل پسر حضرت حزقیل پیغمبر است و او را خداوند عالمیان بر جماعتی از مردمان مبعوث فرمود پس او را تکذیب نمودند و پوست سر و روی آن بزرگوار را کندند پس خداوند بجهة این امر شنیع بر آن گروه غضب فرمود و سطاطائیل ملک عذاب را بر آن جماعت فرستاد تا آنکه نزد آن پیغمبر عالیمقدار آمد و عرض نمود که خداوند عالمیان مرا فرستاده است که اگر بخواهی قوم ترا بانواع عذابها عذاب نمائیم پس اسمعیل فرمود مرا بعذاب آنها حاجتی نمیباشد پس حق سبحانه و تعالی باو وحی فرمود

که چه حاجت داری عرض نمود پروردگارا از پیغمبران عهد و میثاق و پیمان گرفتی از برای خود به پروردگاری و وحدانیت خود و از برای محمد رسول خود به رسالت و نبوت و از برای اوصیا بعد از او بامامت و ولایت و خبر دادی مرا بآنچه ستمکاران امت ایشان با حسین بن علی بن ابیطالب جگر گوشه آن پیغمبر بعد از او خواهند نمود و وعده فرمودی بحضرت حسین که او را بعد از شهادت او بدنیا برگردانی تا آنکه خود انتقام خود را از هر کس که باو ستم نموده است بکشد پس پروردگارا حاجت من بدرگاه تو این است که مرا در آن زمان بدنیا برگردانی با آنحضرت تا آنکه خود انتقام خود را از قوم خود بکشم پس حق تعالی دعای او را مستجاب فرمود که او را در زمان رجعت آل محمد با حضرت امام حسین بدنیا برگرداند و ایضاً از کاشف اسرار حقایق و دقایق مولانا حضرت امام جعفر صادق علیه سلام الله الملک الناطق منقول است که آنجناب فرمود گویا می‌بینم که تختی از نور گذاشته باشند و قبه از یاقوت سرخ بر آن زده باشند و مزین بانواع جواهرات دیگر باشد و حضرت امام حسین بر آن تخت نشسته باشد و در اطراف آن نود هزار قبه سبز باشد و مؤمنان فوج فوج دسته دسته بدیدن آنحضرت آیند و سلام بآنجناب نمایند پس خطاب مستطاب از حضرت رب الارباب بایشان رسد که ای بندگان و دوستان من هر چه خواهید از من سؤال نمائید که بسیار آزار کشیدید و خواری دیدید و مظلوم شدید امروز روزیست که هیچ حاجتی از حاجتهای دنیا و آخرت از من سؤال نمائید مگر آنکه از برای شما برآورم و خداوند عالمیان آب و طعام از بهشت جاودان برای ایشان بفرستد پس

اخبار مسطوره معلوم شد که حضرت امام حسین ع پیش از همه کس بدنیا برمیگردد پس از آن زمان تنها باشد در سلطنت و بعضی از اوقات حضرت رسول ص و حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیهما با ایشان باشند و بعضی از اوقات با ائمه اطهار باهم خواهند بود و اول کسی که بدنیا رجوع نماید آنحضرت خواهد بود و مدتی از زمان هم با حضرت قائم آل محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم خواهد بود و چون حضرت مهدی روحی له الفداه را زنی ملیحه یا سعیده نام شقیه شهید نماید حضرت سید الشهداء ع او را غسل داده کفن نموده نماز کرده دفن نماید و دوازده مهدی از اولاد قائم و نسل آنحضرت وصایت قائم را بنیابت حضرت سید الشهداء ع نمایند و بعد از ایشان آنحضرت سلطنت تمام عالم را کند و در خبر دیگر وارد شده است که حضرت صادق آل محمد ص فرمود که بعد از آنجناب باز صدیق اکبر امیر المؤمنین ع بدنیا رجوع فرماید و از برای آنحضرت قبه در نجف اشرف زادها الله شرفا نصب نماید که یک رکنش در نجف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعاء یمن و یکی دیگر در مدینه طیبه باشد پس حضرت صادق ع فرمود که گویا می بینم که قندیلها و چراغهای آن قبه را که آسمان و زمین را روشن نموده باشند زیاده از نور آفتاب و ماه پس سلطان همه روی زمین آنحضرت باشد و در خبر معتبری وارد شده است که آنجناب چهل هزار سال و در خبری چهل و چهار هزار سال در روی زمین سلطنت کند و ایضاً در خبری از خود آنحضرت منقول است کلامی که مضمون دُرر مشحونش این است که خداوند تبارک و تعالی فرزند

پیغمبران گرفته است که ایمان بما بیاورند و نصرت و یاری ما را نمایند چنانچه در کلام مجید خود میفرماید وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ

یعنی و هنگامیکه گرفت خداوند عهد و میثاق پیغمبران را که چون عطا فرمودیم بشما کتاب و حکمت را پس خواهد آمد شما را رسولی که تصدیق نماید آنچه را که با شما باشد از نبوت و کتب و حکمت هر آینه شما هم باید البته ایمان باو بیاورید و هر آینه باید البته نصرت و یاری او را نمائید پس حضرت امیر المؤمنین ع در تفسیر این آیه مبارکه فرمود یعنی ایمان بیاورید ای انبیاء و مرسلین بمحمد صلّی الله علیه و آله و سلّم و نصرت و یاری نمائید رسول او را و تا بحال هیچیک از انبیاء و اوصیاء مرا نصرت و یاری نکرده اند و همچنین حضرت رسول خدا را هم نصرت و یاری ننموده اند زیرا که پیش از آمدن ایشان بدنیا انبیاء جمیعاً از دنیا رحلت نموده بودند مگر مثل خضر و حضرت الیاس بعض آنها پس حضرت امیر مؤمنان فرمود که زود باشد خداوند عالمیان همه انبیاء را از حضرت آدم تا حضرت خاتم علی نبینا و آله و علیهم السلام زنده فرماید تا آنکه جمیعاً مرا نصرت نمایند و یاری کنند و او در زمانی خواهد بود که از برای من باشد مملکت میان مشرق و مغرب زمین و ایشان در روی زمین در پیش روی من بزنند سرهای بدان از زنده کان و مردگان را خدا ایشان را زنده خواهد نمود پس بنا بر این حدیث شریف باید جمیع انبیاء زنده شوند و رجعت نمایند و نصرت و یاری حضرت امیر المؤمنین ع را کنند و آنحضرت بر ایشان و بر همه مردمان

دنیا پادشاه و سلطان باشد باذن خدا و رسول و پس فضیلت آنحضرت از جمیع انبیاء در این حدیث معلوم میشود که باید بولایت او در ظاهر ایمان بیاورند و ایمان برسول خدا و نبوت آنحضرت بیاورند و نصرت و یاری امیرالمؤمنین را نمایند و آنوقت معنی باطنی امیرالمؤمنینی آنحضرت ظاهر شود که امیر بر جمیع انبیاء و اوصیا که ایمان بخدا و رسول و ولایت او آورده اند باشد و او را یاری نمایند و مطیع و منقاد او باشند و از عساکر سعادت آثار او شوند بحسب ظاهر هر چند بودی والا در باطن که امیر همه ایشان بعد از رسول خدای عالمیان بوده وایضاً آنحضرت در تفسیر این کلام خود او را که بر منبر فرمود که العجب کل العجب بین جمادی و رجب فرمود که اموات زنده میشوند زمره زمره و فرقه فرقه و گروه گروه از قبرهای خود بیرون میایند و میگویند لبیک لبیک یا داعی الله یعنی بخدمت ایستاده ایم ای خواننده از جانب خداوند عالمیان پس داخل کوچه های کوفه میشوند و شمشیرهای خود را برهنه نموده باشند و بزنند گردن کفار و جبابره و اتباع ایشان از ظالمین و کافرین و منافقین و جبارین اولین و آخرین تا آنکه وعده الهیه در آیه وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض عمل آید پس بعد از این کلمات فرمود از برای من کرتی بعد کرتی باشد و رجعتی بعد از رجعتی و منم صاحب کرات و صاحب رجعات و منم صاحب صولتها و نقمتها و عجایب و منم قلعه و حصن حصین از آهن و فولاد و باز فرموده است که بیک کشته از شما هفتاد نفر از اهل شام کشم

صاحب شام را که معاویه باشد او را اره نمایم وایضاً کاشف الحقایق و اللّٰه فاتح مولانا امام جعفر الصادق سلام الله علیه فرمود از برای امیرالمؤمنین ع یکرجعت تنهائی میباشد و یکرجعت با فرزندش حسین ع میباشد و آنحضرت در زمان رجعت خود از بنی امیه و معاویه انتقام خواهد کشید بلکه انتقام کشد از هرکس که با آنحضرت جنگ نموده باشد در دنیا یا آنکه در جنگگاه او حاضر شده باشد و آن جناب میفرستد آن سی هزار نفر از خلص اصحاب خود را که در جنگ صفین یاوران و ناصران او بودند بمکان صفین که در آنجا جنگ واقع شد و هفتاد هزار نفر از یاوران معاویه را که در آن جنگ حاضر بودند زنده کنند با خود معاویه در آنمکان حاضر نمایند و تا نیایا باهم جنگ نمایند تا آنکه حضرت امیرالمؤمنین ع همه آنها را بکشد که یکی از آنها باقی نماند وایضاً فرمود از برای امیرالمؤمنین ع یکرجعت دیگر خواهد بود با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که سلطان از جانب خدا و رسول او باشد و سایر ائمه عمال و حکام او باشند در بلاد روی زمین ~~بر بلاد روی زمین~~ و در خبر دیگر منقول است که حضرت رسول خدا بدنیا رجعت نماید و پنجاه هزار سال در دنیا سلطنت کند و حضرت امیرالمؤمنین ع چهل و چهار هزار سال سلطنت کند و در خبری از حضرت صادق آل محمد ع سؤال نمودند از تفسیر این آیه مبارکه ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد آنجناب فرمود والله دنیا نخواهد گذشت تا آنکه حضرت رسول خدا و امیرالمؤمنین علیهما صلوات الله الملک المبین بدنیا رجوع نمایند و در نجف اشرف یکدیگر را

ملاقات نمایند و در او مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و از
اخبار با اخبار سابقه منافات ندارد خاصه حدیث صد هزار سال عمر دنیا زیرا
که ممکن است که صد هزار سال او محمول باشد بر سالهای زمان رجعت و این پنجاه هزار
سال مدت سلطنت حضرت رسول ص و چهل و چهار هزار سال مدت سلطنت امیرالمؤمنین ع
و هشتاد هزار سال مدت سلطنت حضرت سید الشهداء ع و بیست هزار سال سلطنت
مردمان و هشتاد هزار سال سلطنت مختصه ائمه هدی ع محمول بر این سالها باشد
لهذا همه اینها را باهم میتوان جمع نمود که هر یک از این سیزده نفر سلطان شوند
در روی زمین بالاختصاص و بالاشتراک و بالمتوبه یا اینکه مثل حضرت رسول ص
و امیرالمؤمنین سلطان کل باشند و دیگران عاملان ایشان پس گاهی منفرداً رجوع
میشوند گاهی باهم رجوع نمایند و سه صورت در اینجا متصور است اول آنکه همه باهم باشند
دویم آنکه همه متساویان باهم باشند مثل ائمه هشتگانه از حضرت سید سجاد تا حضرت
امام حسن عسکری ع سیم آنکه ادنی با اعلی در یک زمان باشند و حکم با ادنی باشد دون
الاعلی اما در صورتیکه همه باهم باشند حکم با اعلی است که حضرت رسول یا امیر
المؤمنین خواهد بود و باذن ایشان حضرت قائم ع متصدی امور میشود و اما
در صورتیکه حضرت سید الشهداء ع و حضرت قائم باهم باشند در زمان امامت
حضرت قائم بامر کی خواهد بود. اگر سید الشهداء ع باشد که زمان امامت حضرت
قائم آل محمد است و اگر آنحضرت باشد حضرت سید الشهداء ع افضل انجاب است ا

مدت عمر دنیا

و تفضیل مفضول بر فاضل لازم میآید مگر آنکه بگوئیم امام ناطق حضرت قائم علیه السلام
خواهد بود و او امام زمان است که اطاعت و انقیاد او واجب است و حضرت
سید الشهداء امام صامت خواهد بود در آنزمان یا آنکه بگوئیم ظهور حضرت سید الشهداء
در زمان رحلت حضرت قائم ع خواهد باشد چون او برود این بدنیا مستقل شود یا آنکه
حضرت قائم ع باذن حضرت سید الشهداء ع متصدی امور شود و حکم همه اینها یک
حکم است که اختلافی ندارد زیرا که علم ایشان در احکام و حلال و حرام یکی است
چنانچه در کتاب عقاید الشیعه نوشته ام و ایضاً از مولانا الصادق ع منقول است
که حضرت امیرالمؤمنین ع یک رجعت خواهد نمود در زمان معلوم و آن وقتی است که خدا
شیطان را تا آنزمان مهلت داده در وقتیکه سجده آدم را انکار کرد و خداوند او را لعن
فرموده از میان ملائکه بیرون فرمود پس شیطان در عوض عبادات خود مهلت تا روز
قیامت خواست خداوند عالمیان در جواب او فرمود اِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ اِلَی
یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ و وقت معلوم او همان زمان رجعت امیرالمؤمنین ع است راوی
عرض نمود مگر از برای امیرالمؤمنین رجعتها باشد فرمود بلی از برای آنحضرت رجعتها
و کرتها بعد کرات باشد تا آنکه فرمود در این رجعت حضرت امیرالمؤمنین ع اصحاب
و یاران و جمیع لشکر و عسکر خود را جمع میفرماید و شیطان نیز اتباع و اولاد
و اصحاب خود را جمع خواهد نمود از اول زمان حضرت آدم تا آخر زمان هردو لشکر
از طرفین در وادی روحا که قریب بفرات و کوفه است جمع میشوند و باهم جنگ نمایند

جنگ شیطان با امیرالمؤمنین

جنگ نور و ظلمت

نمود چنان جنگی که از اول زمان حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام تا آن زمان چنان جنگی واقع نشده باشد در میان هیچ فرقه از فرق مخلوقات و گویا نظر مینمایم بسوی اصحاب حضرت امیر المؤمنین که بقدر صد قدم بعقب بر طریق قهقری برگشته‌اند و گویا می بینم که پاهای بعض از ایشان در میان آب فرات فرو رفته باشد پس در این وقت نزول میفرماید خداوند از آسمان یعنی آثار قدرت خدا نازل میشود با جماعتی کثیره از ملائکه و حضرت خاتم النبیین محمد مصطفی صلعم نازل میشود با جماعتی با او حربه میباشد از نور پس چون شیطان نظر نماید با ایشان بطریق قهقری از پشت سر رو بفرار گذارد پس اصحاب و اتباع و اولاد شیطان او با گویند کجا میروی و حال آنکه ما را امر تمام نمودیم و ظفر یافتیم پس آن ملعون میگوید انی اری ما لا ترون انی اخاف الله رب العالمین یعنی بدرستیکه من می‌بینم آنچه را که شما نمی‌بینید بدرستیکه من میترسم از خدای رب العالمین و رو بگریز مینهد پس حضرت رسول در عقب سر آن ملعون میرود و چون باو برسد حربه خود را که در دست دارد در میان دو کتف او بزند و آن ملعون از آن ضربت هلاک شود و جمیع اتباع و اولاد او هلاک شوند پس چند جهل و ظلم از دنیا بالمره منقطع شود که دیگر در روی زمین ظلم و جور و ستم و فسق و فجور و کفر و شرک باقی نخواهد ماند و لشکر عقل و نور تمام عالم را فرو خواهد گرفت و عبادت کرده میشود خداوند عالمیان بطریق صحیح بنحویکه شرکی و کفری نباشد و زمان زمان نور محض و محض نور و حق پرستی و عدالت و راستی گردد و در آن زمان ظاهر گردد جنتان مدهامتان

مقابله نور و ظلمت

دو باغ بزرگ که سبز باشند که از شدت سبزی و لطافت و طراوت گویا دو بر سبز باشد و زمین آنها بلندتر است از همه زمینها پس از این حدیث شریف معلوم میشود که باید مقابله و مقاتله در میان ظلمت و نور و عقل و جهل و اسلام و کفر و ایمان و شرک و حق و باطل واقع شود و آن بطریق باطن و بطریق ظاهر میشود اما در باطن کل ضد و مخالفه را با هم دارند و اما در ظاهر هم منازعه خواهند نمود بطریق عالم و جنس و جسم نمود و مراد از شیطان همین شیطان ملعونی است که خداوند عالمیان او را از آتش خلق نموده است و قوه تصرف و ساری و جاری شدن در ظواهر و بواطن مخلوقات را دارد و بهر شکل متشکل میشود حتی بصورت سگ و خوک و مردم را اگراه میکند که از اتباع او میباشند شیاطین و مرده از جن و فسقه از انس و صفات غیر حسنه و اخلاق ردیه و افعال شنیعه و اعمال سیئه و اطوار رکیکه از او و از اشیاع او میباشند پس در آن زمان بحسب ظاهر و باطن و اتباع ظاهره و اشیاع باطنه و اصحاب و یاران خود را جمع میکند از جهل و جند او ظاهراً و باطناً و برزخاً بینهما که آنچه ظلمت و آنچه متفرع بر او میباشد همه را جمع آوری بحسب صورت ظاهره و باطنه میکند که جمیع ظلمتها و باطلها و کفرها و شرکها و فسقها و فجورها و ناحقهای محض را جمع مینماید بصورت جمع او ظاهری و باطنی و بنای منازعه و مجادله و مقاتله و مقابله با حق محض و محض حق و نور بحت و عقل و لشکر عقل از خیرات و مبرات و صفات حسنه و اخلاق مستحسنه و عدالت و ائمه و حقیقت عبادت و حق پرستی و خداپرستی و غیرها از انواع و اجناس و اقسام اسلام

واصناف حق و نور و صفات کامله کامنه در انسان کامل و کامل انسان و ایمان
و اهل ایمان هم بحسب جمع آوری ظاهری و باطنی در ظاهر و باطن جمع میشوند و در میان
آنها در آنزمان در روی زمین امیرالمؤمنین روحی له الفدا خواهد بود و او
سلطان ظاهر و باطن و متجلی حق در باطن و ظاهر و فارق میان حق و باطل خواهد
بود و آن حضرت هم آنچه از انواع نور و اصناف ظهور حق است بحسب ظاهر و باطن
جمع میکند و محل بروز و ظهور و شهود ایشان در عالم بروز و شهود در روحا خواهد بود و در
کر روحا ظاهری مأخوذ از روحاء باطنی است و روحاء حق باطنی در نجف اشرف است
پس روحاء ظاهری هم در قرب او در پشت کوفه قریب بفرات خواهد بود و این
دو فرقه مبطله و محقه با هم مخالطه و منازعه و مخالفه و مقاتله و مقابله و مدافعه خواهند
نمود بصورت ظاهره و بصورت باطنه و بصورت برزخیه و بصورت صعود و نزول و بطریق متصورات
خیالیه و شهودیه و بروزیه و ظهوریه و خفیه و جهریه و کمونیه و مکتومیه و جلیه
و فعلیه و قولیه و صوریه و معنویه بجمیع انواع و انحاء و اقسام مجادلات خفیه و جلیه
که جمیع اصول و فروع ظلمات ظلمیات و انوار نوریات عالم وجود در عالم باطن
و حس و شهود مختلط با هم میشوند و بطریق غالب و مغلوب و قاهر و مقهور و طالب و مطلوب
و قاتل و مقتول و دافع و مدفوع بالنسبه بیکدیگر ظاهر میشوند بهر نوع جلوه و ظهور
که بوده باشد سراً و جهراً جلیاً و خفیاً و انواع خلایق و اصناف مخلوقات و اهل
هر علم و اصطلاح بعبارتی او را بیان میکنند از معقولین و منقولین و کشفیین و

اهل ذوق و اهل سلوک و اهل باطن و اهل ظاهر و اهل حق و اهل باطل و غیرهم و چون
این دو نوع نور و ظلمت و عقل و جهل و کفر و ایمان و شرک و اسلام و حق و باطل
و فروع عوالم علویه و عوالم سفلیه و شیوع مواد علیین و سجین ما حصل از ماء عذب
فرات و ملح اجاج و اتباع شیطان و اشیاع رحمن چون با هم نزاع نمودند گاهی
این غالب و او مغلوب و گاهی او مغلوب و این غالب تا آنکه شیطان و اتباع
و اشیاع و اصحاب و احباب او قریب بغلبه برسند که لشکر حق و عسکر نور مطلق بعقب
بحسب ظاهر و باطن می نشینند و پای ایشان بآب فرات میرود که ناگاه ابواب
سماء مفتوح میشود و رحمة للعالمین و نور انور ملک حق مبین با ملائکه آسمانها و زمین فرود
میآیند و غلبه حق و مغلوبیت باطل میشود و بمفهوم جاءَ الحَقُّ وَزَهَقَ البَاطِلُ اِنَّ
البَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً شیطان ملعون از آنها خائف و هراسان و ترسان
و لرزان میشود بهر قسم از اقسام خوف و ترسی که در جمیع عوالم بوده باشد بحسب ظاهر
و باطن و قوه و خیال بجمیع انحاء و اقسام فرار فرار را بر قرار اختیار نماید و در بدر
میشود و چون اتباع او او را از تعجیل منع میکنند او میگوید حق غالب شد و نور تمام
گردید و عالم دیگر گون شد و تنزل علویات شد و زمان انعدام سفلیات و جهلیات
و ظلمات و دیات رسید و من آنچه می بینم از تنزل عالم انوار شما نمی بینید و نمیدانید
لهذا بجای گریز دور سو بخدا قسم که نور مطلق و مطلق نور است با جزئیه نور در این عالم بطریق صعود
و نزول و سیر و سلوک نور در عالم ظاهر و باطن نور جلوه نموده ظاهر گردد بجسم

عنصری و نوری و حقیقی حلقی فی الجمله بر آن ظلمت محض و محض ظلمت نماید و او را بالجمله ظاهراً
و باطناً بجربه ظاهره و باطنه مضروب ظاهر و باطن نماید و او را معدوم از
این عالم نماید ظاهراً و باطناً و عالم را پاک از وجود ناپاک شیطان و جمیع تابعین
و ظلمت جهل و عسکر او نماید و نور محض و محض نور و حق محض و محض حق در عالم جلوه
نماید و دیگر بدی و ظلمی و جهلی و خطائی و کفری و شرکی و فسقی و معصیتی و مکروهی
خلاف مطبوعی در عالم نماید و زمین مشرق بنور خالص رب شود و مصداق آیهٔ مبارکه
وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا ظاهر گردد تا انقدر که خداوند بخواهد پس بعد از آن
باز ظلمت فرو میگیرد عالم را بجهة مقدمه قیامت کبری و ایضاً در بعض اخبار
وارد شده است که باید جمیع مردمانی که مرده اند از اول آدم تا آن زمان همه زنده
شوند و بدنیا رجوع نمایند و در خبر دیگر است که باید همه کس بدنیا رجوع نماید مگر
مستضعفین و مراد از ایشان کسانی میباشند که رای بایمان و کفر و شرک و اسلام
ندارند و تمیز میان حق و باطل نمیدهند از قبیل بعض از زنان و بلهاء و حمقا و بادیه
نشینان که ایشان بحال خود در زندان قبر باقی میمانند و بدنیا رجوع نمی کنند
و در خبر دیگر است که هر کس بر او قصاص لازم شده باشد باید رجوع نماید بدنیا
بجهة قصاص چنانچه در خبر دیگر منقول است که قاتل و مقتول هر دو در زمان
رجعت زنده شوند و مقتول قاتل خود را بکشد و بعد از او سی ماه که عبارتست
از دو سال هم در دنیا زنده می نماید بقدر مدت حمل و فصال طفل از ام خود پس احتمال دارد

این سالها باشد و احتمال دارد که مراد سالهای زمان رجعت باشد که عبارتست
از بیست و پنج سال باین زمانها و آیا از عمر مقتول اینقدر در دنیا بیشتر نمانده بود
است که مقتول واقع شد یا آنکه این زمان خصوصیتی در نزد حکیم علی الاطلاق
دارد که بر ما مخفی است و ایضاً در اخبار عدیده متکثره وارد شده است که
رجوع بدنیا نمیکند مگر مؤمن محض و کافر محض و باقی از متوسطین مردم بحال خود
باقی خواهند بود و در خبری وارد شده است که مخیر مینمایند جمیع مردم را در رجعت
نمودن و رجوع نکردن پس جمعی رجوع میکنند و جماعتی رجوع نمینمایند نور چهارم

در بیان خروج طامهٔ الکبری و دابة الارض است

بدانکه از جمله چیزهائی که باید البته در دنیا واقع شود این است که دابة الارض خروج نماید و او نزدیک
بقیامت خواهد نمود و خداوند عالمیان در قرآن باین او را خبر داده در قول محکم
خود وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ
كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ یعنی زمانیکه واقع شود قول بر ایشان یعنی زمان رجعتی که
گفته ایم ظاهر شود و بیرون میآوریم از برای ایشان دابة الارض که با ایشان حرف
بزند بدرستی که مردم بوده اند بآیات ما که یقین ندارند و چون مبالغه در وقوع است
بصیغهٔ ماضی بیان فرمود که اخرجنا باشد و اخبار شیعیان و سنیان در بارهٔ دابة الارض
بسیار وارد شده است اما اخبار شیعه از ائمه انام علیهم السلام بسیار است
منقول است از حضرت صادق آل محمد ص که فرمود روزی حضرت امیر المؤمنین

خروج دابة الارض

و امام المتقین علی بن ابیطالب علیه السّلام در مسجد خود تشریف آورده بود و قدری خاک و ریگ جمع فرموده بزیر سر خود نهاده بخواب رفت ناگاه حضرت رسول خدا صلعم با جمعی از اصحاب ببالای سر آنحضرت آمدند و باد فرمودند قم یا دابّة الله فی الارض یعنی برخیز ای دابة الله در زمین او پس یکی از صحابه عرض نمود یا رسول الله آیا بعض از ما بعض دیگر را باین اسم بخواند آنجناب فرمود این اسم مخصوص علی بن ابیطالب است و از دابة الارض مراد از اوست که خداوند عالمیان او را در قرآن مجید بیان فرموده پس چون امیرالمؤمنین علیه السلام از خواب برخاست حضرت رسول صلعم باو فرمود یا علی بیرون میآورد خداوند عالم ترا به نیکوترین صورتی و با تو باشد میسمی که باو داغ دشمنان خود را چنانچه خود آنجناب مکرر میفرمود انا صاحب العصاء والمیسم یعنی منم صاحب عصا و میسم که آلة داغ نهادن میباشد و ایضاً منقولست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آخر الزمان ظاهر شود و با او خواهد بود عصای حضرت موسی بن عمران و انگشتری حضرت سلیمان بن داود علی نبینا و آله و علیهما السلام پس انگشتری را بر پیشانی هر کس میگذارد نقش میگیرد که هذا مؤمن حقاً یعنی این از روی حقیقت مؤمن است و عصا را به پیشانی هر کس میگذارد نقش میگیرد که هذا کافر حقاً یعنی این کافر است از روی حقیقت پس این اسم مخصوص آنحضرت خواهد بود زیرا که بعد از حضرت رسول صلعم کسی بجز آنحضرت حرکتی و کاری بمحض رضای الهی نخواهد نمود و ائمه از اولاد او هم ملحق باو میباشند در عبادت بجهة محض رضای خدا و چون

آنحضرت میداند مخفیات و سریرهٔ قلوب مؤمنان و کافران را و مطلع بضمایر و آنچه پنهان در سینهاست میباشد و مؤمن و کافر و منافق و مستضعف و منافق را میشناسد بعلم واقعی باطنی نفس الامری و میداند که کی کافر محض است و کدام مؤمن محض است و کیست که هرگز ایمان نخواهد آورد و کدام است که هرگز کافر نخواهد شد لهذا عصا را به پیشانی کافر محض و انگشتری را به پیشانی مؤمن محض میگذارد حتّی یتبیّن الرّشد من الغیّ و این در زمانی باید باشد که باب توبه مغلوق بوده باشد و امّا اخبار بطریق سنّیان ایضاً بسیار است که علمای ایشان آنها را در کتب معتبره خود نقل نموده اند منها مرویست که دابّة الارض از کوه صفا بیرون میآید و مؤمن را از ایمان او و کافر را از کفر او خبر میدهد و در این زمان در توبه بسته میشود و منها خروج دابة الارض و طلوع آفتاب از مغرب در یک روز واقع میشود و منها از ابن عباس مرویست که دابة الارض در شعاب بکه مردم بمنی ظاهر شود و ایضاً بطریق خاصّه و عامه از امیرالمؤمنین مرویست که فرمود سوگند بخدای عالمیان که دابة الارض دُم ندارد بلکه صاحب ریش باشد و مراد خود آنحضرت است و منها از ابن عباس ایضاً مرویست که از علامات آخر الزمان دو علامت خواهد بود از ضمی و سماوی اوّل آسمانی و آن طلوع نمودن آفتابست از مغرب دوّیم زمینی است و آن خروج دابة الارض است طول او شصت گز باشد و صاحب چهار قائمه باشد

دست و پا داشته باشد و موی او زرد باشد مثل بچه مرغ و دو بال داشته
باشد و چنان تند و تیز در راه رفتن باشد که هیچ چیز باو نرسد و هیچ چیز از او
فوت نشود و روی او مانند صورت آدمی باشد و لیکن نهایت درخشنده
و روشنی دهنده باشد و ایضاً در کتاب عین المعانی منقول است که چشم او شبیه است
بچشم خوک باشد و گوش او گوش یوز باشد و دم او چون دم بز قوچ باشد و چهار دست
و پای او چون قوائم شتر باشد و مابین مفصلین او دوازده گز باشد و همه
الوان مختلفه و رنگهای متفرقه در او یافت شود و میان هر دو شاخ او یکفرسخ
راه باشد و از میان صفا و مروه بیرون آید و یا از کوه اجیاد بیرون آید و یا
از وادی تهامه بیرون شود و یا از نجد سر و دم خارج گردد و ایضاً در کتاب
علامة الساعه مسطور است که او از رکن خانه کعبه ظاهر شود و رو بمشرق نهد و باواز
بلند صیحه کند که همه اهل مشرق بشنوند و خاتم حضرت سلیمان را در میان دو چشم
مردم بمالد پس هر کس که مؤمن باشد سفید رو شود و هر کس که کافر است سیاه
رو شود و ایضاً از ابو جابر انصاری مرویست که گفت از حضرت رسول خدا
شنیدم که فرمود دابة الارض سه نوبت خروج نماید یکبار از اقصای مدینه ظاهر شود و خبر
او در بادیه فاش گردد و آنگاه پنهان شود و بعد از مدتی طویل بار دیگر از قرب مکه بیرون آید
در وقتیکه مردم مشغول طواف باشند او از جانبی از مسجد الحرام بیرون اید
که میان حجر الاسود و باب بنی مخزوم باشد و مردم از او بترسند و نزد او ایند

صفت دابة الارض

و رویهای ایشان روشن شود مانند ستاره درخشان و کسی که دشمن خدا باشد
از او بترسد و چنان خود را باو می نماید که نماز میگذارم ناگاه او از پشت سر وی
برآید و گوید اکنون نماز میکنی پس داغی بروی نهد و در حضر و سفر با مردم باشد
و با ایشان در امور مشارکت نماید و این اخبار بحسب ظاهر خلاف اعتبارات است اما
آنکه چون از اخبار سنیان بود نقل نمودم در اثبات حقیقت دابة الارض و لیکن بعضی از
این اخبار کنایه فهمیده اند و میگویند مراد امیر المؤمنین است و بجهت حکمت و مصلحتی
او را برمز و کنایه و تخییل بیان نموده اند و مراد از قوائم اربعه صحت مزاج و تساوی
عناصر اربعه طبیعت بدن بشری است و تخییل چشم و گوش و غیر اینها از اعضا از باب
پی کم کردن قوه نور چشم و گوش است و بزرگی قد کنایه از علو رتبه و منزلت است و الا پر
واضح است که حیوان داغ بر انسان نمیگذارد و معرفت باحوال باطنی ندارد
که تفرقه میان کافر و مؤمن گذارد و مراد از اینکه با هر کس هست همان نور ولایت
است که با هر کس در هر جا هست از مرد و زن مؤمن و کافر الا کافر مستفیض نور ولایت
نمیشود بجهة آنکه حجاب کفر مانع است از اشراق نور ولایت مطلقه اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا
مِنْ مُحِبِّيهِ وَمَوالِيهِ وَلا تُفَرِّقْ بَيْنَنا وَبَيْنَ وِلايَتِهِ اِلَى يَوْمِ لِقائِهِ بِجاهِ
مُحَمَّدٍ نَبِيٍّ كَرِيمٍ وَبِحُرْمَةِ عَلِيٍّ وَصِيٍّ عَظِيمٍ وَاَوْلادِهِ الْمَعْصُومِينَ خاتمه
در آنکه عدالتی که حضرت قائم عجل الله فرجه مینماید و دنیا را پر از عدل و داد میکند
بدین نهج است که آنجناب آنچه رضای الهی دارد بجا خواهد آورد و دنیا و ما فیها

عدالت قائم

از عزت و ذلت و دولت و سلطنت و ریاست و حکومت و مصلحت بینی
دولت و ملک داری را مقدم بر رضای الهی میدارد و مراعات امور دنیا
و آخرت و دین ابدنیا و مصلحت ملک دنیا نمیدهد و خود برای مبارک خود در امور
دین و مصالح دنیوی که مقدمه دین و اولیت قرار میکند و کوشش بحرف مفسدین
و صاحبان اغراض فاسده دنیویه نمیدهد و بحرف دیگری بدیگری نمیکند بلکه او را
زجر و منع و نهی مینماید که کسی یارای جرات افساد امور غیر را نمیتوانند نماید و ملاحظه
عدل و حق و راستی را میکند و رشوه نمیگیرد و امری برشوه در خانه او از مستی نمیرود
و بحق یا باطل و جمیع امرا و حکام و سرکردگان و بزرگان لشکر ظفر اثر آنحضرت
بصفت علم و حلم و پرهیزکاری و امانت و دیانت و تقوی و بردباری متصف میباشند
و همه ایشان طالب علم شریعت از حلال و حرام و راغب بکلم حقیقت و مراتب
طریقت مستقیمه حقه میباشند و علم و اهل علم را بجهة ذخایر دنیای دنیه خار نمی کنند
و از درخانه خود نمیرانند و دور نمی کنند و پاسبان و حاجب و دربان نمیگذارند
بلکه کمال عزت و احترام از ایشان میگیرند زیرا که حامل علم الهی میباشند اگرچه علما و را
هاس غیر محترم باشند و لیکن احترام ذاتی دارند چنانچه احترام واسطه هم دارند
زیرا که مثل اینکه پوستی از بزی باشد و او را جلد قرآن نمایند آن پوست را باید بوسید
و بر چشم مالید بجهة اینکه جلد قرآن که کلام الله است میباشد نه بجهة اینکه پوست بز است
چرا که بسیار شود که آن پوست بز کفش میشود و در خلا میرود و اهل علم از زمان هم

میشوند و اهل دنیا و دنیا فرو نمیروند و فریفته او نمیشوند و بروی یکدیگر جمع
نمی کنند اموال فقرا و ضعفا و مساکین و ابنا و عمارات عالیه نمیگذارند
و قصور رفیعه شدادیه و روضات جنات فراعنه نمینمایند و یا از اموال فقرا
و اوضاع کسرویه بعمل نمیآورند مگر بجهة مصالح چندی که موجب شوکت اسلام و ضعف
دین و ایمان باشد از مال حلال و آنچه رضای الهی است بجا میآورند و امر آخرت را
بدنیا مقدم میدارند و دنیا را بر آخرت مقدم نمیدارند و هیچیک از امراء و حکام
و عمال و متعدیان امور او ظلم و جور و ستم نمی کنند و رشوه نمیگیرند و رضای
مخلوق خالق را بغضب نمیآورند و بواسطه نظم امر دنیا دین را خراب نمیکنند و بدعتها
نمیآورند و در میان صد هزار عسکر او یک شرابخوار و قمارباز و زانی و لواطه
و لوطی و کذاب و مفتری و راشی و مرتشی و ظالم و فاسق و فاجر و مال مردم
خور و حکم ناحق کن و دین بدنیا فروش و بدذات و بدقلب و بددل و بدزبان
و فحاش و معتقد بهوای نفس رفتار کن و تهمت زننده بمردم که ایشان از دست ظلم
ظالم گرفتار نماید و موذی و آزار نماینده مسلمانان نباشند و همه ترسنده جمیع گفتار
و کردار و رفتار و اطوار و احوال و اخلاق و اعمال و افعال ایشان موافق شرع انور
و طریقه حضرت پیغمبر و رضای آنسرور باشد و جمیع معاملات کلیه و جزئیه ایشان بقانون
و قاعده و طریقه مستقیمه شریعت مطهره باشد که اصلا کم نه دهند و زیاد نگیرند و در سنگ
باشند که در فروش سنگ کم و در خرید سنگ زیاد داده نمایند و جمیع لشکر آنحضرت

فوج فوج و دسته دسته و فرقه فرقه و طایفه طایفه مشغول عبادات و طاعات
و صلوات و نماز و تلاوت و تعلیم و تعلم مسائل حلال و حرام و اخذ احکام
دین سید انام و اعتقادات حقه و معارف و عوارف محقه ائمه هدی علیهم السلام باشند
و اشتغال برمی و دستی داشته باشند بجهة مشق نمودن جهاد و با کفار و مشرکین
و منافقین و امیر و بزرگ و سرکرده ایشان حق بین و حق گو و حق خواه و حق شنو
و داد خواه و عدالت گستر و حق جو باشد که ابداً فرق در میان خویش و بیگانه و
دوست و دشمن و آشنا نکند و مهربان و خوش زبان و با مروت و انصاف رفتار
نماید که مردم را از خود نترساند و چنان در گفتار و کردار و رفتار بخوبی و خوشی باشد که
احدی خیال دیگری نکند و دست ظلم و تعدی بسوی غیر دراز نکند و آنحضرت بجهة
دفع ظلم و رفع عدوان و قطع تعدی و جبران جبر چندین دفعه گردن قریش را
بزند که خویشاوند او بوده و چنین نبوده باشد که بخیال و مظنه و احتمال در صدد قتل مسلمانان
و خون ریختن مؤمنان و گرفتن اموال ایشان و هتک نمودن آبرو و عزت و حرمت
ایشان برآید و جمیع بدعتها و ضلالات و احداث و اقعات در دین مبین حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله را بر دارد و بدعتهای مرسومه معموله دنیا را برطرف نماید که دیگر بواسطه
آنها ضرر جانی و مالی و عرضی و عیالی بمسلمانان نرسد و ظلم و جور و بدعتهای ظالمان را
در روی زمین نگذارد و با حساب در امور آخرت و دنیا رفتار نماید و چشم از دنیا
و نفع او بپوشد و ملاحظه خدا و آخرت را در امور کند زیرا که سلطنت و ریاست و مملکت

عدالت قائمیه

بعد الیت باقی خواهد ماند اگر چه بدست کفار باشد و بظلم و تعدی و بی انصافی
و ناحق گوئی و تنگ بر مردم گرفتن و سخت گرفتن باقی نمیماند اگر چه زمام مهام
ریاست بدست مسلمانان باشد و برأفت و رحمت و عطوفت و بذل و بخشش
و جود و سخاوت و گذشت و التفات و لطف چنان عدالت گستری نماید که
مجموع قواعد مظلمه ظلم و جور و ستم و فسق و فجور و کفر و شرک را از میان مردم
بر دارد که نه در ظاهر و آشکار و نه در باطن و خفا و پنهان معصیتی از معاصی کبار روی
زمین واقع نشود بلکه کسی اصرار بر صغایر هم نکند و مردم خود بخود طالب و راغب امور
خیرات و مبرات و قربات و اطاعات و عبادات شوند و بشعار و آئین و دین و مذهب و ملت
چنان انس بگیرند و تربیت داده شوند که بجز حق گوئی و حق شنوی و حق جوئی در جمیع
امور اشتغال بکار و خیال دیگر ننمایند و در جمیع بلاد و قری و ایلات و بازارها و کوچه
و خانه‌ها و محلات و گذرها بجز خیر و خوبی و رشد و صلاح و سداد و تقوی از
مردم چیز دیگر سر نزند و جاهل و فاسق و فاجر در میان ایشان نباشد و جمیعاً در پی
تحصیل علوم و احکام و معارف و عقاید و عملیات شرعیه و کسب حلال و ترک حرام
باشند و همه بخوبی قلب و طینت پاک و طیب قصد و خیال ظاهر و نیت خالصه با شوق
بانواع خیرات و انحاء مبرات مایل و راغب و طالب باشند بقاعده مضمون الناس
علی دین ملوکهم زیرا که پادشاه بمنزله روح و قلب و سر است در بدن انسان
پس روح و قلب بهر چه میل دارد و توجه بکند سایر اعضا و اجزاء بدن نیز

عدالت قائمیه

متوجه میل سلطانی میشوند و هرگاه یکی از رعایا یا امرا یا بزرگان یا لشکریان بحضرت
ظلمی و ستمی یا فسقی و جوری و فجوری عمل بیاورند چه در ظاهر و چه در آشکار و چه در خفا
و پنهان ایشان را محدود بحدود الهیه خواهد نمود و تعطیل حدود و احکام الهی نخواهد
نمود و ایشان را عزل از منصب خود میکند مگر آنکه توبه حقیقی را از او بدانند و باید تا مسلط
کسی بکسی تعدی و بیحسابی نکند از هر صنف از خلق که باشند و بر آنحضرت امری از امور
و اخرت و مصلحت خیر دنیا و آخرت مخفی و مستور نخواهد بود و همه کارکنان و حکام و عمال
آنجناب بدقت تمام و توجه مالاکلام مشغول بامور دین و دنیای مردم شوند با ملاحظه
رضای خدا و توافق شریعت غراء و عدم تخالف طریقه مستقیمه عظمی و بهوای نفسانیه و شهوات
فانیه و مشتهیات دنیای دنیه رفتار نکنند و در صدد اخذ و جمع اسباب و اوضاع
دنیا زیاده از قدر حاجت بر نیایند و با ثواب آخرت و کمال عدالت مملکت
و سلطنت را پاس داری نمایند و اسراف و تبذیر و تقتیر و افراط و تفریط در امر
دنیا و آخرت بکناری بگذارند و با ورع رفتار نکنند بلکه در جمیع امور میانه روی را
وسط در طریق مستقیم عدالت را مراعات نموده و مرعی دارند و میل از راه حق
و عدل بغیر او نکنند و بجز عدالت در میان ایشان چیزی رواج نباشد و بانیواسطه خیر
دنیا و آخرت را جمع نمایند چنانچه در حدیث آل محمد ص وارد شده است که عدل
ساعةٍ خیرٌ مِن عبادةِ ستّین سنةً یعنی عدالت نمودن یکساعت بهتر
است از عبادت کردن شصت سال و سرّ او هم معلوم است زیرا که نفع عدالت

در میان مردم بغیر میرسد از بندگان خدا و باد دین و مذهب و ملت رواج میگیرد
و اساس ظلم و قواعد جور و بنیان ستم و بدعتها و فسق و فجور باد از میان مردم
برطرف میشود لهذا عبادتی است که ثواب او بیشتر از عبادت نمودن شخصی
که خود نمود از برای نفس خود و تحصیل رضای الهی نماید زیرا که این عابد بغیر میشود و نفع
او بخود او میرسد و همه ایشان در صدد تحصیل زیادتی ثواب میباشند و شب و روز
مشغول از دیاد عملیات خیرات و مبرات و حسنات میباشند که هر حسنه او ده حسنه
مقابل دارد چنانچه خداوند تبارک و تعالی در کلام مجید خود میفرماید مَن جاءَ بِالحَسَنَةِ
فَلَهُ عَشرُ اَمثالِها پس در مقابل هر یک حسنه ثواب ده حسنه ده ثواب دارد
چنانچه هرگاه کسی در راه خدا انفاق نماید هر حبه میدهد خداوند هزار و چهارصد مقابل
در عوض او عطا میکند لقوله مَثَلُ الَّذِینَ یُنفِقُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ
اَنبَتَت سَبعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللهُ یُضاعِفُ
لِمَن یَشاءُ یعنی مثل کسی که انفاق در راه خدا میکند مثل حبه گندمی است
که چون او را بزمین میاندازند هفت خوشه سنبله بیرون میاورد و در هر خوشه
صد حبه گندم بار خواهد آورد که مجموع هفتصد دانه میشود و خداوند او را دو مقابل
خواهد فرمود از برای کسی که میخواهد این هزار و چهارصد میشود و ایضاً چون هر عملی
از اعمال و نیات خیر و شر یک اثری و خاصیتی در عالم ظاهر و باطن دارد که چون
مجسم شوند اثر خود را خواهند نمود پس اثر ایمان و نیت خالصه خلود در بهشت عنبر سرشت

و تاثیر کفر و شرک و نفاق و نیت خبیثه آنها خلود در جهنم و آتش و عذاب است اگرچه مدت عمر مؤمن و مدت عمر کافر قلیل باشد زیرا که کفر و نیت او و ایمان و نیت او تأثیر خود را میکنند با اقتضای مقتضی و رفع موانع و کفر و شرک قولی و فعلی و اعتقادی میشود قولاً مثل اینکه رده بگوید و فعلی مثل قتل انبیاء و اوصیاء و اولیاء و مؤمنین عالماً و عامداً و اعتقادی مثل اینکه در قلب اعتقاد نکند بخدا و رسول و ائمه اطهار و سایر احکام ضروریه دین و شریعت باور نداشته باشد و مأیوس از رحمت الهی باشد ایمان هم باید اقرار بلسان و اعتقاد بجنان و عمل بارکان باشد و بنقصان هر یک ایمان ناقص خواهد بود و تاثیر پاره از اعمال معاصی تعذیب و مدت خاصه میباشد چنانچه خداوند عالم میفرماید لابثین فیها احقابا یعنی درنگ مینمایند اهل معصیت در آتش چند حقب که هر حقبی بروایتی هشتاد سال یا هشتاد هزار سال است و همچنین هر یک از عبادات و معصیتها تاثیری است در ثواب و عقاب و خلود و انقطاع در دنیا و آخرت چنانچه در کتاب عقاید الشیعه ذکر نوشته ام پس بنابراین نیة المؤمن خیر من عمله و نیة الکافر شر من عمله میباشد زیرا که مؤمنی که نیت ایمان داشته باشد بهتر است از اینکه عمل ریائی یاد نماید و نیت کافر بدتر است از اعمال نیک او در دنیا و تاثیر بعض عبادات قلیله مثل تاثیر بعض عبادات کثیره میباشد مثل عدالت که یکساعت او مقابل با شصت سال عباداتی است که قائم اللیل و صائم النهار باشند و تاثیر ظلم در آخرت شدت عذاب و در

دنیا قطع ریاست و برطرف شدن حکومت است و بهم خوردن مملکت و سلطنت است و در دیوان منسوب بامیرالمؤمنین علیه السلام مسطور است که الم تعلم بان الظلم عار و جزاء الظلم عند الله نار یعنی آیا نمیدانی بآنکه ظلم عار دنیا و آخرت است و جزای ظلم در نزد خدا آتش جهنم است و عدالت را در بعضی اخبار تشبیه بعسل نموده اند یعنی که میفرماید عدالت شیرین تر از عسل است و بر معلوم است که بعدالت رعیت داری میتوان نمود و ریاست هم موقوف است برعیت و الا ریاست و حکومت و سلطنت بی رعیت مثل شیر بدست و پا و مرغ بی بال و پر و سر بی بدن و روح بی جسم است و قوام سلطنت و حکومت و ریاست و دوام و بقاء رعیت است بحال عیش خود و اگر بجبر و تعدی و ظلم و رعیت از دست رود تاثیر ظلم قوام سلطنت از هم پاشیده میشود و دیگر سلطنتی برپا و برقرار و بر دوام نخواهد ماند پس هر چیز و هر امری مدتی میخواهد و هر نعمتی را شکری میباید تا آنکه موجب دوام و قوام و ازدیاد او شود و چون سلطنت موهبت کبری و عطیه عظمی حضرت کبریاء است که بهر کس که میخواهد عطا میفرماید لقوله تعالی فی کلامه المجید قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر و شکر نعمت سلطنت و ریاست حکومت عدالت با رعیت است و گذشت نمودن و بخشیدن و عفو کردن از ایشان است و چون خطا این بندگان بر

برخداوند عالمیان لازم است از بابت وجوب فیض براو و حفظ باسباب و غیر اسباب میشود و از جمله عمده حفظ بنده گان حفظ نظام و تعیش ایشان است لهذا برخدا لازم است که کسی را برانگیزاند و در میان بنده گان خود علم نماید و او را بزرک و قوی نماید و رعب و خوف او را در دل بنده گان خود بیندازد تا آنکه بوجود او عالم ارام بگیرد و نظم و نظام عالم برقرار شود که کسی برکسی زیادتی و ظلم و ستم و جور نکند و یکدیگر را بدون جهة نکشند و بچاپند و مردمان در مهد امن و امان خداوند رحیم و رحمان باشند و بمقتضای حکمت الهیه وجود سلطانی در میان مخلوقات لازمست و ضرور لهذا هر فرقه و زمرهٔ از مخلوقات سلطانی دارند مثل حیوانات و پرنده گان و در میان اشرف مخلوقات که انسان باشد همین نظام را برقرار فرموده است و این بنده گان را بوجود مبارک سلطانی محفوظ نموده است لهذا حفظ وجود مبارک پادشاه برخدا لازم است و برمردم هم حمایت و تقویت و خدمت و دعای پادشاه متحتم است لهذا باید بوجود پادشاه دعا نمود و نفرین نباید کرد اگرچه سلطان کافر باشد زیراکه وجود او موجب امنیت بنده گان است و اگر ظلم کند خود باعث تخریب بنیان سلطنت خود شده است و اگر عدالت کند بنیان سلطنت خود را محکم نموده است قلعه و عسکر و حارس و نگهبان و حافظ ظاهری است از برای سلطان ضرور است و همچنین قلعه و حصن حصین و حافظ و حارس باطنی هم ضرور است که عبارت از عدالت و دعای فقرا و ضعفا و بیچاره گان و عاجزان

اند و بسا باشد که نفرین مظلوم فقیر در تاثیر از صد هزار نفر توپ دشمن با اثرتر و بیشتر است و بسا هست که دعای یک مؤمن بیچاره از صد هزار قلعه و لشکر بهتر است پس خداوند عالمیان سلطان را نگهبان بنده گان خود قرار داده است و او شبان این گله آدمیانست که اشرف مخلوقات میباشند و شبان باید هشیار باشد و دفع مضار و رفع مفاسد را از گله خود نماید و دست گرگان تیز چنگال خونآشام را و مدافعهٔ شیران و درنده گان بی‌بنیان را از ایشان نموده کوتاه کند و آب و علف مناسب آنها را بآنها برساند یا آنکه ایشان را بآب و علف برساند و مسکن و مأوای ایشان را آباد نگه بدارد و خراب نکند و نگذارد که ایشان پراکنده در صحراها و کوهها و دریاها شوند و بچنگال گرگان بیفتند و پاره پاره کردند شبان از حال آنها خبردار باشد و هرگاه غافل شود و در صدد جستجوی احوال بنده گان خدا که رعیت او اند برنیاید شکر نعمت سلطنت را نکرده خواهد بود پس برخدا لازم است که آن شبان را بدل شبان دیگر نماید تا آنکه حفظ گله بنده گان او را درست نماید و هرگاه تقصیری و بدی از بنده گان صادر شود بزرگتر را بمقام مواخذه در میاورند چنانچه شاهد است در عرف و عادت و شرع هم دیده بر عاقله مقرر است و وزر و وبال اعمال سوء بر عاملین است و بزرگی که راضی بآنها شود و ایشان را منع نکند شریک در او میباشد و همچنین است اگر دلالت نماید کسی کسی را بشر مثل اوست لقوله الدّالّ علی الشّر کفاعله واگر کسی کسی را دلالت براه خیر نماید گویا آن خیر را

خود بجا آورده است لقوله الدّالّ علی الخیر کفاعله و ایضا از بابت وجوب فیض و حفظ و رحمت بر خداوند لازمست که کسی را از نیکان و اخیار و خوش طینتان در درخانه سلطان دست بکار نماید که رفع ظلم ظالمین و دفع کید کائدین از مظلومین و مقهورین نماید و بسلطان برساند و قضاء حوائج مؤمنین و بندگان خدا را نماید خواه آن سلطان جابر و ظالم باشد و خواه عادل و نیکوکار باشد و خواه مؤمن و خواه کافر باشد و اگر چنین کسی العیاذ بالله یافت نشود خداوند عالم ملکی را بصورت آدمیان مصوّر میفرماید و در درخانه سلطان برقرار میدارد بجهة این کار چنانچه در حدیثی وارد شده است و تخصیص بزمانی دون زمانی ندارد الّا اینکه در اینزمان مرئی و مسموع نشده است لکن عدم وجدان دلالت بر عدم وجود نمیکند و شاید بجهة استحقاق ناس از میان برداشته شده باشد و ایضا وارد شده است که قلب السّلطان بین اصبعی الرّحمن پس عدالت بهر مذهب و ملت امری است مرغوب و مطلوب و حسن و ممدوح و ظلم شرعاً و عقلاً و عرفاً و عادةً امری است قبیح و مذموم و مطرود و مردود و عدالت از جند عقل و نور و ظلم از جند جهل و ظلمت و شیطان است و عدالت میانه روی است و ظلم بمعنی تجاوز نمودن از محل و مکان و حد شیئی است پس آنچه بحد خود بماند خوب و صحیح و مطلوب است و آنچه از حد خود بگذرد فاسد و ضایع خواهد بود و لهذا باید هر کس حد خود را بداند و از حد خود تجاوز نکند لقوله ع رحم الله

امرء عرف قدره و لم یتعدّ طوره یعنی خدا رحمت کند مردی را که قدر خود را بداند و از حد خود تعدی و تجاوز نکند و همچنین است مزاج انسان که بحد اعتدال باقی باشد صحیح و سالم از آفات و امراض خواهد بود و چون خلطی از اخلاط اربعه غلبه بر باقی نمود و از حد اعتدال و تساوی افتاد و غلبه بر دیگران نمود آن بدن و مزاج علیل و ناخوش خواهد شد و صحت او محتاج بتنقیه و شرب ادویه و اکل اغذیه مناسبه میباشد تا آنکه آنچه زیادتی را دفع و رفع نماید و مزاج را بحد اعتدال برساند و نیز میشود که صحت مزاج موقوف به بریدن بعض اجزاء و اعضا است پس اگر اعضاء انسان هم متساوی خلق شده باشند و اجزاء ظاهره و باطنه او هر یک بجاء خود باشند آن شخص کامل خواهد بود و اگر نقصان داشته باشند ناقص است و نقصان ظاهر بشره هم موجب نقصان باطن انسان است بقاعدهٔ الظاهر عنوان الباطن چنانچه در علم قیافه بعضی از حکما تجربیات کرده اند پس میانه روی و اعتدال و عدم تجاوز از حد خود در هر چیز مطلوب و مرغوب است و الحمد لله اوّلاً و آخراً و صلّی الله علی محمّدٍ و عترته الطّیبین الطّاهرین الاخیار الابرار الاطهار و لعنة الله علی اعدائهم و مبغضیهم و منکری فضائلهم و معاندیهم الاشرار قد فرغت من تسوید هذا الکتاب المستطاب و حرّر علی ید الاقلّ الاحقر خادم الائمّة الاطهار علیهم سلام الله الملک الجبّار ابن مرحوم محمّد شریف ابراهیم القزوینی

ختم کتاب

فی یوم السبت احد و عشرین شهر شعبان المعظم من شهور سنة
سبع و اربعین و ثلثمائة بعد الالف من الهجرة
النبویة المصطفویة صلی الله
علیه و آله و سلّم

هر کس
از بزرگ و کوچک
و عالم و جاهل و سفید و
سیاه و زن و مرد این کتاب را
بخواند بنویسد یا بنویساند یا بچه
زند یا مطبوع نماید بهمین طرزی
که نوشته شده است آن
ورق اول یا ورق آخر
از اصل و فرع و
متن
و حاشیه او کم زیاد بنویسد
خداوند عالمیان او را اجر دنیا
و اخرت عطا فرماید تم

و هر کس
بخواهد یک کلمه یا
یک کلام از او کم کند
بجهت از کاغذ یا بخل از
لعنت خدا و نفرین و لعنت
رسول و ائمه اطهار و مسلمین و
مؤمنین و ملائکه آمین
و آخرین گرفتار شود
و در دنیا و
آخرت

خیر نبیند و خدا برکت از عمر و مال
او بر دارد و او را بخود پیش
گذارد آمین

قد خرجت هذه الدرر والمنثورة واللئالی المنضودة المسفودة و
الجواهر المنفردة المزبورة من البداية الی النهاية متناوها مشامن
خزانة حاوی دقائق العلم والعمل والسامی قدراً علی الزهرة والمريخ
والمشتری وزحل الاورع الربانی والعالم الذی ليس له ثانی ذی
الفخر الجلی والقدر العلی جامع المعقول والمنقول حامل الفروع و
الاصول العالم العلامة والفاضل الفهامة فخر العلماء المحققين
وزبدة الفضلاء المدققين وزين الفقهاء والمجتهدين عمدة الا
ذکياء والمحدثين وبهاء الملة والدين التقی النقی والمهذب
الصفی ذی الاخلاق الحميدة والصفات الجيدة والملكة
القدسية والمنحة الربانية والاجتهاد والسداد والرشاد
ركن الشريعة ومهدی الشيعة نور النواظر فی المنظر
الشيخ علی اصغر البروجردی ادام الله توفيقاته وتاييداته وافاضاته

العالية بمحمد و آله

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نثق

الحمد لله رب العالمين وصلی الله علی سيدنا محمد و آله الطاهرين

و بعد چنین گوید ذره بیمقدار محمد حسین فارسی اول این کتاب که
نور الانوار است مدتی متمادی بود که بواسطه خبر مشهور من مات و لم یعرف امام زمانه
مات میتة الجاهلیة در تفحص و تجسس احوال امام زمان خود حضرت حجة الرحمن

وصاحب العصر والزمان علیه سلام الله الملک المنان بودم و در هر بلده
و دیار از علماء ابرار و محدثین اخبار جویای احوال خیریت مآل آنحضرت بودم
و سر در بسیاری از کتب مؤلفه و زبر مصنفه بفارسی و عربی در احوال آنجناب می‌نمودم که
عن بصیرة عارف بحق امام خود شده باشم تا آنکه در این اوان سعادت اقتران نظر
بکتاب مستطاب نجم الثاقب افتاد آنچه می‌جستم در او یافتم و کشف غطاء و رفع حجاب
از او نمایم شد در این هنگام که در دار الخلافه الباهره سکنی داشتم در تفتیش حال مؤلف
او بر آمده بعد از زحمات بسیار و جهد بسیار دیدم که این کتاب از مؤلفات
جناب مستطاب قدوسی نصاب زبدة العلماء الربانیین و قدوة الفقهاء والعارفین
وعمدة الفضلاء والمحدثین و فخر الحکماء والمحققین و زین العرفاء والمجتهدین رکن
الشریعة و مهدی الشیعة المحروس بعین الله العلی الاکبر الشیخ علی اصغر البروجردی ادام الله
افاضاته العالیه بود چون استفسار و تتبع بسیار در احوال آنجناب نمودم چندین
مجلدات از مصنفات و مؤلفات ایشان در نشر آثار شریعت غرای محمدیه
صلی الله علیه و آله و سلم در میان مردم منتشر دیدم در فنون مختلفه و سی و
یک جلد از کتب او را ملاحظه کردم که از نوستان سواد در صفحه بیاض آمده بود
بطریقی که در جداول ستاخره فهرست آنها نقلمزد می‌شود لهذا ارادت قلبی حاصل شد
بخدمت ذی‌بهرت آنجناب شرفیاب شده از حسن اخلاق او محظوظ و معاشر با او گردیدم
الحق او را سالک مسالک یقین و ناسک شرع مبین و هادی مناهج دین متین

سید المرسلین صلی الله علیه و آله دیدم که در بروی اغیار بسته و در گوشه خمول از دو الجهه روی
شریعت غرا و طریقت بیضا نشسته خالی از غل و غش و عری و بری از آلایش امور
دنیوی به شب و روز مشغول نشر آثار شرع است با کسی راهی و نه از اهل دنیا کسی را
مجال و آگاهی بود فلهذا قربة الی الله وطلباً لمرضاته دو کتاب از کتب مصنفه و
مؤلفه او را که نفع آنها عام البلوی بود بقلم شکسته قدم خود رقم نمودم که در مطبع
انطباع مطبوع آید که عامه عوام و خاصه خواص در هر عصر و اوان از او منتفع شوند و
ذخیره یوم لا ینفع مال و لا بنون آید و ملتمس از ناظران و ناقلان و مستعملین
آنست که مؤلف و حقیر کاتب بانی و ساعی و منطبع او را بفاتحة الکتابی یاد فرمایند و
از آنها کتاب نجم الثاقب انوار و دیگری کتاب مثنوی ضیاء النور که از افکار ابکار و از خزینه
خفیه المخزن معارف حقانیه و عوارف ربانیه فتایح شده در حاشیه او ثبت و ضبط
و رقم و خامه مشکین ثمامه نمودم و نیز مایل بر آن شدم که شرحی از احوال خیریت مآل
ایشان را در آخر همین کتاب مصنفه و مؤلفه خودشان ذکر نمایم زیرا که الحق مجهول القدر
واقع شده اند و در ظهر بعضی از مسوده جات ایشان دیدم سطری از احوال خود در قلم
فرموده بودند حقیر سر اپا تقصیر نیز او را بعبارته در اینجا ثبت نمودم که موجب بصیرت
دیگران بر احوال ایشان شود وفقه الله تعالی اگرچه فی الحقیقه آنجناب با این جلالت
قدر و سمو منزلت و علو رتبت در این عصر مجهول القدر می‌باشند ولیکن بنا بر عبارت
للبیت باول ثادوده کثرت فی الاسلام این جوره اشخاص از صدر اول الی

الان بجالت قدر موصوف بوده اند درمیان اهل دنیا و همین اقوی دلیلی است
بر نیکی ذات و پاکی فطرت ایشان که آلوده باین انجاس امور و اعتبارات فانیه
دنیای دنیه که محل لغزش اقدام بسیاری از اولو الالباب است نشده عبارات
که آنجناب در احوال خود نوشته بودند این است که حقیر گاهی میگوید

قد ولد الاحقر علی اصغر فی سنة احدی وثلاثین ومائتين بعد الالف من الهجرة
النبوية فی بلدتنا المعروفة بروجرد من بلاد عراق العجم ثم ارتحل والدی الماجد
المبرور منه الی بلدة همدان وحملنا معه فتوقف فی تلك البلدة الی ان بلغت
اوان حلمی فشرعت فی التحصیل فیه برهة من الزمان ثم خرجت منه قاصداً نحو
اصفهان من طریق القاسان فوقفت فیه اقل من سنة بشهرین ثم خرجت منه الی
و منه الی بروجرد فطلت فیه اقل من سنتين بستة اشهر وقرأت علی السيد النبيل والعالم
الجليل المولی التقی میرزا علی نقی ابن اخ السيد السند والحبر المعتمد بحر العلوم وبحر
الطباطبائی ثم علی العالم العامل والاستاد الكامل المولی الاواه الحاج ملا اسد الله
وانتقلت منه الی همدان ومنه الی كربلاء فقرأت فيه علی السيد الكظيم والمؤيد العظيم
مولانا آقا سيد ابرهيم القزوينی صاحب الضوابط والنتايج فی الاصول ثم قرأت علی
المولی الاعظم والنحرير المعظم المبرء من كل شين الشيخ محمد حسين صاحب فصول الاصول
ثم انتقلت منه الی النجف الاشرف ووصلت الی خدمة المولی المؤتمن وفريد الزمن الشيخ
حسن بن الشيخ المشهور فی الآفاق الشيخ جعفر النجفی والی خدمة ابن ابنه المولی المجد الشيخ

محمد بن الشيخ علی بن الشيخ جعفر رحمهم الله تعالی ثم قرأت علی شيخ المشائخ والجبل الشامخ
افقه الفقهاء استاد الكل فی الكل هادی المناهج والسبل مولی اهل الزمن الشيخ
محمد حسن بن الشيخ باقر صاحب كتاب جواهر الكلام ووصلت الی صحبة كثير من العلماء
الاخيار والفقهاء الابرار والعرفاء الاحرار والحكماء الاطهار والمحدثين الخيار
والمفسرين المختار عليهم رحمة الله الملك الغفار فاخذت من كل واحد منهم نصيبی
بقدر المقدر والمقدور ثم انتقلت الی همدان لعدم مساعدة الزمان ومنه الی
سنقر الكلياتی ومنه الی طهران من طريق القزوين ناوياً الزيارة لمشهد المقدس
وظلت فيه لمضايقة الزمان علی الی ان انقضت سنة احدی وسبعين والمائتين
بعد الالف ثم تشرفت بزيارة ثامن الائمة عليهم السلام ورجعت منها وظلت فی
طهران الی الان وقد وصل عمری الی اربعة واربعين مسودة الوجه خالياً
عن الحسنات حاملاً للسيئات ولكن فی اغلب هذه الاوقات واكثر الزمان
كنت مشغولاً اما بالتحصيل او البحث او التاليف والتصنيف وبقاعدة الميسور لا
يسقط بالمعسور ومن باب ما لا يدرك كله لا يترك كله اتحفت تحفاً كتحفة النملة
وهی رجل جراد فاشتغلت بالتاليف والتصنيف بقدر القوة والاستطاعة
بعد ما اجازنی جمل من الاساتيد من العلماء الراسخين شكر الله سعيهم فی
العالمين وصدقونی علی حصول قوة الاستنباط لی فی الاحكام التكليفية
فوصلت عدة مصنفاتی ومؤلفاتی الی احدی وثلاثين فی نشر آثار الشرع المتين
عربية وعجمية منظومة ومنثورة مختصرة ومفصلة ففی كل مكان تمكنت
فيه كتبت كتاباً فی حال ضيق وبؤس وياس من الناس من عوامهم وخواصهم واوساطهم
رجالاً ونساءً فی اسوء الزمان وافتن الاوان بحيث لم يجد فيه عاملاً يعمل لله و
يرشد الی الله وقد انقطع الرجاء من دون الله وقد سد باب الفرج وشدت ابواب

الفرح وحط الرحال وكانت الاعمال للرياء والسمعة والشهرة من دون رضا الله تعالى من الاعالى
والادانى والعبيد والاحرار فى جميع الاحوال والاقوال والاعمال وقد نسدت ابواب وجوه البر وحقوق الله كانها
نسخت مطلقا وانا وقد رايت فى تاليف هذه المصنفات والمؤلفات رؤيا صادقة ظهر اثرها وهى بمنزلة المبشرات و
سيظهر فيما بعد انشاء الله تعالى فى حياتى وبعد مماتى ما بقى منها وقد كتبت الكتب المذكورة بهذا التفصيل و
الترتيب فكتبت كتاب معدن الحكمة وكتاب در مكنون ورسالة كفر وايمان فى بروجرد وزرت كتاب مشكوة
الانوار وكتاب لؤلؤ منثور ورسالة تتميمية فى همدان وكتبت كتاب لآلى الكلام وكتاب مهمات الاصول فى الكربلا
والنجف الاشرف وكتبت كتاب صلوة الجمعة والطهارات فى سنقر وكتبت كتاب نور الانوار وكتاب عقايد الشيعة
وكتاب مخزن الاسرار وكتاب مجمع شتا وكتاب فرايد الشيعة وكتاب شرح منظومة وكتاب سيف المجاهد
وكتاب ظلم مظلم وكتاب قانون الحق ورسالة الرضاعية فى طهران ورايت ليلة كانى صعدت سطحا بنيت فيه
قبة من لبنة وقد قعد امير المؤمنين روحى له الفداء فى تلك القبة وحوله اصحاب رسول الله صلى الله عليه واله
وكانه كان مجلس شورى وكان عليه السلام يحتج على صحة خلافته حتى انجر الامر الى ان يبايع الناس وكنت انا ومولانا
سلمان الفارسى رضى الله عنه خارج القبة فقال لى تمشى تبايع عليا عليه السلام فقدمنا الى باب القبة فقال لى سلمان
تقدم قلت لا يكون ذلك فقال لابد للعجم التقدم فقدمت للاطاعة ودخلت وقعدت بين يدى مسند امير المؤمنين
عليه السلام وقبلت يده المباركة ومسحتها على عينى وجبينى وبايعته ورجعت فجهرت وعلى اثرى سلمان
ففعل ما فعلت فقال عليه السلام يا الفارسى بعت ابن و تفرار روى حقيقة صدق ثبت فكتبت كتاب سيف الشيعة
ثم رايت اخرى كانى مسلح بجميع ادوات الحرب وفى يدى ذو الفقار المعروف فاذا اقبل الى رجل جسيم ضخيم طويل كانه
[illegible] فقلت من هذا قيل عمرو بن عبدود فضربته بذى الفقار على ام راسه فانفلق الى صدره فخر
وتعجبنا من قوة عضدك ووقوع ذى الفقار بيدك وان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال
ضربة على يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين فى قتله واذا قد اقبل رجل طويل السود خفيف اللحية
فقلت من هذا فقيل عمر بن الخطاب فقلت انت يا ابن فلان وضربت على صفحة عنقه بذى الفقار فوقع
على نحو بعد عشرة اذرع فاذا اقبل فوجان من الافرنج ومقدمهم رجل افرنجى مسلح بجميع ادوات

الحرب فقلت اعطنى برنوسك فاعطانى فكانه كالقطن العتيق المتلاشى فقلت اف
لك هذا الذى كنت تعبده فاذا كنت واقفا عند نهر الحسينية فى كربلا وقد شدت
كتبى المؤلفة باجمعها فى خرقة فالقيت فى النهر فدخلت انا فى النهر لاخرجها فاردت
ان امنع الماء من الجريان فوضعت يدى اليمنى نحو الماء فاذا ارتفع بعضه على بعض
حتى صارت الفلاة الواقعة بجو غرب النهر بحرا امواجا فاخرجت مشدودة
الكتب كانها لم تبل اصلا فكتبت كتاب بوارق اللامعة ورايت اخرى كانه
كانت عمارة وبستان مشحونين من الاشجار والاطيار والانهار وفيهما حوض
كبير مدور من الماء الصافى الفرات فاقبل مولانا امير المؤمنين عليه السلام
وانا منى وصب على فمى من فمه المبارك ماء كثيرا ثم اخذ جاما وصب من
ماء ذلك الحوض على فمى بحيث خرج الماء الكثير من اطراف فمى ورايت
فى المشهد المقدس ايضا رؤيا كثيرة فكتبت فيه كتاب فيض الرضا وكتاب
منهج الحق ثم رجعت الى طهران فكتبت فيه كتاب افاضات الرضوية وكتاب
ضياء النور مثنوى وكتاب اجوبة شيخ احمد الفاروقى وكتاب طوايف و
غيرها مما كتبته وان اردت ان اشرح تفصيل احوالى ورؤياى ليطول الكلام
ويضخم بها الكتاب ولله الحمد والشكر على ما اولانا
وما ابلانا وصلى الله على محمد واله الطاهرين

بدستيارى مشهدى اسمعيل
معارفخواه تبريزى بتاريخ
شهر رجب المرجب
سنه ١٣٤٧
در چاپخانه
اسلاميه
اخوان كتابچى
چاپ گرديد

بحمد الله تعالی که

کتاب مستطاب شریف نور الانوار که در تاریخ

ولادت

باسعادت ولی عصر و حالات

و صفات و بیان علامات ظهور

صاحب الامر حجة بن الحسن

العسکری ع است

وقف آستان قدس رضوی
واقف
حجة الاسلام والمسلمین
مرحوم حاج حسین عربی خوان

در مطبعه اخوان کتابچی بتصدی آقای حاج سید احمد سوشتس مدیر

کتابخانه و مطبعه مزبور بسمت اتمام رسید

در سنه ۱۳۴۷

[illegible]

نوی
لکنور

كتا